

مؤلف و مدرس قرائت و تجوید علی حبیبی

حلیۃ القراءۃ

شرح منظومہ جزریہ

سرودہ: شمس الدین محمد ابن الجزری



وَزَيْتَةُ الْأَدَاءِ وَالْقِرَاءَةِ

وَهُوَ أَيْضًا حَلِيَّةُ التَّلَاوَةِ

ہمراہ بارہنمای تدریس
تجوید قرائت قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الفاتحة

وَلَا تُدْرِكُهُ الْيَدَانِ

وَالْأَيْمَانُ

وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ
وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ
وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ
وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ وَالْأَيْمَانُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله الحكيم في مُحْكَمِ كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾

«یقیناً این قرآن، قرآن با کرامت و ارزشمندی است (که) در کتابی

محفوظ (از تحریف و تغییر) جای دارد و جز پاکان نمی توانند به

(واقعیت) آن دست یابند». (واقعه / ۷۷ - ۷۹)

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

«همانا خداوند می خواهد هرگونه پلیدی (و گناه) را از شما اهل بیت بزداید

و شما را کاملاً پاک و پاکیزه سازد». (احزاب / ۳۳)

* * *

تقديم به:

پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام که خداوند آنها

را از هرگونه رجس و پلیدی، پاک ساخته و به عنوان معلّمان

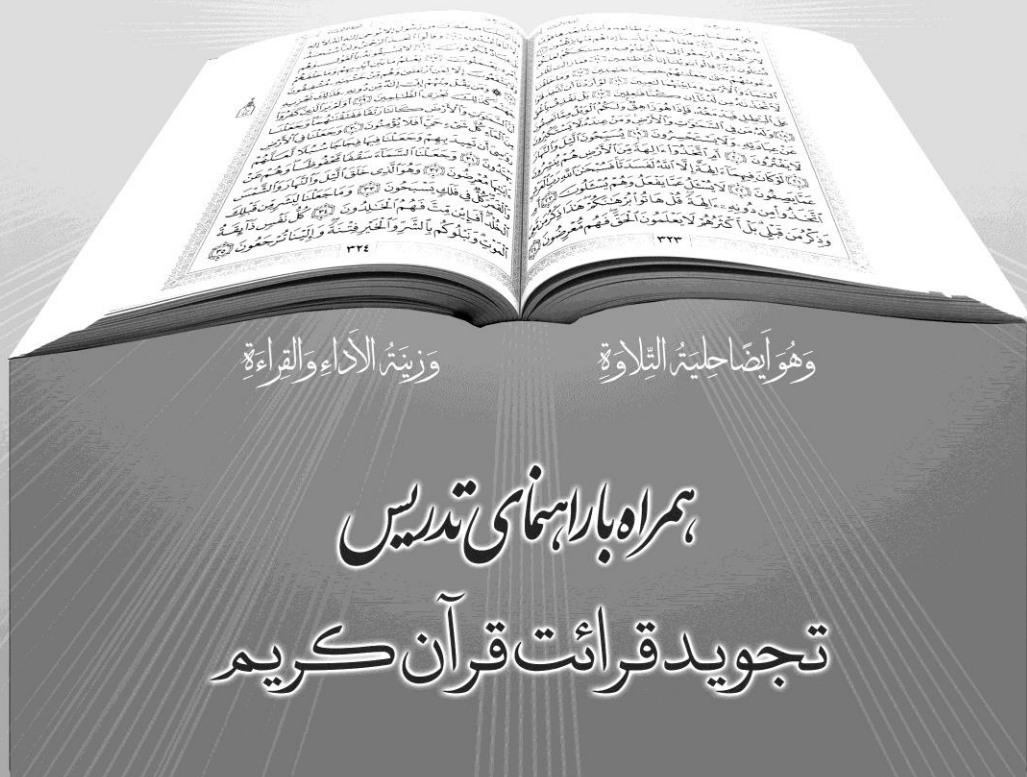
و مفسران قرآن کریم معرفی نموده است.

مؤلف ومدرس قرائت وتجوید علی حبیبی

حِلِیَةُ الْقِرَاءَةِ

شرح منظومه جَزَرِیَّہ

سروده: شمس الدین محمد ابن الجَزَرِی



وَزِیْنَةُ الْاَدَاءِ وَالْقِرَاءَةِ

وَهُوَ اَيْضًا حِلِیَةُ التَّلَاوَةِ

ہمراہ بار اہتمامی تدریس
تجوید قرائت قرآن کریم

نام کتاب: حلیۃ القراءه، شرح منظومه جزریّه همراه با راهنمای تدریس تجوید

مؤلف: مدرس قرائت و تجوید علی حبیبی

چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۷

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

قطع: وزیری، ۲۸۸ صفحه

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

دییاجه.....	۷
بخش اول: شرح منظومه جزریه، تجوید و وقف و ابتداء قرائت قرآن کریم.....	۱۵
پیش گفتار منظومه.....	۱۷
علم تجوید و نقش آن در صحیح و فصح خوانی قرآن کریم.....	۲۰
اقسام قرائت قرآن کریم.....	۲۱
معنای تجوید.....	۲۴
موضوع علم تجوید.....	۲۷
حکم شرعی رعایت قواعد تجوید.....	۳۱
آشنایی با مخارج حروف.....	۳۷
تعداد مخارج حروف.....	۴۱
۱. موضع جوف (فضای حلق و دهان).....	۴۱
۲. موضع خلق.....	۴۳
۳. موضع لسان.....	۴۶
۴. موضع شفتان.....	۶۰
۵. موضع خیشوم.....	۶۲
اللقاب حروف.....	۶۴
صفات ذاتی متضاد (فراگیر).....	۶۵
صفات ذاتی غیر متضاد (اختصاصی).....	۷۹
لزوم یادگیری و رعایت قواعد تجوید.....	۹۱
صفات عارضی حروف.....	۹۵

۱. تفخیم و ترقیق.....	۹۷
۲. ادغام.....	۱۰۴
لزوم تمایز دو حرف «ضاد» و «ظاء».....	۱۱۱
۳. احکام میم ساکن.....	۱۱۶
۴. احکام نون ساکن و تنوین.....	۱۲۰
۵. مدّ و قصر.....	۱۳۱
وقف و ابتدا.....	۱۴۷
موارد سکت در قرآن.....	۱۵۲
روش وقف کردن بر آخر کلمات.....	۱۵۷
روش ابتدا نمودن از کلماتی که ابتدای آنها ساکن است.....	۱۶۷
انتخاب محلّ مناسب برای وقف و ابتداء.....	۱۶۹
اقسام وقف بر اساس تقسیم بندی ابن الجزری.....	۱۷۰
اقسام وقف بر اساس تقسیم بندی سجاوندی.....	۱۷۷
رموز وقف.....	۱۸۲
ابتداء.....	۱۸۴
وقف بر مرسوم خط.....	۱۸۸
خاتمه.....	۱۹۸
بخش دوم: مهارت های آموزش و کلاس داری همراه با: روش تدریس تجوید قرآن کریم.....	۲۰۵
مهارت های آموزش و کلاس داری.....	۲۰۷
روش تدریس تجوید قرائت قرآن کریم.....	۲۴۷
منابع تحقیق.....	۲۸۶

دیباچه

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱

«قرآن کریم»، کلام خداوند رحمان، سند نبوت و معجزه جاوید پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است.

«قرآن کریم»، معیار والگو، محک درستی و نادرستی اندیشه و احکام و رفتارهاست. آنچه با قرآن، مخالف باشد بی اعتبار است و تطبیق و هماهنگی هر کلام و ذکر با وحی الهی، دلیل حجّیت و اعتبار آن است؛ از این رو خداوند متعال از همه خواسته: «هر قدر برای آنها ممکن و آسان است به قرائت قرآن کریم بپردازند»، تا نسبت به معارف قرآن و اصول و فروع دین مبین اسلام، آشنایی لازم را پیدا کنند.

«قرآن کریم»، به دو صورت متواتر به دست ما رسیده است:

۱- «به صورت شنیداری»: شنیدن همه قرآن از شخص پیامبر گرامی اسلام ﷺ و حفظ و نقل سینه به سینه مسلمانان از صدر اسلام تا کنون.

۲- «به صورت نوشتاری»: کتابت همه قرآن کریم به دستور پیامبر گرامی اسلام ﷺ در زمان آن حضرت؛ و ادامه آن، توسط صحابه و مسلمانان تا به امروز.

وجود هزاران جلد قرآن مکتوب از صدر اسلام تا کنون در موزه های جهان و یکسان بودن آنها، بهترین دلیل بر عدم تحریف قرآن کریم به شمار می رود.

قرائت صحیح که از پشتوانه عموم مسلمانان از صدر اسلام تا کنون برخوردار است، همین قرائت مشهور در میان کشورهای اسلامی است که در صدر اسلام،

۱. مؤمل/۲۰؛ «پس آنچه برای شما ممکن و آسان است از قرآن بخوانید».

توسط ابوالاسود دوئلی^۱ از شاگردان و اصحاب امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام علامت گذاری گردیده است، و نسبت آن به «حفص»، به خاطر پیروی او از قرائت معمول و متداول بین عامه مسلمین است که استادش «عاصم» به واسطه ابو عبد الرحمن سلمی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.^۲ براساس صحیح زراره از امام محمد باقر علیه السلام: «قرآن، یکی است (و به یک قرائت)، از جانب خداوند یگانه، نازل گردیده ولی اختلاف (در قرائت) از جانب روایت کنندگان (قرائت قرآن) پدید آمده است».

عن ابی جعفر علیه السلام قال: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ».^۳

ائمه اطهار علیهم السلام مردم را از قرائت های مختلف باز می داشتند و از آنها می خواستند براساس قرائتی که در میان مردم معمول و متداول است، پیروی کنند. سالم بن سلمه می گوید: شخصی قرآن را بر حضرت صادق علیه السلام خواند و من شنیدم، قرائتی را که بین مردم متداول نبوده است؛ امام صادق علیه السلام به ایشان فرمود: «كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ، اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ...»؛ از این قرائت خودداری کن، قرآن را آن گونه بخوان که مردم می خوانند.

۱. ابوالاسود دوئلی (ظالم بن عمرو) شاعری حاضر جواب، قاری قرآن، محدث و مدتی قاضی بصره بود. وی از بزرگان شیعه و از اصحاب خاص امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت و از اصحاب امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام بود. ایشان در سال ۶۹ قمری و در سن ۸۵ سالگی در بصره از دنیا رفت. وی کلیات علم نحو را از حضرت امام علی علیه السلام فرا گرفت و با راهنمایی آن حضرت به گسترش آن، پرداخت و اولین کسی بود که برای صحت قرائت قرآن کریم، به وسیله نقطه، قرآن را علامت گذاری کرد. (سید حسن صدر، تأسیس الشیعه للعلوم الاسلام، ص ۴۰، ۶۰، ۱۸۶، ۳۱۸).

۲. آموزش علوم قرآنی، ص ۹۸. بهترین دلیل بر حجیت قرائت موجود که بین همه مسلمانان متداول و قرائت می گردد، قرائت مرحوم کربلایی کاظم (متوفای ۱۳۷۸ ه) است، روستایی بی سواد ساروقی که به اعجاز الهی حافظ کل قرآن کریم شدند، و قرآن را با همین قرائت موجود از حفظ تلاوت می کردند.

کربلایی کاظم را هزاران نفر از مردم ایران و غیر ایران دیدند و امتحان کردند و صدها نفر از علما و دانشمندان و فرهنگیان نیز با دقت او را مورد آزمایش و امتحان دقیق قرار دادند از جمله آیات عظام آقای مکارم شیرازی و سبحانی که هنوز در قید حیات می باشند. (داستان کربلایی کاظم و حافظ شدن او در یک لحظه، از هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق).

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۰ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر، حدیث ۱۳).

۴. همان، ص ۶۳۳، حدیث ۲۳ (قرائت موجود که در جهان اسلام رواج دارد، قرائتی است که مورد قبول همه مسلمانان می باشد، هم قائلین به حجیت قرائت سبعة و هم منکرین حجیت قرائت سبعة؛ چرا که همه قبول دارند «قرائت موجود از قرائت هایی است که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام و صدر اسلام معمول و متداول بوده است» و روایت «... اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ...» شامل این قرائت نیز می باشد. (مؤلف)

نحوه قرائت قرآن کریم

«قرائت قرآن»، براساس آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۱ باید به صورت «ترتیل» باشد؛ و «قرائت ترتیل»، براساس فرمایش مولای متقیان امام علی بن ابی طالب علیه السلام، «قرائتی است که دارای دو ویژگی است»:^۲

۱- «بیان الحروف»: حروف به صورت آشکار و نیکو تلفظ کردن؛

۲- «حفظ الوقوف»: شناخت (و رعایت جای مناسب برای) وقف‌ها.

برای تحقق فرمایش آن حضرت، «علم تجوید برای بیان الحروف»، و «علم وقف و ابتداء برای حفظ الوقوف»، تأسیس گردید تا با در نظر گرفتن اصول و ضوابط آنها، قرائت ترتیل، تحقق یابد.

ضرورت یادگیری علم تجوید

«ضرورت یادگیری علم تجوید» از این جا شروع می‌شود که هر مسلمانی در هریک از نمازهای پنجگانه خود می‌بایست دو بار سوره حمد و یکی دیگر از سوره‌های قرآن را بخواند و اضافه بر آن، سایر اذکار نماز نیز باید به صورت عربی باشد و چنانچه حروف و کلمات آیات و اذکار به صورت صحیح تلفظ نگردند، باعث تغییر در معنی و موجب بطلان نماز خواهد شد؛ از این رو همه فقهای شیعه و مراجع بزرگوار تقلید، در این مسأله اتفاق نظر دارند:

«ادای حروف از مخارج آنها به طوری که در عرف عرب، آن را ادای آن حرف بدانند نه حرف دیگر، و همچنین رعایت صفاتی که در طبیعت حروف نهفته است و باعث تمیز دادن یکدیگر می‌شوند، بر همه افراد واجب است».^۳

۱. مَزَّلَ، ۴. (و قرآن را شمرده و با دقت بخوان).

۲. الوافی، ج ۸، ص ۶۹۹ و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۳۹۴ «الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف» و در بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۲۳ و تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۱۰، ص ۴۵: «انه [الترتیل] حفظ الوقوف و اداء الحروف» و در النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۰۹ «الترتیل تجوید الحروف و معرفة الوقوف»؛ آمده است، معنای هر سه عبارت یکی است، (تواتر معنوی).

۳. عروة الوثقی فی احکام القرائة، مسأله ۳۷۵۳، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۹، ص ۳۹۸.

این مسأله، شامل تلفظ حرف از مخرج آن، همراه با صفات ذاتی و مُمَیَّزَه است (که در طبیعت حروف نهفته و باعث تمیز دادن حروف از یکدیگر می شوند)؛ اما رعایت صفات عارضی و مُحَسَّنَه (که هنگام ترکیب حروف، عارض می گردد و باعث روان و نیکوآدا شدن کلمات و آیات قرآن کریم می گردد)، مستحب است.^۱

پیدایش علم تجوید

«علم تجوید» یکی از علوم قرآنی است که برای حفظ و صیانت قرآن کریم از اشتباه و خطا در قرائت قرآن از نظر مخارج حروف، صفات ذاتی و ممیّزه، و صفات عارضی و محسنه می باشد تا قرآن کریم، آن گونه خوانده شود که جبرئیل امین علیه السلام بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود و آن حضرت بر مسلمانان می خواند. در صدر اسلام، «قواعد تجوید» به معنای امروزی آن، تدوین نشده بود و مسلمانان، قرائت قرآن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و به صورت عملی رعایت می کردند. با گسترش اسلام و رو آوردن اقوام غیر عرب به اسلام، لازم دیده شد، اصول صحیح خوانی قرآن به صورت قاعده و قانون، تدوین گردد تا همه مسلمانان بتوانند قرآن را به صورت صحیح و براساس آنچه که نازل شده بود تلاوت کنند. بسیاری از علمای قرائت بر این باورند که «منشأ پیدایش علم تجوید»، فرمایش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾^۲ است که به صورت های مختلف نقل گردیده است:

«التَّارْتِيلُ حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ».^۳

«أَنَّهُ [التَّارْتِيلُ] حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ آدَاءُ الْحُرُوفِ».^۴

«التَّارْتِيلُ تَجْوِيدُ الْحُرُوفِ وَ مَعْرِفَةُ الْوُقُوفِ».^۵

۱. همان.

۲. مَاقِل / ۴.

۳. الوافی، ج ۸، ص ۶۹۹؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۳۹۴.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۳۲۳؛ تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۱۰، ص ۴۵.

۵. النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۰۹.

مضمون هر سه روایت، یکی است؛ «ترتیل: آشکار و نیکو تلفظ کردن حروف و شناخت (ورعایت محل مناسب برای) وقف‌ها است».

برای تحقق فرمایش آن حضرت در معنای ترتیل، علوم زیر، وضع گردید:

«علم وقف و ابتداء» برای «معرفت و حفظ الوقوف» و «علم مخارج حروف» که بعدها به «علم تجوید» تغییر نام پیدا کرد، برای «بیان و تجوید الحروف».

این مسأله، مورد اتفاق همه است که حضرت امام علی علیه السلام برای حفظ و صیانت قرآن کریم از خطای در قرائت، علم نحو را تأسیس کرده و به شاگردش ابوالاسود دوانلی آموزش داد و ابوالاسود طبق راهنمایی و سفارش آن حضرت، به تحقیق و گسترش علم نحو پرداخت و شاگردانی را در این رشته تربیت نمود.^۱

شاگردان ابوالاسود، در کنار بررسی مطالب مربوط به اعراب کلمات، به بررسی مخارج حروف نیز پرداختند؛ چراکه تلفظ صحیح حروف نیز همانند اعراب کلمات، نقش اساسی در فهم و درک آیات قرآن کریم دارد.

نخستین اثر موجود که در آن، مبحث مخارج حروف مطرح شده، کتاب «العین»، اثر خلیل بن احمد فراهیدی است؛^۲ وی از شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد؛ اندکی بعد، سیبویه^۳ شاگرد خلیل، کتابی در نحو و ادبیات عرب تألیف کرد و در پایان آن، مبحثی را به تلفظ حروف و مخارج و صفات آن، اختصاص داد. با گسترش مباحث و قواعد ادبیات عرب و مخارج حروف، و متفاوت بودن موضوع آنها، لازم دیده شد تا به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرند.

۱. تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، ص ۴۰.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی، از علمای شیعه و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است؛ وی شاعری توانا و از بزرگان علم نحو و واضع علم عروض (علمی که به وسیله آن اوزان شعر و تغییرات آن، پی برده می‌شود) شمرده می‌شد؛ نخستین فرهنگ لغت عرب به نام «العین» منسوب به اوست؛ ایشان در سال ۱۷۰ قمری در سن ۶۴ سالگی در بصره درگذشت (دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۶، ص ۱۰۲ و ۱۰۴ و تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، ص ۱۵ - ۴۸).

۳. ابوبشر عمرو بن عثمان، معروف به سیبویه، از دانشمندان ایرانی صرف و نحو زبان عرب است. سال ۱۴۰ هجری در بیضای فارس متولد شد و در بصره نشو و نما کرد و در سال ۱۸۰ هجری در شیراز درگذشت.

علم صرف و نحو را از خلیل بن احمد فراهیدی فرا گرفت و به گسترش آن پرداخت.

«الکتاب»، معتبرترین اثر در ادبیات عرب، نوشته سیبویه است؛ در پایان همین کتاب، مباحث دقیقی در رابطه با مخارج و صفات حروف آمده است که مستند علمای تجوید است.

علم صرف: در باره ساختمان کلمه و تغییرات مربوط به آن می‌پردازد.
علم نحو: در باره چگونگی ارتباط کلمات عربی و اعراب آخر آنها در هنگام ترکیب با یکدیگر سخن می‌گوید.

علم تجوید: در رابطه با مخارج حروف، صفات ذاتی که در طبیعت حروف نهفته است و باعث تمیز دادن حروف هم‌مخرج و یا قریب‌المخرج می‌شوند و صفات عارضی که در هنگام ترکیب حروف، عارض شده و باعث روان و فصیح خواندن کلمات و آیات می‌گردد، بحث می‌کند.

قدیمی‌ترین کتاب موجود که مباحث «علم تجوید»^۱ به صورت امروزی، در آن جمع‌آوری شده، دو کتاب زیر است:

- ۱- کتاب «الرعاية لتجوید القراءة و تحقیق لفظ التلاوة» نوشته مکی بن ابی طالب (متوفای ۴۳۷هـ) می‌باشد؛ در این کتاب آمده است: «کسی قبل از من چنین کتابی ننوشته و همانند من، صفات و القاب حروف را جمع نکرده است»؛ و سپس ادعا می‌کند که از سال ۳۹۰ هجری به مدت ۳۰ سال، به تحقیق و بررسی مطالب مربوط به علم تجوید پرداخته و آنها را جمع‌آوری و تألیف نموده است.
- ۲- کتاب «التحذید فی الاتقان و التجوید» نوشته ابوعمرو دانی^۲؛ وی علت تألیف این کتاب را این‌گونه آورده است: «بعد از اینکه سهل انگاری قراء را از تجوید تلاوت و تحقیق قرائت دیدم، در صدد برآمدن تا کتابی را در علم الاتقان و التجوید و کیفیت ترتیل و تحقیق به رشته تحریر در آورم».

در پایان، تذکر این نکته لازم است که «موضوع علم تجوید»، تنها الفاظ قرآن نیست، بلکه شامل کلیه الفاظ عربی است ولی چون هدف اولیه از وضع این علم،

۱. ابن ندیم، متوفای ۳۸۵ در کتاب «الفهرست» در «الفن الثالث» که کتاب‌های نوشته شده در علوم قرآنی را بر می‌شمارد، کتابی را که در برگزیده «علم تجوید» باشد نیاورده است و این، می‌رساند که «علم تجوید» به معنای امروزی آن، به صورت کتابی مستقل، تا به آن روز، تدوین نشده بود.

۲. ابوعمرو، عثمان بن سعید دانی اندلسی، از اساتید بزرگ علم قرائت است. ذهبی درباره وی می‌نویسد: اتقان قراءات به ابوعمرو منتهی می‌شود، قراء در مقابل نوشته‌هایش خاضعند و به نقش در قراءات، تجوید و وقف و ابتداء و غیر آن اطمینان دارند، وی دارای ۱۲۰ کتاب از جمله «التحذید فی الاتقان و التجوید» است. ابن دانشمند بزرگ در سال ۴۴۴ هـ. ق از دنیا رفته است.

برای بیان تلفظ صحیح قرآن کریم بوده و خداوند در قرآن کریم امر به قرائت به صورت ترتیل کرده است، از این رو، علمای تجوید، مثال‌ها را از قرآن انتخاب نموده‌اند تا قاریان ارجمند، عملاً با تلفظ صحیح کلمات و آیات، آشنا شوند؛ به خلاف علمای ادبیات که مثال‌های منتخب آنها، اعم از آیات و کلمات عرب از شعر و نثر است.

«علم تجوید» به خاطر قداست آن نزد مسلمانان که متکفل قرائت صحیح قرآن کریم است، باعث شده تا زبان عرب با گذشت زمان، اصالت اولیه خود را حفظ کند به خلاف سایر زبان‌ها که گذشت زمان باعث شده که از اصالت اولیه خود دور شوند.

نوشته حاضر، شامل دو قسمت است:

۱- یک دوره تجوید کامل، همراه با مباحث وقف و ابتداء.

شرط اساسی و اولیه آموزش در هر رشته‌ای، تسلط معلمین محترم بر محتوای درس و داشتن روش مناسب برای تدریس است؛ از این رو نخست مباحثی که یک معلم تجوید نسبت به آن، باید آشنایی کامل داشته باشد را آورده‌ایم تا معلمین ارجمند، اطلاعات لازم را نسبت به مباحث قرائت صحیح قرآن کریم داشته باشند. برای این منظور، منظومه «المُقَدِّمَةُ فِيمَا عَلَى الْقَارِئِ الْقُرْآنَ أَنْ يَعْلَمَهُ» نوشته ابن الجزری^۱ که مطالب آن، مورد استناد علمای تمامی فرق اسلامی (اعم از شیعه و اهل سنت) است را انتخاب و به شرح آن پرداخته‌ایم؛ ان شاء الله مورد استفاده عموم مسلمانان قرار گیرد.

۲- مهارت‌های آموزش و کلاس‌داری، همراه با روش تدریس تجوید قرائت قرآن کریم معلمی، حرفه‌ایست که به دانش نظری و تجربه عملی نیاز دارد، و معلمین ارجمند باید با آخرین فنون تدریس و کلاس‌داری آشنایی کامل داشته باشند تا بتوانند ضمن کنترل کلاس، مطالب خود را به آسانی به متعلمین منتقل نمایند؛ از این رو نکاتی که برای اداره کلاس و آموزش تجوید لازم است، تحت عنوان «مهارت‌های

۱. شرح حال ابن الجزری را در آغاز شرح منظومه آورده‌ایم.

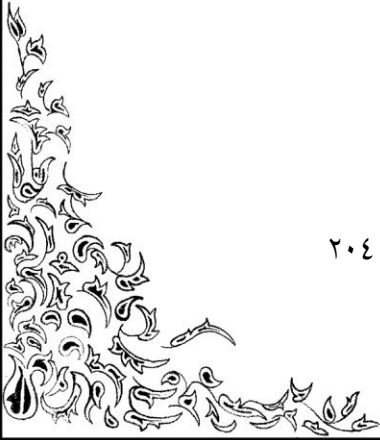
آموزش و کلاس‌داری» آورده‌ایم و در ادامه، روش تدریس مباحث تجوید قرائت قرآن کریم برای گروه‌های مختلف به صورت فشرده توضیح داده شده است. امید است که این نوشته مورد استفاده عموم علاقمندان به قرائت و آموزش قرآن قرار گیرد.

در پایان از همه عزیزانی که لطف کرده و نوشته‌های این جانب را خواندند تشکر می‌کنم و خواهشمندم نظرات اصلاحی و تکمیلی خود را برای اینجانب به آدرس ناشر ارسال کنند.

و ما توفیقی إلا من عند الله
 علیه توکلت و الیه اُنیب
 قم - شیخ علی حبیبی
 ۰۹۱۲۲۵۳۲۶۹۶

بخش اول

شرح مَنظومۀ جزیریّه
تجوید و وقف و ابتداء قرائت قرآن کریم



از صفحه ۱۷ تا ۲۰۴

پیش‌گفتار منظومه

❶- يَقُولُ رَاجِي عَفْوَرَبِّ سَامِعٍ مُحَمَّدُ ابْنُ الْجَزَرِيِّ الشَّافِعِيُّ^۲
امیدوار عفو پروردگار اجابت‌کننده (دعا)، محمد ابن الجزری شافعی می‌گوید

معرفی مؤلف:

سراینده «الْمُقَدِّمَةُ» که آن را در قالب ۱۰۷ بیت تنظیم نموده، محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری است؛ از این رو این مجموعه به «منظومه الجزریه» مشهور گردیده است.

ابن الجزری در شب ۲۵ رمضان سال ۷۵۱ هجری به دنیا آمده و در چهارده سالگی حافظ قرآن کریم شد. وی بعد از فراگیری قراءات، در سال ۷۶۹ به مصر رفته و به تکمیل علوم قراءات، حدیث، فقه، اصول، معانی و بیان پرداخت. و در سال ۷۷۸، اجازه فتوادادن را از علمای وقت مصر دریافت کرد و به موطن خود بازگشته به تدریس قراءات پرداخت. وی در سال ۷۹۳ به قضاوت در شام منصوب شد. در سال ۷۹۸ به شهر بورسه مرکز حکومت بایزید عثمانی (در ترکیه) وارد شد و افراد بسیاری قراءات قرآن را از وی فرا گرفتند، در سال ۸۰۵ که تیمور لنگ بر این شهر مسلط شد، او را با خود به ماوراءالنهر برد اما بعد از مرگ تیمور در سال ۸۰۷،

۱. الجزری: منسوب به جزیره‌ای است که حسن بن عمرو (متوفای ۲۵۰هـ) آن را آباد کرد؛ و آن شهری است مرزی بین ترکیه و سوریه که در قرن ششم دارای یک بیمارستان، دوازده حمام، نوزده مسجد و چهار مدرسه شافعی، حاکی از جایگاه علمی و مذهبی شهر بوده است. (دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۳۱۴ و ۳۱۵).

۲. الشافعی منسوب به محمد بن ادريس الشافعی (متوفای ۲۰۴هـ) یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است که ابن الجزری پیرو مذهب وی بوده است.

ابن الجزری از ماوراءالنهر خارج شد. وی از مسیر اصفهان و یزد در سال ۸۰۸ وارد شیراز شد؛ و در این شهر بود که حاکم وقت او را نگه داشت و برای او دارالقرآنی تأسیس کرد. ابن الجزری در سال ۸۳۳، در شیراز درگذشت و در دارالقرآن دفن گردید.^۱

تالیفات

ابن الجزری دارای تالیفاتی در علم روایت، نحو و علوم قرآنی است؛ برخی از این تالیفات، عبارتند از:

۱- غایۃ التّهایات فی أسماء رجال القراءات (شرح حال قراء از صدر اسلام تا قرن هشتم).

۲- الظرائف فی رسم المصاحف.

۳- الالهتداء إلى معرفة الوقف والابتداء.

۴- التّشرفی القراءات العشر.

۵- منظومه طیبۃ التّشکر که مباحث التّشرا در قالب شعر در آورده است.

۶- التّمهید فی التجوید.

۷- الّمْقَدِّمَة فیما علی القارئ القرآن أن یعلمه، که در قالب شعر آموزشی تنظیم گردیده و همین کتابی است که به شرح ابیات آن می پردازیم.

②- الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَمُصْطَفَاهُ

حمد و بیژده خداوند است و درود خداوند بر پیامبرش و برگزیده او

③- مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَمُقَرَّرِ الْقُرْآنِ مَعَ مُحِجِّهِ

حضرت محمد ﷺ و خاندانش و صحابه او و آموزش دهندگان قرآن با دوست داران قرآن

④- وَبَعْدُ: إِنَّ هَذِهِ مُقَدِّمَةٌ فِيمَا عَلَى قَارِئِهِ أَنْ يَعْلَمَهُ

و بعد (از سلام و حمد): همانا این مقدمه است، در آنچه که بر قاری قرآن (لازم) است یادگیری آن.

⑤- إِذَا وَجِبَ عَلَيْهِمْ مُحْتَمَرٌ قَبْلَ الشُّرُوعِ أَوْ لَا أَنْ يَعْلَمُوا

برای اینکه بر آنها واجب و حتمی است، قبل از شروع (قرآن) نخست باید یاد بگیرند.

۱. به نقل از زندگی نامه مؤلف در کتاب النشر فی القراءات العشر.

سراینده بعد از حمد و ثنای الهی، سروده خود را با عنوان «مقدمه» معرفی کرده و علّت نگارش آن را لازم بودن یادگیری مطالب آن بر قاریان قرآن، قبل از شروع به قرائت قرآن برمی شمارد.

ابن الجزری در منظومه «طَبِيبَةُ النَّشْرِ» نه تنها یادگیری تجوید را لازم دانسته، بلکه افرادی که قرآن را با رعایت قواعد تجوید نخوانند، گنهکار معرفی کرده است.

وَالْأَخْذُ بِالتَّجْوِيدِ حَتْمٌ لَازِمٌ مَنْ لَمْ يُجَوِّدِ الْقُرْآنَ آثِمٌ

در اینجا دو نکته قابل ذکر عبارت است از:

یکم: منظور از واجب بودن یادگیری تجوید، واجب صناعی است نه شرعی. «واجب شرعی»: امر واجب و لازمی است که مکلف بر انجام آن، «پاداش» و بر ترک آن، «کیفر» داده می شود.

«واجب صناعی»: امر واجب و لازمی است که نزد علمای آن رشته، انجام آن، «پسندیده» و ترکش، «ناپسند» است.

آنچه مُسَلَّم و قطعی است، یادگیری همه مباحث علم تجوید، شرعاً واجب نیست لذا منظور ابن الجزری از لازم و واجب بودن، لزوم و وجوب صناعی است؛ نه حکم شرعی رعایت قواعد تجوید که بعد از معرفّی علم تجوید، بیان خواهد شد.

دوم: آنچه لازم و واجب است، رعایت و به کارگیری قواعد علم تجوید در قرائت قرآن است نه صرفاً فرا گرفتن نظری نکات تجویدی، بنابراین یادگیری قواعد علم تجوید، کافی نیست و آنچه لازم است، قرائت قرآن با رعایت قواعد تجویدی است.

⑥- مَخَارِجُ الْحُرُوفِ وَالصِّفَاتِ لِيَلْفِظُوا بِأَفْصَحِ اللُّغَاتِ

مخارج و صفات حروف را؛ تا قرآن را به فصیح ترین لغات تلفظ کنند.

⑦- مُحَرَّرِي التَّجْوِيدِ وَالْمَوَاقِفِ وَمَا الَّذِي رُسِمَ فِي الْمَصَاحِفِ

در حالی که تجوید را آشکارا رعایت کرده باشد و محل های وقوف و ابتدا و آنچه نوشته شده در قرآن ها.

⑧- مِنْ كُلِّ مَقْطُوعٍ وَمَوْصُولٍ بِهَا وَتَاءِ أَنْثَى لَمْ تُكُنْ تُكْتَبُ بِهَا

از هرچه به صورت متصل و یا منفصل؛ و (همچنین) تاء تأنیشی که به صورت هاء «ه» نوشته نشده است.

مُصَنَّف بعد از بیان حکم مباحث مطرح شده در این قصیده، به معرفی موضوعاتی می پردازد که در این مقدمه مورد بررسی قرار گرفته است و آنها عبارتند از:
 أ- مخارج و صفات حروف (علم تجوید)؛ تا قرآن، با فصیح ترین لغات که عربی صدر اسلام است، تلفظ و قرائت گردد.

ب- انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتدا (علم وقف و ابتدا)؛ تا تغییری در معنای آیات به وجود نیاید.

ج- بعضی از مباحث رسم المصحف (علم رسم القرآن)؛ که دانستن آنها در وقف و ابتدا، نقش دارند.

علم تجوید و نقش آن در صحیح و فصیح خوانی قرآن کریم

قبل از پرداختن به علم تجوید و نقش آن در صحیح و فصیح خوانی قرآن کریم، نخست باید معنای قرائت و شیوه آن در آیات و روایات روشن گردد؛ زیرا زیربنای تأسیس علم تجوید و وقف و ابتدا است.

معنای قرائت

«قرائت»، در لغت به معنای: «جمع کردن و به هم پیوستن»^۱ است. و «خواندن» را از آن جهت «قرائت» می گویند که در خواندن، «حروف و کلمات، کنار هم جمع می گردند».

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ الفاظ قرآن کریم به گونه ای است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ قرائت فرموده اند»^۲.

پیدایش این علم، همزمان با نزول قرآن کریم و قرائت پیامبر گرامی اسلام ﷺ به پیروی از جبرئیل امین علیه السلام بوده است که قاریان و حافظان صدر اسلام، آن را به دو صورت شفاهی (حفظ سینه به سینه) و مکتوب (نوشتن کل قرآن به دستور و زیر نظر پیامبر ﷺ) نقل نموده و به دست ما رسانده اند.

۱. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ج ۴، ص ۳۰؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۸.

۲. مقدمه ای بر تاریخ قراءات قرآن کریم، ص ۸۰.

شیوه قرائت قرآن کریم

«قرائت قرآن»، براساس آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۱ باید به صورت «ترتیل» باشد.

معنای ترتیل

«ترتیل»، در لغت به معنای: «تنظیم و ترتیب موزون» است.
و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن به صورت منظم و شمرده است که حروف و کلمات صحیح ادا شوند، همراه با تدبّر در معانی آیات».
گویاترین تفسیر از ترتیل، در فرمایش مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در عبارتی کوتاه آمده است «الَّتَرْتِيلُ حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ»^۲.
«ترتیل، رعایت (و انتخاب محلّ مناسب برای) وقف‌ها و آشکار و صحیح تلفظ کردن حروف است».

اقسام قرائت قرآن کریم

«قرائت ترتیل»، با توجه به نوع قرائت (سرعت و کندی)، به روش‌های: «تحقیق، حدر و تدویر» امکان‌پذیر است؛ همان‌گونه که در منظومه طيّبة النشر آمده است^۳:

وَيُقْرَأُ الْقُرْآنُ بِالتَّحْقِيقِ مَعَ	حَدَرٍ وَتَدْوِيرٍ وَكُلٌّ مُتَّبَعٌ
مَعَ حُسْنِ صَوْتٍ بِلُحُونِ الْعَرَبِ	مُرْتَلًّا مُجَوِّدًا بِالْعَرَبِ

قرائت تحقیق

«تحقیق»، در لغت به معنای: «به حقیقت چیزی رسیدن، و به جا آوردن حقّ چیزی بدون کم و زیادتی» است.
و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن به صورت آهسته و آرام، با رعایت کامل قواعد ترتیل، بدون کم و زیادتی» است.

۱. مزمل / ۴؛ (و قرآن را با دقت و تأمل بخوان).

۲. الوافی، ج ۸، ص ۶۹۹ و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۳۹۴، و علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۳، «و اداء الحروف» آورده، و ابن الجزری در التشریف القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۰۹، این حدیث را به صورت: «تَجْوِیدُ الْحُرُوفِ وَ مَعْرِفَةُ الْوُقُوفِ» آورده است.

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۰۵؛ (و خوانده می‌شود قرآن به تحقیق با حدر و تدویر و همگی پیروی شده است؛ با صدای نیکو، به لحن عربی، شمرده و نیکو به صورت عربی).

در این روش باید دقت گردد که میان اجزای کلمه، فاصله ایجاد نشود و یا حرکات، تبدیل به حروف مدّی نگردند؛ از این روش برای آموزش قرآن، تمرین و ممارست زبان و ادای کامل قواعد تجوید، استفاده می‌شود.^۱

«روش تحقیق، بر دو گونه است»:

۱ - «تحقیق آموزشی»^۲: بسیار ساده بوده و بیشتر برای آموزش صحیح قواعد تجوید و لهجه اصیل قرآن، به کار برده می‌شود.

۲ - «تحقیق مجلسی»^۳: اضافه بر رعایت قواعد ترتیل و تجوید، قرائت قرآن به صورت تنغیمی با استفاده از صوت و لحن مناسب و جذاب است؛ بدیهی است این نوع قرائت اگر با توجه به معانی آیات همراه باشد، تأثیر بیشتری در شنوندگان خواهد داشت.^۴

قرائت حدر

«حدر»، در لغت به معنای: «سرازیر شدن و سرعت گرفتن» است.^۵
و در اصطلاح قرائت: «خواندن قرآن به صورت تُند و سریع به شکلی است که در رعایت قواعد ترتیل، خللی وارد نشود».
در این روش باید دقت شود که حروف مدّی، تبدیل به حرکات کوتاه نگردند و غُته‌ها از بین نروند؛ از این روش برای قرائت قرآن در نمازهای مستحبّی و همچنین مرور آیات حفظ شده (توسط حافظان)، استفاده می‌گردد.
یادسپاری: در قرائت حدر باید دقت شود که سرعت در قرائت، باعث از بین رفتن ادای مناسب حروف نگردد، زیرا در روایات اسلامی از خواندن قرآن با سرعت زیاد، نهی شده است.

۱. همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۵.

۲. بسیاری از قاریان و اساتید تجوید در مقام قرائت بر شاگردانشان از این روش استفاده می‌کنند؛ از این روش می‌توان به دوره آموزشی «المُصحف المُعَلَّم» استاد محمود خلیل الحصری، اشاره کرد.

۳. از این روش می‌توان به دوره «المُصحف المُجَوَّد» استاد عبدالباسط عبدالصمد، اشاره کرد.

۴. النشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَمَةً وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً»^۱.
قرآن با سرعت و شتاب خوانده نمی شود، بلکه باید به صورت شمرده و آرام خوانده شود.

«هَذَرَمَةً»، به معنای: «سرعت و شتاب در قرائت قرآن است» که باعث عدم بیان صحیح حروف و حرکات می گردد.^۲

نامطلوب بودن این نوع قرائت، به خاطر عدم بیان صحیح حروف و ناقص ادا کردن حرکات و حروف مدی است.

از ابن عباس نقل شده است: «اگر سوره بقره و آل عمران را شمرده و آرام همراه با تدبیر و اندیشه در آیاتش بخوانم، برای من بهتر است از اینکه کل قرآن را با سرعت و شتاب بخوانم».^۳

قرائت تدویر

«تدویر»، در لغت به معنای: «گرد کردن و دوره نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «خواندن (معمولی) قرآن، درحالتی بین تحقیق و حذر»^۴ است. و این همان روشی است که امروزه بین عموم مردم به «ترتیل»، مشهور گردیده است، شاید علت آن، تناسب بیشتر این نوع قرائت با معنای اصطلاحی ترتیل باشد که توجه به معانی آیات نیز در آن شرط شده است.

یادسپاری: شرط اصلی در قرائت قرآن، «ترتیل» است؛ و «قرائت ترتیل»، سه مرتبه دارد «تحقیق، حذرو تدویر» و در هر سه مرتبه باید «اصول ترتیل» در آنها رعایت شود.
«اصول ترتیل، دو چیز است»:

۱. «بَيَانُ الْحُرُوفِ»: «حروف به صورت آشکار و صحیح تلفظ گردند»؛

۲. «حِفْظُ الْوُقُوفِ»: «رعایت (و انتخاب محل مناسب برای) وقف و ابتدا».

۱. الکافی (کتاب فضل القرآن، بَابُ فِيمَنْ يُظَاهِرُ الْغَشِيَةَ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ)، ج ۲، ص ۶۱۷؛ وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أَبْوَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ لَوْ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ، باب ۲۷، ج ۳، ح ۴، ص ۸۶۲.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. الْمُحْجَظَةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْأَحْيَاءِ، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴. النشر، ج ۱، ص ۲۰۷.

معنای تجوید

«تجوید»، در لغت به معنای: «تحسین، زیباسازی، نیکو و سالم و بی عیب گردانیدن است».^۱

و در اصطلاح قرائت: تعریف‌های متعددی ارائه شده که بازگشت همه آنها، به تعریفی است که ابن‌الجزری در بیت ۳۰ این منظومه به آن اشاره کرده است:

وَهُوَ إِعْطَاءُ الْحُرُوفِ حَقَّهَا مِنْ كُلِّ صِفَةٍ وَ مُسْتَحَقَّهَا

و آن (تجوید): دادن حق حروف است، از هر صفتی (که دارند) و مستحق حروف (که بر اثر ترکیب حروف عارض می‌گردند).

برای تلفظ صحیح حروف، آگاهی از دو چیز لازم است:

- ۱- «مخرج حرف»؛ شناخت محل تولید حروف در دستگاه تکلم.
 - ۲- «صفات حرف»؛ شناخت ویژگی‌ها و حالت‌های مختلفی که در هنگام تولید و خروج حرف از مخرجش در دستگاه تکلم به وجود می‌آید.
- و این صفات بر دو قسم است:

یکم- ویژگی‌ها و حالت‌هایی است که در ذات و طبیعت حرف نهفته، و بدون آنها، حرف تحقق پیدا نمی‌کند که ابن‌الجزری آن را «حق حرف» نامیده است.

دوم- ویژگی‌ها و حالت‌هایی است که بر اثر ترکیب و همنشینی با حروف دیگر، بر حرف عارض می‌گردد و این ویژگی اولاً و بالذات در طبیعت حرف، وجود ندارد ولی بر اثر همنشینی آن با حرکات و حروف دیگر، استحقاق چنین ویژگی را پیدا می‌کند که ابن‌الجزری آن را «مستحق حرف» نامیده است.

میرزا محسن آل‌غفور برای تجوید، تعریفی دارد که مقصود ابن‌الجزری را روشن‌تر می‌سازد؛ وی می‌نویسد: «التَّجْوِيدُ: هُوَ عِلْمٌ بِقَوَانِينٍ يُعْرَفُ بِهَا إِعْطَاءُ كُلِّ حَرْفٍ مَا هُوَ يَسْتَحِقُّهُ إِفْرَادًا وَ تَرْكِيبًا».^۲

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۶۰۱.

۲. میرزا محسن آل‌غفور، التبیان فی تجوید القرآن، ص ۱۰.

در این تعریف، «حَقِّ حَرْفٍ» را صفاتی دانسته که هر حرفی به تنهایی دارای آن ویژگی‌ها است؛ و «مُسْتَحَقِّ حَرْفٍ» صفاتی است که هر حرفی در هنگام ترکیب، آن ویژگی‌ها را پیدا می‌کند.

با توجه به توضیحاتی که فقهای بزرگوار شیعه در بیان حکم شرعی رعایت قواعد تجوید ارائه کرده‌اند^۱، معنای ذیل برای تجوید، می‌تواند معنای کامل‌تر و روشن‌تری باشد.

«التَّجْوِيدُ هُوَ عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهِ التَّنْقُ الصَّحِيحُ لِلْحُرُوفِ الْعَرَبِيَّةِ وَ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ وَ رِعَايَةِ مَخَارِجِهَا مَعَ إِعْطَائِهِ حَقَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الذَّاتِيَّةِ الْمُمَيِّزَةِ وَ مُسْتَحَقَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الْعَارِضِيَّةِ الْمُحَسِّنَةِ»^۲.

تجوید: علمی است که به وسیله آن، تلفظ صحیح حروف عربی شناخته می‌شود؛ و آن محقق می‌گردد به شناخت و رعایت مخارج حروف با در نظر گرفتن حق حروف از صفات ذاتی و مُمَیِّزَه (که در ذات و طبیعت حروف نهفته و باعث تمیز دادن حروف هم‌مخرج می‌گردد) و مُسْتَحَقِّ حروف از صفات عارضی و مُحَسِّنَه (که در اثر ترکیب حروف با یکدیگر عارض می‌شوند و باعث فصیح و نیکو ادا شدن کلمات و آیات می‌گردند).

و به عبارت فشرده‌تر:

«التَّجْوِيدُ: عِبَارَةٌ عَنْ إِخْرَاجِ كُلِّ حَرْفٍ مِنْ مَخْرَجِهِ مَعَ إِعْطَائِهِ حَقَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الذَّاتِيَّةِ الْمُمَيِّزَةِ وَ مُسْتَحَقَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الْعَارِضِيَّةِ الْمُحَسِّنَةِ».

۱. شهید ثانی در بیان ترتیل واجب می‌فرماید: «وَلَوْ خُفِّلَ الْأَمْرُ بِالتَّرْتِيلِ عَلَى الْوَاجِبِ، كَانَ الْمُرَادُ بَيَانِ الْحُرُوفِ، إِخْرَاجِهَا مِنْ مَخَارِجِهَا عَلَى وَجْهِ يَتَمَيَّزُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ بِحَيْثُ لَا يَدْمَجُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ»؛ (شرح نغلیه شهید اول به نقل از حدائق، ج ۸، ص ۱۷۳).

و صاحب جواهر، می‌فرماید: «وَأَمَّا مُرَاعَاةُ صِفَاتِ الْحُرُوفِ الَّتِي اسْتِفَادُوهَا مِنْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي تَفْسِيرِ التَّرْتِيلِ بِتَبْيِينِ الْحُرُوفِ فِي إِحْدَى الزَّوَايَيْنِ، فَمَا لَهُ مَدْخَلُهَا فِي أَصْلِ طَبِيعَةِ الْحَرْفِ فَلَا رَيْبَ فِي وَجُوبِهِ، وَأَمَّا الزَّائِدُ فَقَدْ يُشْكَلُ اسْتِحْبَابُهُ لَوْلَا التَّسَامُحُ فَضْلاً عَنْ وَجُوبِهِ...»؛ (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۸).

وعلامه محمدتقی مجلسی در بیان ترتیل مستحب می‌فرماید: «وَالْتَّرْتِيلُ الْمُسْتَحَبُّ هُوَ أَدَاءُ الْحُرُوفِ بِصِفَاتِهَا الْمُحَسِّنَةِ لَهَا وَ حِفْظُ الْوُقُوفِ الَّتِي اسْتَحَبَّهَا الْقُرْآنُ وَ يَتَّبِعُهَا فِي تَجَاوِذِهِمْ»؛ (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۸).

۲. مؤلف.

«تجوید»: «تلفظ هر حرفی است از مخرج آن با در نظر گرفتن و رعایت حق حرف از صفات ذاتی و مُمَیَّزَه و مُسْتَحَقِّ حرف از صفات عارضی و مُحَسِّنَه».

با توجه به معنای تجوید، روشن می‌گردد که تجوید، شامل سه بخش^۱ است:
۱. شناخت و رعایت مخارج حروف؛

۲. شناخت و رعایت حَقِّ حروف (صفات ذاتی و مُمَیَّزَه)؛

۳. شناخت و رعایت مستحقِّ حروف (صفات عارضی و مُحَسِّنَه).

توضیح بیشتر

هر حرفی در دستگاه تکلم، دارای جایگاه خاصی است که به آن «مخرج حرف» می‌گویند. در تلفظ صحیح یک حرف، دانستن محلّ خروج حرف، به تنهایی کافی نیست؛ چرا که بعضی از حروف، مخرج مشترکی دارند؛ از این رو ویژگی و مشخصه دیگری لازم است تا حروف هم‌مخرج از همدیگر تمیز داده شوند؛ این ویژگی و مشخصه، همان «صفات ذاتی و مُمَیَّزَه حروف» است که در اصطلاح قرائت، به آن، «حَقِّ حرف» می‌گویند.

برای نمونه، مخرج دو حرف «دال» و «تاء» و یا «زاء» و «سین»، یکی است و از یک محل تولید می‌گردند؛ آن‌چه این حروف را از یکدیگر متمایز می‌سازد، صفات و ویژگی خاصی است که در هر یک به‌طور جداگانه وجود دارد. در هنگام تلفظ حرف «دال» و «زاء» تارهای صوتی به ارتعاش درآمده و در نتیجه صدای حرف به صورت قوی و آشکار شنیده می‌شود (صفت جَهر)؛ ولی در هنگام تلفظ حرف «تاء» و «سین» تارهای صوتی به ارتعاش در نمی‌آیند و در نتیجه صدای حروف به صورت ضعیف و آهسته شنیده می‌شود (صفت هَمَس)؛ مانند: «سِدْر، سِتْر» - «رَزْم، رَسْم».

«حَقِّ حرف» اختصاص به حالت انفرادی حرف دارد؛ صرف نظر از حرکات خود و یا حرف قبل و بعدش؛ از این رو صفات ذاتی، جزء لاینفک و جدایی‌ناپذیر از حرف هستند.

۱. بعضی از علمای تجوید، بخش دیگری نیز اضافه نموده‌اند که عبارت است از: «تجوید عملی»؛ چرا که موارد یادشده، «اصول تئوری تجوید» می‌باشند و برای «تجوید عملی»، باید با تمرین و تکرار، تلفظ صحیح به صورت ملکه درآمده و در ذهن جای گیرد. (النشر، ج ۱، ص ۲۱۳).

حالت انفرادی حرف، قرائت شمرده نمی‌شود؛ بلکه لازم است حروف، با هم ترکیب و صورت کلمه و جمله به خود گیرند؛ در این صورت با توجه به متحرک و یا ساکن بودن حرف و همچنین حرف قبل و بعد از آن، حالات مختلفی برای حرف پیش می‌آید مانند درشت و پرحجم اداشدن (تفخیم)، نازک و کم حجم اداشدن (ترقیق)، آشکار خوانده شدن (اظهار)، تبدیل به حرف مجاور و با شدت خوانده شدن (ادغام) و ... که به آنها صفات عارضی و مُحَسَّنَه گفته می‌شود، چرا که این ویژگی‌ها و صفات، جزء لاینفک و جداناپذیر حرف نبوده بلکه به دلیل همنشینی آنها با بعضی از حرکات و حروف، بر آنها، عارض شده و استحقاق آن ویژگی را پیدا کرده‌اند؛ از این رو در اصطلاح قرائت به آن، «مُسْتَحَقِّ حرف» می‌گویند؛ یعنی حرف به خاطر این همنشینی، استحقاق برخورداری از این صفت را پیدا کرده است؛ مانند:

در آن حال، مَنْ یار مهربانم، انقلاب، شنبه، سالروز (ساروز)

موضوع علم تجوید

«موضوع علم تجوید»: «تلفظ صحیح کلمات و آیات قرآن کریم از نظر مخارج و صفات (ذاتی و عارضی) حروف است»^۱.

فائده علم تجوید

«فائده رعایت قواعد تجوید»: «حفظ و نگهداری زبان از اشتباه و خطا در قرائت قرآن کریم از نظر مخارج و صفات حروف است».

با یادگیری و رعایت قواعد تجوید، کلام الهی، همان گونه که در صدر اسلام خوانده و شنیده می‌شد، قرائت می‌گردد؛ در نتیجه تغییری در معانی آیات، پدید نیامده و کلام الهی زیبا و نیکو تلاوت خواهد شد؛ از این رو «علم تجوید» را «زیور تلاوت و زینت قرائت» دانسته‌اند.

۱. در مقابل روخوانی قرآن که موضوع آن: «تلفظ صحیح کلمات و آیات قرآن کریم از نظر کتابت و علامت گذاری است»؛ و وقف و ابتداء که موضوع آن: «صحیح خوانی قرآن کریم از نظر رعایت و انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتدا ونحوه وقف نمودن بر آخر کلمات است».

روش فراگیری تجوید

ابن الجزری می‌گوید: «برای برخورداری از بهترین تجوید قرآن، هیچ راهی بهتر از ریاضت زبان و تکرار لفظ از دهان کسی که آن را نیکو بیان می‌کند، نمی‌دانم».^۱ به طور کلی، «تجوید» را می‌توان به دو بخش «نظری و عملی» تقسیم کرد: **تجوید نظری**: مجموعه قواعد و ضوابطی است که برای صحیح خواندن حروف و کلمات قرآن، وضع گردیده است.

تجوید عملی: فن و هنر تلاوت قرآن کریم براساس تلفظ صحیح حروف و اصوات، با لهجه فصیح عربی است؛ این بخش مبتنی بر آدا و استماع است. قاری قرآن، روش صحیح تلفظ و آدای کلمات قرآن را از استاد ماهر و شیخ خود، فرا می‌گیرد و سپس آنچه را فرا گرفته بر استاد می‌خواند تا وی تصحیح کند و به قاری، اجازه قرائت دهد.

این سنت از صدر اسلام رایج گردیده و قرائت الفاظ قرآن در نهایت دقت و امانت، نسل به نسل، حفظ شده و به ما رسیده است.^۲

فراگیری تجوید در مرحله نظری نسبتاً آسان است ولی به کارگیری آن به هنگام قرائت، دشوار بوده و تنها با استفاده از کتاب تجوید نمی‌توان به قرائت صحیح دست یافت؛ بلکه در کنار آن باید از اساتید مجرب و کارآموده استفاده شود؛ البته در کنار این دو مورد، نباید از نوارهای اساتید خوب و نیز تمرین مستمر غافل بود.

⑦ - مُحَرَّرِی التَّجْوِیدِ وَالْمَوَاقِفِ ۱ وَ مَا الَّذِی رُسِمَ فِی الْمَصَاحِفِ ۱

⑧ - مِنْ كُلِّ مَقْطُوعٍ وَ مَوْصُولٍ بِهَا وَ تَاءِ اَنْتِ لَمْ تَكُنْ تُكْتَبُ بِهَا

ابن الجزری در بیت هفتم و هشتم، اضافه بر تجوید، شناخت محل‌های وقف و ابتدا و بعضی از مباحث رسم المصحف را بر قاری قرآن لازم دانسته است.

«علم وقف و ابتدا» و «علم رسم المصحف»، دو علم جداگانه از علم تجوید می‌باشند اما ارتباط آنها با قرائت صحیح قرآن، از این قرار است:

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۱۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۲۵، (النوع الرابع والثلاثون فی کیفیة تحمّله، فصل من المهمّات تجوید القرآن).

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۶۰۱.

علم وقف وابتداء

«علم وقف وابتداء»: «علمی است که در رابطه با انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتداء؛ و شیوه وقف نمودن بر آخر کلمات، بحث می کند».

قاری قرآن برای رساندن معنای کامل جمله و یا تجدید نفس، ناچار است محلی را برای وقف، انتخاب و برای ادامه قرائت نیز باید از محل مناسبی شروع کند؛ اینجاست که باید محل مناسب برای وقف و ابتداء را بشناسد. پس اضافه بر شناخت تجوید، شناخت وقف و ابتداء نیز بر قاری قرآن لازم است.

علم رسم المصحف

«علم رسم المصحف»: «علمی است که در رابطه با کیفیت کتابت کلمات قرآن بحث می کند» که کدام کلمات به صورت متصل و یا منفصل نوشته شده و کدام کلمات با حرفی اضافی و یا کمتر از آنچه که تلفظ می گردد نوشته شده است.

از میان مباحث رسم المصحف، دوم بحث در ارتباط با قرائت صحیح قرآن است: یکم: کلماتی که باید به صورت متصل باشند ولی به صورت منفصل و جدای از هم نوشته شده است؛ مانند کلمه «لِهَذَا» در آیه «وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ»^۱ و یا به عکس باید به صورت منفصل باشند ولی به صورت متصل نوشته شده است؛ مانند کلمه «فَإِنْ لَمْ» در آیه «فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا»^۲.

در هنگام وقف، آیا می توان وسط این کلمات، وقف کرد و آنها را دو کلمه جدا از هم فرض کرد؛ و یا باید به صورت نوشتاری در نظر گرفت؟

همچنین کلماتی که به تاء تأنیث (ة، ة) ختم گردیده ولی به صورت تاء کشیده «ت» نوشته شده است؛ مانند «نعمت، نعمت» در دو آیه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» و «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۳ که هنگام وقف آیا ملاک، ظاهر

۱. کهف/ ۴۹؛ در سایر موارد به صورت متصل آمده است: «لِهَذَا».

۲. هود/ ۱۴؛ در آیه ۵۰ سورة قصص به صورت منفصل آمده است: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا».

۳. اولی در سورة مائده/ ۷ و دومی در سورة آل عمران/ ۱۰۳ است.

کلمه است و یا باید صورت اصلی کلمه را در نظر گرفت؛ از این رو آشنایی با این قسمت از رسم المصحف بر قاری قرآن، لازم است.

چند نکته

۱- در برخی از کتاب‌های تجویدی، بعد از بیان انواع قرائت‌ها، به بررسی برتری هر یک از آنها بردیگری پرداخته‌اند. با توجه به توضیحاتی که در رابطه با انواع قرائت‌ها داده شد، روشن گردید که هر یک از آنها، جایگاه خاص خودشان را دارند و هیچ‌یک بردیگری برتری ندارند.

قرائت تحقیق: برای تعلیم و آموزش است؛ تا قرآن آموزان و شنوندگان، فرصت لازم برای آشنایی و یادگیری تلفظ صحیح را داشته باشند.

قرائت تدویر: برای دوره‌نمودن قرآن کریم (بعد از مرحله یادگیری) است؛ عموم مسلمانان، با این روش، قرآن را قرائت می‌کنند.

قرائت حدّز: برای حفظ و تکرار و مرور آیات است؛ تا حافظان قرآن، حداکثر استفاده از فرصت زمان را داشته باشند.

در پایان، متذکر می‌گردد که ارزش قرائت قرآن، به مقدار تلاوت آن نیست، بلکه به تدبّر و فهم آیات و عمل کردن به آن است.

۲- بعضی از کتاب‌های تجوید، اقسام قرائت را چهار نوع شمرده‌اند و «ترتیل» را که اصل در قرائت قرآن کریم است، جزء یکی از اقسام قرائت به حساب آورده‌اند (تحقیق، ترتیل، تدویر، حدّز) و سپس گفته‌اند، بهترین نوع قرائت، «ترتیل» است، چرا که قرآن بر اساس آن نازل شده گردیده است؛ «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا»^۱ و خداوند متعال نیز از ما خواسته تا قرآن را به صورت ترتیل بخوانیم «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۲. با توجه به دو نکته فوق، روشن می‌شود که «ترتیل» اصل در قرائت است و قرائت ترتیل، سه مرتبه دارد؛ «تحقیق، حدّز، تدویر» و در هر سه مرتبه باید «اصول ترتیل» در آنها رعایت شود.

۱. فرقان/۳۲؛ «وَأَن (قرآن) را مرتّب و شمرده (برتو) خواندیم».

۲. مزمل/۴؛ «و قرآن را شمرده و با دقت بخوان».

«اصول ترتیل» دو چیز است: «بیان الحروف و حفظ الوقوف»

۳- هرچند خواندن آیات بیشتر، اجرو پاداش فراوان دارد، اما قرائتی ارزشمند است که به صورت صحیح ادا شده و با تدبّر و توجّه به معانی باشد؛ از این رو قرائت حدر برای افرادی مفید است که به خاطر کثرت قرائت قرآن، معانی آیات، برای ایشان، ملکه شده و در اجرای قواعد، مهارت لازم را کسب کرده باشند.

۴- در قرائت حدر باید دقت گردد که سرعت در قرائت، باعث از بین رفتن ادای مناسب حروف نشود، و حرکات و حروف مدّی به صورت ناقص ادا نگردند زیرا در روایات اسلامی از خواندن قرآن با سرعت زیاد نهی شده است.

حکم شرعی رعایت قواعد تجوید

شهید ثانی رحمته الله علیه می‌فرماید: اگر امر در آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» را حمل بر وجوب کنیم، مراد از «بیان الحروف» (در فرمایش حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه، که فرمود: التَّيْلُ حِفْظُ الْوُقُوفِ وَبَيَانُ الْحُرُوفِ)، تلفظ حروف از مخارجشان است به طوری که از یکدیگر متمیز داده شوند و در دیگری داخل نگردند (یعنی با حرف دیگر مشتبّه نشود)؛ و مراد از «حفظ الوقوف»، رعایت نکاتی است که معنای آیات را تغییر می‌دهد و ترکیب آیات را فاسد می‌سازد و بلاغت ترکیب و اسلوب قرآنی را که معجزه قرآن است، (از معجزه بودن) خارج می‌سازد.^۱

صاحب حدائق رحمته الله علیه می‌فرماید: بین اصحاب (فقهای شیعه) خلافی نیست در اینکه از «واجبات قرائت»، تلفظ حروف از مخارجی است که برای آنها قرار داده شده... پس هر چه از اصول لغت عرب است که حرف بدون آن تحقق نمی‌یابد، واجب است و آنچه که چنین نیست... واجب نمی‌باشد بلکه از «مُحَسِّنَات قرائت» شمرده می‌شود.^۲

صاحب جواهر رحمته الله علیه می‌فرماید: رعایت صفات حروفی که از فرمایش حضرت علی علیه السلام در تفسیر ترتیل به «آشکار ساختن حروف» در یکی از دو روایت استفاده کرده‌اند،

۱. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۸؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۸، ص ۱۷۳.

۲. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۸، ص ۱۱۴.

آنچه که دخالت (مستقیم) در طبیعت حرف دارد، شکی در واجب بودنش نیست؛ اما زائد بر آن، مستحب بودن آن، (اگر تسامح نکنیم) نیز جای اشکال است چه رسد به واجب بودن آن.^۱

علامه مجلسی رحمته الله علیه، فرمایش پدر بزرگوارش (محمد تقی مجلسی رحمته الله علیه) را تحسین می‌کند که «ترتیل را به واجب و مستحب تقسیم کرده» و فرموده:

«ترتیل واجب»: «ادای حروف است از مخارج آنها و حفظ احکام وقف‌ها به اینکه وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید»، زیرا نزد همه قراء و اهل عرب جایز نیست. «ترتیل مستحب»: «ادای حروف همراه با صفاتی است که آنها را نیکوتر می‌کند و حفظ وقف‌ها به ترتیبی که قراء، آنها را در کتاب‌های تجوید بیان کرده‌اند».^۲

فقیه بزرگوار سید محمد کاظم طباطبایی یزدی رحمته الله علیه، صاحب کتاب گرانسنگ عروة الوثقی که کتاب او، مستند همه فقهای معاصر شیعه است در احکام قرائت نماز، مسأله ۳۷ می‌فرماید: «خلل وارد کردن به کلمات و حروف و یا تبدیل کردن حرفی به حرف دیگر، حتی «ضاد» را به «ظاء» یا برعکس، باعث بطلان نماز می‌گردد؛ همچنین اخلال به حرکت بنائی یا اعرابی کلمات، یا مدّ واجب، تشدید و یا سکون لازم و همچنین خارج کردن حرفی از غیر مخرجش به طوری که از صدق آن حرف در عرف عرب خارج کند نیز باعث بطلان نماز می‌گردد».^۳

وی در مسأله ۵۳ می‌فرماید: «واجب نیست رعایت کردن مُحَسِّنَات قرائت که علمای تجوید ذکر کرده‌اند، مانند اِماله، اِشباع، تَفخیم و تَرْقیق و امثال آن؛ بلکه ادغام به استثنای مواردی که (لازم بود رعایت آنها که) قبلاً ذکر شد؛ اگرچه رعایت کردن آنها بهتر است».^۴

مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله امام خامنه‌ای علیه السلام در جواب استفتای شماره ۵۸۹، «ملاک صحت قرائت» را «رعایت قواعد زبان عربی و ادای حروف از مخارج

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۸.

۳. العروة الوثقی، احکام قرائت نماز، مسأله ۳۷، ج ۱، ص ۶۵۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۶۵۵.

آن به طوری که اهل لسان، آن را آدای آن حرف بدانند نه حرف دیگر» بیان فرموده‌اند. و در جواب استفتای شماره ۵۸۷ می‌فرمایند:

«اگر قرائت مُکَلَّف، صحیح نباشد و قدرت بر یادگیری هم نداشته باشد، نماز او صحیح است، ولی دیگران نمی‌توانند به وی اقتدا کنند».

از مجموع فرمایشات فقهای بزرگوار شیعه، می‌توان چنین نتیجه گرفت: «تلفظ حروف از مخارج آنها به طوری که از یکدیگر تمیز داده شوند بر همه واجب است» که شامل مخارج حروف و صفات ذاتی و مُمَیَّزَه است و باعث تمیزدادن حروف هم‌مخرج و یا قریب‌المخرج می‌شود.

اما «رعایت صفات عارضی و محسنه» که بر اثر ترکیب حروف و کلمات، عارض می‌گردد و باعث فصیح و روان خواندن آیات می‌گردد، «نیکو و مستحب» است؛ هرچند برخی از فقهای بزرگوار در بعضی از صفات عارضی نیز (مثل مدّ واجب و لازم و یا ادغام در یروملون) فتوا به وجوب و یا احتیاط واجب داده‌اند^۱ که علاقه‌مندان باید به فتوای مرجع تقلید خود مراجعه فرمایند.

سفارش و تأکید بر قرائت قرآن با لحن عربی و صدای نیکو

قرآن کریم به زبان عربی نازل شده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲. اگر قرائت قرآن (اضافه بر رعایت قواعد تجوید)، همراه با لحن عربی و صدای نیکو و آهنگ مناسب نیز باشد، تأثیر فراوانی در روح و روان آدمی خواهد داشت، چرا که یکی از معجزات قرآن، لحن و آهنگ دلنشین آن است. از این رو در روایات اسلامی، سفارش گردیده که «قرآن را به صورت عربی آن، فرا بگیرید و با صدای نیکو بخوانید». امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل می‌فرماید که پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بِعَرَبِيَّتِهِ»^۳، «قرآن را به صورت عربی آن، فرا بگیرید». «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا»^۴، «قرآن را با آهنگ و لهجه عربی بخوانید».

۱. همان، ج ۱، ص ۶۵۲.

۲. سوره یوسف علیه السلام / آیه ۲، «همانا ما (آن) را به صورت قرآن (و به زبان) عربی فروفرستادیم تا شاید شما (به خوبی) درک کنید (و بیندیشید)».

۳. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

۴. الکافی، (کِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ، بَابُ تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ بِالْأَصْوَاتِ الْحَسَنِ بَابُ تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ بِالْأَصْوَاتِ الْحَسَنِ)، ج ۲، ص ۶۱۴.

«لَحْن» با سکون حاء، دارای معانی مختلفی است:

۱ - «اللَّحْنُ فِي الْكَلَامِ»، به معنای: «خطا و اشتباه در تلفظ کلمات است».

و بر دو قسم است:

الف - «لَحْن جَلِيٌّ»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات آسیب برساند و باعث تغییر معنا و یا اِعراب کلمات گردد».

ب - «لَحْن خَفِيٌّ»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات، آسیب نمی‌رساند ولی از فصاحت و زیبایی آن می‌کاهد».

۲ - «لَحْنُ الْكَلَامِ»، به معنای: «آواز، آهنگ و لهجه است»، و به فُهوا و مفهوم کلام (حالتی از سخن گفتن) نیز لحن گفته می‌شود. و مراد روایت، همین معنای دوم است. لحن، گاهی در رابطه با آهنگ و لهجه حرکات و حروف مدّی (صداهاى کشیده) است؛ و زمانی در رابطه با حالتی از سخن گفتن (فحوا و مفهوم کلام) می‌باشد؛ مانند لحن و آهنگ جمله خبری و یا استفهامی و تعجبی و ... که هریک، حالت گفتار مخصوص به خود را دارند. برای نمونه: در فارسی، جمله «علی آمد» را، هم می‌توان با آهنگ و حالت گفتار خبری بیان، و هم می‌توان با آهنگ و حالت گفتار تعجبی و یا استفهامی تلفظ کرد.

در زبان عربی و قرآن نیز چنین است؛ برای نمونه: عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱ را هم می‌توان با آهنگ و حالت گفتار خبری ادا کرد و هم با آهنگ و حالت گفتار استفهام انکاری که در این صورت، دو معنای متضاد از این عبارت، فهمیده خواهد شد.

یادسپاری: یادگیری لحن و آهنگ حرکات و حروف مدّی به صورت عربی، آسان و ساده است، چرا که شبیه آن در زبان فارسی موجود است و با کمی تمرین، به راحتی می‌توان، قرآن آموزان را با آن آشنا کرد؛ از این رو بسیار به جا خواهد بود که قبل از آموزش تجوید، نخست با لحن عربی حرکات و حروف مدّی آشنا شویم. (در

۱. حمد / ۵، «(خداوند!) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری و کمک می‌خواهیم».

صورتی که در مرحله روخوانی و روانخوانی با آن آشنا نشده باشیم)، تا هم زمان با یادگیری قواعد تجوید، قرآن را با لحن و لهجه عربی نیز بخوانیم و تمرین کنیم. اما برای آشنایی با لحن و آهنگ گفتاری (فحوای کلام) زبان عربی، باید با معنای آیات قرآن کریم آشنا شد و این مرحله بعد از یادگیری تجوید و تلفظ صحیح حروف و کلمات قرآن است.

در روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نقل گردیده است، اضافه بر تأکید به قرائت قرآن با لحن و لهجه عربی، از مسلمانان خواسته شده تا قرآن را با صدای حسن و نیکو نیز بخوانند و خود آن بزرگواران در خواندن قرآن کریم با صوت حسن و نیکو، پیش قدم بوده اند.

در اوایل بعثت، دشمنان اسلام با آنکه عناد و دشمنی آشکاری با پیامبر اسلام ﷺ داشتند، ولی نیمه های شب، پشت خانه آن حضرت، جمع می شدند تا تلاوت زیبای قرآنش را بشنوند.

در تفسیر عیاشی آمده که پیامبر اسلام ﷺ خوش صداترین مردم در قرائت قرآن بوده است.^۱

شیخ کلینی رحمه الله در کتابش نقل می کند که امام صادق علیه السلام از همه مردم خوش صداتر بوده است؛ در مورد قرائت امام زین العابدین علیه السلام نیز آمده است که آن حضرت، آن قدر خوش صدا بودند که سقاها و افراد دیگری که از جلوی منزل ایشان می گذشتند، ایستاده و به قرائت ایشان، گوش فرا می دادند.^۲

امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می کند که آن حضرت فرموده است: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ»^۳، «برای هر چیزی زینتی است و زینت قرآن، صدای نیکومی باشد».

همچنین، امام رضا علیه السلام از پیامبر اعظم ﷺ نقل می کند که آن حضرت فرموده

۱. محمد بن مسعود عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۵، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء، حدیث ۸۵.

۲. الکافی، (کتاب فضل القرآن، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن)، حدیث ۱۱، ج ۲، ص ۶۱۶.

۳. همان، حدیث ۹.

است: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا»^۱، «قرآن را با صدای خود، زینت دهید که صوت نیکو بر زیبایی قرآن می افزاید».

از این رو بسیار بجا خواهد بود که قاریان قرآن کریم، در کنار یادگیری تجوید، با اصول و قواعد صوت و لحن عربی، نیز آشنا شوند و لازمه آن، حضور مستمر در جلسات قرائت قرآن، تمرین و ممارست مداوم و صحیح، زیر نظر اساتید باتجربه و استفاده از نوار قراء مشهور می باشد.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که اگر افراد غیر عرب، نتوانند قرآن را با لحن عربی فرا گیرند و یا قرائت قرآن با صدای نیکو برای آنها امکان پذیر نباشد، قرائت معمولی و ساده نیز از آنها پذیرفته است و از پاداش معنوی آن، برخوردار خواهند شد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأَ الْقُرْآنَ بِعَجْمِيَّةٍ فَتَرْفَعُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّةٍ»^۲، «غیر عرب زبانان از امت من، قرآن را با لهجه عجمی (غیر عربی) خود می خوانند ولی فرشتگان، آن را با لحن و لهجه عربی بالا می برند».

۱. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹؛ وسائل الشیعة، (کتاب الصلاة، أبواب قراءة القرآن ولو فی غیر الصلاة، باب ۲۴، حدیث ۶)، ج ۴، ص ۸۵۹.

۲. الکافی، (کتاب فضل القرآن، باب أَنَّ الْقُرْآنَ يُرْفَعُ کَمَا أُنْزِلَ)، حدیث ۱، ج ۲، ص: ۶۱۹؛ وسائل الشیعة، (کتاب الصلاة، أبواب قراءة القرآن ولو فی غیر الصلاة، باب ۳۰، حدیث ۴)، ج ۴، ص ۲۲۱.

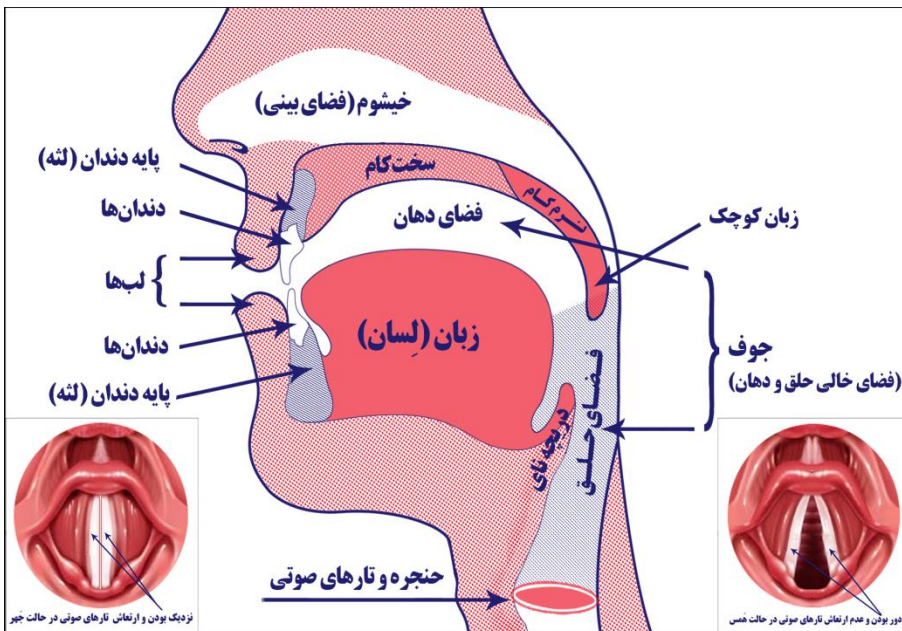
«آشنایی با مخارج حروف»

⑨- مَخَارِجُ الْحُرُوفِ سَبْعَةٌ عَشَرَ عَلَى الَّذِي يَخْتَارُهُ مَنْ اخْتَبَرَ

مخارج حروف، بر اساس آنچه که اهل خبره (از علمای تجوید) اختیار کرده‌اند، هفده مخرج است.

«مخارج حروف» از مهم‌ترین مباحث علم تجوید است؛ و یادگیری و رعایت تلفظ صحیح حروف، مبتنی بر شناخت دقیق مخارج آنها می‌باشد؛ از این رو لازم است، نخست به معرفی اعضای دستگاه تکلم پرداخته شود.

اعضای مهم دستگاه تکلم



اعضای مهم دستگاه تکلم عبارت است از:

۱. «الْحَنَجرَةُ الْوَتَرَانِ الصَّوْتِيَانِ»، حنجره و تارهای صوتی؛

۲. «لِسَانُ الْمِزْمَارِ»، دریچه نای؛

۳. «تَجْوِيفُ الْحَلْقِ»، فضای حلق^۱؛

۴. «الْحَنَكُ الْأَعْلَى»، کام بالا «سقف دهان»^۲، شامل:

الف. «الْحَنَكُ اللَّحْمِيَّةُ + اللَّهَاءُ»، نرم کام و زبان کوچک (پس کام)؛

ب. «الْحَنَكُ الْعَظْمِيَّةُ»، سخت کام (وسط کام)؛

ج. «اللَّثَاءُ»، پایه دندان (لثه و شکن های پس از آن)؛

۵. «الْأَسْنَانُ»، دندان ها؛

۶. «الْشَّفَتَانِ»، لب ها؛

۷. «اللِّسَانُ»، زبان؛

۸. «تَجْوِيفُ الْفَمِ»، فضای دهان؛

۹. «الْجَوْفُ»، فضای حلق و دهان (۳ و ۸)؛

۱۰. «خَيْشُومٌ»، (تَجْوِيفُ الْأَنْفِ)، فضای بینی.

معنای مخرج

«مخرج»، در لغت به معنای: «مَحَلَّ خُرُوجٍ، محل بیرون آمدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «مَحَلَّ خُرُوجٍ یا جایگاه تولید حرف^۳ است».

هوای بازدم، پس از عبور از حنجره، در یکی از قسمت های دستگاه تکلم، محدود شده و بدین ترتیب، حرف ایجاد می گردد، محلی که هوا در آن به حرف تبدیل می شود، «مخرج حرف» می نامند، مانند «لب ها» که محل تلفظ دو حرف «باء و میم» است و یا «انتها و ریشه زبان و ابتدای زبان کوچک» که محل تلفظ حرف «قاف» است.

۱. حلق، قسمتی از گلو است که بین حنجره و دهان و قبل از زبان کوچک قرار دارد؛ حلق از پایین به حنجره و از بالا به زبان کوچک محدود می گردد.

۲. دهان: حفره ای است که در انتها به حلق و در ابتدا به لب ها محدود می شود؛ سقف دهان، از پشت دندان های بالا تا زبان کوچک امتداد دارد و در دانش تجوید، به آن، «حَنَكُ الْأَعْلَى»، (کام بالا) گفته می شود.

۳. «الْمَخْرُجُ هُوَ اسْمٌ لِلْمَحَلِّ الَّذِي يُنشَأُ مِنْهُ الْحَرْفُ وَ هُوَ الْخَيْرُ الْمُؤَلَّدُ لَهُ»، (نهایة القول المفید فی علم التجوید، ص ۲۷).

معنای حرف

«حرف»، در لغت به معنای: «لبه و کنارۀ هر چیز» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدایی است که بر مخرجی مُحَقَّق (مشخص و معین، مانند حروف حلقی، لسانی و شفوی) یا مُقَدَّر (تقدیری و فرضی، مانند حروف مدّی) تکیه داشته باشد»^۱.

و به عبارتی دیگر: «صدایی است که بر یکی از بخش‌های دستگاه تکلم تکیه داشته باشد». «حروف» در زبان عرب بر دو قسم است:

۱- «حروف اصلی»: حروفی هستند که دارای شکل، و مخرجی مُحَقَّق یا مُقَدَّر می‌باشند. «مخرج مُحَقَّق»: مکان معین و مشخصی است در دستگاه تکلم که حروف بیست و هشت گانه عرب، هنگام تلفظ از آن خارج می‌شوند و برای شناسایی آن، کافی است که حرف مورد نظر را ساکن یا مشدّد کرده و به کمک الف متحرّکی قبل از آن، تلفظ نمود؛ محل قطع صدای حرف، مخرج مُحَقَّق و مُعین همان حرف است؛^۲ مانند: أَبْ - أَبَبْ - أَثْ - أَثْثْ - أَجْ - أَجَجْ - ...

چون که خواهی حرف گیرد نیک در مخرج قرار

ساکنش با همزه مفتوحه در تقدیر آر

«مخرج مُقَدَّر»: مکانی است فرضی که مشخصه معینی در دستگاه تکلم ندارد و محل خروج حروف مدّی است؛ «هنگام تلفظ حروف مدّی»، صدا در جای معینی از دستگاه تکلم، قطع نخواهد شد، بلکه صدای حرف، نرم و آسان در فضای حلق و دهان، امتداد پیدا می‌کند؛ از این رو به این حروف، «حروف مدّ و لین» می‌گویند. محلی که هوا در آن، به حرف تبدیل می‌شود (تمامی فضای حلق و دهان)، مخرج مُقَدَّر (تقدیری و فرضی) برای حروف مدّی است؛ و برای شناسایی آن، کافی است که حرف مفتوحی قبل از الف، حرف مکسوری قبل از یاء مدّی و حرف مضمومی

۱. «الْحَرْفُ هُوَ الصَّوْتُ الْمُعْتَمَدُ عَلَى مَخْرَجٍ مُحَقَّقٍ أَوْ مُقَدَّرٍ» (احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۵۵؛ الدقائق المحکمة فی شرح المقدمة).

۲. النشر، ج ۱، ص ۱۹۹ (اگر حرف از آن محلی که علمای تجوید مشخص کرده‌اند تولید شد، تلفظ ما صحیح است وگرنه تلفظ درست نمی‌باشد).

قبل از واو مدّی، اضافه کرده و آن را تلفظ نمود؛ در این صورت، مخرج آن حرف، روشن خواهد شد^۱؛ مانند: «أَثُونِي، نُوحِيهَا».

۲ - «حروف فرعی»: حروفی هستند که فاقد شکل و تصویرند و دارای مخرج مشخص نبوده بلکه ادای آنها از بین دو مخرج از مخارج حروف اصلی انجام می‌پذیرد^۲؛ مانند: «همزه تسهیل شده» در «أَعْجَمِي» که بین الف مدّی و همزه تلفظ می‌گردد؛ و یا «الف اِماله شده» در «مَجْرِيهَا» که بین الف و یاء خوانده می‌شود. لازم به توضیح است که حروف فرعی، چون شکل خاصی در نگارش ندارند، تنها از راه شنیدن، قابل درک هستند.

تعداد حروف اصلی

«حروف اصلی»: از نظر نوشتاری (مکتوب)، بیست و هشت حرف و از نظر گفتاری (منطوق)، بیست و نه حرف هستند. و این بدان خاطر است که حرف «الف» از نظر نوشتاری یک شکل دارد ولی از نظر گفتاری بردو قسم است:

۱. الفی که به صورت همزه خوانده می‌شود؛ مانند: أَحْمَد، سَأَلَ، نَبَأُ، أَخِذْ، إِمَامُ؛

۲. الفی که مُصَوِّت الف مدّی است؛ مانند: لَا تَخَافَا، نَادَاهُمَا.

در نتیجه، الفبای عرب از نظر مکتوب (حروف ابجدی)، ۲۸ حرف ولی از نظر منطوق (حروف هجائی)، ۲۹ حرف است.

در کتاب‌های ادبیات و لغت عرب، «الف» را بردو قسم کرده‌اند:

۱- «الف حرکت پذیر»: همان همزه است که به آن، «الف یابسه» می‌گویند.

۲- «الف حرکت ناپذیر»: همان الف مدّی است که به آن، «الف لینه» می‌گویند.^۳

۱. احکام قراءه القرآن الکریم، ص ۵۰.

۲. به عبارت دیگر، حروف فرعی حروفی هستند که از امتزاج و ترکیب حروف اصلی به وجود می‌آیند. (الرعاية في تجويد القراءه، ص ۲۰۷؛ احکام قراءه القرآن الکریم، ص ۴۵)

لازم به توضیح است که «حرکات» نیز به دو شاخه «اصلی و فرعی» تقسیم می‌گردند:

«حرکات اصلی»: فتحه، کسره و ضمه خالص؛

«حرکات فرعی»: فتحه ناخالص پیش از تاء تأنیث هنگام وقف، در کلمات: رَحْمَة، نِعْمَة که نه فتحه خالص است و نه کسره خالص (شبيهه «ا» آخر در زبان فارسی: رَحْمه، نِعْمه)؛ و کسره ناخالص در کلمات: قِيلَ و غِيض که نه کسره خالص است و نه ضمه خالص؛ بلکه اِشمام شده است. (نهاية القول المفيد، ص ۳۱).

۳. مبادئ العربية، ج ۴، ص ۵.

تعداد مخارج حروف

«مخارج حروف به دو دسته تقسیم می‌گردند»:

۱ - «مخارج عام»^۱: «مکان‌هایی هستند که در برگیرنده یک یا چند مخرج می‌باشند» و به آنها، «مواضع» می‌گویند و شامل پنج مخرج کلی است و عبارتند از:

«جَوْف، حَلَق، لِسَان، شَفَتَان و خِشُوم»

۲ - «مخارج خاص»:^۲ «مکان‌هایی هستند که در برگیرنده یک مخرج است» و هر مخرج، محلّ تولید یک تا سه حرف است.

دربارۀ تعداد مخارج حروف، اختلاف است؛ خلیل بن احمد فراهیدی، تعداد مخارج حروف را هفده مخرج^۲ دانسته و ابن‌الجزری این قول را ترجیح داده^۳ و قول مشهور نیز همین است. اما سیبویه، تعداد مخارج حروف را شانزده مخرج دانسته و مخرج جوف را که محل خروج حروف مدّی است را از مخارج خاصّ به حساب نیاورده، زیرا به نظری، مخرج الف مدّی با همزه و مخرج واو و یاء مدّی با غیر مدّی یکی است. فراء، تعداد مخارج حروف را چهارده مخرج می‌داند، زیرا نزد وی، مخرج سه حرف «لام، نون و راء» یکی است.

نکته: ترتیب و نام‌گذاری مخارج از طرف ریه‌ها به سوی دهان انجام یافته، یعنی ترتیب مخارج از حنجره‌ها آغاز، آن‌گاه، مخارج بعدی به سمت جلوی دهان پیش آمده است که به ترتیب به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. موضع جَوْف (فضای حلق و دهان)

﴿لِلْجَوْفِ: أَلِفٌ وَأُخْتَاهَا، وَهِي حُرُوفٌ مَدِّ لِلْهَوَاءِ تَنْتَهِي﴾

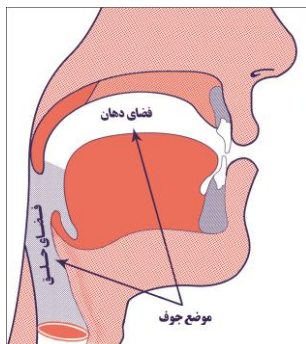
برای جوف، الف است و دو خواهرش (واو و یاء) و آن؛ حروف مدّی است که به هواء منتهی می‌گردد.

۱. النشر، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. اصل در مخارج حروف، این است که برای هر حرفی یک مخرج مستقلی باشد ولی بعضی از حروف، دارای مخرج مشترک هستند و تفاوت آنها تنها در نحوه تولید حرف (صفات) است.

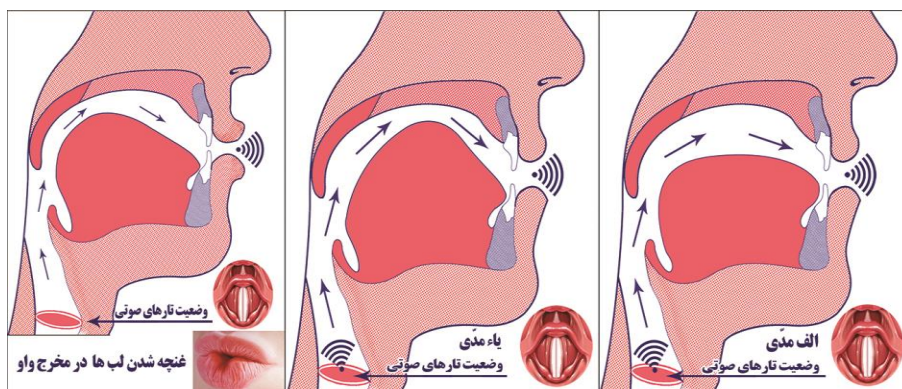
۳. النشر، ج ۱، ص ۱۹۸.

«جَوْف»، در لغت به معنای: «درون و فضای خالی» است.
و در اصطلاح قرائت: «فضای خالی حَلَق و دَهاَن است» که محلّ خروج «حروف مدّی» می باشد.



«حروف مدّی» شامل سه حرف: «اَ، اِ، ی، و» است.
در هنگام تلفظ «حروف مدّی»، صدای حرف بدون تکیه بر قسمت معینی از دستگاه تکلم، در تمامی فضای حلق و دهان، به صورت نرم و آسان امتداد می یابد؛ از این رو به آنها «حروف مدّ و لین» می گویند.

روش تلفظ حروف مدّی



«الف مدّی»: از ارتعاش تارهای صوتی همراه با باز شدن دهان و پایین آمدن سطح زبان و امتداد صوت در فضای حلق و دهان به وجود می آید؛ مانند: «أَبَاءَنَا، حَطَّيْنَا»؛
«یاء مدّی»: از ارتعاش تارهای صوتی همراه با پایین آمدن فک زیرین و بالا آمدن وسط زبان و امتداد صوت در فضای حلق و دهان به وجود می آید؛ مانند: «سَبِيلِي، مَدِينِي»؛

۱. «لین»، به معنای: «نرمی» و صفت حروف مدّی است، زیرا این حروف، به نرمی و بدون مشقّت و سختی ادا می گردند؛ و این به خاطر وسعت و گسترده بودن مخرج آنهاست؛ وقتی مخرجی، وسیع و گسترده شد، صدا در آن پخش می شود و کشش پیدا می کند و به نرمی ادا می گردد؛ از این رو به آنها، «حروف مدّ و لین» می گویند.

«واو مدّی»: از ارتعاش تارهای صوتی همراه با گرد شدن لب‌ها و بالا آمدن انتهای زبان و امتداد صوت در فضای حلق و دهان به وجود می‌آید؛ مانند: تُوعَدُونَ، يَتُوبُونَ لازم به یادسپاری است که به حروف مدّی، علاوه بر «حروف مدّ و لین»، «حروف جوفیه و هوائیه»^۱ نیز می‌گویند.

۲. موضع حلق

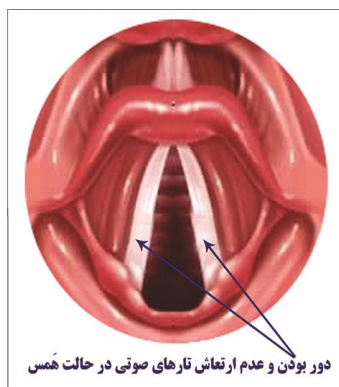
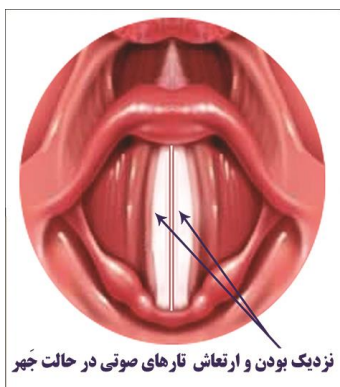
⑪- ثُمَّ لَاقَصَى الْحَلَقِ هَمْزُ هَاءٍ ثُمَّ لَوْسَطِهِ فَعَيْنُ حَاءٍ

پس برای دورترین (انتهای) حلق: همزه و هاء و برای وسط حلق: عین و حاء است.

⑫- آدَنَاهُ: غَيْنٌ خَاوُّهَا.....

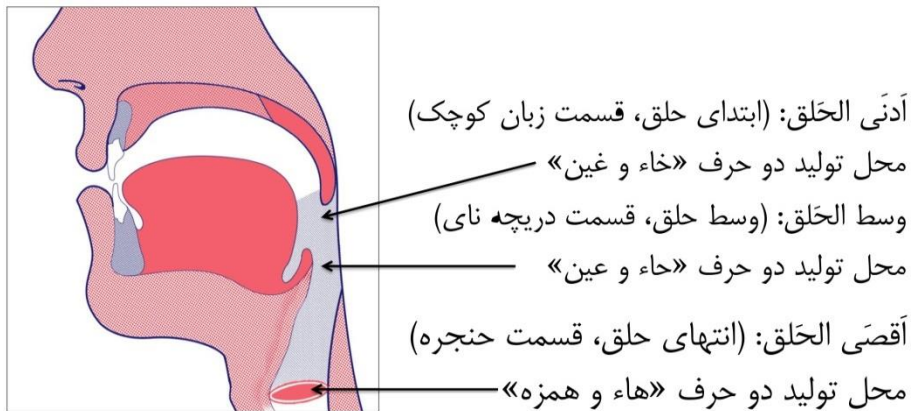
نزدیک‌ترین (ابتدای) حلق: غین و خاء است؛

«حلق»: «قسمتی از دستگاه تکلم است که از پایین به تارهای صوتی در حنجره (محلّ برجستگی جلوی گردن) و از بالا به مرز زبان کوچک محدود می‌گردد». «تارهای صوتی»: «دو پرده نازک و ظریفی هستند که درون حنجره قرار گرفته‌اند و با نزدیک شدن و یا دور بودن از یکدیگر، باعث تمیز دادن حروفی می‌شود که از یک مخرج تولید می‌گردند».



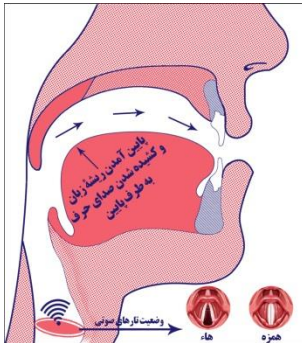
۱. النشر، ج ۱، ص ۱۹۹. «هوا»، به معنای: «فضا، چیز خالی و تهی»؛ و از آنجا که این حروف در مسیر خروج و تلفظ خود، با هیچ عضوی اصطکاک ندارند و کاملاً از فضای خالی دهان، خارج می‌گردند، به آنها «حروف هوائیه» نیز می‌گویند.

«موضع حلق دربر دارنده سه مخرج است» که از هر مخرجی، «دو حرف» به ترتیب زیر خارج می‌گردد از این رو به آنها «حروف حلقی» می‌گویند:^۱



۱- مخرج دو حرف «همزه و هاء»

«مخرج همزه و هاء»: «انتهای حلق و در محلّ حنجره و تارهای صوتی است».



هنگام تلفظ «همزه و هاء»، انتها و ریشهٔ زبان، پایین آمده و صدا به طرف کام پایین، کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تولید می‌گردند؛ با این تفاوت که هنگام تلفظ حرف «همزه»، تارهای صوتی به یکدیگر متصل و با جداشدن از یکدیگر، تارهای صوتی مرتعش شده و با حالت انفجاری تولید

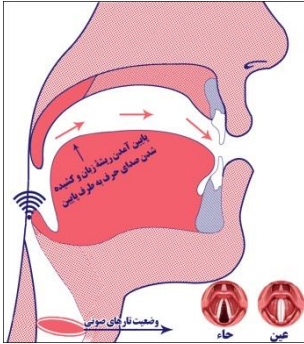
می‌گردد، ولی هنگام تلفظ حرف «هاء»، تارهای صوتی، بدون ارتعاش به یکدیگر نزدیک شده و با حالت سایشی تولید می‌گردد.

صدای حرف «هاء»، هنگام اداء به سختی شنیده می‌شود، به‌ویژه هرگاه ساکن باشد یا بعد از حرف ساکن یا حروف مدّی قرار گیرد، که باید با کمی فشار آوردن به انتهای حلق، آن را تقویت کرد تا صدای حرف، شنیده شود.

۲- مخرج دو حرف «عین و حاء»

«مخرج عین و حاء»: «وسط حلق و در محلّ دریچه نای است»

هنگام تلفظ «عین و حاء»، انتها و ریشه زبان، پایین آمده و صدا به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تولید می‌گردند؛ با این تفاوت که هنگام تلفظ «عین»، دریچه نای به آرامی به عقب کشیده شده و فضای حلق را تنگ

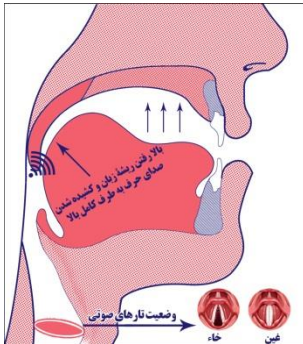


می‌سازد و با ارتعاش تارهای صوتی، صدا با حالت نیمه‌سایشی به دیواره‌های حلق کشیده می‌شود، ولی هنگام تلفظ «حاء»، دریچه نای، کمی به عقب کشیده شده و فضای حلق را به هم نزدیک می‌سازد و بدون ارتعاش تارهای صوتی، صدا با حالت سایشی همراه با گرفتگی به دیواره‌های حلق کشیده می‌شود.

۳- مخرج دو حرف «غین و خاء»

«مخرج غین و خاء»: «در ابتدای حلق (مرز میان حلق و دهان) است».

هنگام تلفظ «غین و خاء»، انتها و ریشه زبان، بالا رفته و صدای حرف با حالت سایشی از ابتدای حلق به سوی کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پر حجم



تولید می‌گردند، با این تفاوت که هنگام تلفظ «غین»، تارهای صوتی مرتعش شده و صدا به نرمی به ابتدای دیواره‌های حلق، کشیده می‌شود، ولی هنگام تلفظ «خاء» تارهای صوتی مرتعش نشده و صدا با کمی خراش در مخرج خود، کشیده می‌شود.

چند نکته

- ۱- شش حرف «همزه، ها، عین، حا، غین و خا»، را چون از حلق ادا می‌گردند، «حروف حلقی»^۱ می‌نامند.

۱. حرف حلقی شش بود ای با وفا همزه، ها و عین و حا و غین و خا

۲- بازبودن تارهای صوتی در حرف «ها» جزئی است و هوای ریه، یکباره و یک مرتبه خارج نمی گردد.

۳- هنگام تلفظ حرف «عین»، دریچه نای، بیشتر به عقب کشیده می شود و مجرای حلق راتنگ ترمی سازد ولی در حرف «حا»، دریچه نای، کمی به عقب کشیده می شود.

۴- بعضی از علمای تجوید، مخرج «ها» را کمی بالاتراز «همزه» و مخرج «حاء» را کمی بالاتراز «عین» و مخرج «خا» را کمی بالاتراز «غین» بیان کرده اند.^۱

۳- موضع لسان

ابن الجزری بعد از معرفی مخارج حروف حلقی، به معرفی حروفی می پردازد که از موضع لسان ادا می گردند.

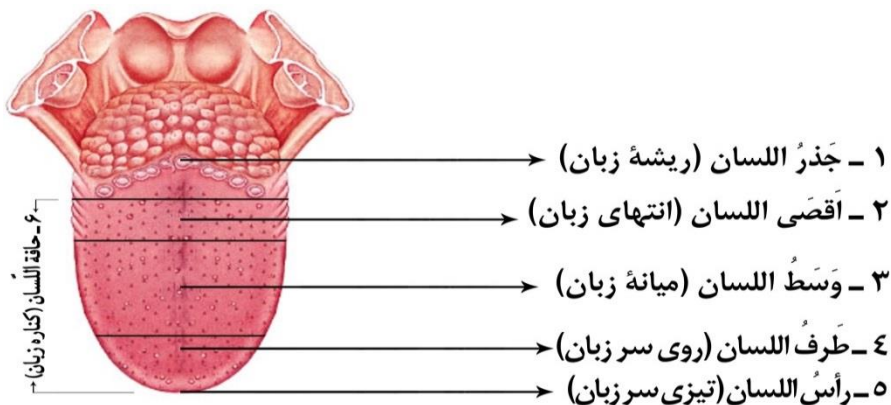
نام گذاری این حروف به «لسانی»، به خاطر نقش اساسی زبان در تولید این حروف است و گرنه اجزای دیگر کام بالا نیز در تولید این حروف، نقش دارند؛ از این رو لازم است نخست با اجزای کام بالا، آشنا شویم.

«لسان»، به معنای: «زبان» است.

این موضع از وسیع ترین مواضع دستگاه تکلم است و شامل: «بخش های مختلف زبان و اجزای مختلف کام بالا» است.

بخش های مختلف زبان

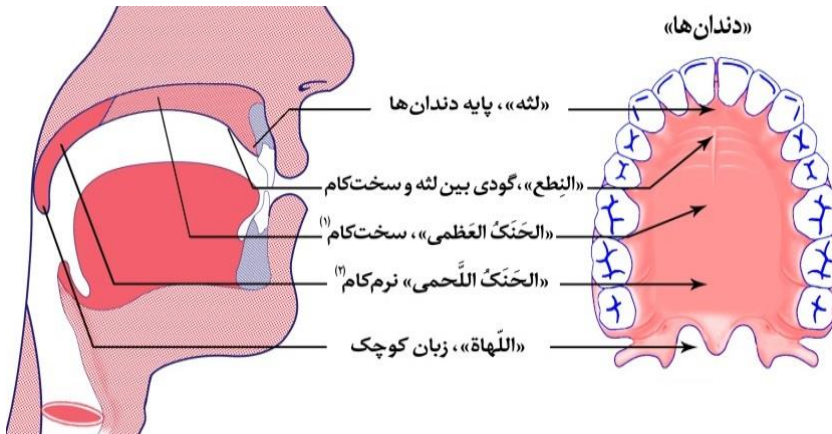
بخش های مختلف زبان (قسمت متحرک اندام گفتاری)، عبارتند از:



۱. ابن الجزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۹۹.

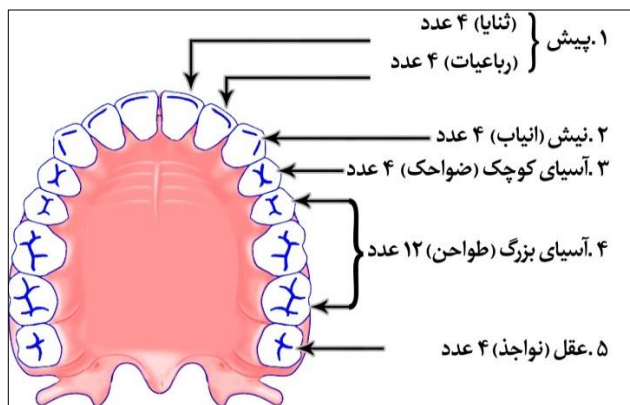
اجزای مختلف کام بالا

اجزای مختلف کام بالا (قسمت‌های ثابت اندام گفتاری)، عبارتند از:



دندان‌ها

«دندان‌ها»، در مجموع سی و دو عدد هستند که هر فک آدمی، دارای شانزده دندان است و شامل دندان‌های «ثنايا، رَبَاعِيَات و اَنِيَاب» هر کدام چهار عدد و دندان‌های «اَضراس» که در مجموع بیست عدد می‌باشند و بر سه قسم است: «ضَوَاحِك، چهار عدد، «طَوَاحِن» دوازده عدد، و «نَوَاجِد»^۳ چهار عدد که در نمودار زیر مشخص شده است:



۱. سخت کام به آن قسمت از سقف دهان گفته می‌شود که دارای شکل گنبدی و جداری سخت است.

۲. نرم کام به قسمت عقب سقف دهان، چسبیده به زبان کوچک، گفته می‌شود.

۳. بعضی به خاطر کوچکی فک، چهار دندان عقل را ندارند، از این رو نزد آنها تعداد دندان‌ها، بیست و هشت عدد و بعضی دیگر، تنها دو تایی از آنها را دارند و تعداد دندان‌هایشان، سی عدد می‌باشد.

توضیح بیشتر

دندان‌ها را به چهار دسته اصلی، تقسیم کرده‌اند و به ترتیب از جلو به آخر عبارتند از:

۱- «ثَنایا»، (جمع ثَنیّه) به معنای: «دوتایی» و عبارت از: دندان‌های تیز جلوی دهان است که دو تا در بالا و دو تا در پایین در کنار هم قرار دارند؛ (مجموعاً چهار عدد).

۲- «رَباعیات»، (بدون تشدید حرف یاء، جمع رَباعیّه) به معنای: «چهارتایی»، (آنکه از چهار جزء تشکیل گردیده) و عبارت از: چهار دندان است که در چهار طرفِ دندان‌های ثنایا قرار گرفته است؛ (دو تا در بالا و دو تا در پایین).

یادسپاری: در زبان فارسی، به مجموعه دندان‌های ثنایا و رباعیات، «دندان‌های پیش» می‌گویند.

۳- «أَنیاب»^۱، (جمع ناب) به معنای: «نیش و هر چیز نوک‌تیز» و عبارت از: چهاردندانی است که دارای تاج تیز و یک ریشه هستند و در کنار دندان‌های پیش، قرار دارند؛ دو تا در بالا و دو تا در پایین و در فارسی به آن «دندان نیش» می‌گویند.

۴- «أَضراس»، (جمع ضرس) به معنای: «سخت و ناهموار، دندانه‌دار بودن» و عبارت از: دندان‌های آسیا است که ناهموار و دندانه‌دار بوده و در مجموع، بیست عدد هستند.

دندان‌های اضراس بر سه‌گونه و به ترتیب زیر هستند:

۱-۴- «ضَوَاحِک»، (جمع ضاحکه) به معنای: «خندان» عبارت از: دندان‌هایی است که هنگام خندیدن، نمایان می‌شوند؛ و در مجموع، چهار عدد هستند که در کنار دندان‌های آنیاب (نیش) قرار دارند؛ در فارسی به آنها «دندان آسیای کوچک» می‌گویند.

۲-۴- «طَوَاحِن»، (جمع طاحنه) به معنای: «آسیاب‌کننده» عبارت از: دندان‌های آسیای بزرگ است که در آسیاب کردن لقمه‌های غذا، نقش اساسی دارند؛ و در مجموع، دوازده عدد هستند؛ در هر آرواره، شش عدد که بعد از ضواحک (آسیای کوچک) قرار دارند.

۱. در اصل «نِیب» بوده و بای آن، قلب به الف شده است «ناب».

۴-۳- «نَوَاجِدُ»، (جمع نَاجِدَه) به معنای: «دندان عقل» عبارت از: دندان‌هایی است که بعد از بلوغ و در صورت وجود فضای کافی در انتهای فک‌ها می‌روید و حداکثر چهار عدد هستند.

نکته: سه گروه اول دندان‌های (ثنايا، رباعیات و انياب) را «مقادیم»، یعنی دندان‌های جلوی دهان؛ و سه گروه دندان‌های اَضراس را «مَآخِر»، یعنی دندان‌های آخر دهان نام نهاده‌اند.

«موضع لسان»، دارای «ده مخرج» و شامل «هجده حرف» به ترتیب زیر است.

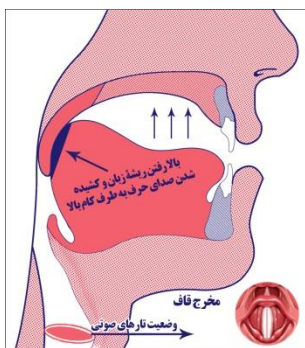
۳-۱- مخرج حرف قاف:

..... وَالْقَافُ أَقْصَى اللِّسَانِ فَوْقُ،

و (حرف) قاف، انتهای زبان (از نزدیک حلق) و مافوق آن از کام بالا است.

«مخرج قاف»: «انتها و ریشهٔ زبان و ابتدای زبان کوچک است».

هنگام تلفظ «قاف»، انتها و ریشهٔ زبان، بالا رفته و با ابتدای زبان کوچک، متّصل و



پس از جدا شدن این دو قسمت از یکدیگر، تارهای صوتی مرتعش شده و با حالت انفجاری صدای حرف به سوی کام بالا کشیده می‌شود و به صورت درشت و پرحجم تولید می‌گردد.

نکته: هنگام تلفظ «قاف ساکن»، باید ریشهٔ زبان از زبان کوچک جدا گردد تا حرف «قاف»، شنیده شود.

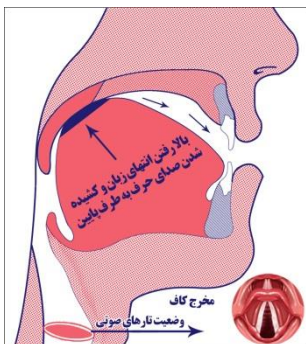
۳-۲- مخرج حرف «کاف»

..... ثُمَّ الْكَافُ ۱۲-

..... أَسْفَلُ ۱۳-

سپس (حرف) کاف، پایین‌تر (از مخرج قاف است).

«مخرج کاف»: «انتهای زبان و انتهای زبان کوچک و بخشی از نرم‌کام مجاور است».



هنگام تلفظ «کاف»، انتهای زبان، کمی جلوتر از ریشهٔ زبان، بالا رفته و به انتهای زبان کوچک و بخشی از نرم‌کام مجاور آن، متصل و با جریان هوای بازدم، بدون ارتعاش تارهای صوتی، با حالت انفجاری، صدای حرف به سوی کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تولید می‌گردد.

چند نکته:

- ۱- دو حرف «قاف و کاف» را «حروف لَهوی» می‌گویند، به دلیل نقشی که زبان کوچک «لَهّاء» در تولید این دو حرف دارد.^۱
- ۲- مخرج «کاف» از مخرج «قاف»، به جلوی زبان، نزدیک‌تر است؛ از این رو سطح وسیع‌تری از انتهای زبان را به خود اختصاص می‌دهد.
- ۳- ابن‌الجزری نقل می‌کند که سمرقندی، لهات را به دو گونه تقسیم کرده است: غَلَصَمَه: و آن، ابتدای زبان کوچک از طرف حلق است که حرف قاف از آن محل ادا می‌گردد.
- عُكَدَه: و آن، انتهای زبان کوچک از طرف دهان است که حرف کاف از آن محل ادا می‌گردد.
- از این رو به حرف قاف، «غَلَصَمی» و به حرف کاف، «عُکَدی» می‌گویند.

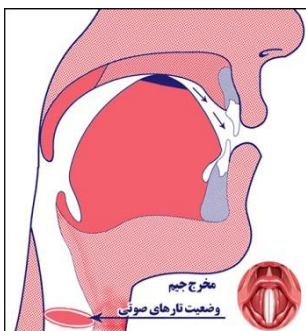
۳-۳- مخرج سه حرف «جیم، شین و یای غیرمدّی»

..... (۱۳) - وَالْوَسْطُ فَجِیمُ الشِّینُ یَا

و وسط زبان: (مخرج) جیم، شین و یاء است.

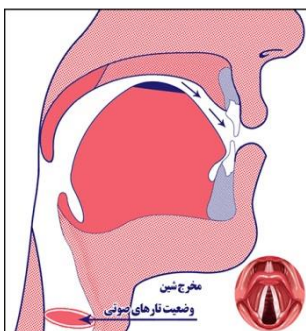
«مخرج جیم، شین و یای غیرمدّی»: «وسط زبان و قسمت مقابل آن از سقف دهان (سخت کام) است».

هنگام تلفظ سه حرف «ج، ش، ی»، انتها و ریشهٔ زبان پایین آمده و وسط زبان به



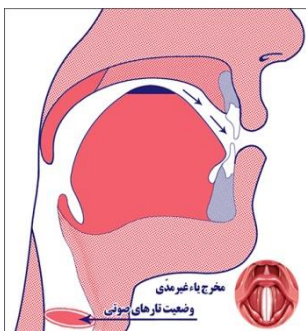
کام بالا نزدیک و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده می‌شود و به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردند؛ با این تفاوت که:

هنگام تلفظ «جیم»، بخش جلویی وسط زبان به سقف دهان (سخت کام) متصل و با جدا شدن از یکدیگر، تارهای صوتی مرتعش شده و با حالت انفجاری تولید می‌گردد؛



و هنگام تلفظ «شین»، وسط زبان در حالی که شیاردار شده به سقف دهان سخت کام) نزدیک و بدون ارتعاش تارهای صوتی و با حالت سایشی تولید می‌گردد؛

و هنگام تلفظ «یای غیر مدّی»، وسط زبان به سقف دهان (سخت کام) نزدیک و با ارتعاش تارهای صوتی و با حالت سایشی از این مکان تولید می‌گردد؛ و تفاوت آن با «یای مدّی» در مخرج و امتداد پذیر بودن صدای یای مدّی است.



در هنگام تلفظ «یاء مدّی»، وسط زبان همانند حرف «یاء غیر مدّی» بالا می‌آید ولی فاصلهٔ آن با کام بالا بیشتر از حرف یاء است و همین باعث می‌گردد

تا صدای حرف در تمامی فضای حلق و دهان به آرامی جریان یابد؛ برخلاف حرف یاء که تنگی جایگاه آن، باعث تولید حرف یاء در این مکان می‌گردد.

چند نکته:

۱- فاصله و شکاف بین وسط زبان و قسمت مقابل آن از کام بالا را «شجر» می‌گویند، از این رو به این سه حرف «ج، ش، ی»، «حروف شجر» می‌گویند؛ و بعضی این حروف را، «حروف غاریّه» نامیده‌اند و نسبت آن را به «غارالفم» داده‌اند، یعنی: شکاف بین سطح زبان و کام بالا.

۲- هنگام تلفظ «جیم ساکن»، «باید وسط زبان از سقف دهان، جدا گردد» تا حرف «جیم» شنیده شود.

۴- ۳- مخرج حرف «ضاد»

وَالضَّادُّ مِنْ حَافَتِهِ إِذْ وَلِيَا ۱۳-

..... ۱۴- لِإِضْرَاسٍ مِنْ أَيْسَرِ أَوِئْمَانَهَا

و (حرف) ضاد، از کناره زبان، هنگامی که نزدیک شود (دندان‌های) اضراس را از طرف چپ یا راست.

«مخرج ضاد»: «یکی از دوکناره زبان با دندان‌های آسیای بالای همان طرف است».



هنگام تلفظ «ضاد»، انتها و ریشه زبان بالا رفته و یکی از دوکناره زبان (به استثنای سرزبان) با دندان‌های آسیای بالای همان طرف، همراه با ارتعاش تارهای صوتی و با حالت سایشی برخورد و جدا می‌شود و صدای حرف از میان آن به سوی کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم تولید می‌گردد.

یادسپاری

علم مخارج حروف، مانند علم نحو، استقرائی و برگرفته از تلفظ عرب صدر اسلام (قبل از اختلاط با اقوام غیر عرب) است و همه اهل اداء تصریح کرده‌اند: «الضَّادُّ مِنْ بَيْنِ أَوَّلِ حَافَةِ اللِّسَانِ وَ مَا يَلِيهِ مِنَ الْأَضْرَاسِ» و حرف ضاد را، «أَصْعَبُ الحروف»، یعنی: دشوارترین حرف و تلفظ آن را مشکل می‌دانند لذا کم هستند افرادی که آن را نیکو تلفظ کنند؛ و تلفظ آن به صورت «دال درشت صحیح نیست»، این‌گونه تلفظ از افرادی است که اصالتاً عرب نبوده و حرف ضاد در زبان‌شان وجود ندارد.^۱

۱. مکی بن ابی طالب، متوفای ۴۳۷، «الرعاية فی تجوید القراءه»؛ ابو عمرو دانی، متوفای ۴۴۴، «التحذیر فی الاتقان و التجوید»؛ عبد الوهاب القرطبی، متوفای ۴۶۱، «الموضح فی التجوید»؛ ابن الجزری، متوفای ۸۳۳، «النشر فی القراءات العشر».

از میان معاصرین، محمود خلیل الحصری (متوفای ۱۴۰۱ هـ) استاد قاریان مصر، در کتاب «احکام قراءۃ القرآن الکریم» می‌نویسد: «فَهِیَ أَصْعَبُ الحُرُوفِ خُرُوجاً وَ أَشَدُّهَا عَلَی اللِّسَانِ»؛ و محمد بن حسن استرآبادی (متوفای ۶۸۶ هـ)، که از ادبای سرشناس عرب است، در کتاب «شرح شافیه ابن حاجب»، بعد از بیان تلفظ صحیح حرف ضاد، در مبحث «مخارج الحروف الفرعیه»، تلفظ ضاد به صورت دال مُفَعَّم را تلفظ افرادی می‌داند که حرف ضاد، در لغت و زبان آنها وجود نداشته (مثل مصری‌ها که اصالتاً عرب نیستند) از این رو نمی‌توانند حرف ضاد را همانند عرب‌های اصیل تلفظ کنند.

حکم شرعی تلفظ حرف ضاد

شهید اول (متوفای ۷۸۶ هـ) «تلفظ حرف از مخرج آن، که به صورت متواتر نقل شده باشد را واجب دانسته، می‌گوید: اگر «ضاد» از مخرج «ظاء» و یا به صورت «لام درشت» تلفظ شود، نماز باطل است»^۱.

صاحب مفتاح الکرامه (متوفای ۱۲۲۶) و صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶)، نیز «ضاد» صحیح را «ضاد حجازی» می‌دانند که از: «بین کناره زبان و دندان‌های آسیا تلفظ می‌شود» و تلفظ «ضاد مصری» که شبیه «دال درشت» است را صحیح ندانسته. باعث بطلان نماز می‌دانند، ایشان برای صحت گفتار خود، چند دلیل آورده‌اند از جمله گفته‌اند که «ضاد» اصعب الحروف و تلفظ آن سخت است در حالی که «دال درشت» سختی ندارد.^۲

چند نکته:

۱- حرف «ضاد» را به دلیل وابستگی به دندان‌های «أضراس»، «ضیرسی» و به دلیل نقشی که کناره زبان در تلفظ این حرف دارد «حاقی»^۳ می‌گویند.

۱. محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، الألفية في فقه الصلاة اليومية، ص ۵۸.

۲. سید محمد جواد العاملی، قواعد التجويد، ص ۵۱؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۹.

۳. «حاقی»، (با تشدید فاء از ریشه حَقَفَ) و «حافی» (بدون تشدید از ریشه حَوَفَ) هر دو صحیح می‌باشد و هر دو به معنای کناره هر چیز است.

۲- تلفظ «ضاد»، به صورت «دال درشت»، تلفظ عرب صدر اسلام نیست و «باعث بطلان نماز» می‌گردد.

۳- بعضی از متأخرین، بعد از بیان تلفظ صحیح حرف «ضاد» آورده است: [امروزه در تلاوت اکثر قریب به اتفاق اساتید، حرف «ض» به صورت «انسدادی پرحجم»، مانند «دال پرحجم» یا «دال مفخّم» ادا می‌شود، حال آنکه اهل ادا (علمای قرائت)، این حرف را بلاشک دارای «رخوت» می‌دانند، یعنی ممتد و کشیده تلفظ می‌گردد.

نگارنده با در نظر گرفتن شیوع غیرقابل انکار نوع اول و اصالت نوع دوم، هر دو تلفظ را قابل پذیرش می‌داند! اما در نهایت، روش تلفظ «ض» را به شکل زیر پیشنهاد می‌کند: «ضاد» را به صورت «دال مفخّم»، (یعنی دال پرحجم و درشت) اما با نرمی و بدون شدت زیاد، تلفظ می‌کنیم...^۱. اشتباه ایشان در این است که:

اولاً: تلفظ عرب امروز، برای ما حجت نیست؛ زیرا بیش از چهارده قرن از صدر اسلام می‌گذرد و اقوام عرب و غیر عرب با هم مخلوط شده‌اند و علت اصلی تأسیس علم نحو توسط حضرت امام علی علیه السلام در صدر اسلام، همین اختلاط و در معرض فساد قرار گرفتن زبان عرب بود؛ اضافه بر آن، اساتید قرائت قرآنی که مؤلف محترم به قرائت ایشان استناد می‌کند (قراء مصر)، اصالتاً عرب زبان نیستند و به گفته ابن حاجب، حرف ضاد در زبانشان وجود ندارد؛ از این رو نمی‌توانند حرف ضاد را صحیح تلفظ کنند؛ همان گونه که حرف «جیم» عوام مصر، شبیه کاف است.

ثانیاً: آن چه در تلفظ حرف «ضاد»، نقش اساسی دارد، برخورد تدریجی کناره زبان است و تماس سر زبان، برخورد جانبی و فرعی بوده و نقشی در ایجاد صدای حرف «ضاد» ندارد؛ و اگر به تماس و برخورد سر زبان، نقش اساسی بدهیم، در این صورت، شبیه «دال مفخّم» و یا حرف «طاء» خواهد شد که به گفته اساتید تجوید در گذشته و حال، به کلی اشتباه و صحیح نیست.

توضیح بیشتر در بحث صفات، (صفت استطالاه حرف ضاد) خواهد آمد.

۱. سید محسن موسوی بلده، حلیۃ القرآن (سطح ۲)، ص ۷۱-۷۰.

۵- ۳- مخرج حرف «لام»

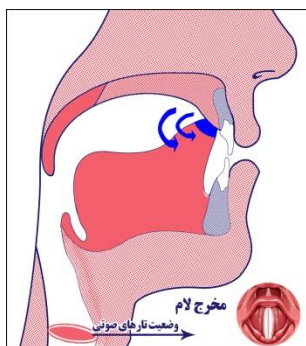
وَاللَّامُ أَدْنَاهَا لِمُنْتَهَاهَا

..... (۱۴) -

و (حرف) لام، نزدیک‌ترین کناره زبان تا منتهای آن (که برابر است با دندان‌های ثنایا تا ضواحک از هر دو طرف) است.

«مخرج لام»: «دو طرف سر زبان با لثه دندان‌های مقابل است».

هنگام تلفظ «لام»، انتها و ریشه زبان، پایین آمده و دو طرف سر زبان با لثه دندان‌های مقابل بالا (ثنایا، رباعیات، انیاب و ضواحک) متصل و صدای حرف



با حالت نیمه سایشی از دو کناره باقیمانده زبان همراه با ارتعاش تارهای صوتی به طرف پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تولید می‌گردد. یادسپاری: لام جلاله (الله) که اگر قبلش حرف مفتوح یا مضموم باشد، صدا به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پر حجم تلفظ می‌گردد.

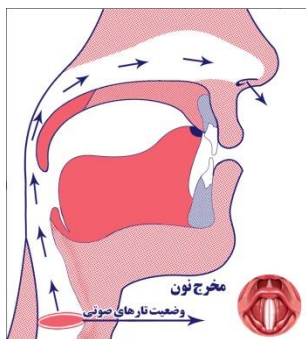
۶- ۳- مخرج حرف «نون»

(۱۵) - وَالنُّونُ مِنْ طَرَفِهِ حَتَّى اجْعَلُوا

.....

و (حرف) نون، از روی سر زبان، پایین‌تر از حرف لام است.

«مخرج نون»: «سر زبان با لثه دندان‌های پیشین بالا است».



هنگام تلفظ «نون»، انتها و ریشه زبان، پایین آمده و سر زبان با لثه دندان‌های پیشین (ثنایا و رباعیات) متصل و صدای حرف با حالت نیمه سایشی از مجرای بینی (خیشوم) خارج شده و با ارتعاش تارهای صوتی و به صورت نازک و کم حجم تولید می‌گردد.

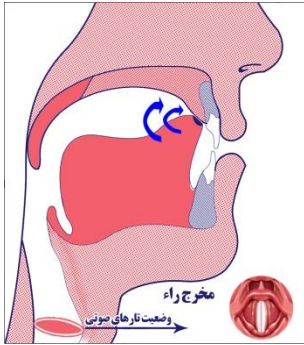
نکته: «حرف نون»، دارای «دو جزء» است؛ «جزء لسانی» (محل تولید حرف)، و «جزء خیشومی» (محل خروج صدای حرف).

۷- ۳- مخرج حرف «راء»

وَالرَّائِدَانِيهِ لَظْهَرٍ أَدْخَلُ (۱۵)

و (حرف) راء، نزدیک حرف نون، کمی داخل تر در روی سر زبان است.

«مخرج راء»: «سر زبان و لثه دندان های ثنایای بالا است».



هنگام تلفظ «راء»، انتها و ریشه زبان پایین آمده و سر زبان با تکرار برخورد با لثه دندان های ثنایای بالا، همراه با ارتعاش تارهای صوتی و با حالت نیمه سایشی، صدای حرف از باریکه سر زبان خارج می گردد.

یادسپاری: حرف «راء»، گاهی درشت و پرحجم و گاهی نازک و کم حجم تلفظ می گردد که در مبحث احکام حروف، به آن می پردازیم.

نکته: سه حرف «لام، نون و راء» را «حروف ذَلَقی» یا «ذَوَلَقی» می گویند؛ «ذَلَق» به معنای: «تیزی و کناره سر زبان» است که در مخرج این حروف دخالت دارد.^۱ لازم به یادسپاری است که با کمی دقت در تلفظ این سه حرف «لام، نون، راء» در می یابیم که مخارج آنها، خیلی به هم نزدیک هستند؛ از این رو بعضی از علمای تجوید از جمله فراء (متوفای ۲۰۷ هـ) و پیروانش، مخرج آنها را یکی دانسته اند.

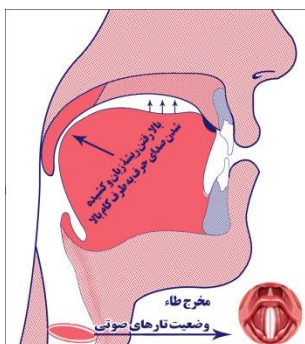
۸- ۳- مخرج سه حرف «تاء، دال و طاء»

عَلِيَا الثَّنَايَا وَالطَّاءُ وَالذَّالُ وَتَا: مِنْهُ وَمِنْ (۱۶)

و مخرج (سه حرف) طاء و دال و تاء، از روی سر زبان و از (پایه های دندان های) ثنایای بالا است.

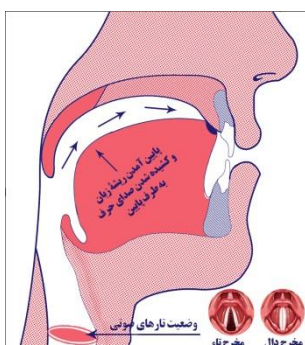
«مخرج تاء، دال و طاء»: «بخش جلویی سطح زبان با لثه دندان های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا است».

هنگام تلفظ سه حرف «تاء، دال و طاء»، بخش جلویی سطح زبان بالا رفته و با لثه



دندان‌های ثنایا و ابتدای برآمدگی کام بالا متصل، و با جدا شدن از یکدیگر با حالت انفجاری تولید می‌گردند؛ با این تفاوت که:

هنگام تلفظ حرف «طاء»، انتها و ریشه زبان، بالا رفته و با ارتعاش تارهای صوتی، صدای حرف به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم تلفظ می‌گردد؛



اما هنگام تلفظ «تاء و دال» انتها و ریشه زبان پایین آمده و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردند؛ و تفاوت آن دو، در ارتعاش تارهای صوتی هنگام تلفظ حرف «دال» است، در حالی که هنگام تلفظ حرف «تاء»، تارهای صوتی مرتعش نمی‌گردد.

چند نکته:

۱- سه حرف «تاء، دال و طاء»، را به جهت نسبت داشتن با «نِطْع» (که همان برآمدگی کام بالا است)، «حروف نِطْعی» می‌گویند.

۲- هنگام تلفظ «دال و طاء ساکن»، «باید سر زبان از لثه و ابتدای برآمدگی کام بالا، جدا شود» تا حرف «دال و طاء» شنیده شوند.

۹- ۳- مخرج سه حرف «زاء، سین و صاد».

..... وَالصَّفِيرُ مُسْتَكِنٌ

..... (۱۶)

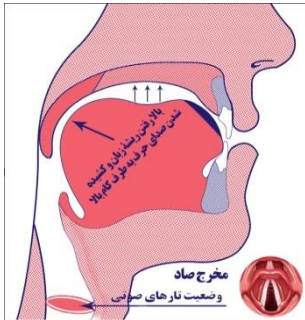
.....

..... مِنْهُ وَمِنْ فَوْقِ الثَّنَائِيَا السُّفْلَى (۱۷)

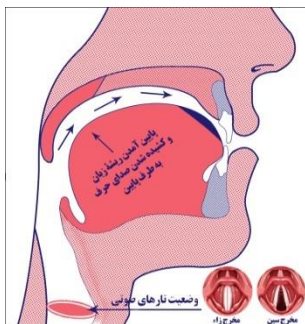
وحروف صفیر (زاء، سین و صاد) از روی سر زبان و از قسمت بالایی ثنایای پایین است.

«مخرج زاء، سین و صاد»، «بخش جلویی سطح زبان و سطح صاف پشت لثه ثنایای بالا است».

هنگام تلفظ «زاء، سین و صاد»، بخش جلویی سطح زبان به سطح صاف پشت لثه دندان‌های ثنایای بالا نزدیک شده و با خروج هوا از این شکاف و مجرای باریک تولید می‌گردند؛ با این تفاوت که:



هنگام تلفظ «صاد»، انتها و ریشه زبان، بالا رفته و بدون ارتعاش تارهای صوتی، صدای حرف به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم تلفظ می‌گردد؛



اما هنگام تلفظ «زاء و سین»، انتها و ریشه زبان، پایین آمده و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردند و تفاوت آن دو، در ارتعاش تارهای صوتی هنگام تلفظ حرف «زاء» است در حالی که هنگام تلفظ حرف «سین» تارهای صوتی مرتعش نمی‌شود.

چند نکته:

۱ - هنگام تلفظ «زاء، سین و صاد»، سر زبان به پشت دندان‌های ثنایای پایین می‌چسبد، همانگونه که در شعر به آن اشاره شده (وَمِنْ فَوْقِ الثَّنَائِيَا السُّفْلَى) ولی صدای حرف از بخش جلویی سطح زبان خارج می‌گردد، از این رو مخرج این سه حرف به حساب می‌آید.

۲ - سه حرف «زاء سین و صاد» را «حروف اسلی» می‌گویند؛^۱ «اسله»، به معنای: «سطح باریک جلوسر زبان» است که محل تولید این سه حرف است.

۳ - در تلفظ حرف «صاد»، لب‌ها هیچ دخالتی نداشته و به جمع نمودن لب‌ها در هنگام تلفظ حرف «صاد»، نیازی نیست.

۱۰- ۳- مخرج سه حرف «ثاء، ذال و ظاء»

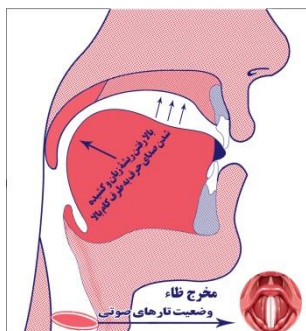
..... (۱۷) - وَالْظَّاءُ وَالذَّالُّ وَثَا: لِلْعُلْيَا

..... (۱۸) - مِنْ طَرَفَيْهِمَا

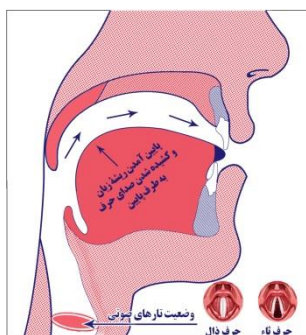
و (مخرج سه حرف) ظاء و ذال و ثاء: بین سر زبان و سردندان‌های ثنایای بالا است و از دو طرف سردندان‌های ثنایا (نیز گفته شده است).

«مخرج ثاء، ذال و ظاء»، «بین سر زبان و سردندان‌های ثنایای بالا است».

سه حرف «ثاء، ذال و ظاء»، از تماس سر زبان با سردندان‌های ثنایای بالا و خروج هوا از میان آنها با حالت سایشی تولید می‌گردند؛ با این تفاوت که:



هنگام تلفظ «ظاء»، انتها و ریشه زبان، بالا رفته و با ارتعاش تارهای صوتی، صدای حرف به طرف کام بالا کشیده شده و به صورت درشت و پرحجم تلفظ می‌گردد؛



اما هنگام تلفظ «ذال و ثاء»، انتها و ریشه زبان، پایین‌آمده و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردند و تفاوت آن دو در ارتعاش تارهای صوتی هنگام تلفظ حرف «ذال» است در حالی که هنگام تلفظ حرف «ثاء» تارهای صوتی مرتعش نمی‌شود.

چند نکته:

۱- سه حرف «ثاء، ذال و ظاء» را به جهت نزدیک بودن مخرج آنها به لثه دندان‌های بالا (هر چند سر زبان، مستقیماً با لثه‌ها برخورد نمی‌کند)، «حروف لثوی»^۱ می‌گویند.

۱. النش، ج ۱، ص ۲۰۰؛ «حروف لثوی»، یعنی: «حُرُوفٌ يَخْرُجُ مِنْ قُرْبِ اللَّثَّةِ» و این نام گذاری اشیاء به «نام شیء نزدیک آن»، در زبان عرب متداول بوده است، از این رو گفته‌اند: «الْعَرَبُ تُسَمِّي السَّيْفَ بِمَا جَاوَرَهُ».

۲- به حرف «ظاء»، «الظاء المُشَالَة» گفته می‌شود. «شَوَّل»، به معنای: «بالا بودن» است، و چون حرف «ظاء»، دارای الفی است که روی آن قرار می‌گیرد؛ از این رو، به آن، «الظاء المُشَالَة» گفته‌اند تا با حرف «ضاد» معجمه (نقطه دار) که بدون الف است تمیز داده شود.^۱

۳- بعضی از علمای تجوید، اضافه بر دندان‌های ثنایای بالا، دندان‌های ثنایای پایین را نیز در تلفظ سه حرف «ثاء، ذال و ظاء» دخیل می‌دانند^۲ از این رو ابن الجزری، نخست قول مشهور (سردندان‌های ثنایای بالا) را بیان کرده، سپس قول بعضی از علمای تجوید که قائل به دو طرف دندان‌های ثنایا هستند، را متذکر شده است.

۴- موضع شَفْتان

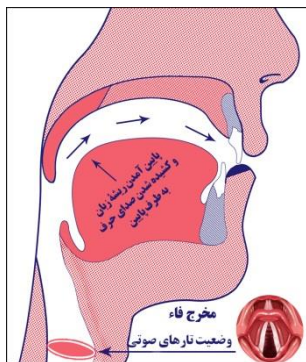
«شفتان» تشبیه «شَفَه» به معنای: «دولب» است؛ این موضع دارای «دو مخرج» و مجموع «چهار حرف» است که به ترتیب ذیل از آنها خارج می‌گردد:

۴-۱- مخرج حرف «فاء»

﴿۱۸﴾..... وَمِنْ بَطْنِ الشَّفَةِ فَالْفَا مَعَ أَطْرَافِ الثَّنَائِيَا الْمُشْرِفَةِ^۳

و از داخل لب (زیرین) حرف فاء است همراه با سردندان‌های ثنایا که (بر بقیه دندان‌ها) اشراف دارد (و در جای بلندی قرار گرفته است)؛

«مخرج فاء»، «لب زیرین و سردندان‌های ثنایای بالا است».



حرف «فاء»، از تماس سردندان‌های ثنایای بالا به درون لب زیرین و خروج هوا از میان آنها با حالت سایشی و بدون ارتعاش تارهای صوتی تولید می‌گردد؛ هنگام تلفظ حرف «فاء»، انتها و ریشه زبان، پایین آمده و صدای حرف به طرف کام پایین کشیده شده و به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردد.

۱. احکام قراءۃ القرآن، ص ۶۸.

۲. آیین تلاوت قرآن، ص ۱۷۴.

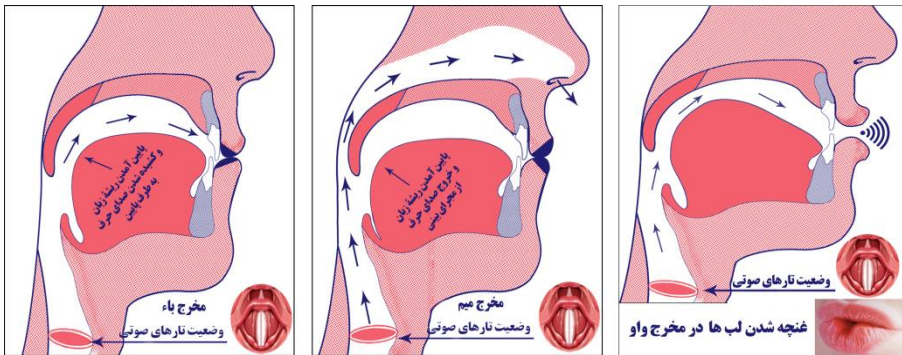
۳. کلمه «مُشْرِفَة» برای وزن شعری آورده شده و به معنای: «در جای بلند قرار داشتن است» و آن را صفت برای دندان‌های ثنایا قرار داده، و این به خاطر در معرض دید بودن دندان‌های ثنایا است که بر بقیه دندان‌ها اشراف دارد.

۲- ۴- مخرج سه حرف «باء، میم و واو غیرمدی»

①۹- لِلشَّفَتَيْنِ: الْوَاوُ بَاءٌ مِيمٌ

و برای لب‌هاست (مخرج سه حرف) واو، باء و میم.

«دو حرف باء و میم»، از «اتصال لب‌ها»؛ و حرف «واو غیرمدی»، از «جمع شدن لب‌ها» تولید می‌گردند.



هنگام تلفظ سه حرف «باء، میم و واو غیرمدی»، انتها و ریشهٔ زبان، پایین آمده و صدای حرف با ارتعاش تارهای صوتی به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردند؛ با این تفاوت که: هنگام تلفظ حرف «باء»، قسمت درونی لب‌ها به هم متصل و با جدا شدن از یکدیگر با حالت انفجاری تولید می‌گردد؛ و هنگام تلفظ حرف «میم»، قسمت بیرونی لب‌ها به هم متصل و صدای حرف از مجرای بینی خارج می‌گردد؛ و هنگام تلفظ «واو غیرمدی»، لب‌ها به صورت گرد (مانند شکوفه) درآمده و هم‌زمان انتهای زبان به نرم‌کام، نزدیک شده و صدای حرف، با حالت سایشی از بین لب‌ها خارج می‌گردد و تفاوت آن با «واو مدی»، در مخرج و امتدادپذیر بودن صدای واو مدی است.

در هنگام تلفظ «واو مدی»، فاصلهٔ گردی لب‌ها بیشتر از «واو غیرمدی» است (مانند شکوفهٔ باز)؛ همین باعث می‌گردد تا صدای حرف در تمامی فضای حلق و دهان به آرامی کشیده شده و به راحتی از میان لب‌ها خارج گردد، برخلاف حرف «واو غیرمدی» که فاصلهٔ گردی لب‌ها در آن کمتر است (مانند شکوفهٔ بسته)؛ و همین باعث می‌گردد تا صدای حرف از این مکان تولید شود.

چند نکته:

- ۱- هنگام تلفظ «باء ساکن»، «باید لب‌ها از یکدیگر جدا شوند»، تا حرف «باء» شنیده شود.
- ۲- «حرف میم» دارای «دو جزء» است: «جزء شَفَوی» (محل تولید حرف) و «جزء خیشومی» (محل خروج صدای حرف).
- ۳- چهار حرف «فاء، باء، میم و واو غیر مدّی» به جهت نسبت داشتن به «شفه»، «حروف شَفَوی یا شَفَهِی» نامیده شده‌اند.

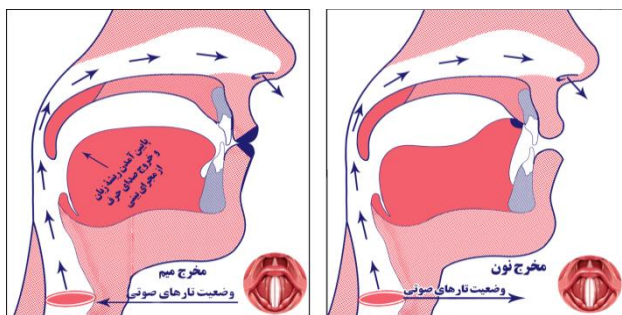
۵- موضع خیشوم

وَعُنَّةٌ مَخْرَجُهَا الْخِشُومُ

..... (۱۹) -

و عُنَّة، مخرج آن خیشوم است

«فضای بینی» را «خیشوم» و صدایی که از آن خارج می‌گردد را «عُنَّة» می‌گویند. این جایگاه فرعی بوده و محل خروج صدای «میم و نون» است.



هنگام تلفظ «میم و نون»، راه عبور هوای بازدم از دهان، بسته و صدای حاصل از ارتعاش تارهای صوتی از «مجرای خیشوم»، خارج می‌گردد.

عُنَّة اصلی و فرعی

«عُنَّة اصلی (ذاتی)»، جزء جدایی ناپذیرِ دو حرف نون و میم است که بدون آن، حرف نون و میم، تَحَقُّق پیدا نمی‌کند (از این رو در مبحث مخارج آمده). به عبارت دیگر، حرف «میم و نون»، دارای «دو جزء» هستند: «جزء شَفَوی و لسانی»، و «جزء خیشومی» که در ذات این دو حرف نهفته است.

«عُنَّةُ فرعی (عارضی)»، عُنَّةُ زائدی است که در هنگام مشدّد بودن و یا ادغام و اخفای نون و میم ساکن، بر حرف عارض می‌گردد و جزء خیشومی محض است؛ و زمان آن به اندازه دو حرکت می‌باشد (از این رو در مبحث صفات آمده است).

«القاب حروف»

«القاب»، جمع لقب: اسمی است که به آن شهرت پیدا کنند. این القاب براساس جایگاه‌هایی است که حروف از آن جاها تولید می‌گردند. القاب حروف، ده‌تاست که خلیل بن احمد فراهیدی در ابتدای کتاب «العین» آورده است.^۱

۱- حروف حلقی^۲: (همزه، هاء، عین، حاء، غین و خاء)؛ به جهت تلفظ این حروف از حلق است.

۲- حروف لَهَوی: (قاف و کاف)؛ به جهت دخالت داشتن لهات (زبان کوچک) در تلفظ آنهاست.

۳- حروف شَجَری: (جیم، شین و یای غیرمَدّی)؛ به جهالت نسبت دادن به موضع تولید این حروف که شَجَر (شکاف و فاصله بین سطح زبان با کام بالا) است.

۴- حروف اَسَلی: (صاد، سین و زاء)؛ به جهت دخالت داشتن اَسَلَة لِلسان (سرِ زبان) در تلفظ آنهاست.

۵- حروف نِظعی یا نِطعی: (طاء، دال و تاء)؛ به جهت برخورد سطح نوک زبان، با نِطع (چین خوردگی جلوی کام بالا) است.

۶- حروف لِثَوی: (ظاء، ذال و ثاء)؛ به جهت نزدیک بودن منخرج آنها به لثه دندان‌های بالا است.

۷- حروف ذَلقی یا ذَوَلقی: (لام، نون و راء) به جهت دخالت داشتن تیزی سرِ زبان (ذَلق) در تلفظ آنهاست.

۸- حروف شَفْهی یا شَفَوی: (فاء، واو، باء و میم)، به جهت دخالت داشتن لب‌ها (شَفَه) در تلفظ این حروف است.

۹- حروف جَوفی: حروف مدّی به جهت تلفظ آنها از فضای حلق و دهان (جَوف) است.

۱۰- حروف هَوائی: حروف مدّی به جهت اینکه در تلفظ آنها، هیچ عضوی از دستگاه تکلم، اصطکاک پیدا نمی‌کند و کاملاً از فضای حلق و دهان خارج می‌گردد و به فضای خالی هر چیزی «هوا» گفته می‌شود.

۱. ر. ک: خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۱، ص ۵۸.

۲. القاب و صفاتی که برای حروف آورده می‌شوند، می‌توانند به صورت مذکّر یا مؤنّث باشد؛ از این رو می‌توان گفت: حروف حلقی یا حَلَقِیّة، لَهَوی یا لَهَوِیّة، شَجَری یا شَجَرِیّة و ...

«صفات ذاتی متضاد (فراگیر)»

②۰- صِفَاتُهَا: جَهْرٌ وَرِخْوٌ مُسْتَفِيلٌ مُنْفَتِحٌ مُصَمَّتَةٌ وَالضَّدَقُلُ
صفات حروف (عبارتند از): جهر و رخوت و استفال؛ و انفتاح و اصمات و ضد آنها را
(به ترتیب) بگو:

②۱- مَهْمُوسُهَا: «فَحْتُهُ شَخْصٌ سَكْتٌ» شَدِيدُهَا لَفْظٌ «أَجْدُ قَطٍ بَكْتٌ»
حروف مهموسه (دارای صفت همس، عبارتند از): «فَحْتُهُ شَخْصٌ سَكْتٌ»؛
حروف شديده (دارای صفت شدت، عبارتند از): «أَجْدُ قَطٍ بَكْتٌ».

②۲- وَبَيْنَ رِخْوٍ وَالشَّدِيدِ «لِنْ عُمَرُ» وَسَبْعُ عَلَوٍ: «خُصَّ ضَغْطٌ قِظٌ» حَصَرَ
و (حروف بینیه) بین رخوت و شدت (عبارتند از): «لِنْ عُمَرُ»؛ و هفت حرف استعلا
(حروف مستعلیه در عبارت): «خُصَّ ضَغْطٌ قِظٌ» فراهم شده است.

②۳- «وَصَادُ ضَادٌ طَاءٌ ظَاءٌ» مُطَبَّقَةٌ وَ«فَرَّ مِنْ لُبٍّ» أَلْحُرُوفُ الْمَذْلَقَةِ
و «صاد، ضاد، طاء و ظاء»، (از حروف) مُطَبَّقَةٌ؛ و «فَرَّ مِنْ لُبٍّ» (از حروف) مُذْلَقَةٌ
هستند.

ابن الجزری پس از بیان مخارج حروف، از صفات حروف یاد کرده، بدون
تقسیم‌بندی صفات ذاتی به متضاد و غیرمتضاد، به ترتیب به معرفی صفات می‌پردازد.
وی نخست در این چهاربیت صفات ذاتی متضاد (فراگیر) برشمرده است که به
بررسی آنها می‌پردازیم:

برای تلفظ حروف، آشنایی با مخارج حروف به تنهایی کافی نیست، زیرا بعضی از
حروف، دارای مخرج مشترک هستند؛ مانند حروف اَسَلِی (ز، س، ص)؛ حروف
نَطْعِی (ت، د، ط) و...؛ از این رو عامل دیگری لازم است تا این حروف را از یکدیگر
باز شناساند و این همان کیفیت و حالت‌های مختلفی است که «صفات حروف»
نامیده می‌شوند.

معنای صفت

«صفت»، در لغت به معنای: «چگونگی و حالت شیء» است؛ مانند: درشتی و نازکی، نرمی و سختی.

و در اصطلاح قرائت: «چگونگی و حالت‌هایی است که در هنگام تولید و خروج حرف از مخرجش در دستگاه تکلم پدید می‌آید» و موجب تشخیص حروف هم‌مخرج از یکدیگر می‌گردد.

و به‌طور خلاصه می‌توان گفت: «کیفیت به‌وجود آمدن و خروج حرف از مخرجش». هوایی که از ریه‌ها خارج می‌شود، اگر به‌طور طبیعی و بدون برخورد با تارهای صوتی از دهان خارج گردد، «نَفَس» می‌نامند؛ اگر انسان با اراده خود با نزدیک کردن تارهای صوتی، این هوا را متوجه تارهای موجود در حنجره نماید و امواجی را تولید کند که شنیده شود، «صَوْت» می‌گویند؛ و اگر این هوای همراه با صدا، در جایگاه و محل خاصی در دستگاه تکلم (حلق، دهان و لب‌ها) محدود گردد، «مَخْرَج حرف» گفته می‌شود.

با توجه به اینکه بعضی از حروف، به‌طور مشترک از یک مخرج ادا می‌شوند، عامل دیگری لازم است که این حروف را از یکدیگر تمیز دهد؛ این همان کیفیت و حالت‌های مختلفی است که «صفات حروف» نامیده می‌شود.

پس به‌وسیله «مَخْرَج»، شکل‌گیری و ماهیت حرف به‌وجود می‌آید و به‌وسیله «صفت»، میان حروف، تمیز داده می‌شود، به‌ویژه حروفی که هم‌مخرج هستند؛ مانند دوحرف «زاء» و «سین» که به‌وسیله صفات «جهر» (ارتعاش تارهای صوتی) و «همس» (عدم ارتعاش تارهای صوتی) از همدیگر تمیز داده می‌شوند؛ مانند: رزم، رَسَم.

ثمره شناخت و رعایت صفات

۱- حروفی که هم‌مخرج یا قریب‌المخرج هستند، تنها به‌وسیله صفات از یکدیگر تمیز داده می‌شوند؛ مانند صفت جهر که اگر از حرف «زاء» گرفته شود، همانند حرف «سین»، تلفظ خواهد شد؛ و یا اگر صفت شدت را از حرف «قاف» بگیریم، همانند حرف «غین» خوانده می‌شود.

۲- حروفی که مخرجشان متفاوت است، به‌وسیله صفات، نیکوتر و کامل‌تر ادا می‌شوند.

۳- شناخت حروف قوی و ضعیف؛ و این شناخت، تأثیر فراوانی در ادغام و یا عدم ادغام حروف و ... دارد که در مبحث احکام به آن پرداخته خواهد شد.

تعداد و اسامی صفات

در رابطه با تعداد صفات حروف، میان علمای تجوید، اختلاف نظر وجود دارد؛ مکی بن ابی طالب در کتاب «الرعاية»، چهل و چهار صفت^۱ را نام برده است و ابن الجزری در کتاب «التمهید»، سی و چهار صفت را متذکر شده ولی در کتاب «التشر»^۲، به ذکر هفده صفت مهم و مشهور اکتفا کرده است که نخست به بررسی و توضیح آنها می‌پردازیم و سپس چند صفت دیگر را که در نیکو و روان‌تر ادا شدن بعضی از حروف، مؤثرند، می‌آوریم تا علاقه‌مندان علم تجوید، آشنایی بیشتری با آن صفات داشته باشند.

اقسام صفات

به طور کلی، «صفات را به دو دسته تقسیم کرده‌اند»:

۱- «صفات ذاتی و مُمَيَّزَة»: «حالت‌هایی هستند که در ذات و طبیعت حرف موجود و جزء جدایی‌ناپذیر آن حرف است» و باعث می‌گردند تا حروف از یکدیگر تمیز داده شوند؛ و اگر آن حالت‌ها آورده نشوند، اساس و بنیان حرف، مخدوش و از بین خواهد رفت؛ مثلاً: اگر صفت جَهر (ارتعاش تارهای صوتی) را از حرف «زاء» بگیریم، تبدیل به حرف «سین» خواهد شد.

۲- «صفات عارضی و مُحَسِّنَة»: «حالت‌هایی هستند که بر اثر ترکیب حروف با حرکات و یا همنشینی با حروف دیگر، عارض می‌گردد» و باعث روان و نیکو ادا شدن کلمات و آیات می‌شوند؛ و اگر آن صفت آورده نشود، خللی به اصل و بنیان حرف وارد نمی‌سازد؛ تنها از فصاحت و زیبایی آن، کاسته می‌شود؛ مثلاً: اگر صفت

۱. لازم به توضیح است: بعضی از عناوینی که در کتاب «الرعاية» به عنوان صفت آورده شده، «القاب حروف»، بوده و خلیل بن احمد فراهیدی در ابتدای کتاب «العین» آورده است؛ مانند: حروف حلقی، لَهَوی، شَجَری و ... و برخی دیگر «اصطلاحات صرفی» می‌باشند؛ مانند: حروف ابدال و غلّه و ...؛ از این رو بسیاری از علمای تجوید، روش ایشان را در شمارش صفات، در پیش نگرفتند.

تَغْلِیْظ (درشت و پرحجم ادا شدن) لام جلاله «الله» (در صورتی که قبلش مفتوح یا مضموم باشد) را نیاوریم، خللی به اصل و بنیان حرف لام «الله» وارد نمی شود.

اقسام صفات ذاتی و مُمَیَّزَه

«صفات ذاتی و مُمَیَّزَه، بردو قسم است»:

۱ - «صفات ذاتی متضاد (فراگیر)»؛

۲ - «صفات ذاتی غیر متضاد (اختصاصی)».

صفات ذاتی متضاد «فراگیر»

«صفات ذاتی متضاد (فراگیر)»: «حالت هایی هستند که در ضِدِّیت با یکدیگر بوده و (به طور فراگیر) در همه حروف عربی وجود دارند»؛ و در مجموع «ده صفت» (پنج زوج متضاد) هستند و هر حرفی الزاماً دارای پنج صفت است که ترکیبی از مجموع این ده صفت می باشند، و عبارتند از:

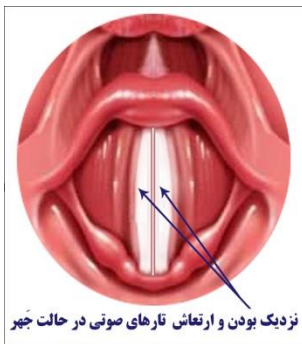
۱- جَهِر	ضد آن	۲- هَمْس
۳- شِدَّة	ضد آن	۴- رِخْوَة
۵- اِسْتِعْلَاء	ضد آن	۶- اِسْتِفَال
۷- اِطْبَاق	ضد آن	۸- اِنْفِتَاح
۹- اِصْمَات	ضد آن	۱۰- اِذْلَاق

که به توضیح و بررسی آنها می پردازیم:

۱- جَهِر

«جَهِر»، در لغت به معنای: «آشکار بودن و صدای بلند» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدای آشکار و بلندی است که در اثر نزدیک شدن و ارتعاش تارهای صوتی (وعدم جریان آزاد نفس)، هنگام تلفظ حرف به وجود می آید».^۱



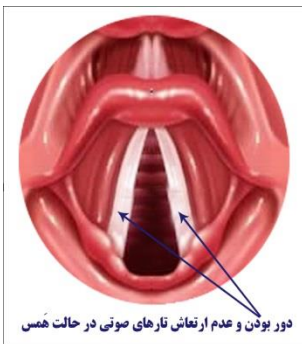
نزدیک بودن و ارتعاش تارهای صوتی در حالت جَهِر

۱. «صفت جَهِر»، باعث «انحباس و عدم جریان آزاد نَفَس در هنگام تلفظ حرف می گردد»، از این رو علمای گذشته که دسترسی به تارهای صوتی نداشته اند، در تعریف جَهِر گفته اند: «انحباس جَری النَّفَس عِنْدَ التَّطْقِی بِالْحُرُوف». (البرهان فی تجوید القرآن، ص ۲۳؛ احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۸۴).

نکته: «حروف دارای صفت جَهر» را «مَجْهُورَه» می‌گویند. هجده حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «عَظْمٌ وَزَنْ قَارِيٍّ غَضِيٍّ ذِي طَلَبٍ جَدٍّ»^۱ جمع شده است. در هنگام تلفظ حروف مَجْهُورَه، تارهای صوتی به هم نزدیک شده و هوای خروجی، موجب ارتعاش تارهای صوتی می‌شود؛ در نتیجه صدای حرف به صورت آشکار و بلند، تولید می‌گردد.

۲- هَمَس

«هَمَس» ضِد جَهر، در لغت به معنای: «مخفی بودن و صدای آهسته» است.



و در اصطلاح قرائت: «صدای مخفی و آهسته‌ای است که بر اثر دور شدن و عدم ارتعاش تارهای صوتی (و جریان آزاد نفس)، هنگام تلفظ حرف پدید می‌آید».^۲ نکته: «حروف دارای صفت هَمَس» را «مَهْمُوسَه» می‌گویند. ده حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «فَحَثَّهُ شَخْصٌ سَكَّتَ»^۳ جمع شده است.

در هنگام تلفظ حروف مهموسه، تارهای صوتی از همدیگر دورند و هوای خروجی، تارهای صوتی را مرتعش نمی‌سازد؛ در نتیجه صدای حرف به صورت مخفی و آهسته است.

ثمره شناخت حروف مَجْهُورَه و مَهْمُوسَه

پیشتر، ثمره شناخت و رعایت صفات را یادآور شدیم که از جمله آنها، تشخیص حروف هم‌مخرج بود؛ برای نمونه: دو حرف «زاء» و «سین» از یک مخرج ادا شده و در تمامی صفات متضاد (رخوت، استفال، انفتاح و اصمات) و غیر متضاد (صفیر) با هم مشترکند و تنها تفاوت آنها در همین صفت جهر و هَمَس است.

۱. بزرگ است جایگاه و منزلت قاری با طراوت و شاداب، جستجوگر و کوشا؛ (لازم به یاد سپاری است که الف مدی در «قارئ»، جزء حروف اصلی به حساب نمی‌آید).

۲. «صفت هَمَس»، باعث «جریان آزاد نفس در هنگام تلفظ حرف می‌گردد»، از این رو علمای گذشته که دسترسی به تارهای صوتی نداشته‌اند، در تعریف هَمَس گفته‌اند: «جریان النفس عند التَّطَلُّعِ بِالْحُرُوفِ». (البرهان فی تجوید القرآن، ص ۲۳؛ احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۸۳).

۳. پس شخصی او را تشویق کرد، ساکت شد؛ النشر، ج ۱، ص ۲۰۲.

«هنگام تلفظ حرف زاء»، تارهای صوتی به ارتعاش در می‌آیند (جهر) ولی در «تلفظ حرف سین»، تارهای صوتی به ارتعاش در نمی‌آیند (همس)؛ همچنین دو حرف «ذال و ثاء»، «دال و تاء»^۱.

نیز اگر صفت همس دو حرف «کاف» و «طاء» در هنگام وقف و یا ساکن بودن آورده نشود، صدای این دو حرف (به خاطر صفت شدت) کاملاً حبس شده و اصلاً شنیده نمی‌شود؛ این صفت همس «کاف و طاء» است که باعث می‌گردد تا صدای این دو حرف (پس از انسداد مخرج بلافاصله) در مخرج جریان پیدا کند و شنیده شود.

راه تشخیص جهر و همس حروف

برای تشخیص جهر و همس حروف، راه‌های مختلفی بیان شده که سه مورد آن از شهرت بیشتری برخوردارند.

یکم: انگشت خود را روی برجستگی گلو قرار داده و حرف را به صورت ساکن تلفظ نمایید؛ هنگام تلفظ حروف مجهوره، ارتعاش تارهای صوتی، زیر انگشت، کاملاً محسوس است ولی هنگام تلفظ حروف مهموسه، ارتعاشی در کار نیست.

دوم: با انگشتان خود، هر دو گوش را ببندید و حرف را به صورت ساکن و ممتد تلفظ نمایید؛ هنگام تلفظ حروف مجهوره، صدا در جمجمه می‌پیچد ولی هنگام تلفظ حروف مهموسه، از این صدا خبری نیست.

سوم: کف دست را روی پیشانی قرار دهید و حرف را به صورت ساکن و ممتد تلفظ کنید؛ هنگام تلفظ حروف مجهوره، اثر آن در کف دست حس می‌گردد.

۳ - شِدَّة

«شِدَّة»، در لغت به معنای: «سختی و قوّت» است.

و در اصطلاح قرائت: «حبس جریان صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه اتصال کامل اندام‌های صوتی پدید می‌آید.

۱. ثمره آن در هنگام وقف بر کلماتی که به حروف مجهوره ختم می‌شوند، کاملاً آشکار است؛ در صورت عدم رعایت صفت جهر، حروف مجهوره تبدیل به حروف مهموسه خواهند شد؛ مانند: «أَخَذَ، أَحَثَ»؛ «لَمْ يَلِدْ، لَمْ يَلِثْ»

چند نکته:

- ۱ - «حروف دارای صفت شدّت» را «شدیده» می‌گویند. هشت حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «أَجْدْتُ طَبَقَكَ»^۱ و یا «أَجِدُ قَطٍ بَكْت»^۲ جمع شده است.
- ۲ - هنگام تلفظ «حروف شدیده»، بر اثر اتصال اندام‌های صوتی، راه خروج صدا بسته می‌شود و با جدا شدن اندام‌های صوتی از یکدیگر، صدای حرف با حالت انفجاری تولید می‌گردد؛ از این‌رو به این حروف، «حروف انفجاری» می‌گویند.

۴ - رِخَاوَة (رخاوة)

«رِخَاوَة» یا «رِخَاوَة» ضد شدّة، در لغت به معنای: «سستی و نرمی» است و در اصطلاح قرائت: «جریان صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه عدم اتصال اندام‌های صوتی پدید می‌آید.

چند نکته:

- ۱ - «حروف دارای صفت رِخَوْت» را «حروف رِخَاوَة» یا «رِخَاوَة» می‌گویند. پانزده حرف دارای این صفت هستند و عبارتند از: «ث، ح، خ، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ظ، غ، ف، و، ه، ی».
- ۲ - هنگام تلفظ «حروف رِخَاوَة»، بر اثر عدم اتصال اندام‌های صوتی، صدای حرف در مخرج، جریان دارد و با حالت سایشی تولید می‌گردد؛ از این‌رو به این حروف، «حروف سایشی» می‌گویند.

تَوَسُّط (بَيْنَ الشَّدَّةِ وَالرَّخَاوَةِ)

«تَوَسُّط»، در لغت به معنای: «اعتدال و میانه بودن» است. و در اصطلاح قرائت: «جریان جزئی صوت در مخرج، هنگام تلفظ حرف است» که در نتیجه عدم اتصال و عدم جریان کامل اندام‌های صوتی پدید می‌آید.

چند نکته

- ۱ - «حروف دارای صفت تَوَسُّط» را «حروف بَيْنِيَّة» یا «بَيْنَ الشَّدَّةِ وَالرَّخَاوَةِ» می‌گویند. پنج حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «لَمْ نَرَعْ»^۳ یا «لِنَعْمُرْ»^۳ جمع گردیده است.

۱. به دست آوردم مقام و منزلت تو را.

۲. در می‌یابم (زنی به نام) قط را که گریه کرد.

۳. لم نَرَعْ، نچرانیدیم، نگهداری نکردیم؛ لِنَعْمُرْ، باید آباد کنیم.

۲- «توسط»: «حالتی است بین شدّت و رخوت»؛ هنگام تلفظ حروف بینیه، بر اثر عدم اتصال کامل اندام‌های صوتی، صدای حرف نه کاملاً حبس و نه به راحتی جریان دارد، بلکه حالت «بینابینی» دارد؛ از این رو به این حروف «حروف بینابینی» می‌گویند.

۳- بعضی از علمای تجوید از جمله مؤلف کتاب قاموس، دو حرف «و، ی» را نیز «حروف بینیه» می‌دانند؛ در این صورت، حروف بینیه، دارای هفت حرف (نور علمی) می‌شود.

۴- مقایسه زمان تلفظ حروف

زمان تلفظ حروف متحرک، یکسان و مساوی است؛ مانند:

رَدَف - فَبَصْرُكَ - سُبُل - يَعِدُكُم - نُرِيكَ

ولی زمان تلفظ حروف ساکن، با توجه به صفت شدّت، رخوت و توسط، متفاوت است؛ زمان تلفظ حروف رخاوه (به خاطر جریان صوت در مخرج) بیشتر از بینیه است؛ و زمان تلفظ حروف بینیه (به خاطر جریان جزئی صوت در مخرج) بیشتر از شدیده است؛^۱ مانند:

أَخْرَجْتُمُ - اسْتَكْبَرْتَ - إِذَا عَجَبْتُكُمْ - أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

ثمره شناخت حروف شدیده و رخاوه و بینیه

با شناخت و رعایت این صفات، هنگام تلفظ حروفی که دارای صفت رخوت یا توسط است، صوت خود را قطع نمی‌کنیم در حالی که این قطع صوت به عنوان یک آسیب، در میان برخی از قاریان قرآن رواج دارد؛ مانند: «إِلَّا اللَّهُ، يَذْكُرُونَ، وَ الضُّحَى»؛ «لام»، از حروف بینیه و «ذال» از حروف رخاوه و حرف «ضاد»، اضافه بر صفت رخوت، دارای صفت استطاله نیز است، از این رو جریان صوت در مخرج آن بیشتر می‌باشد.

همچنین بعضی از حروفی که مخرجشان بسیار نزدیک به هم ولی در بقیه صفات باهم مشترکند، تنهاتفاوت آنها در همین صفت شدّت و رخوت می‌باشد؛ برای نمونه:

۱. البته با توجه به نوع قرائت (تحقیق، تدویر و حدر) متفاوت می‌باشد.

دو حرف «قاف» و «غین» که مخرجشان نزدیک به هم و در تمامی صفات متضاد (جهر، استعلاء، انفتاح و اصمات) با هم مشترکند، تنها تفاوت آنها در صفت شدّت و رخوت است.

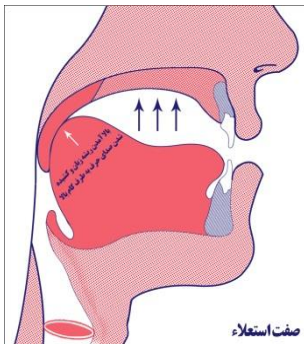
یا دو حرف «همزه» و «عین» که مخرجشان نزدیک به هم و در تمامی صفات متضاد (جهر، استفال، انفتاح و اصمات) با هم مشترکند و تنها تفاوت آنها در صفت شدّت و توسّط است.

راه تشخیص شدّت و رخوت حروف

همان‌گونه که در تعریف شدّت و رخوت گفته شد، در هنگام تلفظ حروف شدیده، صوت در پشت مخرج آنها حبس شده و راه خروج صدا به کلی بسته می‌شود و تنها با بازشدن اندام‌های صوتی، این حروف تولید می‌گردند؛ ولی هنگام تلفظ حروف رخاوه، اندام‌های صوتی به هم نمی‌چسبند و راه برای عبور هوا باز است و حروف به راحتی در مخرجشان جریان پیدا می‌کنند؛ حروف بینیه حالتی بینابینی دارند؛ یعنی صدا و صوت، نه مانند حروف شدیده در پشت مخرج، حبس می‌گردد و نه مانند حروف رخاوه، به راحتی جریان دارد.

۵- استِعلاء

«استِعلاء» در لغت به معنای: «میل به بلندی و بالا آمدن» است.



و در اصطلاح قرائت: «بالا آمدن انتها و ریشه زبان به طرف کام بالا در هنگام تلفظ حرف است».

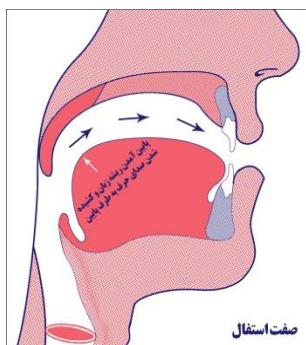
«صفت استعلاء»، باعث می‌شود تا صدای حرف، به طرف کام بالا کشیده شده و (حجم دستگاه تکلم افزایش یابد و در نتیجه) حرف، «درشت و پرحجم» تلفظ گردد؛ به این حالت «تفخیم» می‌گویند.

نکته: «حروف دارای صفت استعلاء» را «مُسْتَعْلِیه» می‌گویند. هفت حرف دارای این صفت هستند و در عبارت «خُصَّ صَغِطُ قِطْ»^۱ جمع گردیده است.

۱. در فصل گرما، به خانه کوچکی و تنگ قانع باش؛ النشر، ج ۱، ص ۲۰۲.

۶- استِفَال

«استِفَال»، در لغت به معنای: «میل به پستی و پایین آمدن» است.



و در اصطلاح قرائت: «پایین آمدن انتها و ریشه زبان به طرف کام پایین در هنگام تلفظ حرف است». «صفت استفال»، باعث می شود تا صدای حرف، به طرف کام پایین کشیده شده و (حجم دستگاه تکلم کاهش یابد و در نتیجه) حرف، «نازک و کم حجم» تلفظ گردد؛ به این حالت «ترقیق» می گویند.

چند نکته:

۱- «حروف دارای صفت استفال» را «مُسْتَفِلَه» می گویند. بیست و یک حرف باقیمانده دارای این صفت هستند و در عبارت «تَبَّتْ عِزٌّ مَنْ يُجَوِّدُ حَرْفَهُ إِذْ سَلَّ شَكَا»^۱ جمع شده است.

۲- نام گذاری حروف، به مستعلیه و مستفله، از باب مجاز است؛ در واقع باید گفته شود: «الحروف المُستعلیٰ عِنْدَهَا اللِّسَانُ وَالْحُرُوفُ الْمُسْتَفْلُ عِنْدَهَا اللِّسَان»^۲، یعنی حروفی که در هنگام تلفظ، زبان، میل به بالا یا پایین پیدا می کند.

۳- ملاک در استعلاء، ریشه زبان است و بقیه اجزای زبان، نقشی در این صفت ندارند؛ برای نمونه: در تلفظ سه حرف «خ، غ، ق»، تنها ریشه زبان است که بالا می آید ولی در حرف «کاف»، تنها انتهای زبان (قبل از ریشه زبان)، بالا می آید و ریشه زبان، پایین می ماند؛ از این رو جزء حروف مستعلیه به شمار نمی روند.

۴- استعلاء، صفت ذاتی حرف است و تحت هیچ شرایطی، کم یا زیاد نمی گردد؛ اما آن چه در حالات مختلف، کم و زیاد می گردد، صفت تفخیم حروف مستعلیه است که جزء صفات عارضی می باشد.

۵- بعضی از معاصرین^۳، حالات تفخیم حروف مستعلیه را در معنای استعلاء

۱. نگهدار عزت و بزرگواری کسی که حرفش را نیکو ادا می کند، هنگامی که از بی دندانی شکایت کند.

۲. احکام قراءه القرآن، ص ۹۲-۹۱.

۳. حلیه التلاوة فی تجوید القرآن، با اشراف ایمن رشدی سوید، ص ۱۳۲-۱۳۱.

دخالت داده و گفته‌اند:

«الاستعلاء» لغةً: «الارتفاع» واصطلاحاً: «اتّجاه ضَغْطِ الصَّوْتِ عِنْدَ النَّطْقِ بالحرف إلى الحنكِ العُلُوّی»؛ و الحروف المُستعلیة: «هِيَ الحروف الَّتِی یَتَصَعَّدُ الصَّوْتُ عِنْدَ النَّطْقِ بِهَا إِلَى الحنكِ الأعلی».

و احتمالاً این تعریف را از نه‌ایه‌القول المفید فی علم التجوید (صفحه ۴۹) گرفته باشد که در رابطه با نام‌گذاری حروف مستعلیه آورده است: «و يجوز ان يكون تسميتها مستعلية لخروج صوتها من جهة العُلُوِّ وَ كُلُّ ما حلَّ فی عالٍ فَهُوَ مُسْتَعْلٍ». و همچنین در تعریف استفال گفته است:

«اما الاستفال» لغةً «الانخفاض» و اصطلاحاً: «اتّجاه ضَغْطِ الهَوَاءِ عِنْدَ النَّطْقِ بالحرف إلى الحنكِ السُّفْلِی»؛ و الحروف المستفلة: «هِيَ الحروف الَّتِی لَا یَتَصَعَّدُ الصَّوْتُ عِنْدَ النَّطْقِ بِهَا إِلَى الحنكِ الأعلی».

این تعریف قابل نقد است برای اینکه در تلفظ حرف «راء مُفَخَّمه» و تغلیظ «لام جلاله الله»، نیز صدا به طرف کام بالا کشیده می‌شود؛ در حالی که همه گفته‌اند این حروف جزء حروف مستفله هستند؛ کشیده شدن صدا به طرف کام بالا، نتیجه تفخیم است و اگر در تلفظ حروف مستعلیه، صدا به طرف کام بالا کشیده می‌شود به خاطر صفت تفخیم این حروف است.

علت متّصف نمودن حروف مستعلیه به صفت استعلاء، همانگونه که مشهور است به خاطر «بالافتن انتها وریشه زبان، به طرف کام بالا در هنگام تلفظ حرف است».

ابوعمر و دانی (متوفای ۴۴۴هـ) در این باره می‌گوید: «سُمِّیت مستعلیة، لِأَنَّ اللِّسَانَ یَعْلُو بِهَا إِلَى جِهَةِ الحنك ... سُمِّیت مستفلة، لِأَنَّ اللِّسَانَ لَا یَعْلُو بِهَا إِلَى جِهَةِ الحنك».^۱

محمد مرعشی (متوفای ۱۱۴۵هـ) نیز می‌نویسد: «فالاستعلاء أن یَسْتَعْلَى أَقْصَى اللِّسَانِ عِنْدَ النَّطْقِ بِالْحَرْفِ إِلَى جِهَةِ الحنكِ الأعلی»^۲ و در رابطه با خروج حرف کاف از حروف مستعلیه، استدلال می‌کند: «أَنَّ الْمُعْتَبَرُ فِی الاستعلاء فِی اصطلاحهم،

۱. التحدید فی الاتقان و التجوید، ص ۱۸.

۲. جهد المقل، ص ۱۴.

استعلاء اقصی اللسان، سواء استعلی معه بقیة اللسان أم لا ... و الکاف لا يستعلی بها إلا ما بین اقصی اللسان و وسطه^۱

ثمره شناخت حروف مُستعلیه و مُستفله

بعضی از حروف هم مخرج، تنها با شناخت و رعایت این دو صفت از همدیگر تمیز داده می شوند؛ برای نمونه: دو حرف «سین» و «صاد»، از یک مخرج ادا شده و دارای صفات همس، رخوت، اصمات و صغیر هستند؛ تنها تفاوت حرف «صاد» با «سین»، در صفت استعلاء و اطباق آن است که باعث می شود این حرف، درشت و پرحجم تلفظ گردد و اگر صفت استعلاء از آن گرفته شود، صفت اطباقش نیز از بین خواهد رفت و همانند حرف «سین» به صورت نازک و کم حجم ادا خواهد شد. همچنین دو حرف «ذال» و «ظاء»، از یک مخرج ادا شده و دارای صفات جهر، رخوت و اصمات می باشند؛ تنها تفاوت حرف «ذال» با «ظاء»، در صفت استعلاء و اطباق آن است که باعث می گردد این حرف، درشت و پرحجم تلفظ شود و اگر صفت استعلاء از آن گرفته شود، صفت اطباقش نیز از بین خواهد رفت و همانند حرف «ذال» به صورت نازک و کم حجم ادا خواهد شد.

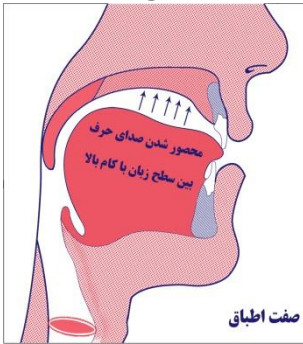
راه تشخیص استعلاء و استفال حروف

جلوآینه ایستاده و به تلفظ سه حرف «خ، غ، ق»، (در حالی که دهان خود را باز نگه داشته اید) دقت کرده و به خوبی خواهید دید که «انتها و ریشه» زبان به سوی کام بالا کشیده می شود؛ این حالت در چهار حرف «ص، ض، ط، ظ» نیز باید رعایت گردد.

همچنین به تلفظ سه حرف «ه، ح، ع»، (در حالی که دهان خود را باز نگه داشته اید) دقت کرده و به خوبی خواهید دید که «انتها و ریشه» زبان به طرف پایین فرود می آید؛ این حالت در بقیه حروف مستفله نیز باید رعایت گردد.

۷- اِطْباق

«اِطْباق»، در لغت به معنای: «منطبق شدن و روی هم قرارگرفتن دو سطح» است.



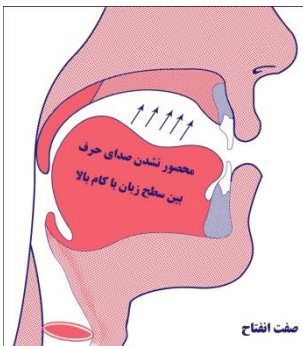
و در اصطلاح قرائت: «روی هم قرارگرفتن سطح زبان با سقف دهان^۱ در هنگام تلفظ حرف است».

«صفت اِطْباق»، باعث می‌گردد تا صدای حرف، بین سطح زبان و کام بالا محصور شده و درشتی آن بیشتر از سایر حروف مستعلیه باشد.

نکته: «حروف دارای صفت اِطْباق» را «مُطَبِّقه» و یا «مُنْطَبِّقه»^۲ می‌گویند و چهار حرف «ص، ض، ط، و ظ» دارای این صفت هستند.

۸- اِنْفِتَاح

«اِنْفِتَاح»، ضد اِطْباق، در لغت به معنای: «اِفْتِراق و جدابودن» است.



و در اصطلاح قرائت: «جدابودن سطح زبان از سقف دهان در هنگام تلفظ حرف است».

«صفت اِنْفِتَاح»، باعث می‌گردد تا صدای سایر حروف مستعلیه (خ، غ، ق) بین سطح زبان و کام بالا محصور نشده و درشتی آنها کمتر از حروف مطبّقه (ص، ض، ط، ظ) باشد.

نکته: «حروف دارای صفت اِنْفِتَاح» را «مُنْفَتِّحه» می‌گویند و بیست و چهار حرف باقیمانده (به جز حروف مطبّقه) دارای این صفت هستند.

ثمره شناخت حروف مُطَبِّقه و مُنْفَتِّحه

با شناخت و رعایت صفت اِطْباق، صفت اِسْتِعْلَاءِ حروف مُطَبِّقه نیز بهتر و کامل‌تر آورده خواهد شد و اگر این دو صفت (که مکمل یکدیگرند) به خوبی آورده

۱. در تلفظ حرف «جیم» بخشی از سطح زبان با سطح دهان منطبق می‌شود با این حال جزء حروف مطبّقه به شمار نمی‌رود چرا که ریشه زبان هم‌زمان بالا نمی‌آید، از این رو بهتر است که در تعریف اِطْباق گفته شود: «بالا آمدن ریشه و وسط زبان به سوی کام بالا و منطبق شدن وسط زبان با کام بالا».

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۰۳.

نشوند، حرف «صاد» به «سین» و حرف «طاء» به «تاء» و حرف «ظاء» به «ذال» تبدیل می‌گردند و حرف «ضاد» به صورت ناقص ادا خواهد شد؛ اضافه بر آن، درشتی و پر حجمی حروف مطبقة نسبت به سایر حروف مستعلیه نیز بیشتر است.

راه تشخیص طباق و انفتاح حروف

در تعریف طباق گفته شد: «منطبق شدن بخشی از سطح دهان» و این حالت، در حروفی پیش می‌آید که در هنگام تلفظ آنها، سر زبان و یا سطح آن به طرف کام بالا کشیده شود و اگر آنها و ریشه زبان را نیز به آن اضافه کنیم، سطح زبان به طور کامل با سطح دهان، حالت انطباق به خود می‌گیرد و به همین خاطر است که حالت طباق در حرف «طاء» بیشتر و در حرف «ظاء» کمتر و در دو حرف «صاد و ضاد» متوسط است.

۹- اصمات

«اصمات»، در لغت به معنای: «ساکت بودن» است.
و در اصطلاح قرائت: «سخت و سنگین ادا شدن حرف است».

۱۰- اذلاق

«اذلاق»، در لغت به معنای: «تیز بودن، روان بودن» است.
و در اصطلاح قرائت: «آسان و روان ادا شدن حرف است».
شش حرف دارای این صفت هستند، و در عبارت «فَرَمَنْ لُبِّ» (از عقل فرار کرد) جمع گردیده است.

چند نکته:

۱- «حروف دارای صفت اصمات» را «مُصمته» و «حروف دارای صفت اذلاق» را «مُذَلِّقه» می‌گویند.

۲- این دو صفت اصمات و اذلاق، نقشی در تلفظ صحیح حروف ندارد و تنها کاربرد آن، تشخیص عربی بودن کلمات است؛ از این رو در بعضی از کتب تجوید نیامده؛ از جمله ابن الجزری در النشر به آن اشاره نکرده است.

۳- می‌گویند در زبان عرب، کلمه‌ای یافت نمی‌شود که از سه حرف بیشتر و همه حروف آن، «مُصمته» باشند؛ مانند: عَسَجَد (به معنای طلا) و زَهْرَقَه (به معنای خنده زیاد)، زیرا تلفظ چنین کلماتی برای دستگاه تکلم سخت و سنگین است و حتماً باید یکی از حروف آن، «مُزلقه» باشند تا از سنگینی ناشی از تعدد حروف مُصمته کاسته گردد و کلمه، آسان و روان تلفظ گردد.

صفات ذاتی غیرمتضاد (اختصاصی)

②۴- صَفِيرُهَا: «صَادٌ وَزَايٌ سَيْنٌ» قَلَقَلَهُ: «قُطِبُ جَدٍ»، وَاللَّيْنُ:

حروف دارای صفیر: «صاد و زاء و سین» است؛ حروف دارای قلقله: «قطب جد» و (صفت) لین:

②۵- «وَاوٌ وَيَاءٌ سَكَنَا وَانْفَتَحَا قَبْلَهُمَا»، وَالْإِنْحِرَافُ: صُجَّحَا (برای) واو و یایی است که ساکن و مفتوح باشد، قبل از آنها؛ و (صفت) انحراف، صحیح است.

②۶- فِي «الْأَمْرِ وَالرَّاءِ»، وَبِتَكْرِيرٍ جُعِلَ وَلِالتَّفْسِيحِ: «الشَّيْنُ»، «ضَادًّا»: اسْتَطِيلَ در «لام و راء» و (صفت) تکریر: قرار داده شده برای «راء»؛ و برای (صفت) تفشی: «شین» است و (برای) ضاد: (صفت) استطاله است

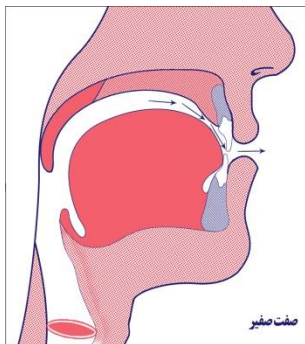
ابن الجزری در ادامه معرفی صفات، به معرفی صفات ذاتی غیر متضاد می‌پردازد که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«صفات ذاتی غیر متضاد (اختصاصی)»: «حالت‌هایی هستند که ضدیتی با یکدیگر ندارند (و اختصاص به بعضی از حروف دارند)؛ و حروفی یافت می‌شوند که هیچیک از اوصاف گذشته را نداشته باشند».

از میان صفات غیر متضاد، به توضیح صفاتی می‌پردازیم که مشهورتر و دارای کاربرد بیشتری هستند.

۱- صفیر

«صفیر»، در لغت به معنای: «صدایی سوت‌مانند، و یا شبیه صدای پرندگان است».



و در اصطلاح قرائت: «صدای سوت ماندی است که هنگام تلفظ سه حرف «زاء، سین و صاد» شنیده می‌شود».

هنگام تلفظ «زاء، سین و صاد»، مجرای هوا در مخرج آنها کاملاً تنگ شده و با سایش و فشار هوا در مخرج این حروف، صدای سوت‌مانندی شنیده می‌شود که به آن «صغیر» می‌گویند.

چند نکته:

- ۱- «حروف دارای صفت صغیر» را «مصفوره» می‌گویند.
- ۲- صغیر، از نشانه‌های «قوت حرف» به شمار می‌رود.
- ۳- صغیر حرف «صاد»، به دلیل داشتن صفات استعلاء و اطباق، قوی‌تر از دو حرف «زاء و سین» است؛ پس از آن، حرف «زاء» به جهت دارا بودن صفت جهر، قوی‌تر از حرف «سین» است؛ و حرف «سین» به دلیل مهموسه بودن، ضعیف‌تر از دو حرف دیگر است.

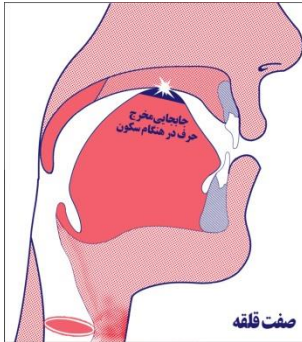
در پایان، تذکر این نکته لازم است که: برخی معتقدند «صغیر حرف صاد» بیشتر است؛ درحالی که باید گفت صغیر آن، «قوی‌تر» است و این، به خاطر اجتماع دو صفت استعلاء و اطباق است که باعث درشت‌تر و پرحجم‌تر ادا شدن حرف «صاد» می‌گردد؛ در نتیجه، صغیر آن نیز درشت‌تر و پرحجم‌تر (به صورت قوی) خواهد بود.

اما دو حرف «زاء و سین» به خاطر اجتماع دو صفت استفال و انفتاح به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌شوند؛ در نتیجه، صغیر آنها نیز نازک و کم حجم ادا می‌گردد.

پس تفاوت «صاد» با «سین»، در دمیدن بیشتر در مخرج «صاد» و سوت زدن نیست؛ بلکه در قوی و پرحجم بودن «صغیر» آن است؛ آسیبی که بعضی قاریان، در تلفظ حرف «صاد»، مرتکب می‌شوند.

۲- قَلَقْلَه

«قَلَقْلَه»، در لغت به معنای: «اضطراب و جابه‌جا شدن» است.



و در اصطلاح قرائت: «جابه‌جایی مخرج و آشکار شدن صدای حرف در هنگام سکون است».

«پنج حرف، دارای صفت قلقله هستند» که در عبارت «قُطْب جَد» جمع گردیده است و به آنها «حروف مُقْلَقِل» می‌گویند.

عَلَّتْ پدیده «قَلَقْلَه»، اجتماع دو صفت قَوِيّ «جَهْر و شَدَّت» است.

صفت «جَهْر باعث عدم جریان آزاد نَفَس» و صفت «شَدَّت باعث عدم جریان صوت» می‌گردد؛ در این صورت صدای حرف، کاملاً متوقف و زیر فشار شدید در مخرج، حبس می‌شود و تنها راه شنیدن شدن صدای حرف، جابه‌جایی مخرج است به طوری که صدای آن، آشکارا شنیده می‌گردد.

در بعضی از کتاب‌های تجوید آمده است: حرف مُقْلَقِل، حرکت ضعیفی (یک سوم حرکت) به خود می‌گیرد و سپس درباره نوع حرکت، اختلاف کرده‌اند؛ و این اشتباه به خاطر عدم تمیز دادن نحوه تلفظ حرف ساکن مُقْلَقِل با حرف متحرک می‌باشد و به گفته ابن الجزری، «عده‌ای خیال کرده‌اند که قلقله، حرکت است در حالی که چنین نیست»^۱.

برای بهتر روشن شدن کیفیت تلفظ «حرف مقلقل»، مقایسه بین کیفیت تلفظ حرف ساکن و متحرک لازم است:

حرف	نحوه تولید حرف	همراه تولید	مثال
ساکن	از برخورد دو عضو دستگاه تکلم	چیزی نیست	اَسْ
متحرک	از جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم	حرکات اَسْ	سَسْ
مُقْلَقِل	از برخورد و جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم	چیزی نیست	اَقْ

- ۱- نحوه تولید حرف ساکن غیر مُقَلَّل: از برخورد دو عضو دستگاه تکلم به وجود می آید، بدون همراهی حرکات سه گانه؛ مانند اَش، اَف؛
 - ۲- نحوه تولید حرف متحرک: از جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم به وجود می آید، همراه با حرکات سه گانه؛ مانند: سَس، سِی، سُف، فِی، فُی؛
 - ۳- نحوه تولید حرف ساکن مُقَلَّل: از برخورد و جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم به وجود می آید، بدون همراهی حرکات سه گانه؛ مانند اَق، اَج.
- از این مقایسه، می توان نتیجه گرفت: تنها وجه اشتراک حرف ساکنِ مُقَلَّل با متحرک، در جدا شدن دو عضو دستگاه تکلم در هنگام تلفظ است با این تفاوت که برخلاف حرف متحرک، هیچ حرکتی همراه آن نمی باشد.

«قلقله بر دو قسم است»:

- ۱ - «قلقله کُبری»: «قلقله حرف مُقَلَّل در حالت وقف است»؛ در این صورت باید دقت کرد تا صدای حرف، کاملاً آشکار شود؛ مانند:

بِالْحَقِّ - خَلَقَ - مُحِيطٌ - وَلَا تُشْطِطُ - وَتَبُّ
فَأَنْصَبَ - فِي الْحَجِّ - بُرْجٌ - أَشَدُّ - وَلَمْ يُولَدْ

- ۲ - «قلقله صُغری»: «قلقله حرف مُقَلَّل در حالت وصلی است»، در این صورت فرقی نمی کند در وسط یا در آخر کلمه باشد؛ مانند:

أَقَوْمٌ - فَلْيَنْفِقْ مِمَّا - أَطْرَافَهَا - وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا - أَجْرًا
فَاخْرُجْ مِنْهَا - إِبْرَاهِيمَ - فَأَنْصَبْ وَإِلَى - يُدْخِلُ - لَقَدْ كَانَ

چند نکته:

- ۱- قلقله ای که در آخر کلمه و هنگام وقف پدید می آید، آشکارتر از موردی است که در وسط کلمه باشد؛ اگر دارای تشدید باشد و در هنگام وقف ساکن شود، قلقله آن از حالت قبل نیز آشکارتر است و باید در قلقله غیر مشدد دقت کرد که به صورت مشدد تلفظ نگردد.

۲- حرف «همزه» نیز دارای دو صفت «جهر و شدت» است و طبق قاعده باید در هنگام سکون، صفت «قلقله» به خود گیرد ولی اکثر علمای تجوید، آن را از حروف مُقَلَّل خارج ساخته و برای آن، دودلیل آورده‌اند:

۲-۱- همزه ساکن در هنگام سکون، حالت تخفیف به خود می‌گیرد؛ از این رو نیازی به قلقله نخواهد داشت.^۱

۲-۲- اگر به همزه ساکن، صفت قلقله داده شود، صدایی همانند صدای حالت تهوع و سرفه نمودن شنیده می‌شود؛ برای پرهیز از این حالت، همزه را آرام و بدون فشار در مخرج ادا می‌کنند؛ در این صورت، شدت همزه، کمتر می‌گردد و نیازی به قلقله نخواهد داشت.^۲

۳- دو حرف «تاء و کاف» هرچند دارای صفت شدت هستند ولی صفت «همس»، آنها را از قلقله، بی‌نیاز می‌کند.

ممکن است کسی سؤال کند «حروف مهموسه شدید» چگونه امکان‌پذیر است؟ از یک طرف، عدم جریان صوت (شدت) و از طرف دیگر، جریان نفَس (همس)؛ در جواب باید گفت: این حالت، در دو مرحله ولی سریع انجام می‌پذیرد؛ نخست عدم جریان صوت (شدت) و بلافاصله جَرِّیانِ نفَس (همس)، تا صدای حرف شنیده شود؛ مانند: أَكْ، أَتْ، که بعد از قطع صوت، بلافاصله صدای «کاف و تاء» با جریان آزاد نفَس تولید می‌گردد؛ و اگر نفَس جریان پیدا نکند، صدای «کاف و تاء» شنیده نمی‌شود؛ آسیبی که برخی از قراء، مرتکب آن می‌شوند.

۴- در تلفظ حروف مُقَلَّل، توجه به نکات زیر، لازم است:

۴-۱- حروف مُقَلَّل به آسانی و به صورت ساکن ادا شده و صدای حروف، به هیچ حرکتی، تمایل پیدا نکنند.

۴-۲- در قلقله صغری، میان حروف مُقَلَّل و حروف بعدی فاصله نیفتد.

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. جهد المقل، ص ۱۴.

۳- لین

«لین»، در لغت به معنای: «نرمی و روانی» است.

و در اصطلاح قرائت: «نرم و آسان تلفظ شدن حرف از مخرجش است».

نکته: «حروف دارای صفت لین» را «لینه» می‌گویند؛ دو حرف واو و یاء ساکنِ ما قبل مفتوح (وَ، ى) دارای این صفت هستند و ویژگی آنها، روان و کشش‌پذیر بودن است؛ مانند:

غَدَوْتَ- دَیْن- تَرَوْنَهُمْ- اَیْدِیْهِمْ- اَوْجَفْتُمْ- یَوْمَیْنِ

«حروف مدّی» نیز نرم و روان، همراه با مدّ و کششِ حرکات، تلفظ می‌گردند؛ از این رو به آنها «حروف مدّ و لین» می‌گویند؛ مانند:

نُوحِیْهَا- فَلَا تَلُوْمُوْنِی- تُدِیْرُوْنَهَا- ءَاثُوْنِی

یادسپاری: از ویژگی‌های حروف «لینه»، مدّ و کشش‌پذیر بودن آنهاست و صفت «لین»، در واقع اختصاص به حروف مدّی دارد (الف و واو و یاء ساکنی که بعد از حرکت همجنس خود قرار می‌گیرد) که به نرمی و آسان، همراه با کشش (دو حرکت) تلفظ می‌گردند؛ از این رو به آنها «حروف مدّ و لین» می‌گویند.

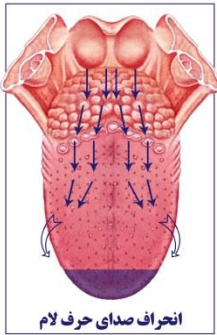
حال اگر واو و یاء ساکن، بعد از حرف مفتوح قرار گیرند، مدّ و کشش آن‌دو، کمتر می‌شود، ولی صفت لینِ آنها (نرم و آسان تلفظ شدن) محفوظ است؛ از این رو تنها به آنها «حرف لین» می‌گویند.

ثمره شناختن حروف لینه زمانی است که بعد از آنها حرف ساکن واقع شود (هنگام وقف)؛ در این صورت، حکم مدّ سکون عارضی در آن جاری می‌گردد.

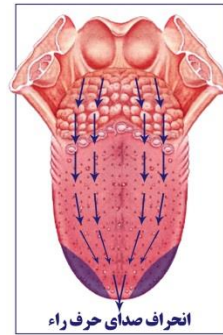
۴- انحراف

«انحراف»، در لغت به معنای: «متمایل شدن به سوی دیگر» است.

و در اصطلاح قرائت: «متمایل شدن صدای حرف به سوی مخرج حرف دیگر است».



هنگام تلفظ حرف «لام»، راه خروج صدا از راه مستقیم بسته می‌شود، و صدای لام به طرف مخرج حرف «ضاد» منحرف شده و از آنجا خارج می‌گردد؛ همچنین هنگام تلفظ حرف راء، صدای حرف، به باریکه سرزبان،



هدایت شده و باعث قطع و وصل سریع سرزبان گردیده و از آنجا خارج می‌گردد؛ از این رو گفته‌اند: دو حرف «لام و راء»، دارای «صفت انحراف»^۱ هستند و به این دو حرف، «مُنْحَرِفَه» می‌گویند.

۵- تکریر

«تَکْرِیر»، در لغت به معنای: «تکرار کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «لرزش سرزبان برای تلفظ حرف راء است».

«حرف راء»، از لرزش (تکرار رفت و برگشت سریع) سرزبان در برخورد با لثه دندان‌های بالا تولید می‌گردد؛ «تکریر»، صفت ذاتی و جدا ناپذیر حرف «راء» است و اگر آورده نشود، حرف راء شنیده نمی‌شود؛ اما از تکرار اضافی آن، به ویژه در هنگام ساکن و مشدد بودن، باید جلوگیری گردد؛ مانند:

أُرْسِلَ - فَاهْجُرْ - فَجَرْنَا الْأَرْضَ - الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - بُرَزَتْ

۶- تَفَشِّی

«تَفَشِّی»، در لغت به معنای: «انتشار و پخش شدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «انتشار و پخش شدن هوا در سطح زبان، هنگام تلفظ حرف شین است».

هنگام تلفظ «شین»، وسط زبان در حالی که شیاردار شده، به سقف دهان نزدیک شده و هوا از داخل، روی سطح زبان، پخش و جریان پیدا می‌کند.

لازم به یادسپاری است که در هنگام تلفظ سه حرف «ض، ف، ث» نیز صدا در مخرجشان پخش می‌گردد اما جریان هوا محدود به مخرج آنها است؛ ولی هنگام تلفظ حرف شین، جریان هوا زیادترو در همه فضای دهان، پخش می‌گردد؛ ازاین‌رو، «صفت تفسی»، مخصوص «حرف شین» است.

۷- استطاله

«استطاله»، در لغت به معنای: «امتداد و کشیده شدن» است.



و در اصطلاح قرائت: «کشیده شدن صدای حرف از ابتدای کناره زبان تا مخرج حرف لام است». «صفت استطاله»: بر اثر برخورد تدریجی کناره زبان با دندان‌های آسیا و جریان صوت از میان آنها به وجود می‌آید و باعث می‌گردد تا زمان تلفظ حرف «ضاد» بیشتر از سایر حروف باشد.

«استطاله»: مخصوص حرف «ضاد» است و به آن «حرف مُستطاله» می‌گویند؛^۱ طولانی بودن مخرج آن، باعث می‌گردد صدای حرف در فاصله میان ابتدا و انتهای کناره زبان و دندان‌های آضراس، امتداد پیدا کند؛ از این‌رو باید دقت شود که این حرف را به صورت «دال»^۲ درشت، ادا نگردد، چرا که حرف «دال»، دارای صفت «شدّت»، ولی حرف «ضاد» دارای صفت «رخاوه» است و در تلفظ آن، صدا قطع نمی‌گردد.

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۱۹.

۲. متأسفانه بعضی از متجودین، برای تسهیل در یادگیری حرف «ضاد»، آن را تشبیه به «دال مفتّم» می‌کنند؛ امری که تمامی علمای تجوید بر اشتباه بودن آن، اتفاق نظر دارند؛ از جمله، مکی بن ابی طالب (متوفای ۴۳۷هـ) در کتاب «الرعاية فی تجوید القراءه» و ابوعمر و دانی (متوفای ۴۴۴هـ) در کتاب «التحدید فی الاقنانه و التجوید» و ابن الجزری (متوفای ۸۳۳هـ) در دو کتاب ارزشمند «التمهید فی علم التجوید» و «النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۱۹» که فشرده‌ای از ترجمه آن را یادآور می‌شویم:

«هیچ حرفی مانند حرف «ضاد»، بر زبان، سخت و دشوار نیست و کمتر کسانی آن را خوب تلفظ می‌کنند؛ بیشتر مردم شام و بعضی از اهل مشرق، آن را همانند «طاء» و بیشتر مردم مصر و بعضی از اهل مغرب، آن را مزوج با «طاء»، (تشبیه دال مفتّم) و گروهی دیگر، آن را مخلوطی از «ضاد و راء» تلفظ می‌کنند که هیچکدام جایز نیستند».

چند نکته:

۱ - «استطاله حرف ضاد»، باعث جریان بیشتر صدای آن، در مخرج می‌گردد و این امر، اضافه بر طولانی‌تر شدن زمان تلفظ حرف، باعث نرم‌تر ادا شدن حرف ضاد نسبت به ظاء می‌گردد.

۲ - «تفاوت استطاله با مدّ»، در کوتاه بودن زمان کشش صوت در استطاله و محدود بودن مکان آن به مخرج ضاد است؛ در حالی که زمان کشش صوت در حروف مدّی، بیشتر و محدود نبودن مکان آن به قسمت معینی از دستگاه تکلم است؛ صدای حروف مدّی در تمامی فضای حلق و دهان امتداد پیدا می‌کند.

یادسپاری: ابن الجزری، در مقدمه، تنها به معرفی هفت صفت غیرمتضاد اکتفا کرده، شاید خواسته تعداد صفات ذاتی در مجموع به اندازه تعداد مخارج حروف (که هفده مخرج است) باشد ولی اضافه بر صفاتی که ابن الجزری به معرفی آنها پرداخته، صفات شناخته شده دیگری نیز وجود دارند که اهمّیت آنها، کمتر از صفات ذکر شده نیست، و بهتر می‌توانند در قرائت، نقش آفرینی کنند؛ که به بررسی چند مورد آن، می‌پردازیم.

۱ - غُثَّة

«غُثَّة»، در لغت به معنای: «صدایی است که از مجرای بینی خارج می‌گردد». و در اصطلاح قرائت: «صدای همراه میم و نون است که هنگام تلفظ آنها از مجرای بینی خارج می‌گردد».

«غُثَّة»: «صفت ذاتی و جزء جدا ناپذیر میم و نون است» و بدون آن، میم و نون، تحقق پیدا نمی‌کند؛ از این رو در تلفظ میم و نون ساکن، به ویژه در هنگام وقف، باید دقت گردد که حتماً غُثَّة ذاتی میم و نون، شنیده شود؛ مانند:

الْمُسْتَقِيمُ - الرَّحِيمُ - الْعَالَمِينَ - نَسْتَعِينُ - وَلَا الضَّالِّينَ

زمان غُثَّة، با توجه به حالات میم و نون، مختلف است.

«کمترین زمان غُثَّة»: در «میم و نون ساکن و متحرک» است که «غُثَّة اصلی» بوده و بدون آن، حرف میم و نون تحقق پیدا نمی‌کند.

«بیشترین زمان غُتّه»: «هنگام مشدد بودن و یا ادغام و اخفای میم و نون ساکن» است که «غُتّه زائد و فرعی» بوده و به اندازه دو حرکت در مجرای بینی جریان پیدا می کند.

۲ - خفاء

«خفاء»، در لغت به معنای: «استتار و پنهان بودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «پنهان و مخفی بودن صدای حرف هنگام تلفظ آن است». «حروف دارای صفت خفاء» را «حروف خَفِیّه» می گویند؛ چهار حرف «حروف مدّی و حرف هاء» دارای این صفت هستند.

«خفای حروف مدّی»، به خاطر وسیع‌المخرج بودن آنهاست؛ ترتیب وسعت و خفای حروف مدّی چنین است: ابتدا «الف مدّی» و سپس «یاء مدّی» و بعد از آن «واو مدّی». به خاطر صفت خفای حروف مدّی است که برای تلفظ کامل حروف مدّی قبل از همزه، تأکید شده که مدّ حروف مدّی بیشتر کشیده شود، تا مبادا به خاطر پنهان بودن حروف مدّی و سختی همزه بعد از آن، حروف مدّی به کلی ساقط شوند.

به طور کلی وقتی تلفظ حرفی سخت باشد و بعد از حرفی واقع شود که تلفظش آسان است، طبع انسان، تمایل و اهتمام به سخت پیدا می کند و حرف آسان، در معرض فراموشی قرار می گیرد و به کلی از بین می رود؛ از این رو لازم است، اهتمام بیشتری به حرف آسان گردد.

ولی «خفای حرف هاء»، به خاطر اجتماع صفات ضعیف در آن است.

«خفاء» از نشانه‌های ضعف حرف است و در هنگام سکون، نمود بیشتری پیدا می کند و حرف هاء در معرض حذف قرار می گیرد؛ از این رو لازم است که بر بیان آن، محافظت گردد؛ محافظت بر بیان آن، به تقویت صدای آن است و تقویت آن، به فشار وارد آوردن مختصر به مخرج آن است و اگر این محافظت صورت نگیرد، به خاطر وسیع‌المخرج بودن و دور بودن مخرج از دهان، در تلفظ، به کلی از بین می رود.^۱

۱. علت اشباع «هاء ضمیر» را «خفای حرف هاء» می داند؛ (النشر، ج ۱، ص ۲۰۴).

به دلیل صفت «خفای حروف مدّی» و «حرف هاء» است که در روایات، «سفارش شده که آنها را فصیح، آشکار و روشن ادا کنید»:

قال الباقر عليه السلام: «إِذَا أَذَنْتَ فَأَفْصَحْ بِالْأَلْفِ وَالْهَاءِ»^۱

امام باقر عليه السلام فرمود: وقتی اذان می‌گویی، «الف» و «هاء» را فصیح (آشکار و روشن) ادا کن.

۳ - بُحَّة

«بُحَّة»، به معنای «گرفتگی صدا» و صفت مخصوص حرف «حاء» است که بر اثر فشردگی و سایش در مخرج آن، ایجاد می‌گردد؛ در صورت عدم رعایت این صفت، حرف «حاء» شبیه حرف «هاء» خواهد شد و نیز، فشار بیش از حد، باعث تبدیل شدن آن به حرف «خاء» خواهد شد.

۴ - نَبْرَه

«نَبْرَه»، در لغت به معنای: «هر چیز بلند و برآمده، بالا بردن صدا بعد از پایین بودن آن» است.

و در اصطلاح قرائت: «صدای بلند و رسایی است که از تلفظ همزه شنیده می‌شود». «هنگام تلفظ همزه»، تارهای صوتی به یکدیگر متصل و باعث عدم جریان نَفَس و صدا می‌گردد و با باز شدن ناگهانی تارهای صوتی، صدای بلند و رسایی شنیده می‌شود که به آن، «نَبْرَه»^۲ می‌گویند.

«صدای همزه»، تنها با حالت «نَبْرَه»^۳، محقق می‌شود از این رو به این حالت، «تحقیق همزه» می‌گویند.

از زیاده‌روی در آوردن «نَبْرَه» باید پرهیز کرد، چرا که در این صورت صدای ناخوشایندی شبیه به تهوُّع و سرفه شنیده می‌شود.

۱. الکافی، کتابُ الصَّلَاة، بابُ بَدءِ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ فَضْلُهُمَا وَ ثَوَابُهُمَا، حدیث ۷، ج ۳، ص ۳۰۳.

۲. برای همزه، صفت «جَرس» و «هَتَف» نیز قائل شده‌اند.

«جَرس و هَتَف» هر دو به معنای «صدای شدید و قوی» می‌باشد؛ صدای «همزه» با پَرش ناگهانی از منطقه سینه با صدای شدید و قوی خارج می‌شود؛ از این رو به آن، حرف جَرس و مهتوف (دارای صفت هتف) می‌گویند. (احکام قراءة القرآن الکریم، ص ۱۰۹)

۳. به حرف همزه، به دلیل دارا بودن صفت نَبْرَه، «مَنْبُورَه» می‌گویند.

«تحقیق همزه»، برای دستگاه تکلم، سنگین است و به همین جهت، همزه را «اثقل الحروف» نامیده‌اند.

در قرائت مشهور (حفص از عاصم)، همزه باید به تحقیق خوانده شود ولی علمای قرائت، برای تخفیف همزه، احکامی ذکر کرده‌اند از قبیل: «تسهیل، تبدیل، حذف، نقل و حذف».

صفات قوی و ضعیف

علمای قرائت، «صفات» را به دو دسته، تقسیم نموده‌اند، «صفات قوی» و «صفات ضعیف»؛ شناخت صفات قوی و ضعیف در ادغام حروف، مؤثر است که در مبحث ادغام بیان خواهد شد.

«صفات قوی»، عبارتند از: «جهر، شدت، استعلاء، إطباق، قلقله، صَفیر، انحراف، تکریر، تَفْشِی، استطاله، غُتّه، نَبَره و بُحّه».

«صفات ضعیف»، عبارتند از «همس، رخوت، استفال، انفتاح، لین و خفاء».

نکته: صفات اصمات، اذلاق و تَوْسُط، دخالتی در قوت و ضعف حروف ندارند.

«لزوم یادگیری و رعایت قواعد تجوید»

﴿٢٧﴾ - وَالْأَخْذُ بِالتَّجْوِيدِ حَتْمٌ لَّازِمٌ مَنْ لَمْ يُصَحِّحِ الْقُرْآنَ آثَمُ

فراگرفتن و عمل به تجوید، حتمی و لازم است؛ کسی که قرآن را تصحیح نکند، گنهگار است

﴿٢٨﴾ - لِأَنَّهُ بِهِ إِلَهُ أَنْزَلَ وَهَكَذَا مِنْهُ إِلَيْنَا وَصَلَا

برای اینکه عمل به تجوید را خداوند در قرآن نازل فرموده است؛ و این چنین از طرف خداوند به ما رسیده است.

﴿٢٩﴾ - وَهُوَ أَيْضًا حِلِيَّةُ التَّلَاوَةِ وَزِينَةُ الْأَدَاءِ وَالْقِرَاءَةِ

واضافه بر آن، تجوید، زیور تلاوت؛ وزینت ادا و قرائت قرآن است.

﴿٣٠﴾ - وَهُوَ إِعْطَاءُ الْحُرُوفِ حَقَّهَا مِنْ كُلِّ صِفَةٍ وَمُسْتَحَقَّهَا

و آن (تجوید، عبارت از:) دادن حق حروف است؛ از هر صفتی (که دارند) و مستحق حروف (که بر اثر ترکیب حروف عارض می گردند).

﴿٣١﴾ - وَرَدُّ كُلِّ وَاحِدٍ لِأَصْلِهِ وَاللَّفْظُ فِي نَظِيرِهِ كَمَثَلِهِ

و بازگرداندن هر یک (از حروف) به اصل آن (از نظر مخارج)؛ و تلفظ حروف همانند، مثل یکدیگر (از نظر صفات).

﴿٣٢﴾ - مُكَمَّلًا مِنْ غَيْرِ مَا تَكَلَّفَ بِاللُّطْفِ فِي النَّطْقِ بِلَا تَعَسُّفَ

به صورت کامل (مخارج و صفات آورده شود) بدون سختی و مشقت؛ با لطافت و نیکویی در گفتار و بدون انحراف (از قواعد).

﴿٣٣﴾ - وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تَرْكِهِ إِلَّا رِيَاضَةٌ أَمْرِي بِفَكِّهِ

و نیست بین تجوید و ترک آن؛ مگر تمرین و ممارست شخص به تکرار (آنچه از اساتید شنیده است).

ابن الجزری در این ابیات، لزوم یادگیری و رعایت قواعد تجوید را بیان کرده است و علت آن را آیه شریفه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۱ و تفسیر آن توسط حضرت علی علیه السلام

به «الْتَرْتِیلُ حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ»^۱ که به ما رسیده می‌داند؛ اضافه بر آن، رعایت قواعد تجوید، زیور تلاوت و زینت ادای صحیح و قرائت قرآن است. و سپس به تعریف تجوید^۲ می‌پردازد و تنها یادگیری قواعد تجوید به صورت تئوری را کافی نمی‌داند، بلکه باید با شنیدن تلفظ صحیح از اساتید خبره و تمرین و ممارست بر اجرای قواعد عملی تجوید مسلط شود و همه حروف را از نظر مخارج و صفات، یکسان تلفظ کند.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که رعایت چه مقدار از قواعد تجوید، لازم و حتمی است و عدم رعایت آن قواعد، گناه شمرده می‌شود؟ شارحین مقدمه، برای پاسخ به این سؤال، «خطا و اشتباه در قرائت قرآن» را که در اصطلاح قرائت به آن «لحن» می‌گویند، بر دو قسم کرده‌اند: «لَحْنُ جَلِیٍّ وَ خَفِیٍّ»^۳.

لحن جلی و خفی

«لحن جلی»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات، آسیب برساند و باعث تغییر معنا و یا اعراب کلمات گردد».

مانند: عدم تلفظ صحیح حروف و رعایت نکردن صفات ذاتی و مُمَیَّزُهُ حروف که باعث تمیزدادن حروف هم‌مخرج می‌گردد و یا تغییر حالتی که معنای کلمه را تغییر دهد؛ مثل حرکت فتحه تاء «أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ» به ضمه «أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ».

به این نوع از خطا و اشتباه، «لحن جلی» می‌گویند؛ زیرا خطای آشکاری است که همگان، متوجه اشتباه بودن آن می‌شوند؛ بدیهی است رعایت آن بر همه، شرعاً واجب است و کوتاهی کردن در یادگیری و رعایت این قواعد، گناه به شمار می‌رود.

«لَحْنُ خَفِیٍّ»: «خطا و اشتباهی است که به ساختار کلمات، آسیب نمی‌رساند ولی از فصاحت و زیبایی آن می‌کاهد».

مانند: عدم رعایت مقدار غُثَّة‌ها، مدهای عارضی، تفخیم و ترقیق حرف راء و الف مدّی، ادغام با غُثَّة و بلاغُثَّة که تغییری در معنا و اعراب کلمات به وجود نمی‌آورد.

۱. الوافی، ج ۸، ص ۶۹۹؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۳۹۴.

۲. تعریف تجوید و موضوع آن، قبل از ورود به مبحث مخارج حروف، مشروحاً توضیح داده شد.

۳. النشر، ج ۱، ص ۲۱۱.

به این نوع از خطا و اشتباه، «لَحْن خَفِیٌّ» می‌گویند؛ زیرا خطایی نیست که برای همه، معلوم و آشکار باشد و تنها متخصصین فنّ، متوجه آن می‌شوند؛ بدیهی است رعایت این نکات، شرعاً واجب نیست و ترک آن از طرف عوام الناس، گناه شمرده نمی‌شود؛ ولی از نظر علمای تجوید، رعایت آنها لازم است، به‌ویژه از طرف معلّمین قرآن که مدعی یادگیری و آموزش قرآن هستند.

در ابیات آینده، نمونه‌هایی از نکاتی که در قرائت قرآن باید رعایت شود، برمی‌شمارد.

﴿۳۱﴾ - فَرَّقْنَ مُسْتَفِلاً مِنْ أَحْرَفٍ وَ حَاذِرْنَ تَفْخِيمَ لَفْظِ الْأَلِفِ

پس رقیق (تلفظ) کنید از حروفی که صفت استفال دارند؛ و بر حذر باشید تفخیم الف را (بعد از حروف مستفله).

﴿۳۱﴾ - وَ هَمْزٌ: ﴿الْحَمْدُ، أَعُوذُ، إِهْدِنَا﴾ ﴿اللَّهُ﴾، ثُمَّ لَامٌ: ﴿لِلَّهِ، لَنَا﴾
و (همچنین رقیق تلفظ کنید) همزه ﴿الْحَمْدُ، أَعُوذُ، إِهْدِنَا﴾؛ و (همزه) ﴿اللَّهُ﴾، سپس (ترقیق کنید) لام: ﴿لِلَّهِ، لَنَا﴾.

﴿۳۲﴾ - ﴿وَلِيَتَلَطَّفْ﴾ وَ ﴿عَلَى اللَّهِ وَلَا الضَّ﴾ وَ الْمِيمَ مِنْ ﴿مَخْمَصَةٍ﴾ وَ مِنْ ﴿مَرَضٍ﴾
(همچنین لام) ﴿وَلِيَتَلَطَّفْ﴾ و (لام علی در) ﴿عَلَى اللَّهِ﴾ و (لام) ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾؛
(همچنین رقیق تلفظ کنید) میم ﴿مَخْمَصَةٍ وَ مَرَضٍ﴾ (به خاطر رسیدن به حروف مستعلیه).

﴿۳۲﴾ - وَ بَاءٌ: ﴿بَرَقَ، بَاطِلٌ، بِهِمْ، بِذَى﴾ وَ أَحْرَصَ عَلَى الشَّدَّةِ وَ الْجَهْرِ الَّذِي
و (همچنین رقیق تلفظ کنید) باء: ﴿بَرَقَ، بَاطِلٌ، بِهِمْ، بِذَى﴾؛ و مواظبت کن بر (آوردن صفت) شَدَّت و جهر اونی که؛

﴿۳۳﴾ - فِيهَا وَ فِي الْجِيمِ كَ: ﴿حَبِّ، الصَّبْرِ﴾ ﴿رَبْوَةٍ، اجْتُنَّتْ﴾، وَ ﴿حَجَّ، الْفَجْرِ﴾
در آن، باء باشد و (همچنین) در جیم، (مثال باء، مثل): ﴿حَبِّ، الصَّبْرِ، رَبْوَةٍ﴾ (مثال جیم، مثل): ﴿اجْتُنَّتْ، وَ حَجَّ، الْفَجْرِ﴾.

﴿۳۹﴾ وَبَيَّنَّ مُقْلَلًا إِنْ سَكَنَّا وَإِنْ يَكُنْ فِي الْوَقْفِ كَانَ أَبِينَا
و آشکار کن (حروف) مقلقل را اگر ساکن باشد (در قلقله صغری)؛ و اگر در حالت وقف
باشد، آشکارتر خواهد بود (در قلقله کبری).

﴿۴۰﴾ وَحَاءٌ: ﴿حَصَّصَ، أَحْطَ الْحَقُّ﴾ وَسَيْنٌ: ﴿مُسْتَقِيمٌ، يَسْطُو، يَسْقُو﴾
و (همچنین رقیق ادا کن) حاء: ﴿حَصَّصَ، أَحْطَ، الْحَقُّ﴾؛ و (همچنین رقیق ادا کن)
سین: ﴿مُسْتَقِيمٌ، يَسْطُو، يَسْقُو﴾.

ابن الجزری بعد از معرفی تجوید و سفارش تلفظ یکسان حروف در تمامی کلمات و لزوم تمرین و ممارست برای تسلط بر تجوید عملی، مواردی را برای نمونه ذکر می کند که در تلفظ این حروف (به خاطر مجاورت با حروف دیگر که دارای صفتی ضد حرف بعدی است) دقت شود تا حق حرف (صفات ذاتی) و مستحق حرف (صفات عارضی)، ادا گردد؛ از جمله:

۱- حروف مستفله که باید رقیق تلفظ شوند، الف مدّی بعد از آنها نیز باید رقیق باشند.

۲- همزه ابتدای کلمات باید رقیق تلفظ گردد.

۳- حرف «باء» و «لام»، باید رقیق باشند چه بعد از آنها حرف مرّق باشد یا مُفَحَّم؛ البته به استثنای لام جلاله «الله» در صورتی که قبل از آن، حرف مفتوح یا مضموم باشد.

۴- در تلفظ دو حرف «باء» و «جیم» دقت گردد که صفت جهر و شدّت، هر دو آورده شود؛ اگر جهر «باء» آورده نشود، شبیه «فاء»؛ و اگر شدّت «جیم» آورده نشود، شبیه «ژ» فارسی خواهد شد؛ آسیبی که برخی از عرب ها مرتکب می شوند.

۵- قلقله حروف «قطب جد» در حالت سکون، رعایت شود؛ به ویژه در حالت وقفی (قلقله کبری) که باید مواظبت بیشتری صورت گیرد.

۱. به این حالت در علم قرائت، «تخلیص الحروف» گفته می شود؛ یعنی هر حرفی باید به صورت خالص با رعایت تمامی ویژگی های خودش تلفظ گردد.

«صفات عارضی حروف»

تفخیم و ترقیق

﴿۵۱﴾ - وَرَقِّقِ الرَّاءَ إِذَا مَا كُسِرَتْ كَذَلِكَ بَعْدَ الْكَسْرِ حَيْثُ سَكَنْتَ
و رقیق کن (حرف) راء را هنگامی که مکسور باشد؛ و همچنین رقیق کن بعد از کسره،
هنگامی که ساکن باشد.

﴿۵۲﴾ - إِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلِ حَرْفٍ اسْتَعْلَا أَوْ كَانَتْ الْكَسْرَةُ لَيْسَتْ أَصْلًا
به شرطی که (راء ساکن) قبل از حروف استعلاء؛ و یا کسره (قبل از راء ساکن) اصلی
نباشد (بلکه کسره، عارضی باشد).

﴿۵۳﴾ - وَالْحُلْفُ فِي: «فَرْقٍ»، لِكَسْرِ يُوجَدُ وَأَخْفِ تَكْرِيرًا إِذَا تَشَدَّدَ
و اختلاف است در (کلمه) «فَرْقٍ»، به خاطر کسره‌ای که (حرف استعلاء) دارد؛ و
(صفت) تکریر (راء) را خفیف و سریع ادا کن هنگامی که مشدد باشد.

﴿۵۴﴾ - وَفَحِّمِ اللَّامَ مِنْ اسْمِ «اللَّهِ» عَنْ فَتْحٍ أَوْ ضَمٍّ، كَ: «عَبْدُ اللَّهِ»
و درشت تلفظ کن لام از اسم (جلاله) الله را؛ بعد از فتحه یا ضمه، مانند: عَبْدُ اللَّهِ، عَبْدُ اللَّهِ.

﴿۵۵﴾ - وَحَرَفَ الْأُسْتِعْلَاءِ فَحِّمَ، وَاخْصُصَا لِأَطْبَاقِ أَقْوَى نَحْوُ: «قَالَ» وَ «الْعَصَا»
و حرف استعلاء را درشت کن و اختصاص بده؛ (حروف) اطباق را، درشتی قوی تری را؛
مانند: «قال و عصا».

ابن الجزری بعد از تذکراتی که باید در قرائت قرآن، بر آنها مواظبت شود تا هر حرفی
بدون تأثیرپذیری از حروف دیگر به صورت خالص ادا شوند، وارد مبحث صفات
عارضی می‌شود و به بیان موارد تفخیم و ترقیق حروف می‌پردازد.

نخست به ذکر موارد ترقیق حرف «راء» می‌پردازد و از ذکر موارد تفخیم، صرف نظر
می‌کند؛ زیرا غیر از این موارد که حکم ترقیق دارند، بقیه موارد، حکم تفخیم
خواهند داشت؛ البته برخی بر این باورند که اصل در حرف «راء»، تفخیم است
به جز موارد ترقیق؛ از این رو ابن الجزری موارد تفخیم را یادآور نشده و تنها به ذکر
موارد ترقیق اکتفا کرده است.

وی سپس به موارد تفخیم لام جلاله «الله» می پردازد؛ زیرا اصل در لام، در همه جا و در تمامی حالات، ترقیق است؛ تنها لام جلاله «الله» است که اگر قبلش حرف مفتوح و یا مضمومی باشد، تفخیم می گردد.

ایشان در پایان، به بیان تفخیم حروف مستعلیه می پردازد که حروف مطبقه آن از تفخیم قوی تر برخوردار است.

برای روشن شدن بهتر بحث، نخست به تعریف صفات عارضی و سپس مشروحاً به تعریف تفخیم و ترقیق و موارد آنها در علم تجوید می پردازیم تا قاریان عزیز با تمامی موارد تفخیم و ترقیق در تجوید آشنا شوند.

در مبحث صفات، گفته شد که «صفات بردو دسته اند»:

۱ - «صفات ذاتی و مُمّیزه»: «صفاتی هستند که همیشه همراه و جزء ثابت و جدایی ناپذیر حرف می باشند» و باعث تمیز دادن حروف از یکدیگر می گردند؛ و اگر آورده نشوند، اساس و بنیان حرف، مخدوش و از بین خواهد رفت و به آنها «حَقِّ حرف» می گویند.

۲ - «صفات عارضی و مُحصّنه»: «صفاتی هستند که همیشه همراه و جزء ثابت حرف نیستند؛ بلکه به خاطر همنشینی با حروف دیگر و یا پذیرش حرکات، عارض بر حرف می گردند»، و باعث روان و نیکو ادا شدن کلمات و آیات می گردد؛ به عبارت دیگر، به خاطر شرایطی، استحقاق پذیرش آن صفات را پیدا می کنند، به آنها «مُسْتَحَقِّ حرف» می گویند.

در کتاب های تجوید، «صفات عارضی» را تحت عنوان «احکام حروف» مطرح کرده اند.

ثمره و فایده شناخت و رعایت احکام

۱- حرف، آسان تر و روان، تلفظ خواهد شد.

۲- به تلاوت قرآن، زیبایی و جذابیّت خاصی می بخشد.

احکام حروف (صفات عارضی)

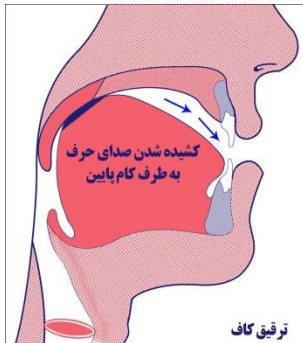
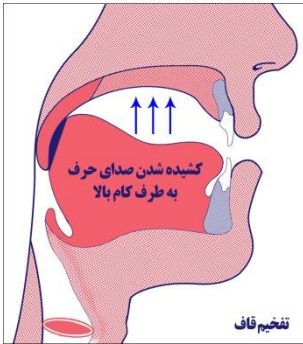
«احکام حروف، شامل مباحث»:

۱- تفخیم و ترقیق؛ ۲- ادغام؛ ۳- احکام میم ساکن؛

۴- احکام نون ساکن و تنوین؛ ۵- مدّ و قصر؛

است که به ترتیب به بررسی آنها می پردازیم.

۱- تفخیم و ترقیق



«تفخیم»، در لغت، به معنای: «بزرگ داشتن و درشت و پرحجم کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «دُرشت و پرحجم ادا کردن صدای حرف است، به طوری که دهان از صدای آن پر شود»^۱. در هنگام تفخیم، صدا به طرف کام بالا کشیده شده و حرف به صورت درشت و پرحجم تلفظ می‌گردد.

«ترقیق»، (ضد تفخیم) در لغت، به معنای: «رقیق کردن و نازک و کم حجم کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «نازک و کم حجم کردن صدای حرف است، به طوری که دهان از صدای آن پر نشود». در هنگام ترقیق، صدا به طرف کام پایین کشیده شده و حرف به صورت نازک و کم حجم تلفظ می‌گردد.

موارد تفخیم و ترقیق حروف

۱- حروفی که همیشه تفخیم می‌شوند:

حروف مُستعلیه (خُصَّ صَغِطِ قِط)؛

۲- حروفی که همیشه ترقیق می‌شوند:

حروف مُستَفِله به استثنای حرف راء و لام جلاله «الله»؛

۳- حروفی که گاهی تفخیم و گاهی ترقیق می‌شوند:

الف مدّی، حرف راء و لام جلاله «الله»

۱. بعضی افراد، برای تفخیم، لب‌ها را غنچه می‌کنند که صحیح نیست؛ برای تفخیم کافی است تا صدای حرف به طرف کام بالا کشیده شود تا حرف درشت و پرحجم ادا گردد.

حروفی که همیشه تفخیم می‌گردند

«حروف مُستعلیه»، همگی و بدون استثنا، «تفخیم» می‌گردند و حالات مختلف، از قبیل فتحه، کسره، ضمه و سکون، در کیفیت استعلاء، بی‌تأثیر است زیرا استعلاء، صفت ذاتی این حروف است؛ حالات مذکور، تنها در کیفیت تفخیم آنها تأثیرگذار است.

از میان حروف مُستعلیه، حروف مُطَبِّقه (ص، ض، ط، ظ) از تفخیم بیشتری برخوردارند چرا که اضافه بر صفت استعلاء که موجب درشت و پرحجم خوانده شدن حروف مُستعلیه می‌گردد، دارای صفت اطباق نیز هستند که باعث درشت‌تر و پرحجم‌تر شدن حروف مُطَبِّقه می‌گردد.

«مراتب تفخیم حروف مستعلیه»^۱ به ترتیب از حداکثر به حداقل، عبارت است از:

۱- مفتوح (و ساکن ما قبل مفتوح)؛ مانند:

طَفِقَ- صَدَقَ- أَضَلُّوا- ظَهَرَكَ- قَدِّمُوا- خَفَّتْ- غَنِمْتُمْ
يَطْمَعُ- تَصْبِرُ- يَضْرِبُنَ- أَظْلَمُ- يَقْبَلُ- أَخْبَارَهَا- نَغْفِرُ

۲- مضموم (و ساکن ما قبل مضموم)؛ مانند:

فَطِيعَ- صُرِفَتْ- يَضْرُهُمْ- ظَلِمُوا- قُرِئَ- خُلِقَتْ- يَنْزِعُ
يُطْعِمُ- يُصْبِحُ- يُضِلُّ- لَا يُظْلَمُ- سُقْتَاهُ- تُخْرِجُ- لِيَتَغَرَّقَ

۱. در رابطه با مراتب تفخیم حروف مستعلیه دو نظریه وجود دارد:

نظراول: برای آن پنج مرتبه قائل شده‌اند: ۱- مفتوحی که بعدش الف مدی باشد؛ ۲- مفتوح؛ ۳- مضموم؛ ۴- ساکن؛ ۵- مکسور.

نظر دوم- برای آن سه مرتبه قائل شده‌اند: ۱- مفتوح؛ ۲- مضموم؛ ۳- مکسور؛ و حرف ساکن را ملحق به حرف متحرک قبل از آن نموده‌اند.

نظر دوم، خلاصه و به واقعیت نزدیکتر است؛ چرا که الف مدی، تابع حرف قبل می‌باشد. همانگونه که در تفخیم راء، برای راء مفتوحی که بعدش الف مدی آمده است، مرتبه جداگانه‌ای ذکر نشده، در اینجا نیز نباید برای آن، مرتبه جداگانه‌ای ذکر شود، و حرف ساکن، همیشه تابع حرکت حرف قبل است. قواعد تجوید هر چه خلاصه‌تر باشد، فهم و یادگیری آن برای عموم مردم، آسان‌تر است.

۳- مکسور (و ساکن ما قبل مکسور)؛ مانند:

لَا تُطْعُ- تُصَبِّهُمُ- نَضِجَتْ- ظَلَلُهَا- نُقِرُّ- خِفْتُمْ- غُلْظَةً
إِطْعَامُ- نِصْفَهُ- أَضْرِبُوا- حَافِظُ- شَقَوْتُنَا- إِخْرَاجُ- إَغْفِرُ

حروفی که همیشه ترقیق می شوند

«حروف مُستَفْله»، همیشه «ترقیق» می شوند به استثنای دو حرف «راء» و لام جلاله ﴿الله﴾ که در برخی موارد، تفخیم می گردند.

حروفی که گاهی تفخیم و گاهی ترقیق می شوند

«الف مدی»، «حرف راء» و لام جلاله ﴿الله﴾، گاهی تفخیم و گاهی ترقیق می شوند که به ترتیب به بررسی آنها می پردازیم.

موارد تفخیم و ترقیق الف مدّی

«الف مدّی» از نظر تفخیم و ترقیق، تابع حرف قبل از خود است، حروفی که تفخیم می شوند، الف مدّی بعد از آنها نیز تفخیم و حروفی که ترقیق می شوند، الف مدّی بعد از آنها نیز ترقیق می گردد؛ مانند:

تَابَ- طَابَ- سَارَ- صَارَ- ذَاكِرِينَ- ظَاهِرِينَ- زَاغَ- ضَاقَ
عَسَى- عَصَى- سَامِدُونَ- صَامِتُونَ- زَاهِدِينَ- ظَالِمِينَ
زَالَتْ- ضَاقَتْ- قَالَ لَا تَخَافَا- خَالِدِينَ- قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ

تغلیظ و ترقیق «لام جلاله» ﴿الله﴾

«تغلیظ»، مترادف کلمه «تفخیم» است و در مورد حرف لام جلاله ﴿الله﴾ به کار می رود. در هنگام «تفخیم لام جلاله»، «وسط زبان، گود شده و فضای حلق، تنگ و صدای حرف به طرف کام بالا کشیده می شود».

حرف «لام» از حروف مستفله است و در اصل باید به صورت «ترقیق» تلفظ شود و «تغلیظ» آن، تنها در لام جلاله ﴿الله﴾ است، به شرط آن که حرکت حرف قبل از آن، «فتحه یا ضمه» باشد؛ در این صورت، حرف «الف» بعد از آن نیز از حرف لام

پیروی نموده و «تفخیم» می‌گردد، مانند:

خَتَمَ اللَّهُ - رَسُولُ اللَّهِ - عَلَى اللَّهِ - اتَّقُوا اللَّهَ - قَالُوا اللَّهُمَّ - إِلَّا اللَّهُ^۱

اگر حرکت حرف قبل از لام جلاله «الله»، «کسره» باشد، حرف لام، «ترقیق» می‌شود؛ در این صورت، حرف «الف» بعد از آن نیز از حرف لام پیروی کرده و «ترقیق» می‌گردد، مانند:

بِسْمِ اللَّهِ - يَجِدِ اللَّهُ - قَوْمًا اللَّهُ - قُلِ اللَّهُمَّ - آفِي اللَّهِ

حرف «لام» در سایر کلمات، (بدون استثنا) «ترقیق» می‌گردد، مانند:

عَلَّامٌ - اللَّيْلُ - الصَّلَاةُ - الظُّلُمَاتِ - أَجْلُهَا - هُمُ الَّذِينَ - بَطَلَامٌ

توجه به یک مسأله شرعی

شهید ثانی رحمته الله علیه در شرح «رساله نفلیه» شهید اول رحمته الله علیه می‌فرماید:

«ملاک در صحت اذکار نماز، تلفظ کلمات است، نه قصد گوینده»

از همین رو در تکبیره الاحرام «اللَّهُ أَكْبَرُ»؛ اگر فتحه همزه «الله»، با مدّ و کشش، «ءالله» خوانده شود و یا الف مدّی لام «الله» آورده نشود، «الله» و یا فتحه «أكبر» با مدّ و کشش «أكْبَارُ» خوانده شود، باعث بطلان نماز خواهد شد.^۲

«موارد تفخیم و ترقیق حرف راء»^۳

قاعده کلی در رابطه با «حرف راء» این است که: «فتح و ضمّه» عامل «تفخیم»، و «کسره» عامل «ترقیق» این حرف است.

۱. در هنگام تفخیم لام جلاله، باید دقت کرد درستی لام، در حرف قبل از آن، تأثیر نکند.

۲. «الله أكبر»، جمله استفهامیه است، یعنی: «آیا خداوند بزرگتر می‌باشد؟»

«الله»، به معنای: «ابزار جنگی» است؛ «أكْبَارُ» جمع کُبر، به معنای «طبل» می‌باشد.

۳. سؤال: چه فرقی است میان واو و یاء ساکن ماقبل مفتوح که در مبحث صفات ذاتی مطرح شده و راء ساکن ما قبل مفتوح که در مبحث صفات عارضی (احکام حروف) مطرح می‌شود؟

جواب: «صفت لین»، همیشه همراه و جزء جدایی‌ناپذیر «واو و یاء ساکن» است، چه قبلشان مفتوح باشد و یا مکسور و مضموم؛ ولی حکم تفخیم، اختصاص به «راء ساکن» ندارد؛ اگر قبلش مفتوح یا مضموم باشد «تفخیم» و اگر قبلش مکسور باشد «ترقیق» می‌گردد.

در «هنگام تفخیم حرف راء، نوک زبان به طرف بالا متمایل و صدای حرف به طرف کام بالا کشیده می‌شود» و در «هنگام ترقیق، نوک زبان به طرف پایین متمایل و صدای حرف به طرف پایین کشیده می‌شود».

موارد تفخیم حرف «راء»

۱- «راء مفتوح و مضموم»؛ مانند:

رَدَف - خَرَجُوا - شَكَرَ - رُزِقَ - تَعَجَّبَ - نَحْشُرُ

۲- «راء ساکنِ ما قبل مفتوح یا مضموم»؛ مانند:

مَرَعَى - أُرْسِلَ - تَنْهَرُ - لَا تَكْفُرُ - فِي الْأَرْضِ - تُرْحَمُونَ
(نَهَرُ، در هنگام وقف) - نَهَرُ - (دُسِرُ، در هنگام وقف) - دُسِرُ

۳- «راء ساکنِ ما قبل ساکنِ ما قبل مفتوح یا مضموم»، (در هنگام وقف پیش می‌آید)؛ مانند:

(وَالْفَجْرِ، در هنگام وقف) - وَالْفَجْرِ - (بِالصَّبْرِ، در هنگام وقف) - بِالصَّبْرِ
(لَفَى خُسْرٍ، در هنگام وقف) - لَفَى خُسْرٍ - (خُضِرَ، در هنگام وقف) - خُضِرَ

یادسپاری: «حروف مدّی، ذاتاً ساکن» هستند؛ «الف مدّی»، الف ساکنِ ما قبل مفتوح؛ «واو مدّی»، واو ساکنِ ما قبل مضموم به حساب می‌آیند؛ از این رو «راء ساکن بعد از الف و واو مدّی، تفخیم می‌گردد»، (این مورد نیز در هنگام وقف، پیش می‌آید)؛ مانند:

(فِي الْغَارِ، در هنگام وقف) - فِي الْغَارِ - (شَكُورٌ، در هنگام وقف) - شَكُورٌ

۴- «راء ساکن» بعد از «همزه وصل» قرار گیرد؛ مانند:

لِمَنْ أَرْضَى - رَبِّ أَرْجِعُونِي - إِنْ أَرَبْتُكُمْ - أَرْكَبُوا فِيهَا - أَرْجِعُوا

۵- بعد از «راء ساکن»، «حروف مستعلیه» قرار گیرد، (مشروط به این که هر دو در یک کلمه باشند)؛ مانند:

مِرْصَادًا - فِرْقَةً - أَرْصَادًا - قِرْطَائِسَ - لِبِالْمِرْصَادِ

لازم به یادسپاری است که اگر راء ساکن و حروف مستعلیه در دو کلمه جدای از هم باشند، حکم مذکور، اجرا نمی شود و حرف راء ساکن، تابع حرکت حرف قبل از خود است؛ مانند:

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ - فَاصْبِرْ صَبْرًا - أَنْ أَنْذِرُ قَوْمَكَ

موارد ترقیق حرف «راء»

۱- «راء مکسور»؛ مانند:

رِزْقًا - نُذِرْ - ذِكْرٍ - سَرِيعٍ - أَنْذِرِ النَّاسَ - وَالْفَجْرِ

۲- «راء ساکن ما قبل مکسور»، در صورتی که بعدش حروف مُستعلیه نباشد؛ مانند:

مِرْيَةٍ - فَأَنْذِرْ - أَحْصِرْتُمْ - بَشِّرْهُمْ - فِرْعَوْنَ - اسْتَغْفِرْ لَهُمْ
(قُدِرْ، در هنگام وقف) (قُدِرْ (أَشِرْ، در هنگام وقف) (أَشِرْ

۳- «راء ساکن ما قبل ساکن ما قبل مکسور»، (در هنگام وقف پیش می آید)؛ مانند:

(سِحْرٌ، در هنگام وقف) (سِحْرٌ - (شِعْرٌ، در هنگام وقف) (شِعْرٌ

یادسپاری

۳-۱- «یای مدی، ذاتاً ساکن» است، از این رو «راء ساکن بعد از یای مدی، ترقیق می گردد»، (این مورد نیز در هنگام وقف پیش می آید)؛ مانند:

(خَيْرٌ، در هنگام وقف) (خَيْرٌ - (يَسِيرٌ، در هنگام وقف) (يَسِيرٌ

۳-۲- اگر قبل از «راء ساکن»، حرف «یاء ساکن» قرار گیرد، «ترقیق» می گردد، هر چند قبل از آن، حرف مفتوحی باشد، زیرا حرف «یاء لینه» با حرکت کسره، مناسبت دارد، (این مورد نیز در هنگام وقف پیش می آید)؛ مانند:

(خَيْرٌ، در هنگام وقف) (خَيْرٌ - (فِيهَا السَّيْرُ، در هنگام وقف) (فِيهَا السَّيْرُ

۳-۳- حرف «راء مفتوح» در کلمه «مَجْرِيهَا»، «ترقیق» می گردد، زیرا «الف مدی» در این کلمه به «اماله کبری» خوانده می شود؛ به این صورت که «الف مدی به سوی

یاء مدّی»، و «فتح به سوی کسره» متمایل می‌گردد، (شبه صدای کسره فارسی اما با کشش بیشتر)، از این رو عامل «تفخیم»، از بین می‌رود.

چند نکته

۱- حرف «راء مشدّد، تابع حرکت راء است»، از این رو حرکت حرف قبل از آن نقشی ندارد؛ مانند:

يَخْرُونَ - بُرَزَتْ - مِرَّةٌ - (مِنْ رَسُولٍ) مِرْسُولٍ - فِي الْبَرِّ

۲- در هنگام «تفخیم حرف راء»، باید دقت کرد تا تفخیم آن، روی حرف بعدی (در صورتی که باید ترفیق گردد)، تأثیر نگذارد؛ و هر حرفی با حکم خودش تلفظ شود.

۳- حرف «راء ساکن» در کلمات ذیل، به هر دو وجه «تفخیم و ترفیق» جایز است.

مِصْرَ - قِطْرٍ (در هنگام وقف) مِصْرُ - قِطْرُ
يَسْرٍ - نُذِرٍ - أَسْرٍ (در هنگام وقف) يَسْرُ - نُذِرُ - أَسْرُ - فِرْقٍ^۱

۱. تفخیم «مِصْرُ و قِطْرُ» برای این است که «راء ساکن» بعد از «حروف استعلاء» قرار گرفته است و ترفیق آنها برای این است که «راء ساکن» بعد از «حرف ساکن» ماقبل مکسور قرار دارد.

تفخیم کلمات «يَسْرُ - أَسْرُ - نُذِرُ» براساس قاعده است و ترفیق آنها، اشاره به اصل این کلمات دارد که «يَسْرِي - أَسْرِي - نُذِرِي» بوده‌اند و یاء آخر آنها در کتابت نوشته نشده است. تفخیم «فِرْقٍ» برای این است که بعد از «راء ساکن»، «حرف استعلاء» قرار گرفته است و ترفیق آن برای این است که راء ساکن بین دو کسره قرار دارد و در صورت وقف، «فِرْقٍ» تخفیم می‌گردد.

۲- ادغام

④۶- وَيَبِينُ الْإِطْبَاقَ مِنْ: ﴿أَحَطْتُ﴾ مَعَ ﴿بَسَطْتُ﴾، وَالْخُلْفَ بِ: ﴿نَخَلُكُمُ﴾ وَقَعَ و آشکار کن (هنگام ادغام) اطباق (حرف طاء) از (کلمه) ﴿أَحَطْتُ﴾، با؛ (کلمه) ﴿بَسَطْتُ﴾، و اختلاف به (کلمه) ﴿نَخَلُكُمُ﴾ واقع شده.

④۷- وَاحْرِصْ عَلَى السُّكُونِ فِي ﴿جَعَلْنَا﴾ ﴿أَنْعَمْتَ وَالْمَغْضُوبِ﴾ مَعَ ﴿ظَلَّلْنَا﴾ و مواظبت کن بر سکون (لام) در (کلمه) ﴿جَعَلْنَا﴾ (در نون ادغام نشود)؛ (و نون) ﴿أَنْعَمْتَ﴾ و (غین) ﴿الْمَغْضُوبِ﴾ (که حرکت نگیرند) با (لام) ﴿ظَلَّلْنَا﴾ (در نون ادغام نشود).

④۸- وَخَلِّصْ انْفِتَاحَ: ﴿مَحْذُورًا، عَصَى﴾ خَوْفَ اشْتِبَاهِهِ بِ: ﴿مَحْظُورًا، عَصَى﴾ و خالص بگردان (صفت) انفتاح (کلمات) ﴿مَحْذُورًا، عَصَى﴾؛ (از) بیم اشتباه شدن نشان به (کلمات) ﴿مَحْظُورًا، عَصَى﴾.

④۹- وَرَاعِ شِدَّةَ بِكَافٍ وَبِتَا كَ: ﴿شَرِكُكُمْ وَتَتَوَفَّى، فِتْنَتَا﴾ ورعایت کن (صفت) شدت رابه (دو حرف) کاف و تاء؛ مانند کلمات: ﴿شَرِكُكُمْ، تَتَوَفَّى، فِتْنَتَا﴾
⑤۰- وَأَوَّلَى مِثْلِ وَجَنَسِ إِنْ سَكَنَ أَدِغِمْ كَ: ﴿قُلْ رَبِّ﴾ و: ﴿بَلْ لَّا﴾، وَابْنِ و اولین (دو حرف) مثل و هم جنس را اگر ساکن باشند؛ ادغام کن؛ مانند ﴿قُلْ رَبِّ﴾، و: ﴿بَلْ لَّا﴾، و آشکار کن.

⑤۱- ﴿فِي يَوْمٍ﴾، مَعَ: ﴿قَالُوا وَهُمْ﴾، وَ ﴿قُلْ نَعَمْ﴾ ﴿سَبِّحْهُ، لَا تُزِغْ قُلُوبَ، فَالْتَقِمْ﴾ (یاء مدی) ﴿فِي يَوْمٍ﴾ با (واو مدی) ﴿قَالُوا وَهُمْ﴾ و (حرف لام) ﴿قُلْ نَعَمْ﴾؛ (و حرف حاء ساکن) ﴿سَبِّحْهُ﴾ (و حرف غین) ﴿لَا تُزِغْ قُلُوبَ﴾ (و حرف لام در) ﴿فَالْتَقِمْ﴾.

۱. ادغام «لام» در «راء»، ادغام متقاربین است؛ شاید ابن الجزری خواسته نظر کسانی را رعایت کند که برای سه حرف (لام، راء، نون) یک مخرج قائل هستند.

ابن الجزری در این ابیات، نخست چند نکته را متذکر می‌گردد که باید در قرائت قرآن، رعایت گردد؛ از جمله:

- ۱- در هنگام ادغام «طاء» در «تاء»، باید صفت اطباق «طاء» آشکار شود.
 - ۲- در کلمه «نَخْلُکُمْ»، دو وجه جایز است؛ ادغام تام و ناقص.
 - ۳- هنگامی که «لام ساکن» در کنار حرف «نون» قرار گیرد، باید اظهار و به صورت آشکار خوانده شود؛ زیرا ادغام «لام» در «نون» جایز نیست ولی به عکس آن (ادغام نون ساکن در لام) جایز است.
 - ۴- در اظهار «نون و میم ساکن» در کلمه «أَنْعَمْتَ» دقت شود که حرکت به خود نگیرد و به صورت «أَنْعَمْتَ» خوانده نشود؛ همچنین در اظهار «غین ساکن» و صفت رخوت آن، در کلمه «الْمَغْضُوبِ» دقت شود که حرکت نگیرد و یا به صورت انفجاری تلفظ نگردد.
 - ۵- صفت انفتاح دو حرف «ذال و سین» در کلمات «مَحْذُورًا» و «عَسَى» رعایت گردد تا به صورت درشت (ظاء و صاد) خوانده نشود «مَحْظُورًا» و «عَصَى».
 - ۶- صفت شدت دو حرف «کاف و تاء» وقتی پشت سرهم تکرار می‌شوند، آورده شود. و سپس ایشان وارد بحث ادغام متماثلین و متجانسین می‌شود که باید حرف ساکن، ادغام گردد؛ در پایان، موارد استثنای ادغام را برمی‌شمارد.
- برای آشنایی بیشتر، به بررسی مبحث ادغام و انواع آن در علم تجوید می‌پردازیم.
- طبیعت انسان در هنگام صحبت کردن بر روان و آسان سخن گفتن است^۱، از این رو می‌بینیم بعضی از حروف را از بعضی کلمات، حذف و یا حرفی را تبدیل به حرف دیگر و در هم ادغام می‌کند، مانند:

چهل روز = چَرْوَز؛ اَنْبَر = اَمْبَر؛ مَن یار مهربانم = مِیَّار مهربانم

سال روز = ساوَز؛ امانت دار = اماندَار؛ این مدعیان = ایْمَدعیان

در زبان عربی و قرائت قرآن کریم نیز چنین است؛ از این رو در علم تجوید در مبحث احکام حروف، به بررسی صفات و حالاتی پرداخته شده که از ترکیب

۱. اصل در تلفظ حروف «اظهار» است و عدول از اظهار، به خاطر سهولت در تلفظ می‌باشد.

حروف، ناشی می‌گردد و آن را در قالب قاعده و قانون درآورده‌اند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

لازم به یادسپاری است که بیشترین موارد، در زبان فارسی نیز به صورت ناخودآگاه در گفتگوی روزمره ما رعایت می‌گردد؛ از این رو بعضی از فقهای بزرگوار شیعه، «ادغام» را جزء «واجبات تلاوت» ذکر کرده‌اند.^۱

«ادغام»، در لغت (مترادف کلمه «ادخال») به معنای: «فرو بردن» است. و در اصطلاح قرائت: «فرو بردن حرفی است در حرف بعدی به شکلی که حرف اول تلفظ نشده و به جای آن حرف بعدی مشدد ادا گردد»، مانند:

ثُمَّ مَرَّ = ثُمَّ قَدْ دَخَلَ = قَدْ قُلْتُ رَبِّ = قُرْبٍ

لازم به یادسپاری است که حرف اول را «مُدغم»، یعنی «ادغام شده» و حرف دوم را «مُدغم فیه» یعنی «ادغام شده در آن»؛ و به این کار، «ادغام» یعنی «فرو بردن حرفی در حرف دیگر» می‌گویند.

فایدهٔ ادغام

«فایدهٔ ادغام»: «سهولت در تلفظ است»؛ یعنی اگر حرفی یک بار تلفظ، و بدون فاصله، همان حرف یا حرف همجنس آن تکرار شود، این حالت برای دستگاه تکلم سنگین خواهد بود؛ با بهره‌گیری از قاعدهٔ ادغام، این سنگینی برطرف شده و در نتیجه، زبان^۲ یک بار ولی تئد و سریع به مخرج حرف «مُدغم فیه» برخورد و سپس جدا می‌گردد.

«ادغام بر دو نوع است»:

۱ - «ادغام صغیر»: «ادغامی است که حرف مُدغم، ساکن و مدغم فیه، متحرک باشد»، (اصل در ادغام نیز همین است)، مانند:

ثُمَّ مَرَّ = ثُمَّ قَدْ دَخَلَ = قَدْ قُلْتُ رَبِّ = قُرْبٍ

۱. آیت الله بهجت (ره)، رساله عملیه، مسأله ۸۲۷.

۲. «اصل در ادغام» در حرفی است که از موضع زبان، ادا شده و کاربرد بیشتر و تقسیمات مختلفی دارند و گرنه در حروف «حلقی» و «شفوی» نیز گاهی ادغام صورت می‌گیرد که زبان در آنها، دخالتی ندارد.

لازم به ذکر است: در صورتی که حرف مُدْغَم، متحرک و مدغم فیه، ساکن باشد، ادغام صورت نمی‌گیرد، مانند: مَدَدْتُ.

۲ - «ادغام کبیر»: «ادغامی است که حرف مُدْغَم و مدغم فیه هر دو متحرک باشند»^۱ که در این جا نخست حرف مُدْغَم، ساکن شده (تا شرایط ادغام به وجود بیاید) و سپس عمل ادغام صورت می‌گیرد؛ مانند:

مَدَدَ = مَدَدَ = مَدَدَ قَالَ لَهُمْ = قَالَ لَهُمْ = قَالَ لَهُمْ

در این نوع، چون عمل ادغام در دو مرحله انجام می‌پذیرد، (نخست حرف مدغم، ساکن، و سپس در مُدْغَم فیه ادغام گردیده) به آن «ادغام کبیر» می‌گویند. یادسپاری: در قرائت مشهور (حفص از عاصم)، «ادغام کبیر» در دو کلمه جایز نمی‌باشد به جز مواردی که در کتابت قرآن، رعایت گردیده است، مانند:

دَابَّةٌ - ضَالِّينَ - تَأْمَنَّا - تَأْمُرُونِي - مَكِّي - أَتَحَاجُّونِي

از این رو قاری قرآن، حق ندارد اضافه بر آن چه که در کتابت قرآن آمده است، از نزد خود «ادغام کبیر» انجام دهد؛ برای نمونه: «قَالَ لَهُمْ» را «قَالَ لَهُمْ» و یا «لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ» را «لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ» بخواند.

«ادغام صغیر، بر سه قسم است»:

۱ - «مُتَمَاثِلِينَ»: «دو حرفی که در مخرج و صفات مثل یکدیگرند»؛ (تکرار یک حرف)، ادغام آنها لازم است، چه در یک کلمه باشند و یا در دو کلمه؛ مانند:

ثُمَّ مَ = ثُمَّ يُدْرِكُكُمْ = يُدْرِكُكُمْ قُلْ لَهُمْ = قُلْ لَهُمْ

یادسپاری: «واو مدّی»، در حرف «واو» و یا «یاء مدّی» در حرف «یاء» ادغام نمی‌شوند، چرا که کشش صوت، مانع از انجام عمل ادغام می‌گردد، مانند:

ءَامِنُوا وَعَمِلُوا - الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ وَ مَا كَسَبَ - بِأَذْنِهِ يَعْلَمُ

اما «واو و یای» حرف لین در مثل خودشان ادغام می‌شوند، مانند:

ءَاوُوا وَنُصِرُوا - لَدَيَّ (لَدَى) - أَوْزَنُوا - وَالِدَيَّ (وَالِدَيَّ)

۲ - «متجانسین»: «دو حرفی که در مخرج، مشترک ولی در صفات متفاوت باشند»، خواه در یک کلمه باشند و یا در دو کلمه، مانند «ت، د، ط» و «ث، ذ، ظ» و ...

«ادغام متجانسین»، (در روایت حفص از عاصم) تنها در موارد زیر، انجام می شود.

۱- مدغم «باء» و مدغم فیه «میم» باشد؛ مانند: اِرْكَبْ مَعَنَا = اِرْكَمَعَنَا

۲- مدغم «ثاء» و مدغم فیه «ذال» باشد؛^۱ مانند: يَاهُتْ ذَلِكْ = يَاهُذَلِكْ

۳- مدغم «ذال» و مدغم فیه «ظاء» باشد؛ مانند: اِظْلَمُوا = اِظْلَمُوا

۴- مدغم «دال» و مدغم فیه «تاء» باشد؛ مانند: عَبَدْتُمْ = عَبَتُّمُ

۵- مدغم «تاء» و مدغم فیه «دال» باشد؛ مانند: اَثْقَلْتُ دَعْوَا = اَثْقَلَدَعْوَا

۶- مدغم «تاء» و مدغم فیه «طاء» باشد؛ مانند: قَالَتْ طَائِفَةٌ = قَالَطَائِفَةٌ

۷- مدغم «طاء» و مدغم فیه «تاء» باشد؛ مانند: بَسَطَتْ = بَسَطَتْ

لازم به ذکر است که «ادغام طاء در تاء»، به صورت «ناقص» است.

برای روشن شدن، لازم است «تام و ناقص»، توضیح داده شود.

«ادغام تام»: «ادغامی است که، حرف مُدْغَم، کاملاً از بین رفته و اثری از آن برجای نماند»، که شامل بیشترین موارد ادغام می شود؛ مانند: قَالَتْ طَائِفَةٌ = قَالَطَائِفَةٌ

«ادغام ناقص»: «ادغامی است که در آن، حرف مدغم کاملاً از بین نمی رود بلکه صفتی از صفات بارزِ مُدْغَم، باقی بماند». و این زمانی پیش می آید که حرف مدغم از مدغم فیه از نظر صفات، قوی تر باشد؛ مانند «بَسَطَتْ» که حرف «طاء» از نظر صفات، «قوی تر» بوده و در هنگام ادغام، حالت «اطباق» حرف «طاء» باقی می ماند؛ (با حفظ صفت اطباق طاء، قلقله طاء ساکن، حذف و در حرف تاء، ادغام می شود، «بَسَطَتْ»).

۳ - «متقاربین»: «دو حرفی که در مخرج و یا صفات، نزدیک به هم باشند»؛ تقارب در مخرج، آن است که بین مخرج دو حرف، مخرج دیگری قرار نگرفته باشد؛ مانند: (ق، ک) و (ن، ل، ر) ...

تقارب در صفات، آن است که دو حرف در بیشتر صفات، مشترک باشند؛ مانند (د - ج) و (ن - م) ...

۱. در دو مورد اول و دوم، بدون ادغام نیز خوانده می شود و به جز دو مثال ذکر شده، نمونه دیگری در قرآن وجود ندارد، (سوره اعراف، آیه ۱۷۶ و سوره هود، آیه ۴۲).

در روایت حفص از عاصم «ادغام متقاربین» تنها در موارد زیر است.

تقارب در مخرج

۱- «لام ساکن» در حرف «راء»،^۱ مانند:

$$\text{قُلْ رَبِّ} = \text{قُرَّب} \quad \text{بَلْ رَبُّكُمْ} = \text{بَرُّكُمْ}$$

۲- «قاف ساکن» در حرف «کاف» که در قرآن فقط یک مورد آمده است^۲

$$\text{الْمَ نَخْلُكُم} = \text{الْمَ نَخْلُكُم}$$

لازم به یادسپاری است که ادغام این مورد، هم به صورت تام و هم به صورت ناقص جایز است ولی ادغام کامل آن برتری دارد و راحت‌تر می‌باشد.

۳- «نون ساکن» در دو حرف «لام و راء» مانند:

$$\text{مِنْ لَّدُنْ} = \text{مِلْدُنْ} \quad \text{مَنْ رَحِمَ} = \text{مَرَّحِمَ}$$

تقارب در صفات

«نون ساکن» در سه حرف «میم، واو، یاء» مانند:

$$\text{مَنْ مَعِيَ} = \text{مَمَعِيَ} \quad \text{مِنْ وَلَدٍ} = \text{مِوَلَدٍ} \quad \text{مَنْ يُقُلْ} = \text{مَيِّقُلْ}$$

ادغام نون در میم، «تام» و در واو و یاء، «ناقص» است.

نحوه علامت‌گذاری حروفی که در هم ادغام شده

در نگارش بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمایی قاری قرآن، در مورد «ادغام تام»، سکون حرف مدغم را نوشته‌اند تا دلالت بر عدم اظهار کند و در عوض، حرف مدغم فیه را با علامت تشدید، مشخص نموده‌اند، تا دلالت بر ادغام تام کند، مانند:

$$\text{قُلْ لَهُمْ} = \text{قُلْ لَهُمْ} \quad \text{قُلْ رَبِّ} = \text{قُلْ رَبِّ} \quad \text{قَالَتْ طَائِفَةٌ} = \text{قَالَتْ طَائِفَةٌ}$$

و در موارد «ادغام ناقص»، حرف مدغم را بدون علامت سکون نوشته‌اند تا دلالت بر عدم اظهار کند، و حرف مدغم فیه را نیز بدون علامت تشدید نوشته‌اند تا دلالت

۱. حرف لام ساکن در حرف راء، ادغام می‌شود ولی برعکس آن جایز نیست؛ یعنی حرف راء ساکن در حرف لام ادغام نمی‌شود؛ مانند: نَغْفِرُ لَكُمْ - اِغْفِرْ لِي - يَنْشُرُ لَكُمْ؛ چرا که حرف راء به خاطر داشتن صفت تکریر، قوی‌تر از حرف لام می‌باشد و حرف قوی در حرف ضعیف، ادغام نمی‌شود؛ در تفسیر مجمع البیان (ج ۱، ص ۲۴۴) ذیل آیه ۵۸ سوره بقره: «...نَغْفِرُ لَكُمْ...» آورده است که: «اجماع قراء بر اظهار حرف راء، نزد لام است».

۲. سوره مرسلات، آیه ۲۰.

بر عدم ادغام تام کند، از این رو حالتی به وجود می آید بین عدم اظهار و عدم ادغام تام که همان ادغام ناقص است، مانند:

بَسَطَتْ = بَسَطَتْ فَرَطْتُمْ = فَرَطْتُمْ

یادسپاری: حرف مشدد در حقیقت، دو حرف است؛ اولی ساکن و دومی متحرک؛ به همین دلیل در وزن شعری، جانشین دو حرف می شود؛ پس برقاری لازم است، آن را آشکار ساخته و حَقَّش را به جا آورد، چرا که افراط در تشدید، باعث حذف حرفی از تلاوت خواهد شد؛ به ویژه وقتی که بعد از حرف مشدد، حرفی مثل آن، قرار گیرد^۱؛ مانند:

حَقَّ قَدْرِهِ - وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمْ - قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ

لزوم تمایز دو حرف «ضاد» و «ظاء»

۵۴- وَالضَّادُّ بِاسْتِطَالَةٍ وَمَخْرَجٍ مِّمَّزَيْنِ الظَّاءِ، وَكُلُّهَا تَجِي
و (حرف) ضاد را به (صفت) استطاله و مخرج؛ تمیز بده از (حرف) ظاء، و همه موارد
آن (ظاء، در ابواب مختلف کلمات ذیل) می آید.

۵۵- فِي: «الظَّنُّ ظِلُّ الظُّهْرِ عِظْمُ الْحِفْظِ» «أَيْقِظْ وَأَنْظِرْ عِظْمَ ظَهْرِ اللَّفْظِ»
در: «ظن، ظِلُّ، ظُهر، عِظْم، حِفْظ، أَيْقِظْ، أَنْظِرْ، عِظْمَ، ظَهْر، لَفْظ».

۵۶- «ظَاهِرٌ لَظِي، شَوَاطِئُ كَظْمٍ ظَلَمًا» «أَغْلُظْ ظَلَامَ ظُفْرِ أَنْظِرْ ظَمًا»
«ظَاهِرٌ، لَظِي، شَوَاطِئُ، كَظْمٌ، ظَلَمًا؛ أَغْلُظْ، ظَلَامَ، ظُفْرٌ، أَنْظِرْ، ظَمًا»

۵۷- «أَظْفَرُ ظَنًّا»، كَيْفَ جَاوِ «عِظْ» سَوَى «عِضِينَ، ظَلَّ» النَّحْلِ زُخْرُفٍ سَوَا
«أَظْفَرُ، ظَنَّ»، هر جا بیاید و (کلمه) «عِظْ» به استثنای «عِضِينَ» (که با ضاد
می باشد)، «ظَلَّ»، (سوره) نحل، زُخْرُفِ، یکسان (و در بقیه موارد با ضاد «ضَلَّ»)
است.

۵۸- وَ «ظَلَّتْ، ظَلُّمٌ» وَ «بُرُومٌ» «ظَلُّوا» كَالْحَجْرِ «ظَلَّتْ» شَعْرًا «نَظَلُّ»
و (کلمه) «ظَلَّتْ، ظَلُّمٌ» و به (سوره) روم، (کلمه) «ظَلُّوا»؛ همانند (سوره) حَجْرِ،
«ظَلَّتْ» (سوره) شَعْرًا، «نَظَلُّ» (نیز سوره شعرا).

۵۹- «يُظَلِّلْنَ، مَحْظُورًا»، مَعَ «الْمُحْتَظِرِ» وَ «كُنْتَ فَظًّا»، وَ جَمِيعَ «النَّظَرِ»
«يُظَلِّلْنَ، مَحْظُورًا»، با (کلمه) «مُحْتَظِرٌ؛ وَ كُنْتَ فَظًّا» وَ تمامی (مشتقات کلمه) «نَظَرٌ»

۶۰- إِلَّا بِ: «وَيْلٍ، هَلْ، وَأُولَى نَاضِرَهُ» وَ «الْغَيْظُ» لَا الرَّعْدُ وَهُوَ دَقَاصِرَهُ
به استثنای (سه سوره) «وَيْلٍ» (للمطففين)، «هَلْ (اقی علی الانسان)» و «وَأُولَى نَاضِرَهُ»
(درسوره قیامت با ضاد آمده) «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ»؛ و (واژه) «غَيْظُ» به
استثنای سوره رعد و هود که (با حرف ضاد آمده و) منحصر^۲ (در این دو سوره) است.

۱. قیامت/ ۲۲ و ۲۳.

۲. قاصره را دو جور معنا کرده اند؛ به معنای انحصار و به معنای کوتاه؛ مراد ضادی است که با الف کوتاه است در
مقابل حرف «ظاء» که دارای حرف الف روی «ظ» می باشد «ض، ظ».

۵۹- وَ الْحَظُّ لَا الْحَضُّ عَلَى الطَّعَامِ وَفِي «ظَنِينَ» الْخِلَافُ سَامِي وَ «حَظُّ» (به معنای نصیب) نه «حَضُّ عَلَى الطَّعَامِ» (که به معنای تشویق کردن است)؛ و در «ظَنِينَ» اختلاف مشهور است (در قرآن، با ضاد آمده) «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» ولی ابن کثیر و ابی عمرو و کسائی با ظاء خوانده‌اند).

۶۰- وَإِنْ تَلَاقِيَا الْبَيَانَ لَازِمٌ: «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ، يَعِضُّ الظَّالِمُ» و اگر (دو حرف ضاد و ظاء، با هم) ملاقات کردند، آشکار کردن (آنها) لازم است؛ (مانند) «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ، يَعِضُّ الظَّالِمُ».

۶۱- وَ أَضْطَرَّ، مَعَ «وَعَطَّتْ» مَعَ «أَفْضُتُمْ» وَ صَفَّ، هَا: «جِبَاهُهُمْ عَلَيْهِمْ» و همچنین لازم است آشکار ساختن حرف ضاد در کلمه «أَضْطَرَّ بِا وَ عَطَّتْ بِا أَفْضُتُمْ» (که حرف ضاد و ظاء در حرف بعدی ادغام نشود)؛ و خالص ادا کن (حرف) هاء (کلمات) «جِبَاهُهُمْ عَلَيْهِمْ» (چرا که حرف هاء دارای صفت خفاء است و باید آن را خالص ادا کرد؛ به ویژه وقتی که تکرار شود و یا بعد از یاء ساکن ما قبل مفتوح که حرف خفی است قرار گیرد).

ابن الجزری در این ابیات، نخست تفاوت دو حرف «ضاد و ظاء» را از نظر مخرج و صفات، بیان و سفارش می‌کند که در قرائت قرآن، حتماً باید از یکدیگر تمیز داده شوند؛ و با توجه به اینکه در آن زمان، قرآن مکتوب، کمتر در اختیار همگان بوده و بیشتر قاریان، قرآن را از روی حفظ می‌خواندند، مواردی که باید با حرف «ظاء» خوانده شوند (و تعدادشان کمتر از کلماتی است که دارای حرف «ضاد» می‌باشند) را برمی‌شمارد. و در پایان، تأکید بیشتری دارد بروقتی که این دو حرف در کنار هم و یا در کنار حروف قریب المخرج قرار گیرند که نمونه‌های آن را در ابیات گذشته متذکر شدند.

همچنین در تلفظ دو حرف «هاء» و «یاء ساکن ماقبل مفتوح» که دارای صفت «خفاء» هستند، وقتی کنار حرف «هاء» قرار گیرند، دقت شود تا صفت خفای آنها باعث عدم تلفظ آنها نگردد.

علت اینکه ما با اشاره به آن کلمات، سریع گذشتیم این است که امروزه، قرآن مکتوب در اختیار همگان است و قاری قرآن با دیدن آن کلمات، به راحتی می‌تواند تشخیص دهد که کدام کلمه با حرف «ظاء» و کدام کلمه با حرف «ضاد» آمده است؛ تنها باید تلفظ صحیح آن دو حرف را یاد بگیرد تا بتواند در هنگام تلفظ، آنها را از یکدیگر متمایز سازند.

تمایز دو حرف «ضاد» و «ظاء»

یکی از حروفی که در زبان عرب از قدیم‌الایام تا به امروز، مورد بحث و گفتگوی بسیار قرار گرفته، «حرف ضاد» است.

«حرف ضاد»، اختصاص به زبان عرب دارد و به عنوان سخت‌ترین حرف (اصعب الحروف)، مشهور گردیده و سخت‌ترین حرف بر زبان می‌باشد؛ «فَهِيَ أَصْعَبُ الْحُرُوفِ خُرُوجاً وَ أَشَدُّهَا عَلَى اللِّسَانِ»^۱.

مکی ابن ابی طالب (متوفای ۴۳۷هـ) در رابطه با حرف «ضاد» می‌گوید:

«حرف ضاد از نظر دشواری مخرج، از سخت‌ترین حروف است؛ و تا قاری قرآن، سختی به خرج ندهد، نمی‌تواند این حرف را آن‌گونه که سزاوار آن است تلفظ کند و به جای آن، حرف دیگری را خواهد آورد؛ در نتیجه به قرائت، خلل وارد خواهد ساخت و تنها با تمرین و ممارست است که می‌توان این حرف را آن‌گونه که شایسته آن است تلفظ کرد»^۲.

ابن الجزری در دو کتاب مشهورش^۳ چنین می‌گوید:

«حرفی به سختی حرف ضاد بر زبان، وجود ندارد؛ زبان مردم در تلفظ آن، مختلف است؛ اهل شام و اهل مشرق، آن را شبیه حرف ظاء تلفظ می‌کنند؛ بیشتر اهل مصر و مغرب‌زمین، ممزوج به حرف طاء (شبیه دال مفتَحَم) تلفظ می‌کنند؛ اکثر سودانی‌ها، به صورت لام مفتَحَم؛ و برخی دیگر، ممزوج با حرف ذال و یا زای تلفظ می‌کنند».

۱. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۶۰.

۲. الرعاية فی تجويد القراءۃ، ص ۱۸۵.

۳. التمهید، ص ۱۳۰؛ النشر، ج ۱، ص ۲۱۹.

این تنوع در تلفظ، بدین خاطر است که اولاً طبع انسان، بر آسان تلفظ کردن است؛ از این رو اگر تلفظ حرفی مثل حرف ضاد، بر زبان سخت باشد، رو به نزدیک‌ترین حرف بعد از آن می‌آورد؛ ثانیاً بیشتر عرب‌های امروز، در اصل، عرب‌زبان نبودند، بلکه بر اثر غلبه قوم عرب بر ایشان، زبان آنها عربی گردید و حرف ضاد در زبان آنها اصلاً وجود نداشته است.

فاضل رضی، محمد بن حسن استرآبادی (متوفای ۶۸۶ هـ) که از مشهورترین ادبای جهان عرب است، در کتاب مشهورش (شرح شافیه ابن حاجب)، بعد از بیان تلفظ صحیح حرف ضاد^۱ در مبحث مخارج الحروف الفرعیه به نقل از سیرافی، آورده است:

«ضاد ضعیفه»، تلفظ افرادی است که در زبان آنها، حرف ضاد وجود ندارد و هنگامی که به تکلم آن در عربی احتیاج پیدا کنند، بر آنها سخت و دشوار خواهد بود و چه بسا همانند ظاء تلفظ کنند؛ زیرا آن را از سر زبان و اطراف دندان‌های ثنیا تلفظ می‌کنند و چه بسا آن را بین ضاد و ظاء تلفظ خواهند کرد»^۲

همانگونه که در مبحث مخرج حرف ضاد و صفت استطاله متذکر شدیم، از نظر شرعی، تنها ضاد حجازی است که صحیح است و بقیه تلفظ‌ها صحیح نیستند؛ علت تأکید و اصرار ابن‌الجزری بر تمیز دادن دو حرف ضاد و ظاء، همین است؛ حال برای آشنایی بیشتر، وجوه اشتراک و افتراق این دو حرف را یادآور می‌شویم:

وجوه اشتراک: در همه صفات ذاتی متضاد (جهر، رخوت، استعلاء و اطباق) با هم مشترکند.

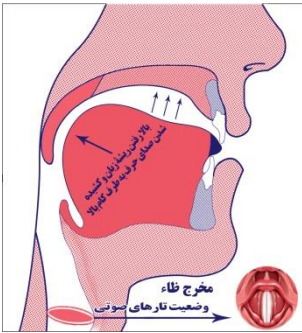
وجوه افتراق: نخست، مخرج و دیگری، صفت ذاتی غیر متضاد استطاله، از وجوه افتراق شمرده می‌شود.

«مخرج ضاد»، «یکی از دو کناره زبان با دندان‌های آسیای همان طرف است».



۱. «وَلِلضَّادِّ أَوَّلُ حَاقَتَيْهِ وَ مَابِلَيْهِمَا مِنَ الْأَضْرَاسِ»

۲. شرح رضی، مخارج الحروف الأصلية والفرعية.



ولی «مخرج ظاء»، «همانند ذال و ثاء، بین سر زبان و سردندان‌های ثنایا است».

از نظر صفت استطاله، زمان تلفظ حرف «ضاد»، یک و نیم برابر بقیه حروف رخاوه از جمله، «ظاء» است؛ زیرا حرف «ضاد» با تماس تدریجی یکی از دو کناره زبان با دندان‌های آسیای همان طرف و کشیده شدن

صدای حرف از میان آنها به سوی کام بالا به صورت درشت و پرحجم تولید می‌گردد؛ این تماس تدریجی باعث می‌شود زمان تولید این حرف، نسبت به سایر حروف از جمله حرف «ظاء»، بیشتر باشد.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که در تلفظ حرف «ضاد مشدد» باید دقت شود تا صفت استطاله آن از بین نرود و شبیه حروفی که دارای صفت شدت هستند، ادانشود. ادغام: تلفظ دو حرف ساکن و متحرک از یک مخرج، بدون فاصله است؛ مانند: «مَسَّ» که حرف «سین»، دو بار سریع و بدون ایجاد فاصله بین آنها، تلفظ می‌گردد؛ ولی این امر باعث نمی‌شود تا صفت رخوت و سایشی بودن حرف «سین» از بین برود؛ در «ضاد مشدد» نیز چنین است؛ حرف «ضاد»، دو بار و بدون فاصله انداختن بین دو ضاد، تلفظ می‌گردد، اما صفت رخوت و استطاله آن نیز باید محفوظ باشد و اگر صدای حرف، به کلی قطع شود، اشتباه است.

با توجه به فتوای همه مراجع بزرگوار تقلید، اگر «ضاد»، به صورت «ظاء» و یا به عکس تلفظ گردد، نماز باطل است^۱ و همچنین تأکید ابن‌العزری بر تمیز دادن دو حرف «ضاد» و «ظاء»، به ویژه وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، به تمرین موارد آنها در قرآن کریم می‌پردازیم.

«ضَلَّ-ظَلَّ»- «نَضَرَ-نَظَرَ»- «نَاضِرَةٌ- نَاطِرَةٌ»

يَعِصُ الظَّالِمُ - بَعْضُ الظَّالِمِينَ - بَعْضُ الظَّنِّ - ظَلَمْتُ مَا فِي الْأَرْضِ
أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - مُعَاضِبًا فَظَنًّا - لِبَعْضِ ظَهِيرًا - لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى

۱. سید محمد کاظم یزدی، العروة الوثقی (للسید الیزدی)، کتاب الصلاة، فصل فی القراءة، مسئله ۳۲ و ۳۷، ج ۱، ص ۶۵۱ و ۶۵۲.

۳ - احکام میم ساکن

﴿٦٢﴾ - وَأَظْهَرِ الْغَنَّةَ مِنْ نُونٍ وَمِنْ مِيمٍ إِذَا مَا شَدَّادًا وَأَخْفَيْنِ

و آشکار کن غنه را از نون و از میم، هنگامی که مشدد باشد و اخفا کن

﴿٦٣﴾ - أَلْمِيمَ إِنْ تَسَكَّنَ بِغُنَّةٍ لَدَى بَاءٍ عَلَى الْمُخْتَارِ مِنْ أَهْلِ الْأَدَا

میم را هنگامی که ساکن است، با غنه نزد؛ باء، براساس قول مختار از اهل ادای (قرائت)

﴿٦٤﴾ - وَأَظْهَرْنَهَا عِنْدَ بَاقِي الْأَحْرَفِ وَاحْذَرِ لَدَى وَاوٍ وَفَا، أَنْ تَخْتَفِيَ

و آشکار کن میم را نزد باقی حروف؛ و بر حذر باش از اینکه مخفی کنی میم را نزد واو و فاء.

ابن الجزری در این سه بیت، به احکام میم ساکن پرداخته؛ نخست حکم میم و نون مشدد را بیان فرموده و ادغام میم ساکن در میم را مطرح نکرده است؛ زیرا داخل در مبحث ادغام (از نوع متمثلین) دانسته است؛ در این صورت، حکم میم مشدد را پیدا می کند.

وی سپس حکم اخفاء و اظهار میم را بیان کرده است که در زیر می آید.
«میم ساکن، در مجاورت بیست و هشت حرف سه حکم دارد»: «ادغام، اخفاء، اظهار»^۱ که به بررسی آنها می پردازیم.

۱- ادغام

«میم ساکن، در حرف میم بعد از خود، ادغام می گردد»؛ ادغام آن متمثلین و با «غنه» همراه است.

در هنگام ادغام، لب ها روی هم منطبق شده و تمامی صوت از خیشوم خارج می گردد؛ صدای میم مشدد به اندازه دو حرکت در خیشوم امتداد می یابد؛ مانند:

كَمْ مِنْ = كَمَنْ - أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ = أَجْرَهُمَّرَتَيْنِ - كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ = كُنْتُمُّؤْمِنِينَ

۲- اخفاء

«اخفاء»، در لغت به معنای: «پوشاندن و مخفی کردن» است. و در اصطلاح قرائت: «آدای حرف در حالتی بین اظهار و ادغام است، همراه با غُنه، به نحوی که حرف بعدی مشدد تلفظ نگردد». «میم ساکن قبل از حرف باء، اخفاء می‌شود» و با «غُنه» همراه است. «هنگام اخفای میم»، «لب‌ها به مخرج حرف باء که قسمت درونی و تری لب‌ها است، نزدیک شده و صدای غُنه میم، از فضای بینی خارج می‌گردد» و به اندازه دو حرکت ادامه می‌یابد و آن گاه حرف «باء» ادا می‌گردد. «حرف میم، دارای دو جزء است»:

- ۱- «جزء شَفَوی»: «قسمت خشکی و بیرونی لب‌ها» که مخرج حرف است؛
- ۲- «جزء خَیْشومی»: «مجرای بینی» که محل خروج صدای (غُنه) حرف است. هنگام اخفای میم، قسمت خشکی و بیرونی لب‌ها که مخرج حرف میم است به هم متصل نمی‌گردد، بلکه لب‌ها به قسمت درونی و تری نزدیک شده به طوری که به راحتی بتوان حرف «باء» را تلفظ کرد، ولی قبل از تلفظ آن، صدای غُنه میم به اندازه دو حرکت در فضای بینی ادامه می‌یابد و سپس حرف «باء»، تلفظ می‌گردد؛^۱ مانند:

بَعْضُكُمْ بَعْضًا - رَبَّهُمْ بِهِمْ - أَمْ بِهِ جِنَّةٌ - بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ - فَاحْكُم بَيْنَنَا

عَلَّتْ اخفاء

حرف «میم و باء» هر دو از حروف شَفَهی و «قریب المخرج» هستند و در بسیاری از صفات متضاد، (جهر، استفال، انفتاح) با هم مشترکند؛ از این رو زمینه ادغام، فراهم است، ولی در بعضی از صفات با هم اختلاف دارند؛ حرف «میم، دارای صفات تَوَسُّط و غُنه» و حرف «باء، دارای صفات شِدَّة و قَلْقَله» است؛ از این رو «زمینه اظهار» فراهم است؛ برای جمع بین ادغام و اظهار، حالتی به وجود می‌آید که همان «اخفاء» است.

۱. بعضی از متأخرین، غُنه میم را «آنمی» دانسته و گفته‌اند: باید فاصله اندکی بین لب‌ها ایجاد گردد که صحیح نیست؛ توضیح بیشتر آن، در نحوه اخفای نون ساکن و تنوین نزد حروف مابقی خواهد آمد.

۳- اظهار

«اظهار»، در لغت به معنای: «آشکار نمودن» است.
 و در اصطلاح قرائت: «تلفظ حرف از مخرجش، به صورت واضح و آشکار است».
 «میم ساکن در نزد بقیه حروف، اظهار می گردد».
 هرگاه بعد از «میم ساکن»، یکی از «بیست و شش حرف باقیمانده»، (غیر از میم و باء) قرار گیرد، «اظهار» می گردد، مانند:

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ- فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ- مَا أَنْتُمْ إِلَّا- أَنْتُمْ قَوْمٌ- أَمْرُهُمْ
 تَمْتَرُونَ- تُمْسُونَ- خَمْرًا- مِمَّا عَلِمْنَا- قَالَتِ امْرَأَتُ- لَهُمْ طَرِيقًا

در «اظهار میم ساکن» توجه به نکات زیر، لازم است:

- ۱- میم ساکن، حرکت به خود نگیرد.
- ۲- بین میم ساکن و حروف مابقی، صوت، قطع نگردد.
- ۳- میم ساکن، به سرعت ادا شده و روی آن، مکث نشود چرا که در این صورت، تشدید به وجود خواهد آمد.

لازم به یاد سپاری است که «حالت اظهار میم ساکن» نزد دو حرف «فاء و واو» نیاز به دقت^۱ بیشتری دارد، تا «میم ساکن در فاء» به خاطر قُربِ مخرج، «اخفاء» و در «واو» به خاطر هم مخرج بودن، «ادغام» نگردد^۲؛ بدین منظور پس از تلفظ میم ساکن، بدن اینکه صوت، قطع و یا لب ها به شدت از یکدیگر جدا شوند، لب ها با ظرافت به حالت ادای دو حرف «فاء» و «واو» در می آیند؛ مانند:

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ - أَنْفُسُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ - أَنْتُمْ وَعِبَادُكُمْ فِي ضَلَالٍ
 هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ضَلَالٍ - لَكُمْ فِيهَا - نَعَمْ وَأَنْتُمْ - فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ

۱. برخی از این دقت، به «اشد اظهار» تعبیر کرده اند که صحیح نیست بلکه عنوان صحیح «اظهار شفوی یا شفهی» است و مقصود از آن، اظهار حرف میم ساکن، نزد دو حرف «فاء و واو» است که از «حروف شفوی» هستند.

۲. در فارسی، مانند: گم فروش - اموات.

روش علامت‌گذاری موارد «ادغام و اخفاء میم ساکن» در بعضی از قرآن‌ها

در بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمایی قاری قرآن، در مورد ادغام، میم ساکن را بدون علامت سکون نوشته‌اند تا دلالت بر عدم اظهار کند، و میم دوم را با علامت تشدید مشخص کرده‌اند تا دلالت بر ادغام کامل کند، مانند:

کَمِ مِنْ = کَمِ مِنْ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ

در مورد اخفاء، میم ساکن را بدون علامت سکون نوشته‌اند تا دلالت بر عدم اظهار کند و حرف باء را نیز بدون علامت تشدید نوشته‌اند تا دلالت بر عدم ادغام کامل نماید؛ از این رو حالتی باقی می‌ماند بین عدم اظهار و عدم ادغام که همان اخفاء است؛ مانند:

رَبَّهُمْ بِهِ = رَبَّهُمْ بِهِ أَمْ بِهِ جَنَّةٌ أَمْ بِهِ جَنَّةٌ

کیفیت اظهار، اخفاء و ادغام میم ساکن

میم ساکن	جزء شفهی	جزء خیشومی	مثال
اظهار	موجود	موجود (طبیعی)	تَمَرُونَ
اخفاء	معدوم (لب‌ها نمی‌چسبند)	موجود (غیر طبیعی، دو حرکت)	رَبَّهُمْ بِهِ
ادغام	موجود	موجود (غیر طبیعی، دو حرکت)	کَمِ مِنْ

۴- احکام نون ساکن و تنوین

﴿٦٥﴾ - وَحُكْمُ تَنْوِينِ وَنُونٍ يُلْفِيْ اِظْهَارُ ادْغَامٍ وَقَلْبٍ، اخفا

و حکم تنوین و نون (ساکنه) یافت می شود (عبارت است از): اظهار، ادغام و قلب (به میم)، اخفا.

﴿٦٦﴾ - فَعِنْدَ حَرْفِ الْحَلْقِ اَظْهَرُ وَاَدْغَمُ فِي اللَّامِ وَالرَّاءِ لَا بُغْيَةَ لَزِمَ

پس نزد حرف حلقی اظهار کن؛ و ادغام کن؛ در لام و را، بدون غنّه لازم است.

﴿٦٧﴾ - وَاَدْغَمَ مِنْ بُغْيَةٍ فِي: «يَوْمِنُ» اِلَّا بِكَلِمَةٍ ك: «دُنْيَا، عَنُونَا»

و ادغام کن با غنّه در (چهار حرف) «يَوْمِنُ»؛ مگر وقتی که در یک کلمه واقع شده باشند؛ مانند: «دُنْيَا، عنوان».

﴿٦٨﴾ - وَالْقَلْبُ عِنْدَ الْبَاءِ بُغْيَةٌ كَذَا لِاخْفَالِدَى بَاقِي الْحُرُوفِ اخِذَا

و قلب (به میم) نزد باء است، همراه با غنّه، (و) همچنین؛ اخفاء نزد باقی حروف اخذ شده است.

ابن الجزری در این ابیات، به بیان احکام تنوین و نون ساکنه پرداخته که به بررسی آنها می پردازیم:

یکی از حروفی که به خاطر کثرت کاربرد در گفتار عرب، نمود بیشتری دارد، حرف «نون ساکن» است.

«نون ساکن بر دو قسم است»:

۱ - «نون ساکن اصلی»: «نونی که جزء اصلی کلمه است»، و در وسط و آخر اسم، فعل و حرف می آید، همیشه به صورت حرف نون، نوشته شده و در حالت وقف و وصل، خوانده می شود؛ مانند:

لَا تَمْنُنْ - أَحْسِنْ - لَا تَحْزَنْ - أَنْعَمْتَ - عَنْهُمْ

۲ - «نون ساکن زائد»: «نون زائدی که جزء اصلی کلمه نیست»؛ بعضی وقت ها به خاطر عواملی در آخر بعضی از اسم ها، اضافه می شود؛ (برای اینکه با نون اصلی

کلمه اشتباه نشود) در نگارش به صورت نون نمی‌آید بلکه به صورت تکرار شکل حرکت «^س» نشان داده می‌شود، مانند:

نِسَاءً - رَحِيمٌ - قَوْمٌ - ءَالِهَةً - زُجَاجَةً - رَسُولٌ اَمِينٌ

نون ساکن زائد (تنوین)، تمامی ویژگی‌های نون ساکن را در بردارد؛ در هنگام التقای ساکنین، مکسور می‌گردد و تمامی احکامی که برای نون ساکن اصلی در مجاورت حرف پیش می‌آید برای نون ساکن زائد (تنوین) نیز جاری می‌شود؛ تنها تفاوت، در شیوه نگارش و نام آنها است.

«نون ساکن اصلی» را «نون» می‌نامند و به صورت نون، نوشته شده و در وسط و آخر کلمه می‌آید و در حالت وقفی و وصلی خوانده می‌شود.^۱

«نون ساکن زائد» را «تنوین» می‌نامند و تنها در آخر کلمه می‌آید و به صورت تکرار شکل حرکت (س) نوشته شده؛ تنها در حالت وصلی خوانده می‌شود و در حالت وقفی خوانده نمی‌شود.

حرف «نون ساکن» در برخورد با حروف دیگر، با توجه به دوری و نزدیکی مخرج آن با مخارج دیگر، «احکام خاصی» دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم.

«نون ساکن و تنوین در مجاورت بیست و هشت حرف چهار حکم دارد»:

«اظهار، ادغام، قلب (اقلاب)، إخفاء»

تنوین و نون ساکنه، حکمش بدان ای هوشیار

کز حکم آن زینت بود، اندر کلام کردگار

در حرف حلق، اظهار کن، در یرملون، ادغام کن

در نزد با، قلب به میم، در مابقی، إخفاء بیار

۱- اظهار

«نون ساکن و تنوین نزد حروف حلقی، اظهار می‌گردند»؛ حرف نون از مخرج خود و به طور عادی و آشکار (اظهار) ادا می‌شود.

۱. به جز دو مورد که نون تأکید (نون ساکن) به صورت تنوین نوشته شده: لَيَكُونَا (یوسف / ۳۲) لَتُسْفَعَا (علق / ۱۵).

«حروف حلقی، شش حرف بوده» و عبارتند از: «همزه، هاء، عین، حاء، غین و خاء».

حرف حلقی شش بود ای با وفا همزه، ها و عین و حا و غین و خا در «اظهار نون ساکن و تنوین» توجه به این نکات، لازم است:

۱- نون ساکن و تنوین، حرکت به خود نگیرد.

۲- نون ساکن و تنوین، به سرعت ادا شده و روی آن مکث نشود.

۳- بین نون ساکن و تنوین و حروف حلقی، نباید صوت، قطع گردد؛ مانند:

«همزه»: يَنَآؤْنَ - مَنْ ءَامَنَ - اَسْبَاطًا اُمًّا - مُعْتَدِ اَئِمْ - رَسُوْلُ اَمِيْنٍ

«هاء»: مِنْهُمْ - اِنْ هُوَ - فَرِيقًا هَذٰى - لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ - اَفَسِحْرُهُذَا

«عین»: اَنْعَمْتَ - مِنْ عِلْمٍ - قُرْءَانًا عَجَبًا - سَمِيعٌ عَلِيْمٌ - فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

«حاء»: وَاَنْحَرُ - مِنْ حَكِيْمٍ - عَلِيْمًا حَكِيْمًا - اَوَابٍ حَفِيْظٍ - حَمِيْمٌ حَمِيْمًا

«غین»: فَسَيُغْضَوْنَ - يَكُنْ غَنِيًّا - لَاجِرًا غَيْرَ - مِنَ الْغَيْرِ - مَلَائِكَةً غِلَظَ

«خاء»: وَالْمُنْخَفَقَةُ - مِنْ خَيْرٍ - عَلِيْمًا خَبِيْرًا - نَحْلٌ خَاوِيَةٍ - قَوْمٌ خَصْمُوْنَ

«علت اظهار»: «دور بودن مخرج نون ساکن از حروف حلقی است»، از این رو هر چه

مخرج دورتر باشد، اظهار آن آشکارتر خواهد بود.

روش علامت گذاری موارد اظهار

در تمامی رسم الخطها، نون ساکن اظهار شده را با علامت سکون «نْ» و علامت

تنوین را به شکل مساوی روی هم قرار داده اند (ـِـ) تا دلالت بر اظهار نون

ساکن و تنوین کند؛ مانند:

مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ - اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ - وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ

هَذَا شَيْءٌ عَجِيْبٌ - اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا

۲- ادغام

«نون ساکن و تنوین، در شش حرف یَرمَلون، ادغام می گردد»، و این ادغام در دو

حرف «لر»، «بدون غُته» و در چهار حرف «یَنمو» با «غُته» همراه است، مانند:

«راء»: مَنْ رَحِمَ - بَشَرًا رُسُولًا - فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ - غَفُورٌ رَحِيمٌ
 «لام»: مِنْ لَدُنْ - رِزْقًا لَكُمْ - دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ - فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
 «میم»: مَنْ مَعِيَ - فَتَحًا مُبِينًا - بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ - قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
 «نون»: اِنْ نَشَأْ - وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ - اِلَى شَيْءٍ نُنْكَرُ - حِطَّةً نَغْفِرُ
 «واو»: مِنْ وَلِيٍّ - اُمَّةً وَاحِدَةً - بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ - اُذُنٌ وَّاعِيَةٌ
 «یاء»: مَنْ يَقُولُ - سَاقِطًا يَقُولُوا - لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ - وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

یادسپاری:

۱- در کلمات «قَنُون، صِنُون، دُنیا، بُنیا»، به سبب آنکه نون ساکن و حروف یرملون «واو و یاء» در یک کلمه قرار گرفته اند، ادغام انجام نمی شود، و به آن «إظهار مُطلق» می گویند؛ این نکته در زبان فارسی نیز رعایت می گردد، مانند: عُنُون - بُنیاد.

۲- ادغام «نون ساکن» در پنج حرف «یرملو»، از اقسام «ادغام متقاربین» و در حرف «نون»، «متماثلین» است.

۳- ادغام «نون ساکن» در حرف «لام»، جایز است ولی ادغام «لام ساکن» در حرف «نون»، جایز نیست، مانند: قُلْ نَعَمْ.

۴- ادغام «نون ساکن و تنوین» در دو حرف «واو و یاء»، «ناقص» است، زیرا صفت «غُثَّة» نون و تنوین باقی می ماند، در نتیجه صدای آنها «أَنْفَمِي»^۱ خواهد بود.

۵- ادغام «نون ساکن و تنوین» در دو حرف «لام و راء» به علّت شدّت قرب مخرج و

۱. کلمه «أَنْفَمِي» از ترکیب کلمات «أَنْف» به معنای بینی، «فَم» به معنای دهان و «ی» نسبت می باشد، در مجموع یعنی صدای ترکیبی «بینی - دهانی».

صدای «واو و یاء» از راه دهان، و غُثَّة «نون ساکن» از راه بینی خارج می گردد، در هنگام ادغام، نون ساکن، تبدیل به واو و یاء شده و به صورت مشدّد خوانده می شود ولی غُثَّة «نون»، محفوظ می ماند (ادغام ناقص) در نتیجه، صوت همزمان از راه «دهان و بینی» خارج می گردد (صدای واو و یاء از راه دهان و صدای غُثَّة، از راه بینی). برای پی بردن به صحت آن، در هنگام ادغام، با انگشتان خود راه خروج بینی را ببندید، اگر صدا کاملاً قطع شد، معلوم می گردد که حالت خیشومی خالص بوده و صحیح نمی باشد و اگر هیچ گونه تغییری در کیفیت صدا به وجود نیامد، معلوم می شود که حالت دهانی خالص بوده و اشتباه است، اما اگر کیفیت صدا تغییر کند و حالت دهانی خالص به خود نگیرد، نتیجه می گیریم که «ادغام باغُثَّة» ما صحیح بوده است.

اشتراک در بیشتر صفات اصلی، «ادغام تام» است؛ از این رو صفت غُنّه حرف نون ساکن، به کلی از بین می‌رود.

۶- در عبارت «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»^۱، نون ساکن، در حرف راء، ادغام نمی‌گردد، زیرا می‌بایست بین حرف «نون» و «راء»، عمل «سکت» انجام گیرد و سکت مانع از ادغام می‌شود؛ از این رو پس از تلفظ حرف نون، صوت برای لحظه‌ای بدون تجدید نفس، قطع و سپس کلمه «راق» تلفظ می‌گردد.

۷- «يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» در صورت وصل حروف مقطعه به آیه بعد، «نون ساکن» ادغام نمی‌شود.

علت ادغام

«علت ادغام»، «تمائل با حرف نون و تقارب در مخرج یا صفات در بقیه حروف (یرملو) است».

«ادغام نون در نون»، ادغام متمائلین و از نوع ادغام تام و با غُنّه است.

«ادغام نون در میم»، تقارب کامل در تمامی صفات (جهر، توسط، استفال و غُنّه)، و از نوع ادغام تام و با غُنّه است.

«ادغام نون در لام و راء» تقارب در مخرج و صفات (جهر، توسط، استفال و انفتاح) و به خاطر شدت قرب مخرج از نوع ادغام تام و بدون غُنّه است.

«ادغام نون در واو و یاء»، تقارب در صفات (جهر، استفال و انفتاح) و تشابه غُنّه نون با مد و لین که در واو و یاء ساکن وجود دارد و چون تقارب آنها تنها در صفات می‌باشد، ادغام آنها از نوع ادغام ناقص و با غُنّه است.

روش علامت‌گذاری موارد ادغام در بعضی از قرآن‌ها

در بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمای قاری قرآن، نون ساکن را بدون علامت سکون «ن» و علامت تنوین را به طور نامساوی «ـَ» قرار داده‌اند تا دلالت بر عدم اظهار نون ساکن و تنوین نماید؛ و روی چهار حرف «من لر» علامت تشدید قرار

داده‌اند «م، ن، ل، ر» تا دلالت بر «ادغام تام» نون ساکن و تنوین در این چهار حرف کند ولی دو حرف «و - ی» را بدون علامت تشدید نوشته‌اند تا دلالت بر «ادغام ناقص» نون ساکن و تنوین در این دو حرف نماید، مانند:

أَنْ نَظْمِسَ - مِنْ لَدُنِّي - خَيْرًا مِنْهُ - غَفُورٌ رَحِيمٌ - مُصَدِّقًا لِمَا - مِنْ مَعِيَ
عَنْ رَسُولٍ - مِنْ عَدُوِّنِي لَا - مَا لَا وَوَلَدًا - مَنْ يَرْتَدَّ - مِنْ وَرَائِي - مَلِكٌ يَأْخُذُ

۳- قَلْب (اقلاب)

«قَلْب»، در لغت به معنای: «دگرگونی و تبدیل کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تبدیل کردن نون ساکن و تنوین به حرف میم ساکن است». «نون ساکن و تنوین نزد باء، قلب به میم می‌گردد» و با توجه به این نکته که «میم ساکن در نزد باء، اخفاء می‌شود»، با «عُتْه» همراه است؛ هنگام «اخفای میم»، «لب‌ها به مخرج باء، نزدیک شده و صدای عُتْه میم به اندازه دو حرکت، از فضای بینی خارج می‌شود» و سپس حرف «باء» ادا می‌گردد؛ مانند:

أَنْبِئُهُمْ - مِنْ بَعْدِ - بَصِيرٌ بِمَا - جَزَاءُ بِمَا - جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ

عَلَّتْ قَلْب (اقلاب)

«اظهار نون ساکن و تنوین و ادای حرف باء بعد از آن، مشکل است؛ و ادغام نیز به دلیل بُعد مخرج، مناسب نیست»، از این رو «برای سهولت در تلفظ، حرف نون ساکن، قلب به میم می‌گردد» تا اضافه بر قریب المخرج شدن با حرف باء، صفت «عُتْه» آن نیز محفوظ بماند.

روش علامت‌گذاری موارد «اقلاب» در بعضی از قرآن‌ها

در بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمایی قاری قرآن در موارد «اقلاب»، علامت سکون نون ساکن را ننوشته‌اند، تا دلالت بر عدم اظهار کند و در عوض، «میم کوچکی» را روی آن قرار داده‌اند «ن» تا دلالت بر اقلاب نون ساکن به میم نماید، و در مورد تنوین که علامت آن تکرار شکل حرکت بود، یک شکل آن (که نماینده نون ساکن است) را ننوشته‌اند و در عوض، به جای آن، «میم کوچکی» در کنار شکل باقیمانده قرار

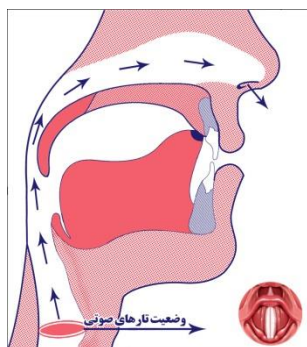
داده‌اند تا دلالت بر اقلاب نون تنوین، به میم کند «نِمْ»؛ مانند:

مِنْ بَعْدِ - بَصِيرٌ بِمَا - فَإِنْ بَعَثَ - قَوْمًا بِجَهَالَةٍ - بِسُلْطَانٍ بَيْنَ
رَجْعٍ بَعِيدٍ - مِنْ ذَنْبِكَ - جَزَاءٌ بِمَا - عَوَانُ بَيْنَ - أَنْبِئُونِي

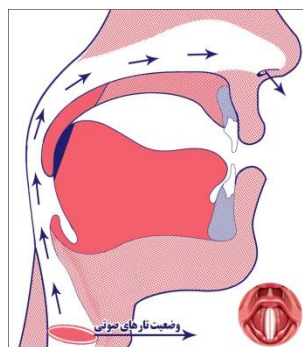
۴- اخفاء

«نون ساکن و تنوین، نزد پانزده حروف باقیمانده اخفاء می‌گردند».

در هنگام شروع اخفاء، زبان (بدون اینکه به محلّ ادای نون برسد)، به طرف مخرج حرف بعدی کشیده شده^۱، و همزمان (قبل از تلفظ حرف بعدی) غُنّه نون به اندازه دو حرکت، از مجرای بینی خارج می‌شود و آن‌گاه حرف مابقی به سهولت و آسانی تلفظ می‌گردد.



وضعیّت اظهار نون ساکن نزد همزه



وضعیّت اخفای نون ساکن نزد قاف

به عنوان مثال، در کلمه «مَنْ قَالَ»، «هنگام اخفای نون ساکن نزد قاف» نوک زبان به مخرج نون متصل نمی‌گردد، بلکه انتها و ریشه زبان، بالا رفته و با ابتدای زبان کوچک، متصل می‌شود؛ با حفظ این حالت، عمده صوت به صورت «غُنّه» از بینی ادا می‌گردد و به اندازه دو حرکت ادامه پیدا می‌کند و سپس حرف «قاف» تلفظ می‌شود.

۱. در اخفاء، مخرج نون در مخرج حرف بعدی مستتر و مخفی می‌شود و بهترین «اخفاء»، اخفایی است که قبل از تلفظ حرف بعدی، شنونده بتواند تشخیص دهد که حرف بعدی چه حرفی است، از این رو گفته‌اند: بوی حرف مابقی، قبل از اداء در اخفاء مشخص می‌شود.

لازم به یادسپاری است که «کیفیت اخفاء»، بستگی به نوع حرف مابقی دارد،^۱ بدین معنی که اگر حرف مابقی از حروف «استعلاء» باشد، اخفای نون ساکن و تنوین، «درشت و پرحجم» و چنانچه از حروف «استفال» باشد، اخفاء «رقیق و نازک» خواهد بود.

از مطالب فوق، روشن می‌شود که اخفای نون ساکن و تنوین در نزد هریک از حروف باقیمانده با دیگری، تفاوت دارند و چه بسا فردی «اخفاء» نزد حرفی را صحیح انجام دهد ولی نزد حرف دیگر نتواند به خوبی اخفاء نماید، از این رو لازم است، تمامی موارد حروف پانزده گانه، تمرین شود.

«ت»: أَنْتُمْ - إِنْ تَحْمِلْ - وَاحِدَةً تَأْخُذْهُمْ - جَنَاتٍ تَجْرِي - شَجَرَةٌ تَخْرُجُ
 «ث»: وَالْأُنْثَى - أَنْ تَبْتَئَاكَ - مَاءً ثَجَّاجًا - مُطَاعٍ ثُمَّ آمِينَ - خَيْرٌ ثَوَابًا
 «ج»: أَنْجَيْتَنَا - إِنْ جَعَلَ - حُبًّا جَمًّا - خَلَقَ جَدِيدٍ - فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ
 «د»: عِنْدَهُمْ - مِنْ دُونِهِ - كَأْسًا دِهَاقًا - مَاءٍ دَافِقٍ - قِنَوَانٌ دَانِيَةٌ
 «ذ»: فَأَنْذَرْتُكُمْ مِنْ ذَهَبٍ نَارًا ذَاتَ - يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ - بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
 «ز»: أَنْزَلْنَاهُ - فَإِنْ زَلَلْتُمْ - نَفْسًا زَكِيَّةً - فَاصْكِهِ زَوْجَانِ - سَعِيدًا زَلَقًا
 «س»: فَأَنْسَهُمْ - أَنْ سَيَكُونُ - زُلْفَةً سَيِّئَتْ - فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ - فَوَجَّ سَالَهُمْ
 «ش»: يَنْشُرُ - فَإِنْ شَهِدُوا - سَبْعًا شِدَادًا - رُكْنٍ شَدِيدٍ - نَفْسٌ شَيْئًا
 «ص»: فَأَنْصُرْنَا - وَلِمَنْ صَبَرَ - قَوْمًا صَالِحِينَ - بِرِيحٍ صَرَّصَ - جَمَالَةً صُفْرٌ
 «ض»: مَنْضُودٍ - مَنْ ضَلَّ - عَذَابًا ضِعْفًا - لِكُلِّ ضِعْفٍ - قِسْمَةٌ ضِيزَى

۱. همانگونه که صفت استعلاء و استفال حروف مابقی در کیفیت اخفاء دخالت دارد، همین طور صفت شدت و رخوت حروف مابقی نیز در کیفیت اخفاء (انْقَمَى یا خِشْمَى بودن آن) نیز دخالت دارد؛ اگر حروف مابقی از حروف رخواه باشد، اخفای نون ساکن، «انْقَمَى» خواهد بود، چرا که صدای غنه، همزمان از فضای بینی و مخرج حروف رخواه در جریان است، ولی اگر حروف مابقی از حروف شدیده باشد، اخفای نون ساکن، «خِشْمَى» محض خواهد بود، چرا که حروف شدیده، انسدادی است و مانع خروج صدای غنه از فضای دهان می‌شود؛

با توجه به مطلب فوق، اخفای میم ساکن نزد باء نیز خِشْمَى محض است، چرا که «باء» از حروف شدیده و انسدادی می‌باشد از این رو تمامی صدای غنه میم از فضای بینی خارج می‌گردد، تنها کافی است به جای مخرج میم (قسمت خشکی لب‌ها)، لب‌ها را به مخرج باء (قسمت تری لب‌ها) هدایت کنیم، تا حرف باء به راحتی تلفظ گردد.

«ط»: قُنْطَارًا - إِنْ طَلَّقُكُنَّ - سَبْحًا طَوِيلًا - كَلِمَةً طَبِيبَةً - قَوْمٌ طَاغُونَ
 «ظ»: يَنْظُرُونَ - مِنْ ظَهِيرٍ - ظِلًّا ظَلِيلًا - قَوْمٌ ظَلَمُوا - سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ
 «ف»: أَنْفُسُهُمْ - كُنْ فَيَكُونُ - خَالِدًا فِيهَا - ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى - أَوْ اطْعَامٌ فِي
 «ق»: تَنْقِمُونَ - مِنْ قَبْلِ - عَذَابًا قَرِيبًا - بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ - سَمِيعٌ قَرِيبٌ
 «ك»: الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَ - عَلَوْا كَبِيرًا - نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ - لَقَرَاءَانُ كَرِيمٌ

علت اخفاء

فاصله مخرج «نون ساکن»، نسبت به «حروف مابقی»، نه بسیار دور است (مانند حروف حلقی تا باعث اظهار شود) و نه بسیار نزدیک (مانند حروف یرملون تا باعث ادغام شود)، از این رو حالتی باقی می ماند بین اظهار و ادغام که همان «اخفاء» است. و با توجه به این دوری و نزدیکی حروف مابقی، نسبت به حرف «نون»، «مراتب اخفاء» نیز متفاوت است:

۱- نزدیک ترین مرتبه، نزد حروف «طاء، دال، تاء» می باشد؛

۲- دورترین مرتبه، نزد دو حرف «قاف و کاف» است؛

۳- حدّ وسط آنها، «بقیه حروف» می باشند.

روش علامت گذاری موارد اخفاء در بعضی از قرآن ها

در بعضی از قرآن ها، برای راهنمایی قاری قرآن، در موارد اخفاء، همانند ادغام ناقص (ادغام نون ساکن در واو و یاء) عمل کرده اند، بدین ترتیب که علامت سکون نون ساکن را ننوشته اند «ن» و علامت تنوین را به طور نامساوی «ئِ» قرار داده اند تا دلالت بر عدم اظهار نون ساکن و تنوین نماید و حروف مابقی را نیز بدون علامت تشدید نوشته اند تا دلالت بر عدم ادغام کند، در نتیجه حالتی باقی می ماند بین عدم اظهار و عدم ادغام که همان «اخفاء» باشد، مانند:

إِنْ تَدْعُوهُمْ - عَنْ سَبِيلٍ - مُصَفَّرًا ثُمَّ - مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا
 بِأَنْسٍ شَدِيدٍ - فَمَنْ تَصَدَّقَ - رُسُولًا كَذَلِكَ - خَيْرٌ فَأَعِينُونِي
 إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا - إِنْ تَحْمِلْ - وَيُنْذِرُوكُمْ - فَلَا تَنْظُرُونَ

وجوه اشتراک و افتراق اخفاء و ادغام ناقص

وجوه اشتراک:

۱- در هر دو مورد، حرف نون از مخرج اصلی تلفظ نمی‌گردد.

۲- در هر دو مورد، با «غُتّه» همراه است.

وجه افتراق:

- ۱- در ادغام ناقص، حرف بعدی مشدّد می‌شود ولی در اخفاء، مشدّد نمی‌شود.
 - ۲- در ادغام ناقص، نخست حرف بعدی را شروع می‌کنیم، همراه با غُتّه نون و سپس حرف بعدی را می‌خوانیم، ولی در اخفاء، نخست دو حرکت غُتّه نون ساکن را می‌آوریم و سپس حرف بعدی را شروع می‌کنیم.^۱
- یادسپاری: در حالت اخفاء، باید دَقّت کنیم که روی صدای حرف قبل از نون ساکن، مکث نشود زیرا در این صورت حروف مدّی تولید خواهد شد، مانند: کُنْتُم (کُونْتُم) - عَنَکُم (عَانُکُم) - مَنَکُم (مَیْنُکُم) و همچنین این نکته در غُتّه نون و میم مشدّد نیز باید رعایت گردد، مانند مُحَمَّد، «مُحَمَّد» یا «مُحَمَّد»، نشود.

کیفیت اظهار، اخفاء، ادغام و قلب به میم نون ساکن

نون ساکن	جزء لسانی	جزء خیشومی	مثال
اظہار	موجود	موجود (طبیعی)	وَأَنْحَرُ. عَلِيمًا حَكِيمًا
اخفاء	معدوم	موجود (غیرطبیعی، دو حرکت)	مِنْکُمْ. عَلُوًّا کَبِيرًا
ادغام	معدوم	معدوم (اصل در ادغام، تام است)	مِنْ لَّدُنْ. مُصَدِّقًا لِّمَا
	معدوم	موجود (غیرطبیعی، دو حرکت)	مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
قلب به میم	مانند حالت اخفای میم ساکن		
			مِنْ بَعْدِ. جَزَاءً بِنَا

۱. در ادغام با غُتّه، سه مرحله داریم:

اول: تبدیل نون ساکن به حرف بعدی؛ دوم: همزمان، غُتّه نون ساکن به اندازه دو حرکت از مجرای بینی خارج می‌شود؛ سوم: تلفظ دوباره حرف بعدی.

ولی در اخفای با غُتّه، دو مرحله داریم:

اول: همزمان با نزدیک شدن زبان به طرف مخرج بعدی تنها غُتّه نون به اندازه دو حرکت از مجرای بینی خارج می‌شود؛ دوم: تلفظ حرف بعدی.

«غُثَّهٔ میم و نون، بر دو قسم است»:

۱ - «غُثَّهٔ اصلی»: «غُثَّهٔ ای است معمولی که در ذات دو حرف میم و نون (ساکن و

متحرک) وجود دارد»؛

۲ - «غُثَّهٔ فرعی»: «غُثَّهٔ ای است که در حالات خاصّی (ادغام و اخفاء) به اندازهٔ دو

حرکت عارض می‌شود» و شامل موارد زیر است:

۱- میم و نون مشدّد؛

۲- ادغام میم ساکن در میم؛

۳- ادغام نون ساکن و تنوین در دو حرف «میم و نون»؛

۴- ادغام نون ساکن و تنوین در دو حرف «واو و یاء»؛

۵- اخفاء میم ساکن نزد حرف «باء»؛

۶- اقلاب نون ساکن و تنوین نزد حرف «باء»؛

۷- اخفاء نون ساکن و تنوین نزد پانزده حرف مابقی.

۵ - مدّ و قصر

﴿٦٩﴾ - وَالْمَدُّ لَازِمٌ وَوَاجِبٌ أَتَى وَجَائِزٌ وَهُوَ وَقَصْرٌ ثَبَتَا

و مدّ (اقسام آن): لازم و واجب آمده است؛ و جائز، و آن (مدّ جائز، اضافه بر مدّ) و قصر هم قرار داده شده است.

﴿٧٠﴾ - فَلَا زِمٌ: إِنْ جَاءَ بَعْدَ حَرْفٍ مَدٍّ سَاكِنٌ حَالِيْنٍ، وَبِالطُّوْلِ يُمَدُّ

پس (مدّ) لازم است، اگر بعد از حرف مدّ بیاید؛ حرف ساکنی در دو حالت (وقف و وصل، در این صورت) به طول (شش حرکت) مدّ داده می‌شود.

﴿٧١﴾ - وَوَاجِبٌ إِنْ جَاءَ قَبْلَ هَمْزَةٍ مُتَّصِلًا إِنْ جُمِعَا بِكَلِمَةٍ

و (مدّ) واجب است، اگر (حروف مدّ) قبل از همزه بیاید؛ پشت سر هم اگر جمع شده باشند (حرف مدّ و همزه) در یک کلمه.

﴿٧٢﴾ - وَجَائِزٌ: إِذَا أَتَى مُنْفَصِلًا أَوْ عَرَضَ السُّكُونُ وَقَفًّا مُسَجَّلًا

و (مدّ) جائز است، هنگامی که جدای از هم (در دو کلمه جداگانه) بیایند؛ یا سکون بر اثر وقف عارض باشد مطلقا (چه سکون محض باشد یا وقف اِشمام).

ابن الجزری در این ابیات به تقسیم‌بندی انواع مدّ می‌پردازد که به بررسی تفصیلی آنها می‌پردازیم.

«مدّ و قصر»: «یکی از مباحث بسیار مهم در علم قرائت و تجوید است»؛ و اهمّیت آن کمتر از حرکات و سایر علامت‌ها نیست به گونه‌ای که خلیل بن احمد فراهیدی (متوفای سال ۱۷۰هـ) هم‌زمان با اصلاح و تکمیل علامت‌های قرآن، «علامت خاصی» نیز برای «مدّ» وضع نمود تا راهنمای قاریان قرآن برای «مدّ و کشش بیشتر حروف مدّی» باشد.

برای بهتر روشن شدن اهمّیت مدّ در قرآن کریم، نخست به بررسی جایگاه آن در روایات اسلامی و فتاوی فقهای بزرگوار شیعه می‌پردازیم.

جایگاه مدّ در روایات اسلامی

ثقة الاسلام، کلینی از محمد بن جعفر و او از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره پرستو و چلچله نیک سفارش کردند، چرا که آنها مأنوس‌ترین پرنندگان نسبت به مردم هستند؛ در ادامه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: می‌دانید وقتی که می‌گذرد و آواز می‌خواند، چه می‌گوید؟ می‌گوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾ تا اُمّ الکتاب (یعنی سوره حمد) را خواند و هنگامی که آخر آوازش می‌رسد، می‌گوید ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾، (سپس امام صادق علیه السلام در ادامه، فرمودند: «مَدَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَوْتَهُ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾»؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدایش را در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ مدّ می‌داده است.^۱ (یعنی الف مدّی آن را با مدّ و کشش بیشتر می‌خواندند).

ابن الجزری می‌نویسد: «مردی نزد ابن مسعود قرآن می‌خواند (تا از صحت قرائت خود مطمئن شود) هنگام قرائت ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۲ آن را بدون «مدّ» خواند، ابن مسعود گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من این چنین نخوانده است. آن مرد پرسید: آن حضرت برای شما چگونه خوانده است، ای ابا عبد الرحمن؟ ابن مسعود در جوابش گفتند: آن حضرت برای من، این گونه خوانده است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ و آن را (یعنی کلمه «فُقَرَاءِ» را) مدّ داد، پس شما هم آن را مدّ بدهید.^۳

سنن نسائی از قتاده نقل می‌کند از انس بن مالک پرسیدم که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بود؟ در جواب گفتند: «كَانَ يَمُدُّ صَوْتَهُ مَدًّا».^۴

بخاری از قتاده نقل می‌کند که: از انس بن مالک پرسیده شد که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بود؟ در جواب گفت: كَانَ مَدًّا ثُمَّ قَرَأَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، کتاب الصّیّد، باب الحُطّاف، حدیث ۲، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲. توبه: آیه ۶۰.

۳. ابن الجزری، النشر فی قراءات العشر، ج ۱، ص ۳۱۵.

۴. سنن نسائی، کتاب الافتتاح، باب مدّ الصوت بالقراءة، ج ۲، ص ۱۷۹؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۶۹ (ذیل آیه ۴ سوره مزمل).

يَمْدُ بِ «بِسْمِ اللَّهِ» وَيَمْدُ بِ «الرَّحْمَنِ» وَيَمْدُ بِ «الرَّحِيمِ»؛ قرائت آن حضرت با «مَدّ» بود، سپس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را قرائت کرد (و توضیح داد) مَدّ می داد به «اللَّهُ» و مَدّ می داد به «الرَّحْمَنِ» و مَدّ می داد به «الرَّحِيمِ».^۱

با بررسی روایات مذکوره در می یابیم که دو روایت اخیر (که انس بن مالک از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کردند) در رابط با حروف مَدّی است که دارای مَدّ طبیعی (به اندازه دو حرکت) هستند و متأسفانه بیشتر مردم به خاطر عجله و سرعت در گفتار، به اندازه دو حرکت نمی آورند، امری که در گفتار روزمره مردم متداول و معمول است؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام ﷺ روی آن تأکید بیشتری می فرمودند تا مردم، قرآن را مانند گفتار روزانه، با عجله و شتاب نخوانند بلکه آن را به صورت ترتیل و شمرده قرائت کنند و بین حرکات و حروف مَدّی از نظر زمانی فرق بگذارند.

اما در دو روایت اول و دوم که تنها روی مَدّ کلمات «وَلَا الضَّالِّينَ» و «لِلْفُقَرَاءِ» تأکید داشتند و کاری به دیگر حروف مَدّی موجود در آیه نداشتند، نشانگر این است که مراد از «مَدّ» در این دو کلمه، «مَدّ غیر طبیعی» می باشد یعنی اضافه بر مَدّی که در دیگر حروف مَدّی به طور طبیعی وجود دارد، پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنها را بیشتر از حالت طبیعی (که دو حرکت است)، مَدّ و کشش می داده است.

جایگاه مَدّ در فتاوی فقهای بزرگوار شیعه

فتاوی فقهای بزرگوار شیعه در رابطه با «مَدّ غیر طبیعی» مختلف است؛ بعضی، فتوا به «وجوب مَدّ متّصل و لازم» داده اند^۲؛ گروهی رعایت «مَدّ متّصل را احتیاط مستحب»^۳ و مَدّ «لازم را واجب» دانسته اند و بعضی دیگر فرموده اند: «بهتر آن است که با مَدّ خوانده شود».^۴ و گروهی دیگر فتوا داده اند: «باید مَدّ واجب و

۱. صحیح بخاری، فضائل القرآن، باب مَدّ القراءة، حدیث ۲۰۱، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. رساله عملیه حضرت آیت الله بهجت رحمه الله، مسئله ۸۲۵؛ حضرت آیت الله سیستانی، تنها در مَدّ لازم (و لا الضّالّین) فتوا به وجوب داده اند، مسئله ۹۸۹.

۳. رساله عملیه حضرت آیت الله وحید خراسانی، مسئله ۱۰۱۲.

۴. رساله عملیه حضرت امام خمینی رحمه الله، مسئله ۱۰۰۳.

لازم را رعایت کنند و چنانچه به دستوری که گفته شد، رفتار نکنند، احتیاط آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.^۱

باتوجه به مطالب ذکر شده، شکی باقی نمی ماند که مسئله «مدّ فرعی» از صدر اسلام تاکنون در قرائت قرآن کریم مطرح بود و هست؛ ازاین رو عقل سلیم حکم می کند در مواردی که مدّ آن، نزد علمای ادبیات و تجوید، اجماعی است، باید از مقدار طبیعی آن، بیشتر مد و کشش داده شود تا اگر واقعیتی به نام «مدّ فرعی» وجود داشت، انسان به وظیفه شرعی خود عمل کرده باشد، به ویژه در رابطه با مدّ لازم در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ که روایت از امام صادق علیه السلام در باه آن نقل گردیده است و بعضی از علماء و مراجع تقلید نیز به وجوب شرعی و یا احتیاط واجب، حکم داده اند.

معنای مدّ و قصر

«مدّ»،^۲ در لغت به معنای: «زیادت، افزونی و کشش» است.

در اصطلاح قرائت: «کشش صوت در حروف مدّی بیش از مقدار طبیعی است».

«قصر»، در لغت به معنای: «بازداشتن و کوتاهی» است.

و در اصطلاح قرائت: «ادای حروف مدّی به طور طبیعی و بدون کشش اضافی است».^۳

۱. توضیح المسائل با فتوای سیزده نفر از مراجع معظم تقلید (خوئی، گلپایگانی، صافی و نوری همدانی)

۲. معنای اصطلاحی «مدّ و قصر» با توجه به کاربرد آنها در قرائت قرآن، متفاوت است.

کلمه «مدّ»، اگر در برابر حروف مدّی به کار برده شود، معنای آن: «کشش اضافی حروف مدّی» است؛ ولی بعضی وقت ها کلمه «مدّ» در برابر حرکات (فتحه، کسره، ضمه) به کار برده می شود؛ در این صورت به معنای «کشش حرکات به اندازه دو حرکت» خواهد بود؛ مانند «بأُو، داوُد» که در بعضی از قرآن ها، زیر حرف واو مضمومه با خط ریز، کلمه مدّ را نوشته اند، یعنی حرکت ضمه را باید مدّ داد تا واو مدّی تولید شود؛ به این صورت: «بأُو، داوُد».

همچنین کلمه «قصر»، اگر در برابر مدّ به معنای کشش اضافی حروف مدّی (مدّ غیر طبیعی) به کار برده شود، معنای آن: «ادای حروف مدّی به طور طبیعی و بدون کشش اضافی» است ولی بعضی وقت ها، کلمه «قصر» در برابر حروف مدّی (مدّ طبیعی) به کار برده می شود؛ در این صورت به معنای «عدم کشش حروف مدّی» خواهد بود؛ مانند «أُولَئِكَ، سَآوِرِکُمْ» که در بعضی از قرآن ها، زیر حرف واو مدّی، با خط ریز، کلمه قصر را نوشته اند، یعنی حروف مدّی را بدون کشش بخوانید؛ به این صورت: «أُولَئِكَ، سَآوِرِکُمْ».

۳. النشر، ج ۱، ص ۳۱۳.

«حروف مدّی»، به طور طبیعی باعث دو برابر مدّ و کشش حرکات می‌شوند، به همین خاطر به آنها «مد طبیعی، ذاتی و اصلی» می‌گویند. کشش بیش از دو حرکت، «غیرطبیعی» بوده و نیاز به «سبب» دارد، از این رو به آنها «مد غیرطبیعی، عارضی و فرعی» می‌گویند.

مقدار کشش مدّ و اسامی آنها

«مقدار کشش مدّ» از دو حرکت (که در طبیعت حروف مدّی نهفته است) کمتر نبوده و از شش حرکت^۱ (که حداکثر جواز مدّ است) بیشتر نیست.

«مراد از حرکت، زمان تلفظ یک حرف متحرک است» که با توجه به نوع قرائت (تحقیق، تدویر و حدر) متفاوت است.

نکته: علّت مدّ اضافی، سهولت در تلفظ و رفع التّقاء ساکنین است که مشروح آن خواهد آمد؛ و حداقل مدّ اضافی، دو برابر مدّ طبیعی (۴ حرکت) و حداکثر آن، سه برابر مدّ طبیعی (۶ حرکت) می‌باشد، و بیشتر از آن را، هم علمای تجوید و هم فقهای بزرگوار تقلید نهی کرده‌اند.

از جمله علمای تجوید که فقیه زمان خودش نیز بوده، ملاعلی قاری (متوفای ۱۰۱۴هـ) است که می‌گوید:

«جایز نیست کشش بیشتر از پنج الف (پنج حرکت) و آن چه بعضی از ائمه قرائت و بیشتر مؤدّنین انجام می‌دهند، از زشت‌ترین بدعت‌ها و کراهت‌ها شدیدتر است».^۲

همه فقهای شیعه نیز بر این مسئله، اجماع دارند:

«در جایی که مدّ واجب است، اگر بیش از مقدار متعارف، مدّ داده شود و باعث خروج کلمه از صدق آن کلمه کند، نماز باطل است».^۳

۱. در کُتُب قدما (علمای پیشین تجوید) مقدار مدّ غیرطبیعی و عارضی را دو برابر مدّ طبیعی و ذاتی، مشخص کرده‌اند (ضعفی مدّهْن فی الضرب الأول)، ابو عمرو دانی، التحدید فی الاتقان و التجوید، ص ۱۴ (متوفای ۴۴۴ هجری).

۲. المنع الفکریة فی شرح الجزریة، ص ۵۰.

۳. العروة الوثقی، فی أحكام القراءة، مسئله ۴۳، ج ۱، ص ۶۵۴.

اسامی مقادیر مدّ

- ۱- قَصْر = دو حرکت؛
- ۲- فَوْق قَصْر = سه حرکت؛
- ۳- تَوَسُّط = چهار حرکت؛
- ۴- فَوْق تَوَسُّط = پنج حرکت؛
- ۵- طَوَّل = شش حرکت

اقسام مدّ

«مدّ بر دو قسم است»:

۱ - «مدّ اصلی»: «مدّی است که قوام حروف مدّی به آن باشد» و بدون آن، حروف مدّی تحقق پیدا نمی‌کند و بعد از آن، سبب مدّ «همزه و سکون» نیامده باشد؛ مانند:

أَوْتَيْنَا بدون مدّ می‌شود: أُتَيْنَا

و به آن، «مدّ ذاتی و طبیعی» می‌گویند.

«مدّ ذاتی»، چون مدّ در ذات حروف نهفته است؛ در مقابل «مدّ عارضی».

«مدّ طبیعی»، چون مدّ در طبیعت حروف نهفته است؛ در مقابل «مدّ غیر طبیعی».

به «مدّ اصلی»، «مدّ بدل و صلّه صُغْرٰی»^۱ ملحق می‌گردد.

«مدّ بَدَل»: «حروف مدّی در اصل همزه ساکن بوده و بر اساس قاعده اجتماع همزتین، تبدیل به حروف مدّی می‌گردند»؛ مانند:

ءَأَمَنَ = ءَأَمَنَ؛ اِئْمَان = اِئْمَان؛ اُؤْتُوا = اُؤْتُوا

«مدّ بدل»، در حکم «مدّ طبیعی و اصلی است»؛ تنها در قرائت «نافع به روایت ورش» به مقدار «۲، ۴، ۶ حرکت» خوانده شده است.

«مدّ صلّه صُغْرٰی»: «واو و یایی است که بر اثر اشباع حرکت هاء ضمیر به وجود می‌آید و بعد از آن، سبب مدّ (همزه)، نیامده باشد»؛ مانند:

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ وَأَمْرٍ وَأَبْهٍ

۱. و بعضی «مدّ عوض» را نیز به مدّ اصلی، ملحق کرده‌اند و مراد: «الف مدّی است که عوض از تنوین فتنحه در هنگام وقف خوانده می‌شود»؛ مانند: «حَكِيمًا، حَكِيمًا».

«مَدّصله صغری» در حکم «مَدّطبیعی واصلی» است.

یادسپاری: «صله هاء ضمیر»: امتداد حرکت هاء ضمیر و وصل آن به حرف هم جنس همان حرکت است؛ ازضمه، واو مدّی و از کسره، یاء مدّی تولید می گردد.

۲ - «مَدّ فرعی»: «مَدّی است که بعد از حروف مدّی، سبب مَدّ (همزه و سکون) آمده باشد»، در این صورت حروف مدّی بیش از مقدار طبیعی کشیده می شود و این مَدّ اضافی، فرع بر اصل است و به آن «مَدّ غیرطبیعی»؛ در مقابل مَدّ طبیعی و «مَدّ عارضی» در مقابل مَدّ ذاتی می گویند.

اسباب مد (موجبات مدّ)

«سبب مَدّ بر دو قسم است»^۱:

۱ - «سبب معنوی»: «سببی که در لفظ، ظاهر و مشهود نیست ولی از نظر معنا، موجب مَدّ می گردد» و هدف از آن، «مبالغه در نفی» است؛ به آن، «مَدّ مبالغه» نیز می گویند. «مَدّ مبالغه بر دو نوع است»:

الف - «مَدّ تعظیم»: به منظور مبالغه در نفی خدایان خیالی و اثبات و تعظیم ذات حق تعالی است؛ مانند مَدّ «لَا» در عبارات: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

ب - «مَدّ تبرئه»: به منظور مبالغه در دوری جستن و برائت از چیزی است؛ مانند مَدّ «لَا» در «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ».

لازم به یادسپاری است که بعضی از قراء، «مَدّ منفصل» را به «قصر» خوانده اند ولی در چنین مواردی از باب «تعظیم» و «مبالغه در نفی» با مَدّ می خوانند.

«میزان مَدّ معنوی، چهار حرکت است»:

مَدّ معنوی هر چند در عرف عرب^۲، سبب قویّی است ولی در علم قرائت و تجوید، سبب ضعیفی به حساب می آید.

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۳۴.

۲. مَدّ معنوی در زبان فارسی نیز کاربرد دارد و برای تأکید، صدهای «آ، ای، او» بیشتر از حالت معمولی، کشیده می شود مانند: من هیج علاقه ای به او ندارم؛ اوو آدم خوبی است؟ آی یی آدم ها.

«سبب لفظی»: «سببی که در لفظ، ظاهر و مشهود است» و عبارت از: «همزه و سکون» است.

در رابطه با علت مدّی که سبب آن «همزه» است، دو دلیل ذکر کرده‌اند:

- ۱- حروف مدّی دارای صفت «خفاء» هستند و همزه دارای صفت «جهر و نبره» و بعیدالمخرج بوده و تلفظ آن سنگین است، از این رو حروف مدّی را مدّ بیشتری می‌دهند تا فرصتی برای تلفظ صحیح و آسان همزه ایجاد گردد؛ به همین سبب به آن «مدّ تمکین» نیز می‌گویند، زیرا با این مدّ، تحقیق همزه امکان‌پذیر می‌گردد.^۱
- ۲- «حروف مدّی»، «ضعیف و دارای صفت خفاء» هستند و «حرف همزه»، «قوی و تلفظ آن سخت است»؛ از این رو حروف مدّی را مدّ بیشتری می‌دهند تا سبب تقویت آنها در مجاورت حرف قوی گردد و از نابودی آنها نزد حرف قوی جلوگیری شود.

در رابطه با علت مدّی که سبب آن «سکون» باشد، گفته‌اند: التقاء ساکنین در کلمات عرب جایز نیست؛ از این رو برای «رفع التقاء ساکنین»، ساکن اول را متحرک کرده و می‌خوانند؛ و با توجه به اینکه حروف مدّی ذاتاً ساکن بوده و حرکت نیز نمی‌پذیرند، برای امکان‌پذیر شدن تلفظ دو ساکن (در صورتی که در یک کلمه باشند) حروف مدّی را با مدّ و کشش بیشتری می‌خوانند؛ در حقیقت این مدّ اضافی به جای حرکت آمده است تا سبب تقویت حروف مدّی گردد؛ از این رو به آن «مدّ عدل» نیز گفته می‌شود^۲ زیرا این مدّ (برای رفع التقاء ساکنین) جانشین حرکت گردیده است، (عدل در لغت به معنای برابر و همتا است).

اقسام مدّ فرعی

«مدّ فرعی»، تقسیماتی دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۲. همان.

«انواع مدّی که سبب آن همزه است»:

۱ - «مَدّ مُتَّصِل»: «مدّی است که حرف مدّ و همزه در یک کلمه باشند»؛ مانند:

يَشَاءُ - سَيِّئْتُ - سُوءٌ - مَلَأْتُكَ - تَفِيءٌ - تَشَاءُونَ

قول مشهور در «مقدار کشش مدّ متّصل»، «توسّط و فوق توسّط» است و بعضی به «طول» نیز خوانده‌اند.

۲ - «مَدّ مُنْفَصِل»: «مدّی است که حرف مدّ در آخر کلمه و همزه در ابتدای کلمه بعد باشد»؛ مانند:

رَبَّنَا إِنَّكَ وَرُسُلُكَ - قَالُوا إِنَّ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ - فِي أَهْلِ - قُوا أَنْفُسَكُمْ

قول مشهور در «مقدار کشش مدّ منفصل»، «قصر، توسّط و فوق توسّط» است و بعضی به «فوق قصر» نیز خوانده‌اند.

۳ - «مَدّ صِلَهٗ كُبْرَى»: «حرف مدّی، بر اثر اشباع هاء ضمیر به وجود آمده و بعد از آن، همزه باشد»، و به آن «مدّ اشباع» نیز می‌گویند؛ مانند:

مَالَهُ - أَخْلَدَهُ - بِهِ - أَزْوَاجًا - مِقْدَارُهُ - أَلْفٌ - مِنْ دُونِهِ - إِلَّا

یادسپاری:

۱- در مدّ منفصل، چنانچه روی کلمه اوّل وقف گردد، حرف مدّ به دلیل نداشتن سبب مدّ، به مقدار طبیعی «قصر» ادا می‌شود، هر چند روی حروف مدّ، علامت مدّ قرار داده شده باشد، چرا که علامت گذاری قرآن بر اساس حالت وصل است.

۲- مدّ منفصل، ضعیف‌تر از مدّ متّصل است از این رو میزان مدّ آن نباید بیشتر از مدّ متّصل باشد.

۳- در میزان کشش مدهای متّصل و منفصل، رعایت توازن، لازم است. بدین معنا که اگر مدّ متصل را به «توسّط» خواندیم باید تمام مدهای متّصل را به «توسّط» بخوانیم و یا اگر مثلاً مدّ منفصل را به «قصر» خواندیم در مورد سایر مدهای منفصل نیز باید به همین روش عمل شود، به ویژه وقتی که چند مدّ متّصل و یا چند مدّ

منفصل نزدیک یکدیگر قرار گیرند، مانند:

﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حُلُقَاقٍ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾^۱
 ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾^۲

۳- با توجه به این که «مَدّ متصل» را هیچ یک از قراء به «قصر» نخوانده‌اند، آن را «مَدّ واجب»^۳ نیز می‌گویند. در مقابل، «مَدّ منفصل» را چون به «قصر» هم خوانده‌اند، آن را «مَدّ جایز» نیز گفته‌اند.

۴- برای راهنمای قاری، روی «حرف مدّی» که بعد از آن «سبب مدّ» آمده باشد، علامتی به این شکل (ـ) قرار داده‌اند، و در بعضی از قرآن‌ها، برای تمیز دادن «مَدّ واجب از مَدّ جایز»، «علامت مَدّ واجب را بزرگ‌تر و یا ضخیم‌تر» و «علامت مَدّ جایز را کوچک‌تر و یا نازک‌تر» نوشته‌اند؛ مانند:

﴿قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾^۴
 ﴿قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾

«انواع مدّی که سبب آن سکون است:

۱- «مَدّ لازم»: «مدّی است که سبب آن سکون ثابت بوده و در حالت وقف و وصل آورده می‌شود»؛ مانند: عَآلَآنَ

در رابطه با «علّت نام‌گذاری مَدّ لازم»، گفته‌اند:

الف - «مَدّ لازم»، به معنای: «مَدّ سکون لازم» است، یعنی مدّی که سکون آن ذاتی و ثابت است. در این جا، کلمه «سکون» که مضاف می‌باشد، جهت اختصار حذف شده است.

۱. نمل: آیه ۶۰.

۲. نساء: آیه ۱۰۵.

۳. مراد از واجب، «وجوب صناعی» می‌باشد؛ یعنی نزد علمای فنّ تجوید، واجب است اما از نظر شرعی «وجوب شرعی»، هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود مراجعه کند.

۴. مطفین: آیه ۳۲.

ب - «مَدّ لازم»، به معنای: «مَدّ واجب»^۱ است، یعنی مَدّی که نزد همه قَرّاء به یک اندازه، واجب و لازم است و همه، ملتزم به رعایت مقدار واحدی هستند (اکثریت به طول خوانده‌اند).

«میزان کشش مَدّ لازم»، نزد بیشتر قَرّاء «طول» است.

«سکون لازم، بردو قسم است»:

الف - «سکون مُظهر»: «سکونی است که به صورت حرف ساکن اظهار شده خوانده می‌شود»، (در مقابل حرف ساکنی که در حرف بعدی ادغام شده باشد)، و چون «تلفّظ حرف ساکن خفیف» است، به آن «مَدّ لازم مُخَفَّف» نیز می‌گویند.

ب - «سکون مُدغم»: «سکونی است که در حرف بعدی ادغام شده و به صورت حرف مشدّد خوانده می‌شود»، و چون «تلفّظ حرف مشدّد، ثقیل» است، به آن «مَدّ لازم مُثَقِّل» نیز می‌گویند.

هر یک از سکون مَظهر و مَدغم، یا در حروف مقطّعه به کار رفته است و یا در کلمات، از این رو «مَدّ لازم، چهار نوع است».

۱ - ۱ - «مَدّ لازم مُخَفَّف حرفی»: «مَدّی است که سبب آن، سکون ذاتی اظهار شده بوده و در حروف مقطّعه به کار رفته باشد»، مانند:

قَ = قَافْ ؛ نَ = نُونْ ؛ یَسَ = یَا ، سَیِّنْ

همان‌گونه که می‌دانید، حروف مقطّعه به صورت قطعۀ قطعۀ و هر حرفی با اسم عربی آن، خوانده می‌شود؛ در اسامی حروف «قَافْ»، «نُونْ» و «سَیِّنْ» بعد از «حروف مَدّی»، سبب مَدّ (سکون ذاتی اظهار شده) آمده است، از این رو به آن «مَدّ لازم مُخَفَّف حرفی» می‌گویند.

۲ - ۱ - «مَدّ لازم مُثَقِّل حرفی»: «مَدّی است که سبب آن، سکون ذاتی ادغام شده بوده و در حروف مقطّعه به کار رفته باشد»، مانند:

الْمَ = الف ، لَأَمْ مِیْمَ = الف، لَأَمِیْمَ

طَسَمَ = طَا ، سَیِّنْ مِیْمَ = طَا، سَیِّمِیْمَ

۱. معنای «واجب» و «لازم» یکی است ولی برای تمایز «مَدّ متّصل» و «مَدّ سکون ذاتی»، به اولی «مَدّ واجب» و به دومی «مَدّ لازم» می‌گویند.

در «آلَم»، میم ساکن اسم «لَاَمَ» در میم متحرک اسم «مِیمَ»، ادغام شده و به صورت «میم مشدّد» خوانده می‌شود.

و همچنین در «طَسَمَ»، نون ساکن اسم «سِینَ» به حرف میم متحرک اسم «مِیمَ» رسیده، نخست تبدیل به حرف میم شده و سپس در آن ادغام می‌گردد و به صورت «میم مشدّد» خوانده می‌شود؛ از این رو به آنها، «مَدّ لازم مُثَقِّل حرفی» می‌گویند.

لازم به یادسپاری است که در بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمای قاری قرآن، اضافه بر علامت مَدّ، روی حرف «میم»، علامت تشدید نیز قرار داده‌اند تا دلالت بر ادغام میم و نون در حرف میم بعدی کند، مانند: آلَم - طَسَمَ.

۳- ۱- «مَدّ لازم مُخَفَّف کلمی»: «مَدّی است که سبب آن، سکون ذاتی اظهار شده بوده و در کلمات قرآنی به کار رفته باشد»، مانند: «آلَّانَ».

در این کلمه، بعد از «الف مَدّی»، «لام ساکن اظهار شده» آمده است، از این رو به آن «مَدّ لازم مُخَفَّف کلمی» می‌گویند.

کلمه «آلَّانَ» دو بار در قرآن آمده است و نمونه دیگری از این نوع «مَدّ لازم» در قرآن وجود ندارد.

۴- ۱- «مَدّ لازم مُثَقِّل کلمی»: «مَدّی است که سبب آن، سکون ذاتی ادغام شده بوده و در کلمات قرآنی به کار رفته باشد»، مانند:

بَضَارَهُمْ - اُتْحَاجُوْنِي - وَلَا الضَّالِّیْنَ

در مثال‌های فوق، بعد از «حروف مَدّی»، حرف مشدّد است که «سکون ذاتی ادغام شده» می‌باشد، از این رو به آنها «مَدّ لازم مُثَقِّل کلمی» می‌گویند.

چند نکته:

۱- در مثال‌های «آلَلَهُ»^۱ «الَّذَکَرِیْنِ»^۲ «آلَّانَ»^۳ که در اصل دارای دو همزه بوده

۱. یونس: آیه ۵۹.

۲. أنعام: آیه ۱۴۳.

۳. یونس: آیه ۵۱.

است، «اَللّٰهُ - اَلَّذَكَرَيْنِ - اَلْاَنَ»، همزه اول، همزه استفهام است و همزه دوم، همزه وصل می باشد، و طبق قاعده می بایست در وسط کلام، حذف شود و در صورت حذف همزه وصل، خوانده می شوند: «اَللّٰهُ - اَلَّذَكَرَيْنِ - اَلْاَنَ»؛ در این صورت معلوم نخواهد بود که همزه موجود، همزه استفهامیه و جمله، «سؤالیه» است؛ یا اینکه همزه وصل است و جمله، خبریه می باشد؛ برای برطرف شدن این ابهام، همزه وصل را تبدیل به الف مدّی نموده اند تا هم همزه وصل را در تلفظ نیاورده باشند و هم همزه استفهام، نقش خود را از دست نداده باشد.

به این نوع مدّ، «مدّ مُنْقَلَب» و «مدّ فَرْق» نیز می گویند.

چون الف مدّی آن «مُنْقَلَب» از همزه است، به آن «مدّ مُنْقَلَب» گویند؛ و چون تبدیل همزه وصل به الف مدّی برای «فرق گذاردن» و تمیزدادن همزه استفهامیه از خبریه است، به آن «مدّ فرق» می گویند.

۲- بعضی از عوام التّاس در تکبیرة الاحرام، همزه وصل «اَللّٰهُ اَكْبَرُ» را درشت و پرحجم، شبیه صدای «آ» در زبان فارسی تلفظ می کنند؛ اگر این درشت خواندن، همراه با مدّ و کشش نباشد، تنها اشتباه در لحن گفتار خواهد بود و شرعاً باعث بطلان نمی شود؛ ولی اگر این درشت خواندن (حتی نازک خواندن آن) همراه با مدّ و کشش اضافی باشد، در این صورت جمله خبری، تبدیل به جمله استفهامیه خواهد شد و باعث بطلان نماز می گردد.

۲- «مدّ عارضی»: «مدّی است که سبب آن سکون عارضی باشد».

«سکون عارضی»: «سکونی است که بر اثر وقف بر آخر کلمه، عارض (ایجاد) می شود»؛ مانند:

تُكَذِّبَانِ = تُكَذِّبَانِ لِلْمُتَّقِينَ = لِلْمُتَّقِينَ تَعْلَمُونَ = تَعْلَمُونَ

در «میزان کشش مدّ عارضی» سه قول است: «طول، تَوْسِط و قصر»؛

«طول»، همانند مدّ لازم به خاطر رفع التّقاء ساکنین به وجود می آید؛

«توسط»، به خاطر رفع التقاء ساکنین و در نظر گرفتن سکون آن، که ذاتی نیست بلکه عارضی است؛

«قصر»، به خاطر جواز التقاء ساکنین در حالت وقف.^۱

«مدّ عارض»، چون مورد اتفاق علمای قرائت نیست و به «قصر» نیز خوانده شده، به آن «مدّ جایز» نیز می‌گویند.

۳ - «مدّ لین»: «مدّی است که به جای حروف مدّی، حروف لینه آمده و سبب آن سکون است».

«لین»، به معنای «نرمی و روانی» است.

و در اصطلاح قرائت: «نرم ادا شدن حرف از مخرجش است» و صفت دو حرف «واو و یای ساکن ما قبل مفتوح» است.

حروف مدّی نیز به لحاظ جوفی بودن، نرم و روان، همراه با مدّ و کشش ادا می‌گردند، از این رو به آنها، «حروف مدّ و لین» می‌گویند.

با توجه به این وجه اشتراک میان حروف لینه با حروف مدّی، در صورتی که بعد از حروف لینه، حرف ساکنی قرار گیرد (اعم از سکون لازم یا عارض)، می‌توان حروف لین را مدّ و کشش داد که در این صورت به آن «مدّ لین» می‌گویند، مانند:

مثال سکون لازم: «عَیْن» در «کَهِیْعَص» و «حَمَّ عَسَق».

مثال سکون عارض: خَوْفٍ = خَوْفٌ - خَيْرٌ = خَيْرٌ.

«میزان کشش مدّ لین، طول، توسط و قصر»^۲ است، اما در مورد مثال «عَیْن» چون

سکون آن، لازم بوده، به «طول» خواندن آن بهتراست، زیرا همانند «مدّ لازم» است.

یادسپاری: از مجموع چهارده حرفی که در حروف مقطعه به کار رفته است «صِراط

عَلِیَّ حَقُّ نُمِسْکُهُ»، پنج حرف «حَیَّ طَهْر» دارای «مدّ طبیعی»، هفت حرف

«سَنَقُصُّ لَکُم» دارای «مدّ لازم»، یک حرف «عین» دارای «مدّ لین»؛ و حرف «الف»

فاقد حرف مدّ است.

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. مقصود از قصر در این جا، عدم کشش می‌باشد، از این رو حرف لینه بدون کشش و به صورت معمولی خوانده می‌شوند.

بعضی از علمای تجوید، در تتمه مبحث مَدّ، انواع مَدّ را از حیث قوّت و ضعف، مورد بررسی قرار داده‌اند که به اختصار ذکر می‌کنیم.

به حرف مَدّ، «شرط مَدّ» و به سبب مَدّ، «موجب مَدّ» می‌گویند.

«شرط»، در لغت به معنای: «الزام و تعلیق چیزی به چیز دیگر» است.

«شرط المَدّ» در اصطلاح قرائت: «حروف مَدّی است».^۱

«شرط مدّ» یا مکتوب و در تمامی حالات ثابت است؛ مانند: جَاءَ، أَلْحَاقَهُ.

و یا ملفوظ است و بر اثر اشباع هاء ضمیر به وجود می‌آید؛ مانند: مَالَهُوَ، أَخْلَدَهُ.

و گاهی قوی است، آن وقتی که حرکت قبل، همجنس آن حروف باشد (حروف

مدّی) و گاهی ضعیف است، آن وقتی که حرکت قبل همجنس آن حروف نباشد

(واو و یاء ساکن ماقبل مفتوح)؛ مانند: «عَيْنُ» در حروف مقطعه «کَهِیْعَصْ».

«موجبات»، جمع «موجب» در لغت به معنای: «باعث، انگیزه و سبب» است.

«موجبات مدّ» در اصطلاح قرائت: «همزه و سکون است»^۲ که باعث و سبب

به وجود آمدن مَدّ عارضی می‌گردد، از این رو به همزه و سکون، «سبب مَدّ» نیز

می‌گویند.

«موجب مَدّ» گاهی قوی است، آن وقتی که سکون ثابت و یا همزه متصل باشد و

گاهی ضعیف است، آن وقتی که سکون عارض و یا همزه منفصل باشد.

شرط و موجب چون قوی گشتند و با هم متصل

مَدّ واجب دان و جایز آن که باشد منفصل

درجه‌بندی مراتب مَدّ از نظر قوّت و ضعف، بستگی به قوّت و ضعف «شرط و

موجب مَدّ» دارد؛ اگر شرط و موجب، هر دو قوی باشند، مَدّ آن، اجماعی و لازم

است، و اگر یکی از آن دو یا هر دو ضعیف باشند، مَدّ آن اختلافی و جائز است.

از نظر شرط مَدّ: حروف مَدّی از حروف لین، قوی‌تر هستند.

۱. النشر، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. النشر، ج ۱، ص ۳۵۰.

از نظر موجب مدّ: سبب لفظی از معنوی، قوی تر؛ و در سبب لفظی، سکون لازم از عارض و همزه متّصل از منفصل قوی تر است.

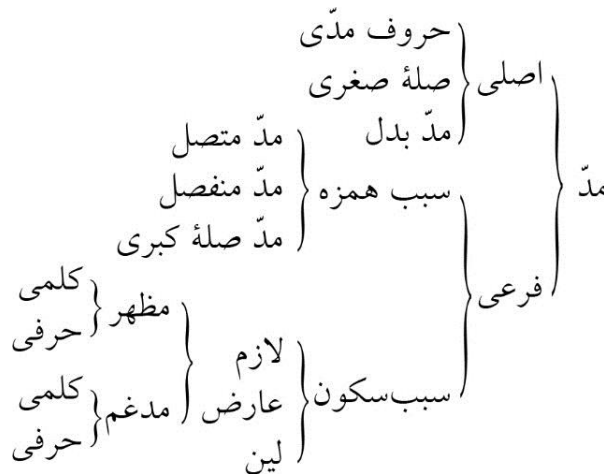
«مراتب مدّ از نظر قوی و ضعیف، به ترتیب زیر است»:

- ۱- «مدّ لازم»، همه اجماع دارند بر مدّ و مقدار کشش آن؛
- ۲- «مدّ متصل»، اجماع بر مدّ است ولی در مقدار کشش آن، اختلاف است؛
- ۳- «مدّ عارض»، حمل بر مدّ لازم می شود؛
- ۴- «مدّ منفصل»، حمل بر مدّ متصل می شود.

ثمره شناخت مراتب مدّ

«ثمره شناخت مراتب مدّ» از آن جا ظاهر می شود که اگر در کلمه ای دو نوع مدّ وجود داشته باشد، مرتبه قوی، مقدم بر مرتبه ضعیف خواهد بود؛ مانند «جَانُّ» که مدّ لازم مَثَل کلمی است؛ و در صورت وقف بر آخر آن، مدّ سکون عارضی نیز پیش می آید؛ در این جا حکم مدّ لازم، مُقَدِّم بر حکم مدّ سکون عارضی است. یا در مثال «یَشَاءُ» که مدّ متصل است؛ و در صورت وقف بر آخر آن، مدّ سکون عارضی پیش می آید؛ در این جا نیز حکم مدّ متّصل، مقدم بر حکم مدّ سکون عارضی خواهد بود.

نمودار اقسام مدّ



«وقف وابتدا»

﴿٧٣﴾ - وَبَعْدَ تَجْوِيدِكَ لِلْحُرُوفِ لَا بُدَّ مِنْ مَعْرِفَةِ الْوُقُوفِ

و بعد از نیکو ادا کردن تو برای حروف؛ ناچاری از شناختن وقف‌ها.

﴿٧٤﴾ - وَالْإِبْتِدَاءُ وَهِيَ تُقَسَّمُ إِذْنٌ ثَلَاثَةً: تَامٌّ وَكَافٍ وَحَسَنٌ

و ابتدارا، و وقف تقسیم می شود در این هنگام؛ به سه قسم: تام و کافی و حسن.

﴿٧٥﴾ - وَهِيَ لِمَا تَمَّ: فَإِنْ لَمْ يُوجَدِ تَعَلُّقٌ أَوْ كَانَ مَعْنًى، فَابْتَدَى

و این وقف‌ها، برای مواردی است که معنای آن تمام باشد، اگر یافت نشود، تعلق و وابستگی (اعم از لفظی و معنوی) یا وابستگی معنوی باشد، پس ابتدا کن (در هر دو قسم).

﴿٧٦﴾ - فَالْتَّامُ، فَالْكَافِي، وَلَفْظًا فَا مَنَعَنَ إِلَّا رُؤُوسَ الْآيِ جَوِّزَ فَالْحَسَنُ

پس (اولی) تام است، پس از آن (که دومی باشد) کافی است و اگر وابستگی لفظی باشد پس منع کن (از ابتدای بعد از آن) مگر ابتدای آیات (که معنی ندارد و) جایز است و (نام آن وقف) حسن است.

﴿٧٧﴾ - وَغَيْرُ مَا تَمَّ قَبِيحٌ وَلَهُ يَوْقُفُ مُضْطَرًّا، وَيُبْدَأُ قَبْلَهُ

و غیر از آنچه تمام باشد (معنای آن، وقف) قبیح است، و قاری می تواند وقف کند در حالت اضطرار و آغاز کند قبل از آن را.

﴿٧٨﴾ - وَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ وَقْفٍ وَجَبَ وَلَا حَرَامٌ غَيْرُ مَا لَهُ سَبَبٌ

و نیست در قرآن از وقفی (که شرعاً) واجب (باشد)؛ و نه (وقف) حرام به استثنای موردی که علت داشته باشد (که معنا را کفرآمیز کند و قاری عمداً و از روی قصد وقف کند).

«وقف و ابتداء» یکی از مهم ترین مباحث هر زبانی است؛ چرا که هر انسانی برای ادامه حیات خود، به طور طبیعی در هر چند لحظه باید نفسی تازه کند، از این رو هنگام صحبت کردن و یا خواندن نوشته ای، ناچار است برای تازه نمودن نفس، کلام خود را قطع و پس از تازه کردن نفس به صحبت و یا خواندن خود ادامه دهد.

با توجه به اینکه مطالب و یا نوشته‌ای که خوانده می‌شود با هم ارتباط دارند؛ لازم است که گوینده مطلب و یا خواننده، دقت کند جای مناسبی را برای «قطع صوت و تازه کردن نفس» انتخاب کند تا خللی به مقصود گوینده و یا نویسنده وارد نشود. برای نمونه فرض کنید که یک قاضی، حکم ذیل را صادر و در اختیار مأمور اجرا قرار دهد. «فلانی را عفو لازم نیست اعدامش کنید».

اگر مأمور اجرا، در هنگام خواندن حکم، روی کلمه «عفو» وقف کند و بخواند: «فلانی را عفو» پس از تازه نمودن نفس بگوید: «لازم نیست اعدامش کنید»؛ دلالت بر عفو فرد یاد شده می‌کند؛ ولی اگر روی کلمه «لازم نیست» وقف نماید و بخواند «فلانی را عفو لازم نیست» و پس از تازه کردن نفس بگوید: «اعدامش کنید»؛ دلالت بر اعدام فرد یاد شده خواهد کرد.

اهمیت وقف و ابتداء در قرآن کریم

«قرآن»، کتابی است آسمانی که از طرف خداوند متعال بر پیامبر گرامیش حضرت محمد بن عبدالله ﷺ برای هدایت بشریت نازل گردیده است و همه مسلمان‌ها وظیفه دارند آن را تلاوت کرده و به دستورهای و فرامین آن عمل نمایند؛ با توجه به اینکه هرانسانی ناچار است در هر چند لحظه یک بار نفس تازه کند، نمی‌تواند یک سوره یا یک داستان و یا حکمی را با یک نفس بخواند و می‌بایست برای تازه نمودن نفس، صدای خود را قطع (وقف) و سپس ادامه دهد (ابتداء) و برای اینکه خلل و فساد در معنا وارد نشود، باید جای مناسبی را برای «وقف کردن» انتخاب و از جای مناسبی نیز شروع کند.

در «اهمیت بحث وقف و ابتداء در تلاوت قرآن کریم»، همین بس که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در معنای آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا»^۱، حفظ وقوف را نیمی از ترتیل قرآن دانسته‌اند: «التَّرتیلُ حِفْظُ الوُقُوفِ وَ بَیانُ الحُرُوفِ»^۲ و علمای قرائت بر

۱. مزمّل / ۴؛ «و قرآن را شمرده و با دقت بخوان».

۲. فیض کاشانی، الوافی، ج ۸، ص ۶۹۹؛ «ترتیل: حفظ (و مواظبت بر محل مناسب برای) وقف‌ها و آشکار (و صحیح) ادا کردن حروف است».

این عقیده هستند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْوَقْفَ لَمْ يَعْلَمْ الْقُرْآنَ»؛ کسی که محل مناسب وقف را نشناسد، قرآن خواندن را نمی‌داند.

حال که «اهمیت وقف و ابتداء در قرائت قرآن کریم» روشن گردید، به بررسی مباحث آن، که آشنایی و مراعات آنها در «قرائت قرآن کریم» لازم است، می‌پردازیم. پیشتر متذکر شدیم که علمای قرائت، برای تحقق فرمایش حضرت امام علی علیه السلام در رابطه با معنای ترتیل، دو علم «تجوید» و «وقف و ابتداء» را وضع کردند و به‌طور جداگانه به بررسی مباحث آنها پرداخته‌اند.

قبل از ورود به مباحث وقف و ابتداء، نخست به تعریف این علم، موضوع، فایده فراگیری آن و حکم شرعی رعایت مباحث وقف و ابتداء می‌پردازیم.

تعریف علم وقف و ابتداء

«علم وقف و ابتداء»: «علم به قواعدی است که به وسیله آن محل‌های مناسب برای وقف و ابتداء و روش وقف و ابتداء در قرآن کریم شناخته می‌شود».

«هُوَ عِلْمٌ بِقَوَاعِدٍ يُعْرِفُ بِهَا مَحَالَ الْوَقْفِ وَالْإِبْتِدَاءِ وَكَيْفِيَّةَ الْوَقْفِ وَالْإِبْتِدَاءِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ».^۲

موضوع وقف و ابتداء

«موضوع وقف و ابتداء»: «قرائت صحیح جملات و آیات قرآن کریم است از نظر وقف و ابتداء».

فایده وقف و ابتداء

با رعایت قواعد وقف و ابتداء، «کلمات در جایگاه واقعی خود در آیات قرار می‌گیرند و تغییری در معنای واقعی آنها در قرآن، به وجود نخواهد آمد».

۱. معالم الاهتدا إلى معرفة الوقف والابتداء، ترجمه خسروشاهی، ص ۲۲.

۲. همه کتاب‌های وقف و ابتداء، به تعریف وقف و ابتداء پرداخته و کمتر به تعریف این علم پرداخته‌اند، آن گونه که در مسئله تجوید پرداخته شده است؛ این تعریف نیز، برداشت مؤلف می‌باشد از مجموعه تعریف‌هایی که در رابطه با معنای وقف و ابتداء ارائه گردیده است.

حکم شرعی رعایت مباحث وقف و ابتدا

در قرآن کریم وقفی که شرعاً حرام یا واجب باشد نداریم به طوری که اگر قاری قرآن، آن را ترک کند، مرتکب حرامی شده باشد و یا اگر آن را به جا آورد، مستحق ثوابی گردد، مگر اینکه قاری قرآن از روی قصد جدی و تعمّد، جمله‌ای را بر زبان جاری کند که برخلاف مقصود خداوند باشد و از آن، معنای کفر یا نفی احکام الهی فهمیده شود.

شهید ثانی رحمته الله درباره منظور از فرمایش حضرت امام علی علیه السلام از «حِفْظُ الْوُقُوفِ» می‌فرماید: «رعایت آن چیزی است که معنا را دگرگون و ساختار را تباه نسازد و لفظ را از اسلوب قرآن، خارج نکند، قرآنی که به خاطر شیوه غریب و بلاغت ساختارش معجزه است»^۱.

صاحب جواهر به نقل از پدر علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

«استحباب هیچ‌یک از تقسیم‌بندی‌هایی که علمای تجوید برای وقف و ابتدا انجام داده‌اند، نزد من ثابت نشده است، زیرا این عناوین و تقسیم‌بندی‌ها، از اصطلاحاتی است که متأخرین انجام داده‌اند و در زمان امیر مؤمنان علیه السلام وجود نداشته است، مگر اینکه گفته شود که مقصود امام علیه السلام رعایت وقف بر جایی است که معنا را نیکومی‌سازد»^۲.

اما در رابطه با روش وقف کردن بر آخر کلمات و ابتدای کلماتی که ابتدای آنها ساکن است، فتاوا مختلف است.

صاحب عروه هم درباره وقف و ابتدا می‌فرماید: «اثبات همزه قطع و حذف همزه وصل در وسط کلام واجب است؛ همچنین احتیاط است در اینکه وقف به حرکت و وصل به سکون صورت نگیرد»^۳.

۱. شهید ثانی، الفوائد الملیة لشرح الرسالة النفلية، ص ۱۸۸؛ النشر، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۷.

۳. سید محمد کاظم یزدی، العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی احکام القراءة، مسئله ۳۸ و ۳۹، ج ۱، ص ۶۵۳.

معنای وقف، قطع و سکت

علمای علم قرائت، در مبحث وقف به توضیح دو اصطلاح «قطع و سکت» نیز می‌پردازند، چرا که هر سه (وقف، قطع و سکت)^۱ در یک جهت که «قطع صوت» است با هم مشترکند و تفاوت آنها در اهداف «قطع صوت» است.

«وقف»^۲، در لغت به معنای: «بازداشتن و ایستادن» است.

و در اصطلاح قرائت: «قطع صوت بر آخر کلمه (به اندازه نفس کشیدن عادی) به قصد ادامه قرائت است»^۳.

بدیهی است که وقف، بر آخر کلمات صورت می‌گیرد و در میان کلمه جایز نیست و همه علمای قرائت، از آن نهی کرده‌اند.

«قطع»، در لغت به معنای: «بریدن و جدا کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «قطع صوت برای پایان دادن به قرائت است».

بدیهی است که قطع، بر آخر آیات صورت می‌گیرد و در میان آیات شایسته نیست و بهتر است که بعد از «اتمام مطلب» باشد.

۱. در بعضی از کتاب‌های قدیمی علوم قرآن، این سه اصطلاح (وقف، قطع و سکت) به جای همدیگر به کار برده شده است، ولی امروزه برای هر یک از آنها، معنای خاصی بیان گردیده است، برای نمونه به کتاب الاتقان فی علوم القرآن (سیوطی) ج ۱، ص ۸۹ (النوع الثامن والعشرون فی معرفة الوقف و الابتداء، تنبیه هشتم) مراجعه فرمایید؛ و همچنین النشر، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. در بعضی از کتاب‌های تجوید، «وقف» را «قطع صوت بر آخر کلمه به منظور تجدید نفس و ادامه قرائت» معنا کرده‌اند؛ حال آنکه هدف از وقف، تنها «تجدید نفس» نیست؛ بلکه برای تفهیم بهتر معنای آیه، چه بسا لازم باشد قاری قرآن، بر آخر جمله کوتاهی که دارای معنای تامی است، توقف کند و نیازی هم برای تجدید نفس نداشته باشد و با مکثی کوتاه (به اندازه نفس تازه کردن طبیعی) به قرائت خود ادامه دهد.

پس قید «به منظور تجدید نفس» برای وقف، عمومیت ندارد و تعریف صحیح همان تعریفی است که در متن آمده است و همه علمای قرائت و ادبیات عرب بر آن، اتفاق نظر دارند؛ و تفاوت وقف با سکت در مدت زمان قطع صوت می‌باشد. (ابن حاجب، شرح شافیه، ج ۲، ص ۳۹۳، مبحث وقف؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ ابن الجزری، النشر، ج ۱، ص ۲۴۰).

۳. در شرح شافیه ابن حاجب (مبحث وقف) آمده: «الوقف: قَطْعُ الْكَلِمَةِ عَمَّا بَعْدَهَا» و در هیچ یک از تعاریف علمای گذشته قید «برای تجدید نفس» نیامده است، تنها بعضی از آنها قید «به اندازه نفس کشیدن عادی» آورده‌اند، بله غالباً وقف برای تجدید نفس می‌باشد ولی تجدید نفس جزئی از تعریف وقف نیست؛ قطع صوت به اندازه زمانی برای تجدید نفس عادی، در تحقق وقف، کافی است، هر چند تجدید نفسی صورت نگیرد و تفاوت آن با سکت در مدت زمان قطع صوت می‌باشد.

امام خمینی رحمته الله در مسئله ۱۰۰۴ در تعریف وقف به حرکت، وقف را «فاصله انداختن بین دو کلمه» معنی کرده‌اند.

۴. النشر، ج ۱، ص ۲۳۹.

در روایات اسلامی، سفارش شده است که قاری قرآن، بعد از پایان قرائت، با گفتن جمله «تصدیق»، (صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) بر راست و درست بودن، آیات قرآن کریم گواهی دهد.^۱

پیامبر گرامی اسلامی ﷺ در جواب دانشمند یهودی که از او پرسیده بود: «شروع و ختم قرآن با چیست؟» فرمودند: «ابْتَدِئُوهُ: بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَخَتْمُهُ: صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ».^۲

«سکت»، در لغت به معنای: «سکوت و خاموش شدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «قطع صوت زمانی کوتاه (کمتر از زمان وقف، به اندازه زمانی دو حرکت) بدون تجدید نفس و ادامه قرائت است».

موارد سکت در قرآن

موارد سکت در روایت حفص از عاصم^۳، عبارت است از:

۱- سکت بر کلمه «عَوَجًا» در سوره کهف، آیه ۱.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۖ قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا﴾

در این عبارت، کلمه «قَيِّمًا»، حال است برای کتاب و معنای آیه چنین است:

«حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که کتاب (قرآن) را بر بنده (برگزیده) اش، فرو فرستاد، (و این کتاب، دو ویژگی دارد، نخست اینکه کامل است) و هیچ گونه کثری و انحراف در آن راه ندارد، (و دیگر اینکه مُکَمِّل و ثابت و مستقیم) و نگهبان کتاب های (آسمانی) دیگر است...».

روی کلمه «عَوَجًا»، می توان وقف کرد، زیرا آخر آیه است؛ همچنین می توان وصل

۱. لغتنامه اصطلاحات قرائت و تجوید قرآن کریم، ص ۴۰ (نوشته مؤلف)

۲. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۳؛ لازم به یادآوری است که لفظ «عَلِيٍّ» در عبارت مذکور، برگرفته شده از آیات قرآن می باشد که خداوند، صفت «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» را با هم، برای توصیف خود آورده است، «وَلَا يُؤْذُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، (بقره/۲۵۵)، «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، (شوری/۴۱). ایرادی که بعضی از برادران اهل سنت در این رابطه وارد می سازند، بی مورد و خطا می باشد. (برای توضیح بیشتر به کتاب «آداب واحکام تلاوت قرآن کریم»، نوشته مؤلف مراجعه فرمائید).

۳. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۲۶۳ و ۲۶۱.

کرد و هر دو عبارت را با هم خواند، زیرا کلمه «قَتِمًا»، حال برای کتاب است؛ ولی در صورت وصل، حتماً باید عمل «سکت» را انجام داد تا به صورت «عَوَجًا قَتِمًا» خوانده نشود و چنین به ذهن برسد که «قَتِمًا» صفت برای «عَوَجًا» می باشد و این سؤال پیش بیاید که چگونه «قَتِم» که به معنای استواری و مستقیم بودن است، صفت واقع شده برای «عَوَجًا» که به معنای کژی و انحراف است؟

یادسپاری: عمل سکت، همانند عمل وقف است با این تفاوت که در سکت، نفس تازه نمی شود، فقط صوت به اندازه دو حرکت قطع می گردد، از این رو کلمه «عَوَجًا»، در حال وقف و وصل به صورت «عَوَجًا» خوانده می شود.

۲- سکت بر کلمه «مِنْ مَرَقَدِنَا» در سوره یس، آیه ۵۲.

﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾

در این عبارت، کلمه «هَذَا»، جواب سؤالی است که کفار از خود پرسیده بودند و معنای آیه چنین است: (کفار پس از زنده شدن در روز قیامت، وحشت زده از خود می پرسند و) «می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان (قبرمان) برانگیخت؟ (سپس به یادشان می آید که پیامبران از سوی خدا در دنیا وعده چنین روزی به آنها داده بودند در این وقت به خودشان پاسخ می دهند و یا فرشتگان الهی به آنها پاسخ می دهند) این همان وعده خداوند رحمان است و فرستادگان (او) راست گفتند».

روی کلمه «مِنْ مَرَقَدِنَا» می توان وقف کرد، چرا که جمله استفهامیه است و «هَذَا...»، جواب استفهام می باشد؛ همچنین می توان وصل کرد و هر دو عبارت را با هم خواند، ولی در صورت وصل، حتماً باید عمل «سکت» را انجام داد تا به صورت «مِنْ مَرَقَدِنَا هَذَا» خوانده نشود و چنین به ذهن برسد که «هَذَا» اشاره به «مَرَقَدِنَا» است، یعنی «چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت»، در این صورت بقیه عبارت، «مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ...» به معنای «نفی وعده الهی و کذب مدّعی پیامبران» خواهد بود.

۳- سکت بر کلمه «مَنْ» در سوره قیامه، آیه ۲۷.

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ﴾

در این عبارت، وقف جایز نیست و حتماً باید به وصل خوانده شود و در هنگام وصل، می‌بایست، عمل «سکت»، انجام گیرد تا حرف «نون»، در «راء» ادغام نشود و به صورت «مَرَّاق»، خوانده نشود، چرا که در این صورت، معنای آیه به کلی تغییر می‌یابد؛ «مَرَّاق» بر وزن فَعَّال، صیغه مبالغه از «مَرَّقَ» و به معنای «بسیار خروج کننده» است، و حال آنکه «مَرَّنَ راق» به معنای «کیست نجات دهنده» می‌باشد. ترجمه آیه چنین است: «چنین نیست (که انسان می‌پندارد! او ایمان نمی‌آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش برسد* و گفته شود آیا کسی هست که (این بیمار را از مرگ) نجات دهد؟» و در صورت «عدم سکت»، معنای آیه چنین خواهد شد: و گفته شود خروج کننده از دین...

۴- سکت بر کلمه «بَلْ» در سوره مطفین، آیه ۱۴.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

در این عبارت نیز وقف جایز نیست و حتماً باید به وصل خوانده شود و در هنگام وصل، می‌بایست عمل «سکت» انجام گیرد تا حرف «لام»، در «راء» ادغام نشود و به صورت کلمه واحده، «بَرَّان» خوانده نشود، چرا که در این صورت، معنای آیه به کلی تغییر می‌یابد؛ «بَرَّان» تثنیه «بَرَّ» و به معنای «دو شخص نیکوکار» است. و حال آنکه «بَلْ رَانَ» دو کلمه جدا از هم و به معنای «بلکه زنگاری» می‌باشد. ترجمه آیه چنین است: «چنین نیست (که آنها می‌پندارند) بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است». و در صورت «عدم سکت» معنای آیه چنین خواهد شد: چنین نیست دو شخص نیکوکار بر دل هایشان نشسته است.

یادسپاری:

۱- برای «سکت» نام‌های دیگری نیز ذکر شده است؛ از قبیل:

وَقِفَّةٌ خَفِيفَةٌ، وَقِفَّةٌ يَسِيرَةٌ، سَكْتَةٌ لَطِيفَةٌ، سَكْتَةٌ يَسِيرَةٌ، سَكْتَةٌ قَصِيرَةٌ.^۱

۲- بعضی در سوره «حمد» گفته‌اند: هفت جا باید عمل «سکت» انجام داد و در بعضی از قرآن‌های قدیم، روی این موارد با خط ریز، کلمه «سکت» نوشته شده است؛ که صحیح نمی‌باشد و در کتاب‌های علم قرائت نیز نیامده است؛ شاید ذکر آن برای برحذر داشتن عوام الناس از «خَلَط و مَزَج در قرائت قرآن کریم، به ویژه در قرائت سوره حمد است» زیرا مردم در نمازهای روزانه با آن سروکار دارند.

توضیح بیشتر

در قرائت قرآن باید دقت شود که کلمات به صورت تقطیع شده و جدای از هم تلفظ نشود، به طوری که جزء آخر کلمه قبل به کلمه بعد وصل شود و به صورت یک کلمه مستقل تلفظ گردد.

برای نمونه: ضمیر «هُوَ» یک کلمه مستقل است؛ در آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» باید مواظبت شود که بین دو حرف «هاء» و «واو» فاصله ایجاد نگردد و به صورت «قُلْهُ؛ وَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوانده شود که معنا را به کلی دگرگون می‌سازد؛ این امر درستی است و اختصاص به عربی ندارد در فارسی نیز چنین است.

برای نمونه: «توبه» یک کلمه مستقل است و در شعر حافظ «به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم» باید با هم خوانده شود و اگر بین آن، مکث و به صورت «به عزم تو، به سحر گفتم استخاره کنم» خوانده شود، معنای شعر به کلی دگرگون می‌گردد.

و یا کلمه زیبای «مادر» یک کلمه مستقل است و در عبارت «همه از خانه مادر رفتند»، اگر بین آن، مکث و به صورت «همه از خانه ما، دَر رفتند» خوانده شود، معنای جمله به کلی دگرگون می‌گردد و صحیح نیست.

فقیه بزرگوار، حضرت آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی رحمته الله نیز به این مطلب اشاره نموده است و می‌فرماید:

(در قرائت قرآن) سزاوار است که کلمات، جدا از هم و تمیز داده شوند و به نحوی قرائت نگردد که از میان دو کلمه، کلمه‌ای مُهْمَل (نامفهوم و بی معنا) تولید شود؛ مثلاً در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» لفظ «دَلِيلٌ» و در «لِلَّهِ رَبٌّ» لفظ «هَرَبٌ» و در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» لفظ «كَيْوُ» و در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» لفظ «كَنْعٌ» و در «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» لفظ «كَنْسٌ» و در «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» لفظ «تَعٌ» و در «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» لفظ «بَعٌ» تولید شود ...؛

سپس در ادامه می‌فرماید: این همان چیزی است که می‌گویند: «در سوره حمد، هفت کلمه مُهْمَل وجود دارد».^۱

بعضی از مراجع تقلید در حاشیه این مسئله فرموده‌اند: «ذکر این مسئله به جز تولید وسوسه، ثمره‌ای دیگر در بر ندارد».

نمازگزاران و قاریان قرآن، توجه دارند که قرائت قرآن کریم براساس آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۲ باید به صورت منظم و شمرده باشد، به طوری که حروف و کلمات، صحیح ادا شوند، همراه با تدبیر در معانی آیات و از سرعت در قرائت و همچنین مکث میان کلمات، پرهیز شود تا نماز و قرائت قرآن ایشان، مورد قبول و باعث تقرب به درگاه الهی گردد.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که مکث و فاصله انداختن بین اجزای یک کلمه اگر زیاد باشد به طوری که آن را از صدق یک کلمه خارج کند، اختیاری یا اضطراری، باعث بطلان نماز می‌شود.^۳

با روشن شدن معنای وقف به بررسی مباحث وقف و ابتدا می‌پردازیم. در زبان عرب، «ابتدا به ساکن و وقف بر متحرک جایز نیست»؛^۴ از این رو علمای قرائت، فصل مستقّلی را به «روش وقف کردن بر آخر کلمات و آغاز نمودن از ابتدای کلمات» اختصاص داده‌اند؛ از این رو «علم وقف و ابتدا شامل دو مبحث کلی است»:^۵

۱- انتخاب محلّ مناسب برای وقف و ابتدا؛

۲- روش وقف کردن بر آخر کلمات و آغاز نمودن از ابتدای کلمات.

در کتاب‌های آموزش قرآن کریم، نخست قرآن‌آموزان را با «روش وقف کردن بر آخر کلمات» آشنا می‌سازند و سپس به معرفی «انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتدا» می‌پردازند.

۱. العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی أحكام القراءة، مسئله ۵۵، ج ۱، ص ۶۵۶.

۲. مَزَل: آیه ۴.

۳. العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی أحكام القراءة، مسئله ۵۵، ج ۱، ص ۶۵۴.

۴. «عدم جواز وقف بر متحرک» در همه زبان‌ها جاری است، زیرا هدف از وقف، استراحت و تجدید نفس می‌باشد و این با سکون، سنخیت بیشتری دارد و اضافه بر آن اگر حرکت آخر کلمه آورده شود، شنونده منتظر شنیدن ادامه کلام است؛ حال آنکه کلام قطع شده و ادامه ندارد، و این باعث دوگانگی بین گفتار و رفتار گوینده می‌شود.

۵. النشر، ج ۱، ص ۲۲۴.

روش وقف کردن بر آخر کلمات

﴿١٠٥﴾ - وَحَازِرِ الْوَقْفِ بِكُلِّ الْحَرْكِهْ إِلَّا إِذَا رُمْتَ فَبَعْضُ الْحَرْكِهْ

و بر حذر باشد وقف بر هر حرکتی (از اینکه وقف بر متحرک انجام دهی)؛ مگر اینکه اشاره کنی به بعضی از حرکت (یعنی وقف روم که آوردن یک سوم حرکت است).

﴿١٠٥﴾ - إِلَّا يَفْتَحُ أَوْ يَنْصِبُ وَأَشْمُ إِشَارَةُ بِالضَّمِّ فِي رَفْعٍ وَضَمٍّ

مگر به فتحه و تنوین فتحه (که وقف روم انجام نمی‌گیرد) و اِشمام کن (وقف اِشمام انجام بده که این وقف)؛ اشاره کردنی به حرکت ضمه (ی محذوفه است به وسیله جمع کردن لب‌ها، بدون اینکه صدای آن شنیده شود) در تنوین ضمه و ضمه.

ابن الجزری در این آیات که در آخر منظومه آمده، تنها به وقف اِسکان، روم و اِشمام پرداخته؛ ولی در کتاب التَّشْرِفِ الْقِرَاءَاتِ الْعَشْرُ،^۱ نه وجه را متذکر شده است که برای تکمیل بحث، به بررسی آنها می‌پردازیم.

سه وجه آن، «اِسکان، اِبدال و الحاق» عمومیت دارد و شش وجه دیگر، مربوط به اختلافات قراءات است و کاربرد چندانی برای عموم ندارد.

لازم به یادسپاری است که در کتاب‌های آموزشی جدید، «وقف بدون تغییر» را نیز اضافه کرده‌اند که در واقع، وجه جدیدی نمی‌باشد، چرا که وقف بر متحرک جایز نیست و کلماتی که حرف آخرشان ساکن و یا حروف مدّی (که ذاتاً ساکن هستند) می‌باشند، تغییری در آنها داده نمی‌شود؛ مانند:

فُمْ فَأَنْذِرْ - فَأَنْطَلَقَا - وَادْخُلِي جَنَّتِي - وَلَا تُسْرِفُوا

۱- وقف اِسکان

«اِسکان»، در لغت به معنای: «ساکن کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «ساکن کردن حرف متحرک است در هنگام وقف کردن».

۱. وقف ابدال را در آیات ۹۴ تا ۱۰۰ منظومه آورده است.

در زبان عرب، وقف بر متحرک جایز نیست، از این رو در هنگام وقف کردن بر کلماتی که آخر آنها متحرک است، تغییراتی انجام می دهند که یکی از موارد آنها، حذف حرکت و ساکن کردن حرف آخر کلمه می باشد و به این حالت «وقف اسکان» می گویند.

اگر آخر کلمه (به استثنای کلماتی که به تایی گرد ختم می شوند) متحرک «ـِ» و یا دارای تنوین کسره و ضمه «ـِ» باشد، هنگام وقف، ساکن می گردد؛ مانند:

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ	←	هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ	←	عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ	←	إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
حَظِّ عَظِيمٍ	←	حَظِّ عَظِيمٍ
وَحُورٍ عِينٍ	←	وَحُورٍ عِينٍ

چند نکته:

۱- اگر حرف آخر کلمه، مشدّد باشد، در هنگام وقف، ساکن می گردد ولی تشدید آن باقی می ماند و باید به صورت مشدّد تلفظ شود؛ مانند:

يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ	←	يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ
مِنْ زِينَتِهِنَّ	←	مِنْ زِينَتِهِنَّ

۲- اگر حرف آخر کلمه، واو متحرک و قبل از آن، مضموم باشد، در هنگام وقف، ساکن می گردد، در نتیجه به صورت واو مدّی (واو ساکن ماقبل مضموم) خوانده می شود؛ مانند: هُوَ ← هُوَ

و همچنین اگر حرف آخر کلمه، یاء متحرک و حرف قبل از آن، مکسور باشد، در هنگام وقف، ساکن می گردد، در نتیجه به صورت یاء مدّی (ياء ساکن ماقبل مکسور) خوانده می شود؛ مانند: هِیَ ← هِیَ

یادسپاری: در هنگام وقف بر کلماتی که حرف آخرشان واو مشدّد ماقبل مضموم و یاء مشدّد ماقبل مکسور باشد «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» دقت گردد که تشدید حرف آخر حتماً آورده شود «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» و به صورت واو و یاء ساکن «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» خوانده نشود.

۲- وقف ابدال

«ابدال»، در لغت به معنای: «تبدیل کردن، چیزی را به جای چیز دیگر قرار دادن» است. و در اصطلاح قرائت: «وقفی است که در آن حرفی به حرف دیگر تبدیل می گردد»، و شامل موارد زیر است:

الف: «ابدال تاء گرد به هاء ساکن»؛ مانند:

أَقِمْوُا الصَّلَاةَ	←	أَقِمْوُا الصَّلَاةَ
هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ	←	هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ	←	وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ
وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ	←	وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ
نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ	←	نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ

ب: «ابدال تنوین فتحه به الف»؛ مانند:

أَعْنَابًا = أَعْنَابَا هُدًى = هُدًى عِشَاءً = عِشَاءَا

نکته: در قرآن به کلماتی برمی خوریم که حرف «تاء آخر» آنها به دو صورت گرد «ة، ة» و کشیده «ت» نوشته شده است؛ مانند: «رَحْمَةٌ، رَحِمْتُ»، «نِعْمَةٌ، نِعَمْتُ» و در هنگام وقف، ملاک، نوشته قرآن است؛ از این رو در هنگام وقف، اگر به صورت تاء گرد «ة، ة» نوشته شده باشد، وقف آن به هاء ساکن «ه، ه»؛ و اگر به صورت تاء کشیده «ت» نوشته شده، وقف آن به تاء کشیده ساکن «ت» می باشد؛ مانند:

رَحْمَةٌ = رَحِمْتُ نِعْمَةٌ = نِعَمْتُ
رَحِمْتُ = رَحِمْتُ نِعَمْتُ = نِعَمْتُ

۳- وقف الحاق

«الحاق»، در لغت به معنای: «اضافه نمودن و پیوند دادن» است. و در اصطلاح قرائت: «اضافه نمودن حرفی است به آخر کلمه در هنگام وقف»؛

۱. النشر، ج ۱، ص ۱۲۸ (باب الوقف علی مرسوم الخط)، توضیح بیشتر: در شرح اشعار ۹۴ تا ۱۰۰ (صفحه ۱۹۴ تا ۱۹۶) همین کتاب آمده است.

«الحاق»: برای حفظ حرکتِ حرفِ آخر کلمه و یا حفظ توازن در آخر آیات است. اصل در وقف، «اسکان» است، ولی در مواردی برای رعایت این اصل، که وقف به حرکت صورت نگیرد، و از طرفی نیاز است به حرکت آخر کلمه در هنگام وقف تا با کلمه دیگر مشتبه نشود، الفی را به آخر کلمه اضافه می کنند تا ضمن حفظ حرکت فتحه حرف آخر کلمه، وقف به حرکت هم انجام نگیرد، مانند: «أنا»، که در اصل «أَنْ» بوده، در این هنگام باید «أَنْ» خوانده شود که احتمال اشتباه شدن آن به «أَنْ» ناصبه است، در این صورت در هنگام وقف با الف «أنا» خوانده می شود. در مواردی هم این «الحاق»، «برای حفظ توازن در آیات است»، مانند کلمه «قَوَارِير» که غیر منصرف است و تنوین قبول نمی کند، آیات قبل و بعد از این آیه با تنوین فتحه «اِ» ختم شده که در هنگام وقف، تبدیل به الف مدی «اِ» می شود، برای حفظ توازن، الفی بعد از «قَوَارِير» اضافه کرده اند تا در هنگام وقف، مانند آیات قبل به صورت الف مدی «اِ» خوانده شود.

«وقف الحاق» در کتابت قرآن رعایت شده و شامل موارد ذیل می باشد:

الف: الحاق «هاء سکت» در هفت کلمه و آنها عبارتند از:

أَقْتَدِرْ - لَمْ يَتَسَنَّهْ^۱ - كِتَابِيَهْ - حِسَابِيَهْ - مَالِيَهْ - سُلْطَانِيَهْ - مَا هِيَ

لازم به ذکر است که «هاء سکت» در حالت وقف و وصل خوانده می شود.

ب: الحاق «الف» در کلمات:

أَنَا - لِكِنَّا - الظُّنُونَا - الرَّسُولَا - السَّبِيلَا - سَلَايِلَا - قَوَارِيرَا

۱. کلمه «أَقْتَدِرْ» فعل امر است؛ مضارع آن، «تَقْتَدِرُ» می باشد. برای ساختن فعل امر، حرف تاء مضارع از ابتدای آن، حذف (و به خاطر ابتدا به ساکن شدن، همزه به ابتدای آن اضافه شد) و حرف یاء آخر کلمه به خاطر مجزوم شدن حذف گردیده است «أَقْتَدِرْ»؛ کسره «دال»، دلالت بر یاء محذوفه دارد، در هنگام وقف، باید طبق قاعده، حرف «دال» ساکن شود و حال آنکه کسره «دال» دلالت بر یاء محذوفه دارد و باید ثابت باشد؛ از طرفی اگر با کسره خوانده شود، وقف بر متحرک جایز نیست؛ در اینجا «هاء سکت ساکنی» اضافه شده تا هم کسره «دال» محفوظ باشد و هم وقف بر متحرک صورت نگیرد.

۲. کلمه «لَمْ يَتَسَنَّهْ» از «سَنَوُ» جمع آن، «سَنَوَات» و فعل مضارعش «يَتَسَنَّوُ» است؛ واو متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف می شود «يَتَسَنَّأ»، «لم» جازمه قبلش آمده، الف منقلب از واو به خاطر مجزوم شدن، حذف گردیده، «لَمْ يَتَسَنَّهْ»؛ فتحه «نون» دلالت بر الف محذوفه دارد، در هنگام وقف طبق قاعده باید حرف «نون» ساکن شود و حال آنکه فتحه آن دلالت بر الف محذوفه دارد و باید ثابت باشد؛ از طرفی اگر با فتحه خوانده شود، وقف بر متحرک جایز نیست؛ در اینجا نیز «هاء سکت ساکنی» اضافه شده تا هم فتحه «نون» محفوظ باشد و هم وقف بر متحرک صورت نگیرد. (لازم به ذکر است که بعضی، ریشه کلمه را «سَنَه» گرفته اند و جمع آن، «سَنَاه» است؛ در این صورت حرف هاء، اصلی خواهد بود). در بقیه کلمات، اضافه شدن «هاء سکت» برای حفظ توازن در آخر آیات می باشد.

کلمات مذکور در قرآن، با «الف» نوشته شده است؛ در صورت وصل، بدون الف و با «فتحه» خوانده می‌شوند اما در هنگام وقف، با «الف» قرائت می‌گردند؛ بدین صورت:

در حالت وقفی با الف در حالت وصلی بدون الف (با فتحه)

۱- أَنَا	أَنْ
۲- لَكِنَّا	لَكِنَّ
۳- الظُّنُونَا	الظُّنُونِ
۴- الرَّسُولَا	الرَّسُولِ
۵- السَّبِيلَا	السَّبِيلِ
۶- سَلَايِلَا	سَلَايِلِ
۷- قَوَارِيرَا	قَوَارِيرِ

یادسپاری: در قرآن‌های با رسم الخط عربی، برای راهنمایی قاری، روی الف این هفت کلمه، دایره بیضی شکل (◌ْ) قرار داده‌اند.

۴- وقف رَوْم

«رَوم»، در لغت به معنای: «طلب نمودن و اراده کردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تلفظ مقداری (یک‌سوم) از حرکت است به طوری که قسمت مُهِمّ صدای آن از بین برود و صدای ضعیفی از حرکت باقی بماند».^۱

۱. مکرر در قرآن آمده است؛ از جمله: بقره: آیه ۱۶۰؛ آل عمران: ۸۱؛ أنعام: ۱۶۳ و

۲. کهنه: آیه ۳۸. کلمه «لَكِنَّا» در اصل «لَكِنَّ أَنَا» بوده که همزه «أَنَا» حذف و دو حرف نون در یکدیگر ادغام گردیده است؛ تمامی قراء در حالت وصلی، بدون الف «لَكِنَّ» و در هنگام وقف، برابر رسم الخط قرآن، با الف «لَكِنَّا» خوانده‌اند تا با «لَكِنَّ» که از حروف مشبهة بالفعل است مشتبه نگردد. (شرح الرضی، ج ۲، ص ۳۹۴، مبحث وقف). لازم به ذکر است کلمه «لَكِنَّا» در آیه ۸۷ سوره طه و آیه ۴۵ سوره قصص، در اصل «لَكِنَّ نَا» بوده و «نَا» ضمیر متصل متکلم مع الغیر است و الف آن جزء اصل کلمه می‌باشد؛ از این رو در حالت وصل و وقف خوانده می‌شود.

۳. أحزاب: ۱۰.

۴. أحزاب: ۶۶.

۵. أحزاب: ۶۷.

۶. دهر (انسان): آیه ۴.

۷. دهر (انسان): آیه ۱۵. لازم به ذکر است که «الف» در «قَوَارِيرَا» در آیه ۱۶، اضافه بوده و همیشه ناخوانا است، هم در حالت وقف و هم در حالت وصل.

«وقف روم»: «وقف بر کلماتی است که حرف آخر آنها، مکسور یا مضموم و یا دارای تنوین کسره و ضمه باشد»، تا هم وقف بر متحرک به صورت کامل انجام نگرفته باشد و هم اشاره به حرکت آخر کلمه باشد؛ در حقیقت قاری قرآن با این کار، «اراده و طلب می کند حرکت آخر کلمه را» تا شنونده نزدیک با گوش خود، بتواند حرکت آخر کلمه را درک کند.

ابن الجزری می گوید: فائده وقف روم، وقتی است که شنونده ای باشد تا حرکت آخر کلمه را تشخیص دهد، در غیر این صورت وقف روم کاربردی نخواهد داشت.^۲ یادسپاری: «وقف روم» بر کلماتی صورت می گیرد که حرف آخر کلمه، مکسور یا مضموم و یا دارای تنوین کسره و ضمه باشد و با توجه به اینکه در «وقف روم»، حرف به کلی ساکن نمی شود؛ از این رو «مد سکون عارضی» به وجود نمی آید.

۵- وقف اِشمام

«اِشمام»، در لغت به معنای: «بوییدن، بویانیدن» است.

و در اصطلاح قرائت: «اشاره کردن به حرکت ضمه محذوفه است به وسیله جمع نمودن لب ها، بدون اینکه صدای ضمه شنیده شود» به طوری که اگر شنونده ای به لب های او نگاه کند، حرکت ضمه را تشخیص دهد.^۳

«وقف اِشمام»: «وقف بر کلماتی است که حرف آخر آنها، مضموم و یا دارای تنوین ضمه باشد»؛ مانند: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» که در هنگام وقف، حرف آخر کلمه، طبق قاعده، ساکن می شود «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، ولی بعد از ساکن تلفظ کردن حرف آخر، بلافاصله لب ها را به صورت ضمه (بدون اینکه صدای آن شنیده شود) درمی آید تا نشانگر مضموم بودن حرف ساکن باشد.

«وقف اِشمام»، مورد قبول همه قراء نیست و تنها عده کمی از آنها بدان عمل کرده اند، آن هم در جایی که شنونده ایی حاضر و در حال دیدن و شنیدن قرائت

۱. النشر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. النشر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۳۸۱.

قرآن کریم باشد؛ از این رو اگر قاری به تنهایی مشغول تلاوت باشد، «وقت اشمام» کاربردی ندارد.^۱

یادسپاری: عمل «اشمام» در وسط کلمه هم صورت می‌گیرد و مورد آن در روایت حفص از عاصم، کلمه «لَا تَأْمَنَّا»^۲ می‌باشد که در اصل، «لَا تَأْمَنَّا» بوده و «لَا» در این کلمه، نافیهِ است نه ناهیه؛ در این جا ادغام کبیر صورت گرفته؛ نخست نون اول ساکن و سپس در نون دوم ادغام شده است؛ از این رو برای اینکه با فعل نهی اشتباه نشود، اشاره به ضمهٔ محذوفه به صورت اشمام لازم است؛ برای این منظور، هنگام تلفظ نون مشدد، یک لحظه لب‌ها را به صورت ادای ضمه جمع می‌کنیم.^۳

۶- وقف اثبات

«اثبات»، در لغت به معنای: «برقرار کردن و پا برجا نمودن» است. و در اصطلاح قرائت: «اضافه نمودن حرف یایی است که در کتابت قرآن نوشته نشده ولی حرکت کسرهٔ آخر کلمه، دلالت بر ثبوت تقدیری آن دارد»؛ مانند:

کلمه «وَاحْشُونِ» که در آیه ۱۵۰ سوره بقره، با حرف «یاء» نوشته شده «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاحْشُونِ» ولی در آیه ۳ سوره مائده، بدون حرف «یاء» آمده است: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاحْشُونِ» از این رو بعضی از قراء هنگام وقف، به «اثبات حرف یاء محذوفه» قرائت کرده‌اند.

و یا مانند کلمات «هَادٍ» و «وَاقٍ» که در اصل «هَادِيٌّ» و «وَاقِيٌّ» بوده و حرف یاء به سبب اِعلال حذف شده و بنا به قرائت ابن کثیر در هنگام وقف، «هَادِيٌّ» و «وَاقِيٌّ» خوانده می‌شود.

۷- وقف حذف

«حذف»، در لغت به معنای: «قطع کردن، دور کردن، انداختن» است.

۱. احکام قراءۃ القرآن الکریم، ص ۲۳۶.

۲. یوسف علیه السلام: آیه ۱۱.

۳. نشانهٔ اشمام در بعضی از قرآن‌ها، شکل لوزی و یا دایرهٔ توپر مشکی می‌باشد که بین میم و نون آمده است «لَا تَأْمَنَّا»؛ «لَا تَأْمَنَّا»؛ قرائت این کلمه، به «زوم» هم روایت شده، یعنی نون اول را با یک سوم ضمه خوانده می‌شود. (النشر، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۴)، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۳.

و در اصطلاح قرائت: «انداختن یک حرف، بدون اینکه جایگزینی برای آن آورده شود».

«وقف حذف»: «انداختن حرف آخر کلمه‌ای است که بر آن وقف انجام می‌گیرد»؛ مانند: «سَوَّءَ، شَيْءٌ، بَرِيءٌ، قُرْءٌ» که هنگام وقت حرف همزه حذف شده و به صورت: «سَوَّ، شَيْ، بَرِي، قُرُو» خوانده می‌شود.

و یا مانند عبارت «فَمَّا ءَاتَنِی»^۱ که در کتابت قرآن، بدون حرف یاء، نوشته شده «فَمَّا ءَاتَنِ»، ولی این «یاء» در حالت وصلی خوانده می‌شود «فَمَّا ءَاتَنِی اللّٰهُ»؛ بعضی از قراء براساس کتابت قرآن که بدون حرف «یاء» است، در هنگام وقف، «یاء» ملفوظ را «حذف» و به صورت «ءَاتَنِ» خوانده‌اند.

۸- وقف ادغام

«ادغام»، در لغت به معنای: «فرو بردن چیزی در چیز دیگر» است.

و در اصطلاح قرائت: «فرو بردن حرف ساکن است در حرف بعدی به شکلی که حرف اول تلفظ نشود و به جای آن حرف بعدی به صورت مشدد ادا گردد».

«وقف ادغام»: «ادغام واو و یاء ساکنی است که قبل از حرف همزه آخر کلمه قرار می‌گیرد».

بعضی از قراء، در هنگام وقف بر کلمه‌ای که به حرف «همزه» ختم شده و قبل از همزه، حرف «واو و یاء ساکن» باشد، مانند: «سَوَّءَ، شَيْءٌ، بَرِيءٌ، قُرْءٌ»، نخست حرف «همزه» را تبدیل به «واو و یاء» نموده، سپس آنها را در یکدیگر ادغام می‌کنند و به صورت حرف مشدد می‌خوانند؛ «سَوَّ، شَيْ، بَرِي، قُرُو».

۹- وقف نقل

«نقل»، در لغت به معنای: «جابه‌جا کردن و از جایی به جای دیگر بردن» است.

و در اصطلاح قرائت: «نقل حرکت همزه است به حرف ساکن قبل از خود و حذف همزه در قرائت»؛ مانند: عبارت «قَدْ أَفْلَحَ» که خوانده می‌شود: «قَدْ فَلَاحَ».

«نقل» یکی از موارد تخفیف همزه است و به آن، «نقل و حذف همزه» و یا «همزه منقوله» نیز گفته می‌شود.

«وقف نقل»، بعضی از قراء در هنگام وقف، جهت تخفیف همزه، آن را حذف و حرکتش را به حرف قبل نقل می‌دهند؛ مانند: «وَالْأَرْضِ، الْأَمْرِ»، در هنگام وقف «وَالْأَرْضِ، الْأَمْرِ».^۱

لازم به ذکر است که «وقف نقل» نزد «نحویین» عبارت است از: «نقل حرکت حرف آخر کلمه موقوف علیه به ماقبل آن»؛ مانند: «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» که کسره «راء»، نقل به قبل شده و «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» خوانده می‌شود.^۲

«وقف نقل»، وقتی جاری می‌شود که حرف ماقبل آخر، حرف صحیح (غیر مُعْتَلّ) و ساکن باشد و مختص کسره و ضمه است و در رابطه با فتحه جریان ندارد.

دو نکته مهم

۱- «روش حفص از عاصم» و اکثر قراء، «وقف کردن بر اساس رسم الخط قرآن کریم» است، از این رو «مهم‌ترین وجوه وقف»، «وقف إسکان و إبدال» می‌باشد که در زبان امروزی عرب نیز به طور طبیعی رایج است.

بررسی سایر وجوه وقف، تنها جهت آشنایی قاریان و معلّمین محترم با اصطلاحاتی است که در کتاب‌های علم قرائت و تجوید آمده؛ از این رو معلّمین ارجمند در هنگام آموزش قرآن، تنها به توضیح وقف إسکان، إبدال و إحقاق (در حدّی که در کتابت قرآن رعایت شده) اکتفا نمایند و یادآوری «وقف بدون تغییر» به عنوان مقدّمه ورود بحث وقف، به قرآن‌آموزان کمک می‌کند تا «وقف إسکان و إبدال» را بهتر فرا بگیرند.

۲- وقف صحیح بر دو رکن استوار است:

الف: قطع صوت که برای تازه کردن نَفَس و ادامه قرائت صورت می‌گیرد.

ب: وقف صحیح بر حرف آخر کلمه‌ای که بر آن، وقف انجام می‌پذیرد.

اگر قطع صوت (برای تجدید نَفَس) صورت بگیرد ولی حرف آخر کلمه، ساکن نگردد، «وقف به حرکت» خواهد بود و صحیح نیست.

۱. سزالبیان، ص ۲۳۰.

۲. شرح شافیه ابن حاجب، ج ۲، ص ۴۱۲.

همچنین اگر حرف آخر کلمه، ساکن شود ولی قطع صوت و تجدید نفسی صورت نگیرد، «وصل به سکون» خواهد بود و این نیز صحیح نمی باشد.^۱

رعایت این دو اصل در هنگام قرائت نماز نیز لازم است و فقهای بزرگوار ما در رساله‌های عملیه خود، بدان اشاره کرده‌اند.

حضرت امام علیه السلام در مسئله ۱۰۰۴ رساله عملیه می فرماید:

احتیاط مستحب آن است که در نماز، «وقف به حرکت و وصل به سکون» ننماید و معنی «وقف به حرکت» آن است که زیر یا زیر یا پیش (کسره، فتحه، ضمه) آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد، مثلاً بگوید «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و میم «الرَّحِيمِ» را زیر (کسره) بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ و معنی «وصل به سکون» آن است که زیر یا زیر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آنکه بگوید «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و میم «الرَّحِيمِ» را زیر (کسره) ندهد و فوراً «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را بگوید.

بعضی از فقها، تأکید بیشتر بر انجام ندادن «وقف به حرکت» نموده‌اند، چراکه برخلاف اصول عربیّت است؛ از جمله حضرت آیت الله وحید خراسانی در مسئله ۱۰۱۳ رساله عملیه می فرماید: «احتیاط واجب آن است که در نماز، وقف به حرکت ننماید».

۱. بعضی گفته‌اند: «سکت» بر آخر آیات (قطع صوت بدون تجدید نفس) برای نشان دادن آخر آیه، جایز است و حتی بعضی، حدیث ام السّلمه رضی الله عنها که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم: «كَانَ يُقَطِّعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً» را بر همین معنا حمل کرده‌اند. (نهایة القول المفید فی علم التجوید، ص ۲۱۳).

روش ابتدا نمودن از کلماتی که ابتدای آنها ساکن است

﴿١١﴾ - وَابْدَأْ بِهَمْزِ الْوَصْلِ مَنْ فَعَلَ بِضَمٍّ إِنْ كَانَ ثَالِثُ مِنَ الْفِعْلِ يُضَمُّ
و آغاز کن به همزه وصل از فعل به ضمه، اگر سومین حرف از فعل، مضموم باشد.

﴿١٢﴾ - وَاكْسِرْهُ حَالَ الْكَسْرِ وَالْفَتْحِ وَفِي لَأَسْمَاءٍ غَيْرِ اللَّامِ كَسْرُهَا وَفِي
و کسره بده حالت کسره و فتحه (سومین حرف از فعل) و در اسماء، غیر از لام
(تعریف که همزه آن همیشه مفتوح است) کسره آن را وفا کن.

﴿١٣﴾ - إِبْنُ مَعَ ابْنَتٍ، امْرِئٍ وَاثْنَيْنِ وَامْرَأَةٍ وَاسْمٍ مَعَ اثْنَتَيْنِ
(آن اسامی عبارتند از: اِبْن با ابْنَة، امْرَأ و اثْنین و امْرَأَة و اسم با اثْنَتین.

ابن الجزری این ابیات را نیز در آخر منظومه آورده است ولی ما به پیروی از کتاب‌های آموزش تجوید، در ادامه همین بحث مورد بررسی قرار می‌دهیم.
تلفظ کلماتی که ابتدای آنها ساکن باشد، مشکل و یا غیرممکن است، مانند:
(نُصِرْ - هُيْطَ) برای سهولت و امکان پذیر شدن تلفظ چنین کلماتی، از الف متحرکی به نام همزه وصل کمک می‌گیرند.

«همزه وصل»: «الف متحرکی است که در ابتدای کلام خوانده می‌شود ولی در وسط دو کلمه خوانده نمی‌شود»؛ مانند: ادْخُلُوا - يَا قَوْمِ ادْخُلُوا.

در مقابل همزه وصل، همزه دیگری است به نام همزه قطع که در ابتدا و وسط کلام خوانده می‌شود؛ مانند: ارْسلْنَا - لَقَدْ ارْسلْنَا.

یادسپاری: در بعضی از قرآن‌ها، برای راهنمایی قاری، روی الفی که همزه قطع است، همزه (أ) و روی الفی که همزه وصل است، صاد غیر آخری (آ) قرار داده‌اند، مانند: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ﴾.

در بعضی دیگر از قرآن‌ها، الفی که همزه قطع است را با علامت مربوطه و الفی که همزه وصل است را بدون علامت نوشته‌اند، مانند: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ﴾.

روش خواندن همزه وصل در ابتدای کلام:

همزه وصل در آغاز فعل، اسم و حرف می آید.

در «حرف»، همزه «ال» تعریف همیشه «مفتوح» است؛ مانند:

الْكِتَابُ، الْقَمَرُ خوانده می شوند الْكِتَابُ، الْقَمَرُ

در «أسماء»، همیشه «مکسور» است؛ مانند:

ابْن، اسْم خوانده می شوند ابْن، اسْم

در «افعال»، با توجه به دومین حرف بعد از همزه، اگر «مفتوح یا مکسور» بود با «کسره» و اگر «مضموم» باشد با «ضمه» خوانده می شود؛ مانند:

افْتَحْ، اضْرِبْ، انْصُرْ خوانده می شود افْتَحْ، اضْرِبْ، انْصُرْ

یادسپاری: در بعضی از قرآن ها برای صحّت قرائت همزه وصل، در صورت ابتدای به آن، اضافه بر علامت همزه وصل، حرکت آن را نیز آورده اند، مانند:

الْحَمْدُ - اِهْدِنَا - اَنْظُرْ - اَلْاَعْرَابُ

چند نکته:

۱. در پنج فعل «اقضوا، ابنوا، امشوا، امضوا، ائتوا»، همزه وصل آنها در حالت ابتدا، به کسره خوانده می شود چون در اصل، این افعال «اقضیوا، ابنیوا، امشیوا، امضیوا، ائیوا» بوده اند.

۲. همزه ساکنه در کلمات «ائتوا، ائتونی، ائیّا، ائتّ، ائذن» در صورت وصل به ما قبل، به صورت «همزه»، و در صورت ابتدا به کلمه، با «یا مدّی» خوانده می شوند، بدین ترتیب: «ایتوا، ایتونی، ایتّا، ایتّ، ایدن».

۳. همزه ساکنه در کلمه «اوئمن» نیز در صورت وصل به ماقبل، به صورت «همزه»، و در صورت ابتدا به کلمه، با «واو مدّی» (اوئمن) خوانده می شود.

انتخاب محل مناسب برای وقف و ابتداء

قبل از ورود به این مبحث تذکر این مسئله، ضروری است که: با همه بذل عنایت و توجه علمای قرائت در شناخت محل های مناسب برای وقف کردن، و تأکیدهای فراوانی که در یادگیری و آموزش آن داشته اند، به طوری که بعضی از آن بزرگواران گفته اند: «کسی که محل های وقف را نشناسد، قرآن خواندن را نمی داند»، با این حال نه از رسول گرامی اسلام ﷺ و نه از صحابه و فقهای اسلام، نام گذاری و تقسیم بندی و تعریف هریک از آنها به نحوی که از دیگر اقسامش، مشخص و تمیز داده شوند، چیزی نقل نشده است.

شکی نیست که تمامی این تقسیم بندی ها و نام گذاری ها، بعد از صدر اسلام صورت گرفته است؛ از این رو می بینیم که هریک از علمای قرائت، بنابر تشخیص خود، تقسیم بندی و نام گذاری خاصی را برای خویش انتخاب نموده است.^۱ گروهی (از جمله، شیخ ابوجعفر سجاوندی) وقف را به «پنج قسم» تقسیم کرده اند: «لازم، مطلق، جایز، مجوز لوجه و مرخص ضرورة».

و بعضی دیگر (از جمله، زرکشی در کتاب البرهان فی علوم القرآن و ابن الجری در کتاب النّشر فی القراءات العشر)، وقف را به «چهار قسم» تقسیم نموده اند: «تام مختار، کافی جایز، حسن مفهوم و قبیح متروک».^۲

و گروهی دیگر (از جمله، ابن انباری) وقف را به «سه قسم» تقسیم کرده اند: «تام، حسن، قبیح»؛ و تقسیم بندی های دیگری که علاقه مندان می توانند برای آشنایی به آنها به کتاب های وقف و ابتداء مراجعه فرمایند.

با توجه به نکات ذکر شده، نتیجه می گیریم که هیچ یک از آنها، برای قاری قرآن، نمی تواند حجت شرعی و لازم الاجرا باشد،^۳ ولی می تواند راهنمای خوبی برای

۱. معالم الاهتداء الی معرفة الوقف والابتداء، ص ۳۲ و ۳۱.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۹، ص ۳۹۷؛ النشر، ج ۱، ص ۲۳۱.

قاری در شناخت بهتر محلّ مناسب، برای وقف کردن باشد. از این رو ما نخست به بررسی تقسیم‌بندی ابن الجزری می‌پردازیم چرا که بیشتر کتاب‌های تجویدی، آن را مورد بحث قرار داده‌اند و سپس به توضیح تقسیم‌بندی سجاوندی می‌پردازیم، زیرا بیشتر قرآن‌های موجود در جهان اسلام، با رسم الخط‌های مختلف (فارسی، ترکی، اردو و عربی قدیم) براساس آن، رمزگذاری شده است.

اقسام وقف براساس تقسیم‌بندی ابن الجزری

قبل از بررسی اقسام وقف، تذکراتی نکته، لازم است که: «رابطه بین دو عبارت قبل و بعد از محلّ وقف، تعیین‌کننده نوع وقف می‌باشد» و این «رابطه» بر دو قسم است: «لفظی و معنوی».

«رابطه لفظی»: «رابطه بین دو عبارت از نظر اعراب و دستور زبان است»؛ مانند کلمه «صِرَاط» در عبارت «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که مفعول دوم «أَهْدِنَا» است و یا کلمه «إِيَّاكَ» در عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» که مفعول «نَعْبُدُ» می‌باشد و هریک از دو عبارت، برای تکمیل خود (از نظر اعراب و دستور زبان) نیاز به دیگری دارند، پس میان آنها «ارتباط لفظی» برقرار است.

«رابطه معنوی»: «رابطه بین دو عبارت، تنها از نظر معنا و موضوع مورد بحث است»، مانند آیات ۲ الی ۵ سوره بقره که شرح حال متّقین و آیات ۶ و ۷ بعد از آن، که شرح حال کفار است؛ هریک از آیات یاد شده، برای تکمیل معنا و مفهوم خود، نیاز به دیگری دارند، پس میان آنها «ارتباط معنوی» برقرار است.

ابن الجزری، «معیار تقسیم‌بندی» خود را براساس «تمام یا ناقص بودن عبارتی که روی آن، وقف می‌شود» قرار داده و می‌گوید:

«اگر عبارت یاد شده تمام و دربرگیرنده معنای مفیدی باشد»، وقف بر آن «اختیاری»^۱ خواهد بود و قاری قرآن می‌تواند از روی اختیار، بر آن محل، «وقف» کند.

۱. یک نوع دیگر برای وقف ذکر کرده‌اند و آن وقف «اختیاری» است.

«اختیار»، در لغت به معنای: «آزمون و آگاهی یافتن از چیزی» است.

و در اصطلاح قرائت: «وقف اختیاری»: «وقفی است که معلم جهت آزمون و یادگیری قرآن آموزان، دستور می‌دهد بر آخر کلمه‌ای مشخص، وقف کنند، تا تشخیص دهد که نحوه وقف کردن را به درستی یاد گرفته‌اند».

و «اگر عبارت یاد شده تمام و در برگیرنده معنای مفیدی نباشد»، وقف بر آن «اضطراری» خواهد بود و قاری قرآن نمی‌تواند از روی اختیار، در چنین جایی وقف نماید، چرا که عبارت یاد شده، ناقص بوده و وقف بر آن قبیح است، مگر اینکه از روی اضطرار و ناچاری مجبور به آن شود.

«وقف اختیاری بر سه قسم است»:

۱ - «وقف تام»: «وقف بین دو عبارتی است که رابطه لفظی و معنوی میان آنها وجود نداشته باشد».

علّت نام‌گذاری این وقف، به تام، این است که کلام، تمام و کامل می‌باشد و برای مخاطب انتظاری نیست؛ مانند وقف بر کلمه «الَّذِينَ» در آیه ۴۰ و سوره حمد:

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

عبارت اول، ادامه توصیف خداوند و عبارت دوم، وصف حال بندگان است؛ معنای آیه چنین است: «(خداوندی که) مالک روز جزاست * (پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

و یا وقف بر کلمه «جَاءَنِي» در آیه ۲۹ سوره فرقان:

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾

عبارت اول، ادامه گفتار شخص ظالم و عبارت دوم، گفتار خداوند است؛ معنای آیه چنین است: «او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود»، و «شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».

«در وقف تام، وقف بر عبارت اول و ابتدا از عبارت دوم نیکو پسندیده است، و وقف بر آن، اولی از وصل می‌باشد»؛ زیرا هر دو عبارت از نظر لفظ و معنا تمام و کامل هستند؛ از این رو در هنگام وقف، اعاده و بازگشت از جمله قبلی، لازم نیست و باید بدون بازگشت، از عبارت دوم ابتدا نمود؛ با این حال، وصل دو عبارت نیز جایز است به جز مواردی که وصل دو عبارت، موجب تغییر و فساد معنا و مفهوم

آیات گردد که در این صورت، وقف بر آن «لازم و حتمی» است و به آن «وقف بیان تام» نیز گفته می‌شود، مانند وقف بر کلمه ﴿قَوْلُهُمْ﴾ در آیه ۶۵ سوره یونس:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾

در این آیه، هر دو عبارت، فرمایش خداوند است، خداوند برای دل‌داری و تسلی خاطر پیامبرش خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «سخنان (یاوه) آنها (مخالفان و مشرکان غافل و بی‌خبر) تو را غمگین نسازد، همانا تمامی عزّت (و قدرت) از آن خداوند است...»

در صورت عدم وقف، فرمایش خداوند در عبارت دوم، جزء گفته مخالفان و مشرکان به حساب خواهد آمد که صحیح نیست؛ برای دفع این توهّم، لازم است روی عبارت اول، وقف شود و سپس از عبارت دوم، ابتدا گردد.

لازم به ذکر است، با توجّه به برداشتی که مفسرین از معنای برخی آیات دارند، امکان دارد، بر اساس یک تفسیر، وقف بین دو عبارت، «تام» باشد ولی بر اساس تفسیر دیگر، وقف بر آن عبارت، صحیح نباشد.^۱ مانند وقف بر کلمه ﴿اللَّهُ﴾^۲ در آیه ۷ سوره آل عمران: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.

عقیده مفسرین شیعه و بعضی از علمای قرائت بر این است که ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ عطف به ﴿اللَّهُ﴾ می‌باشد و معنای آیه چنین است: «تأویل قرآن را جز خداوند و راسخون فی العلم (که پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند) نمی‌دانند»؛ از این رو حتماً باید دو عبارت با هم خوانده شوند. اما عقیده بعضی از مفسرین اهل سنت و علمای قرائت این است که تأویل قرآن را تنها خداوند می‌داند و واو بعد از آن، استیناف خواهد بود، از این رو وقف بر ﴿اللَّهُ﴾ را لازم می‌دانند.

۱. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳ کتاب الحجّة، باب أنّ الرّاسخین فی العلم هم الأئمة علیهم السلام، سه حدیث در این باب آورده است؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۵، وقف بر آن را «معلوم البطلان» قلمداد نموده است. النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲ - «وقف کافی»: «وقف بین دو عبارتی است که رابطه لفظی میان آنها، وجود ندارد (هر کدام جمله مستقلی می باشند) ولی رابطه معنوی میان آنها برقرار است» (هر دو عبارت، ادامه یک موضوع واحد می باشند).
 علت نام گذاری این نوع وقف به کافی، این است که کلام با داشتن رابطه معنوی، رسا بوده و برای مخاطب کفایت می کند؛ مانند وقف بر کلمه ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ در آیه ۶ و ۷ سورة بقره:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

هر دو عبارت، جمله مستقلی بوده و از نظر اعراب و دستور زبانی، ارتباط لفظی با هم ندارند، اما از نظر معنایی هر دو عبارت در رابطه با اوصاف کفار می باشند و با هم ارتباط معنوی دارند؛ معنای آیه چنین است: «کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی؛ ایمان نخواهند آورد * خداوند بر دل ها و گوش های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم هایشان پرده ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست».

و یا وقف بر کلمه ﴿مَرَضًا﴾ در آیه ۱۰ سورة بقره:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾

هر دو عبارت، جمله مستقلی بوده و از نظر اعراب و دستور زبانی، ارتباط لفظی با هم ندارند، اما از نظر معنایی هر دو عبارت در رابطه با اوصاف منافقین می باشند و با هم ارتباط معنوی دارند؛ معنای آیه چنین است:

«در دل های آنان (منافقان) یک نوع بیماری است؛ خداوند نیز بر بیماری آنان افزوده * و به خاطر دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنان می باشد».
 در وقف کافی، وقف بر عبارت اول و ابتدا از عبارت دوم جایز است، چرا که هر دو عبارت، مفهوم و رسا و بی نیاز از یکدیگر هستند؛ از این رو می توان به عبارت اول اکتفا کرد^۱ و در صورت وقف، می توان بدون بازگشت به عبارت قبل، از عبارت دوم

۱. آقای محمود خلیل الحصری، وقف در موارد کافی را نیز «الوقف علیه اولى من الوصل» بیان کرده است. (احکام قراء القرآن الکریم، ص ۲۵۷).

ابتدا نمود؛ همچنین در صورت توانایی می‌توان دو عبارت را به یکدیگر وصل کرد، به جز مواردی که وصل دو عبارت، موجب تغییر و فساد معنا و مفهوم آیات گردد که در این صورت، وقف بر آن «لازم و حتمی» است و به آن «وقف بیان کافی» نیز گفته می‌شود، مانند وقف بر کلمه «ثَلَاثَةٌ» در آیه ۷۳ سوره مائده:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾

آیه در رابطه با اعتقادات تحریف شده مسیحیان است؛ در عبارت اول، انحراف مسیحیت در مسأله توحید را بیان می‌کند و در عبارت دوم، اعتقاد باطل آنها را قاطعانه رد می‌کند و خداوند را، یگانه معرفی می‌نماید. معنای آیه چنین است: «به یقین کافر شدند کسانی که گفتند خداوند یکی از سه خداست؛ و هیچ معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد». در صورت عدم وقف، این توهّم ایجاد می‌شود که عبارت دوم نیز ادامه گفته و اعتقادات مسیحیان می‌باشد، در حالی که پاسخ اعتقاد غلط آنهاست.

۳ - «وقف حسن»: «وقف بر عبارتی است که معنای آن تمام و مقصود باشد، ولی عبارت بعدی از نظر لفظ و معنا وابستگی به عبارت قبلی دارد».

علّت نام‌گذاری این وقف، به حسن، این است که چون معنای آن مفهوم و رسا و مقصود می‌باشد، وقف بر آن حسن و نیکو است، مانند وقف بر کلمه «الْعَالَمِينَ» در آیه ۲ و ۳ سوره حمد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

عبارت اول به تنهایی دارای معنای مفید و دارای مفهوم و مقصود است: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» ولی عبارت دوم «بخشنده و بخشایگر» دو صفت برای «الله» در عبارت قبل می‌باشد؛ هم از نظر لفظ (اعراب و دستور زبان) و هم از نظر معنا (صفت و موصوف باید با هم آورده شوند) وابستگی به «الله» عبارت قبلی دارند.

و یا وقف بر کلمه «لِلَّهِ» در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

عبارت اول به تنهایی دارای معنای مفید و دارای مفهوم مقصودی است «ستایش مخصوص خداوند است» ولی عبارت دوم «پروردگار جهانیان» صفت برای «لِلَّهِ»

در عبارت قبل می باشد، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنا وابستگی به «لله» عبارت قبلی دارد.

در وقف حسن، وقف بر عبارت اول، حسن و نیکو می باشد ولی نمی توان از عبارت دوم شروع کرد، چرا که جمله بعدی از نظر لفظ و معنا وابستگی به قبش دارد و باید با هم خوانده شوند به جز مواردی که وصل دو عبارت موجب تغییر و فساد معنا و مفهوم آیات گردد که در این صورت، وقف بر آن «لازم و حتمی» است و به آن «وقف بیان حسن» نیز گفته می شود، مانند وقف بر کلمه «قَالُوا» در آیه ۶۴ سوره مائده:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾

آیه در رابطه با عقیده ناروای یهود و ابطال آن می باشد؛ نخست عقیده باطل آنها را نقل می کند، «و یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است»، خداوند در پاسخ آنها، نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می فرماید: «دست هایشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند»؛ سپس برای ابطال عقیده ناروای آنها می فرماید: «بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد».

اگر روی عبارت اول وقف نشود و دو عبارت با هم خوانده شود، چنین توهّم می شود که عبارت دوم نیز گفته یهود می باشد، حال آن که گفته خداوند است.

یادسپاری

۱- در وقف حسن، اگر در وسط آیه باشد، مشهور این است که نمی توان از عبارت بعدی ابتدا نمود و باید از جای مناسب عبارت قبلی شروع کرد؛ مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ * رَبِّ الْعَالَمِينَ» ولی اگر آخر آیه باشد، می توان از عبارت بعدی ابتدا نمود، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)»؛ به دلیل روایتی که اُمّ السَّلَمَة رضی الله عنها (زوجه پیامبر) از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که آن حضرت بر آخر آیات «وقف» می فرمودند؛ «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ قِرَاءَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ: كَانَ يَقْطَعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً»^۱.

۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، حدیث ۲۷۱۱۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ البرهان، ج ۱، ص ۴۲۷؛ النشر، ج ۱، ص ۲۲۶.

«مراجع بزرگوار شیعه، وقف بر آخر آیات را بهتر و آن را سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند».

العروة الوثقی، فصل فی مستحبات القراءة، الخامس: الوقف علی فواصل الآیات، ج ۱، ص ۶۶۱.

۲- وقف بر عبارت اول، وقتی «حَسَن» است که معنای آن برخلاف مقصود خداوند نباشد، در غیر این صورت نه تنها حَسَن نیست بلکه قبیح و ممنوع است؛ مانند وقف بر کلمه «الصَّلوة» در آیه ۴۳ سوره نساء:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلوةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ﴾

در صورت وقف بر عبارت اول، هر چند دارای معنا و مفهوم می باشد «ای کسانی که ایمان آوردید به نماز نزدیک نشوید»، ولی این معنا و مفهوم، خلاف مقصود خداوند است؛ مقصود خداوند چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید...»

وقف قبیح

«وقف قبیح»: «وقف بر عبارتی است که معنای آن، تمام نباشد و یا دارای مفهومی باشد که مورد قصد و اراده خداوند نیست».

و علّت نام گذاری این وقف، به قبیح این است که وقف بر آن در حال اختیار، ناپسند و «قبیح» است مگر این که از روی ناچاری و «اضطرار» باشد.
«وقف قبیح دارای مراتب زیر است»:

۱- وقف بر عبارتی که دارای معنای مفیدی نباشد؛ مانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾

۲- وقف بر عبارتی که دارای مفهوم نسبی است؛ مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾

۳- وقف بر عبارتی که موجب تغییر و فساد معنا شود؛ مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلوةَ﴾

۴- وقف بر عبارتی که موجب فساد کلام شده و کفرآمیز شود؛ مانند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيٰ﴾

لازم به یادسپاری است که «مورد اول و دوم» را «وقف ناقص» و «مورد سوم» را «وقف قبیح» و «چهارم» را «وقف آقبح» یا «وقف کفران» نامیده اند.

در «وقف قبیح»، وقف، جایز نیست و باید از آن پرهیز گردد به ویژه اگر موجب فساد و یا تغییر در معنا شود، مگر اینکه قاری به خاطر عواملی که خارج از اختیار اوست، ناچار به وقف شود؛ از این رو به آن، «وقف اضطراری» و یا «وقف ضرورت» گفته می شود، زیرا هیچ عاقلی بدون جهت در جایی کلام ناقص است، وقف نمی کند.

اقسام وقف براساس تقسیم بندی سجاوندی^۱

وقف براساس تقسیم بندی سجاوندی بر پنج قسم است:

۱- وقف لازم (واجب)

«وقف لازم»^۲: «وقف بر عبارتی است که وقف بر آن لازم و حتمی باشد و اگر به مابعدش وصل شود، موجب خلل و فساد در معنا می گردد و یا معنای خلاف مقصود را به ذهن متبادر می سازد».

لازم به ذکر است که «وقف لازم» مترادف با «وقف بیان تام» نیست بلکه در برخی از موارد وقف کافی و حسن نیز دیده می شود که به آنها، «وقف بیان کافی» و «وقف بیان حسن» گفته می شود؛ با موارد آنها در تقسیم بندی ابن الجزری آشنا شدید.

۲- وقف مُطلق

«وقف مُطلق»: «وقف بر عبارتی است که وقف بر آن محل و ابتدای بعد از آن، پسندیده و به جا باشد، و در عین حال، وصل آن نیز مانعی نداشته باشد».^۳
از این رو وقف بر آن، مطلقاً خوب است، چه قاری با کمبود نفس مواجه شود یا نشود؛ مانند وقف بر کلمات «فیه» و «الْمِيعَاد» در آیات ۹ و ۱۰ سوره آل عمران:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ

۱. تجوید استدلالی، ص ۳۱۴-۳۱۱؛ سِرُّ البیان فی علوم القرآن، ص ۳۵۱-۳۵۰.

۲. النشر فی قراءات العشر، ج ۱، ص ۲۳۲ می گوید: بعضی به این نوع وقف، «وقف واجب» نیز می گویند؛ مراد واجب شرعی نیست بلکه واجب صناعی است، یعنی نزد علمای قرائت، واجب می باشد.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۸۶ (النوع الثامن والعشرون، فی معرفة الوقف والابتداء).

یادسپاری: اگر «وقف تام» را به دو دسته «لازم و غیر لازم» تقسیم کنیم، دسته دوم از مصادیق «وقف مطلق» خواهد بود، البته مصادیق وقف مطلق، منحصر به وقف تام غیر لازم نمی باشد و بعضی از موارد وقف کافی را نیز شامل می شود؛ مانند وقف بر کلمه «الْقِيَوْم» در آیه ۳ سوره آل عمران:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾

۳- وقف جایز

«وقف جایز»: «وقف بر عبارتی است که جهت وقف و وصل در آن وجود داشته باشد ولی جهت وقف آن، بهتر است»؛^۱ مانند وقف بر کلمه «أَخْطَأْنَا» در آیه ۲۸۶ سوره بقره:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا﴾

وقف جایز، تقریباً شامل تمامی موارد وقف کافی (به غیر از موارد وقف بیان کافی) می شود. جواز وقف: به جهت کامل بودن عبارت از نظر اعراب و دستور زبان است. جواز وصل: به جهت ارتباط معنوی موجود بین دو عبارت می باشد.

۴- وقف مُجَوِّز لَوْجِه

«وقف مُجَوِّز لَوْجِه»: «وقف بر عبارتی است که جهت وقف و وصل در آن وجود داشته باشد ولی جهت وصل آن، بهتر است»؛^۲ مانند وقف بر کلمه «بِالْآخِرَةِ» در آیه ۸۶ سوره بقره:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

وقف مجوز نیز مانند وقف جایز، مترادف با وقف کافی می باشد، با این تفاوت که در وقف جایز، وقف آن بهتر است (جهت وقف قوی تر است) و در وقف مجوز، وصل آن بهتر می باشد (جهت وصل قوی تر می باشد).

۱. تجوید استدلالی ص ۳۱۴ و ۳۱۱؛ سزالبیان فی علوم القرآن، ص ۳۵۱ و ۳۵۰؛ تهذیب القراءه (ابراهیم پورفرزب) ص ۱۰۲؛ لازم به ذکر است که «وقف جایز» در قرآن های با رسم الخط عربی جدید، به معنای «جواز مستوی الطرفين» می باشد یعنی: جهت وقف و وصل آن، یکسان است.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۶ (النوع الثامن والعشرون، في معرفة الوقف والابتداء).

۵- وقف الْمُرْخَصُ لِلضَّرُورَةِ (مُجَوِّزٌ لِلضَّرُورَةِ)

«وقف الْمُرْخَصُ لِلضَّرُورَةِ»: «وقف بر عبارتی است که کلام بعدی از حیث معنا مربوط به قبل باشد ولی چون آیه یا داستان طولانی است و نمی‌توان آن را به یک نَفَس خواند، از باب ضرورت می‌توان وقف کرد»، و بعد از وقف، اعاده هم لازم نیست، چرا که جمله بعد با وجود ارتباط به قبل، دارای مفهوم است؛ مانند وقف بر کلمه «بِنَاءً» در آیه ۲۲ سوره بقره:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾

جمله «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ارتباط به قبل دارد، چون فاعل «أَنْزَلَ» ضمیر است که به عبارت قبل باز می‌گردد ولی با این حال، جمله، دارای مفهوم است و دیگر نیازی نیست که عبارت قبل را اعاده نمود.

«وقف مُرْخَص» شامل بعضی از موارد «وقف کافی و حسن» می‌شود.

وقف ممنوع

مبنای علمای قرائت در «وقف ممنوع» مختلف است؛ بعضی، موارد آن را جایی می‌دانند که عبارت اول به کلی ناقص و نامفهوم باشد و بعضی دیگر (از جمله سجاوندی)، موارد آن را جایی می‌دانند که در صورت وقف، از عبارت بعدی نشود ابتدا کرد و این نکته‌ای است که ابن‌الجزری^۱ بر آن تاکید دارد و می‌گوید: بعضی از قاریان به خاطر عدم آشنایی با این مبنا (وقف ممنوع نزد سجاوندی)، وقتی به رمز «لا» می‌رسند، به خاطر کمبود نَفَس، برای اینکه وقف ممنوع را انجام ندهند، روی کلمه بعدی توقف می‌نمایند و مرتکب وقف قبیح و ممنوع می‌شوند؛ مانند وقف بر کلمه «عَلَيْهِمْ» در آیه ۷ سوره حمد:

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۲

که «وقف حسن» و جایز است چرا که عبارت، دارای مفهوم است ولی ابتدا از «غَيْرِ

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. حمد: آیه ۷.

الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» جایز نمی باشد، چرا که صفت برای «الَّذِينَ» است، و حال آنکه روی کلمه «غَيْرِ» توقف می کنند که قبیح و ممنوع است.

چند نکته:

- ۱- برای وقف، انواع دیگری ذکر کرده اند از قبیل:
«وقف غفران» که هر کس بر آنها، وقف نماید موجب مغفرت و آمرزش می شود.
«وقف نبی» که پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر آنها، وقف نموده است.
«وقف منزل» یا «وقف جبرئیل» که جبرئیل علیه السلام در هنگام تلقین آیات به پیامبر اسلام ﷺ بر آنها، وقف نموده است.
و وقف های دیگری که هیچ کدام، دلیل محکمی ندارند و بیشتر آنها، استنباط و برداشت های شخصی می باشد.

استاد محمود خلیل الحصری، قاری و مُحَقِّق علوم قرآن در این زمینه می نویسد:
«با بررسی فراوان در اُمّهات کُتُب حدیث، سُنّت، تفسیر و شمایل های اهل تجوید، به اثر صحیح یا حتّی ضعیفی بر نخوردم که دلالت بر لزوم وقف در همه این موارد، یا بعضی از آنها با توجّه به سُنّت عملی یا قولی بنماید، شاید هم از این به بعد، مدارکی به دست آوریم که اضطراب را از بین ببرد و اطمینان دل را به همراه آورد».^۱
صاحب جواهر نیز به نقل از پدر علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: «استجاب هیچیک از تقسیم بندی ها (که علمای قرائت برای وقف و ابتدا انجام داده اند) نزد من ثابت نشده، چرا که این عناوین و تقسیم بندی ها، از اصطلاحاتی است که متأخرین انجام داده اند و در زمان امیرمؤمنان علیه السلام وجود نداشته است، مگر اینکه گفته شود که مقصود امام علیه السلام رعایت وقف بر جایی است که معنا را نیکومی سازد».^۲

- ۲- در قرآن کریم، وقفی که شرعاً حرام و یا واجب باشد، نداریم به طوری که اگر قاری قرآن، آن را ترک کند، مرتکب حرامی شده باشد و یا اگر آن را به جا آورد، مستحقّ ثوابی گردد،^۳ مگر اینکه قاری قرآن از روی قصد جدّی و تعمّد جمله ای را

۱. معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف والابتداء، ص ۳۵ الی ۳۷.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۹۷.

۳. محمد جواد العاملي، قواعد الوقف، ص ۵۹.

بر زبان جاری کند که برخلاف مقصود خداوند باشد و از آن معنای کفر و یا نفی احکام الهی فهمیده شود.

۳- با مقایسه «رموز وقف» در قرآن‌های مختلف، تضادی در مواردی از آنها دیده می‌شود، و این بازگشت به برداشت افرادی دارد که قرآن را بر اساس نظر آنان، علامت‌گذاری کرده‌اند؛ از این رو هیچ کدام از آنها برای قاری قرآن، حجت شرعی نیست و بهترین راه برای شناخت محل مناسب برای وقف، آشنایی با معنا و تفسیر قرآن کریم است.

۴- در رابطه با وقف بر آخر آیات، دو نظر وجود دارد.

الف: وقف بر آن جایز است (هر چند ارتباطی لفظی و معنوی بین آنها برقرار باشد) و دلیل این گروه روایتی است که از جناب اُمّ السَّلمه رضی الله عنها زوجه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی قرآن می‌خواند در پایان هریک از آیه‌ها، قرائتش را قطع می‌کرد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وقف می‌کرد و بعد می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» وقف می‌کرد و بعد می‌فرمود: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وقف می‌کرد تا پایان حدیث^۱.

ب: «حکم آن با وسط آیه» فرقی ندارد؛ اگر رابطه لفظی و معنوی در میان باشد جایز نیست و الا جایز است.

این گروه به سند روایت اُمّ السَّلمه خدشه وارد کرده‌اند و بر فرض قبول گفته‌اند: این روایت اختصاص به سوره حمد دارد؛ شاید سوره حمد، ویژگی خاصی دارد که سایر سوره‌ها، فاقد آن باشند. یا گفته‌اند: روش پیامبر چنین بوده که بر آخر آیات وقف می‌فرمود تا پایان آیه را بفهماند.

ولی با توجه به سیره و روش مؤمنین و فقهای اسلام در قرائت قرآن کریم، وقف بر آخر آیات، نه تنها متداول و جایز است بلکه تأکید بر برتری و استحباب آن نیز شده است؛^۲ مگر این که معنایی خلاف مقصود خداوند از آن فهمیده شود.

۱. مُسند احمد، حدیث ۲۷۱۱۸.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۲۶؛ العروة الوثقی، فصل فی مستحبات القراءة، الخامس: الوقف علی فواصل الآيات، ج ۱، ص ۶۶۱.

رموز وقف

لازمه شناختن محل‌های مناسب برای وقف کردن، آشنایی با ادبیات و معانی کلمات عرب می‌باشد و با توجه به اینکه بیشتر مسلمان‌ها، عرب زبان نیستند، سجاوندی^۱ برای هریک از انواع وقف، نشانه‌هایی قرار داد تا راهنمای مناسب برای افراد غیر عرب باشد؛ از این رو آن نشانه‌ها به «رموز سجاوندی» مشهور گردیده است.

بعضی از شعراء، جهت یادگیر بهتر «رموز سجاوندی»، آنها را در قالب شعر در آورده‌اند که برای آشنایی قاریان قرآن، یکی از آنها را انتخاب نموده‌ایم.

قاریا این نظم را بشنو کنون	تا تورا در وقف باشد رهنمون
«م» وقف لازم است مگذر از او	گر گذشتی بیم کفر است اندرو
«ط» وقف مطلق آمد مَرتورا	نگذری زو هر کجا یابی ورا
«ج» جایز بگذری زو هم رواست	لیک ایستادن در او بهتر توراست
«ز» مُجَوِّز ایستی هم در خوراست	لیک بگذاشتن از او اولی تراست
«ص» را وقف مُرَخَّص خوانده‌اند	جمله قُراء در تَنفُس مانده‌اند
وقف کن آن جا که آیت بنگری	«لا» اگر بینی، مُرَكَّب بنگری

بعد از سجاوندی، علمای قرائت، نشانه‌های دیگری را برای محل‌های وقف، اضافه نمودند که به چند تای آن به طور اختصار اشاره می‌کنیم.

«قف» رمز «قیل فیهِ الوقف»، یعنی: بنابر قول بعضی، وقف جایز است.

«قلا» رمز «قیل لا تقف»، یعنی: بنابر قول بعضی، وقف جایز نیست.

«صل» فعل امر است، یعنی: وصل کن.

«صق» علامت وقف است اما به شرط «وصل به ما قبل»، یعنی: در صورتی وقف جایز است که عبارت موقوف علیه با عبارت قبلی وصل گردد. (مترادف با وقف معانقه).

۱. محمد بن طیفور غزنوی سجاوندی (متوفای ۵۶۰ هـ ق) مُقری، مفسر و نحوی است، وی دارای کتاب‌هایی به نام‌های «وقف القرآن» و «الایضاح فی الوقف والابتداء» است. (قواعد وقف و ابتداء در قرائت قرآن کریم، دکتر محمد کاظم شاکر، ص ۴۳).

«صب» علامت وقف است اما به شرط «وصل به ما بعد» یعنی: در صورتی وقف جایز است که عبارت موقوف علیه با عبارت بعدی وصل گردد (مترادف با وقف حسن).
«جه» علامت وقف «مَرَّخَص» مانند «ص».

«ک» رمز «کذلک» است، یعنی: حکم این مورد همانند سابق می‌باشد.
در بعضی از قرآن‌ها، بَرِیک محل، چندین نوع از نشانه‌ها و رموز وقف را قرار داده‌اند تا اقوال مختلف در جواز و عدم جواز وقف را آورده باشند، مانند: «ج صلی»، «ص لا»، «ط صلی»... که این امر باعث سردرگمی قاریان قرآن می‌شود؛ از این رو علمای مصر در سال ۱۳۴۲ هجری قمری به منظور اتحاد و اتفاق «رموز وقف» در قرآن‌های کشور خود، علامت‌های ذیل را انتخاب و جایگزین رموز سجاوندی نمودند.
«م» نشانه «وقف لازم».

«لا» نشانه «وقف ممنوع».

«قلى» نشانه «قف (الوقف) اولى»؛ = قِف (الوقف) اولى مِنَ الوَصَل
«صلى» نشانه «صل (الوصل) اولى»؛ = صِل (الوصل) اولى مِنَ الوَصَل
«ج» نشانه «جواز وقف».

لازم به یادسپاری است که «ج» سجاوندی، «جواز وقف و وصل با اولویت وقف» بود ولی «ج» رسم الخط عربی جدید، «جواز وقف و وصل بدون اولویت» می‌باشد «مستوى الطرفين»؛ و همچنین «لا» در رسم الخط عربی جدید، دلالت بر ممنوعیت وقف دارد ولی در رموز سجاوندی، «لا» برای دو منظور به کار برده می‌شود، یکی ممنوعیت وقف، و دیگری ممنوعیت ابتدای از بعد آن، که در این صورت، وقف جایز است ولی ابتدای از بعد آن، ممنوع می‌باشد.

«* *» نشانه «وقف مراقبه (مُعَانَقَه)»، یعنی «جواز وقف بر یکی از دو موضع است و بر هر دو نمی‌توان وقف کرد»، و آن وقتی است که دو وقف نزدیک یکدیگر باشند، و وقف هریک، مانع از وقف بر دیگری باشد.

«وقف مراقبه»، در جایی است که در یک کلمه یا عبارتی، دو احتمال باشد، هم می‌تواند وابسته به عبارت قبل از خود و هم به عبارت بعد از خود باشد؛ و هر کدام

از دو احتمال طرفدارانی داشته باشد؛ مانند کلمه «فیه»^۱ در آیه ۲ سوره بقره:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

در چنین مواردی قاری قرآن، مختار است یکی از دو نظر را انتخاب و بر آن موضع، وقف کند، ولی انتخاب هر کدام، مانع از جواز وقف بر دیگری خواهد بود و به آن «مراقبه علی التّضاد» می‌گویند.

به این وقف، اضافه بر وقف مراقبه، «وقف معانقه» نیز می‌گویند.

«مُراقبه»، به معنای «مواظبت کردن» است و در این جا، یعنی قاری قرآن باید مواظب باشد، وقف بر هر کدام، مانع از وقف بر موضع دیگری است.^۲

«مُعانقه»، به معنای «در آغوش گرفتن» است و در این جا، یعنی: عبارت مورد نظر حتماً باید در آغوش یکی از دو طرف خود قرار گیرد، تا خللی در معنای آن ایجاد نشود.

ابتداء

«ابتداء»، (ضدّ وقف)، در لغت به معنای: «شروع کردن و آغاز نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت به دو معنا آمده است:

۱- «آغاز و شروع کردن قرائت قرآن کریم».

۲- «شروع مجدد قرائت قرآن بعد از وقف».

و هر کدام از آنها نیز بر دو قسم است: «حَسَن» (جایز) و «قَبِيح» (غیر جایز).

«ابتدای حَسَن» (جایز): «آغاز و شروع کردن از آیه‌ای است که از نظر لفظ و معنا کامل، مستقل و موافق منظور اصلی قرآن کریم باشد».

«ابتدای قَبِيح» (غیر جایز): «آغاز و شروع کردن از آیه‌ای است که از نظر لفظ و معنا ناقص و موجب تغییر و فساد معنای آیه گردد و یا موافق منظور اصلی قرآن کریم نباشد».

بعضی از علمای قرائت، برای «ابتداء»، تقسیم‌بندی‌هایی همانند تقسیم‌بندی

۱. النشتر، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸؛ سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۴۶.

۲. می‌گویند این سه نقطه «⁺» عبارت است از یک نقطه نون و دو نقطه قاف کلمه «معانقه» و یا دو نقطه قاف و یک نقطه باء کلمه «مراقبه» می‌باشد.

محلّ وقف، انجام داده‌اند^۱ که این تقسیم‌بندی‌ها در رابطه با «ابتدای بعد از وقف» می‌باشد. با توجه به اینکه در ذیل اقسام وقف، روش ابتدای آنها را نیز متذکر شده‌ایم، نیازی به طرح دوباره آنها نمی‌بینیم؛ از این رو به بررسی «ابتداء و شروع کردن قرائت قرآن کریم» می‌پردازیم.

ابتدا و شروع کردن قرائت قرآن کریم، «اختیاری بوده» و یک قسم بیشتر نیست و آن «ابتدای تام» می‌باشد که از نظر لفظ و معنا مستقل بوده و هیچگونه ارتباطی با آیات قبل ندارد.

ابتدا و شروع قرآن کریم، براساس دستور خداوند در قرآن کریم، باید با «استعاذه» باشد:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۲

از این رو گفته شده که «استعاذه، شعار قرائت قرآن کریم است»، و بهتر است با «جهر» و صدای بلند خوانده شود تا شنوندگان، ساکت شده و به آیات الهی، توجه پیدا کنند.^۳

البته منظور از استعاذه، تنها ذکر جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نیست، بلکه تخلّق به آن شرط است؛ یعنی ذکر این جمله، مقدمه تحقّق حالتی در نفس و جان انسان گردد؛ حالت توجه به خداوند، حالت جدایی از هوی و هوس‌های سرکش که مانع فهم و درک صحیح انسان‌هاست؛ و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست.

شیخ طوسی، فقیه و مفسّر بزرگ شیعه می‌فرماید: «کَلَيْهِ قُرْآنٌ اِتِّفَاقٌ دارند» بر گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۴. و همه فقهای شیعه، «گفتن استعاذه» (پیش از قرائت سوره حمد در رکعت اول

۱. النشر، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. نحل: آیه ۹۸. (پس هنگامی که قرآن را می‌خوانی، به خداوند پناه ببر از شرّ شیطان رانده شده).

۳. سرالبیان فی علوم القرآن، ص ۲۶۲.

۴. «اتَّفَقَ الْقُرَّاءُ عَلَى التَّلَفُّظِ بِأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، قَبْلَ التَّسْمِيَةِ»، شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲.

نماز را «مستحب می‌دانند» و در رابطه با نحوه گفتن «استعاذه»، جملات «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» را نقل نموده‌اند.^۱

استعاذه قبل از قرائت، باید با صدای جهر (بلند) باشد تا مستمعین ساکت شده و خود را برای شنیدن قرآن، آماده کنند.^۲

«بعد از استعاذه، گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ نیز لازم است»، به خصوص اگر ابتدا و شروع قرائت از اول سوره باشد.

خداوند بزرگ در نخستین آیاتی که بر پیامبرش ﷺ وحی فرمودند، دستور می‌دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام، این وظیفه خطیر را با نام خداوند شروع نماید ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...﴾^۳

بعضی از مفسرین، کلمه «قرآن» را بعد از ﴿أَقْرَأْ﴾ در تقدیر می‌دانند، یعنی «أَقْرَأِ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ»، قرآن را با نام پروردگارت بخوان.^۴

از این رو بر مسلمانان نیز لازم است که قرآن را با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ شروع نمایند.

گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ در آغاز هر کار، به معنای «استعانت جستن» و «شروع کردن» به نام خداوند است؛ یعنی هم‌با نام خداوند شروع می‌کنم و هم از ذات پاکش استمداد می‌طلبم. همه فقهای شیعه، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ را «جزئی از هر سوره» می‌دانند و خواندن آن، «واجب» است به استثنای سوره براءت (که ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ ندارد).^۵

با توجه به مطالب فوق، اگر قاری قرآن بخواهد از ابتدای سوره، شروع کند، گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ حتماً لازم است و اگر بخواهد از وسط سوره شروع کند، گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ بهتر است، چرا که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَذْكُرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرُ»^۶.

«هر کار مهمی که نام خداوند در آن برده نشود، بی نتیجه خواهد بود».

۱. عروة الوثقی، فی مستحبات القراءة، ج ۱، ص ۶۶۱.

۲. النشر، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. علق: آیه ۱.

۴. واحدی نیشابوری، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۲، ص ۱۲۱۶، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۵۵ و ج ۱، ص ۱۵.

۵. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۴۶ (فی احکام القراءة، مسئله ۸).

۶. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۷۰ (کتاب الصلاة، ابواب الذکر، باب ۱۷، حدیث ۴).

وقتی گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» در ابتدای هر کاری، نیکو است، قطعاً در ابتدای قرائت قرآن، نیکوتر و پسندیده‌تر خواهد بود.

در این باره، قول دیگری است که گفته‌اند: اگر شروع قرائت با آیاتی باشد که در رابطه با شیطان و دوزخ و اوصاف منافقان و کفار است، به قرینه سوره براءت، ترک «بِسْمِ اللَّهِ» بهتر است و گفتن «استعاذه» کفایت می‌کند؛ ولی اگر شروع قرائت با آیاتی باشد که در رابطه با خداوند و بهشت و مؤمنین است به قرینه سایر سوره‌ها گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» بعد از «استعاذه» بهتر است.^۱

۱. سزالبيان في علوم القرآن، ص ۲۶۷.

وقف بر مرسوم خط

﴿٧٩﴾ وَاعْرِفْ لِمَقْطُوعٍ وَمَوْصُولٍ وَتَاءٍ (تأنيث) را، در مصحف إمام (مصاحفی که در زمان عثمان نوشته شده) در آنچه (که در کتابت) آمده است (رسم و کتابت آن).

یکی از مطالب علم وقف و ابتدا، مبحث «وقف بر مرسوم خط» است و مراد از آن شیوه کتابت مصاحفی است که در صدر اسلام در زمان خلیفه سوم (عثمان) برای یکسان سازی مصاحف نوشتند، و به مراکز اسلامی فرستادند تا همه مسلمانان بر اساس آنها، قرآن را قرائت کنند و از اعمال سلیقه در قرائت قرآن، جلوگیری گردد. علمای رسم القرآن، شیوه «کتابت کلمات قرآن» را بر دو قسم «قیاسی و اصطلاحی» تقسیم کرده اند.^۱

«کتابت قیاسی»: کتابتی است مطابق با آن چه که تلفظ می گردد.

«کتابت اصطلاحی»: کتابتی است برخلاف آن چه که تلفظ می گردد.

این مخالفت در کتابت به چند شکل است:

الف- به زیادت (حرفی)؛

ب- به حذف (حرفی)؛

ج- به بدل آوردن (از آن حرف، حرف دیگری نوشته شده است)؛

د- به وصل (کلماتی که باید به صورت منفصل و جدای از هم نوشته شوند، ولی به

صورت متصل و با هم نوشته شده است)؛

ه- به فصل (کلماتی که باید به صورت متصل و با هم نوشته شوند، ولی به صورت

منفصل و جدای از هم نوشته شده است).

در کتاب های «رسم القرآن» به صورت مُفَصَّل به بررسی آنها پرداخته شده است؛

علت مطرح شدن در مبحث وقف و ابتدا برای این است که ملاک در وقف، آیا

ظاهر مکتوب کلمه است (هرچند بر خلاف قاعده و برخلاف آنچه که تلفظ

۱. در کتاب «رسم و ضبط و راهنمای تدریس روخوانی قرآن کریم» نوشته مؤلف، به بررسی اقوال علمای اسلام در توقیفی (لزوم متابعت) و عدم توقیفی بودن (عدم لزوم متابعت) رسم المصحف پرداخته شده است.

می‌گردد نوشته شده است) و یا باید کتابت قیاسی را در نظر بگیریم و براساس آن، عمل وقف را انجام دهیم (چه در انتخاب محل وقف و چه در نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات).

ملاک مشهور بین علمای قرائت، شیوه کتابت قرآن است (کتابت اصطلاحی) و بر اساس آن، علم وقف را باید انجام داد، هرچند بعضی دیگر از علمای قرائت، ملاک را کتابت قیاسی دانسته‌اند.

ابن الجزری در این منظومه، براساس قول مشهور، به بررسی موارد وصل و فصل و تاء تأییدی که به صورت تاء کشیده نوشته شده، می‌پردازد.

با توجه به قاعده مشهور بین علمای قرائت که «ملاک در وقف»، «ظاهر مکتوب کلمه در قرآن کریم است»؛ نیازی به برشمردن موارد آنها نیست؛ از این رو در بیشتر کتاب‌های آموزش تجوید نیامده است ولی با توجه به هدف ما که شرح و توضیح مقدمه ابن الجزری است، به توضیح مختصر آن ابیات پرداخته‌ایم تا مورد استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد.

قبل از برشمردن موارد قطع و وصل، تذکر این نکته لازم است که طبق گفته ابن الجزری، قاعده اصلی در کتابت کلمات بر این است: «هر کلمه دو حرفی به بالا می‌بایست جدای از کلمات بعدی نوشته شود» خواه حرف باشد، یا اسم و یا فعل، مگر اینکه کلمه بعدی ضمیر متصل باشد.^۱

سپس ایشان هجده کلمه دو حرفی را برمی‌شمارد که برخلاف قاعده در بعضی از موارد به صورت متصل نوشته شده است و با توجه به اینکه موارد اتصال آنها بیشتر می‌باشد، به ذکر موارد انفصال اکتفا نموده است؛ آن موارد به ترتیب منظومه، عبارتند از:

﴿فَاقْطَعْ بِعَشْرِ كَلِمَاتٍ «أَنْ» مَعَ «مَلَجًا» وَ «لَا إِلَهَ إِلَّا»﴾

پس قطع (و جدا) کن در ده کلمه «أَنْ»، (با همزه مفتوحه و نون ساکن) از «لَا»؛ با «مَلَجًا»^۲ و «لَا إِلَهَ إِلَّا»^۳.

۱. النشر، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. توبه: آیه ۱۱۸، «أَنْ لَا مَلَجًا مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ».

۳. هود: آیه ۱۴، «وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».

﴿وَتَعْبُدُوا﴾ یاسین، ثانی هود، ﴿لَا يُشْرِكْنَ، تُشْرِكُ، يَدْخُلْنَ، تَعْلُوا عَلَى﴾
و ﴿تَعْبُدُوا﴾^۱ (سوره) یاسین و دومی (سوره) هود؛ ﴿لَا يُشْرِكْنَ﴾^۲؛ ﴿تُشْرِكُ﴾^۳؛
﴿يَدْخُلْنَ﴾^۴؛ ﴿تَعْلُوا عَلَى﴾^۵

﴿أَنْ لَا يَقُولُوا، لَا أَقُولَ﴾ و ﴿إِنْ مَا﴾
﴿أَنْ لَا يَقُولُوا﴾^۶، ﴿لَا أَقُولَ﴾^۷ و (در بقیه موارد، بر خلاف قاعده به صورت متصل نوشته شده است، و همچنین به صورت مقطوع و جدا آمده است)، ﴿إِنْ مَا﴾، به (سوره) رعد^۸ به صورت منفصل و جدا از هم آمده و در بقیه موارد متصل می باشد؛ و مفتوح آن ﴿أَنْ مَا﴾ را متصل کن و ﴿عَنْ مَا﴾.

﴿نُهِوا﴾ اقطعوا ﴿مِنْ مَا﴾ بِرُومٍ وَالنِّسَاءِ خُلْفُ الْمُنَافِقِينَ، ﴿أَمْ مَنْ أَسَّسَا﴾
﴿نُهِوا﴾^۹ به صورت جدا کنید (و بقیه موارد به صورت متصل آمده است)، ﴿مِنْ مَا﴾ به سوره روم^{۱۰} و (سوره) نساء^{۱۱}، و (در سوره) منافقین اختلاف است^{۱۲}، (همچنین جدا کنید) ﴿أَمْ مَنْ﴾ (در چهار مورد) ﴿أَمْ مَنْ أَسَّسَ﴾^{۱۳}.

۱. یس: آیه ۶۰، ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾.

۲. آیه ۲۶، ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾، به خلاف اولی آن، آیه ۲ که به صورت متصل نوشته شده است ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾.

۳. ممتحنه: آیه ۱۲، ﴿أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾.

۴. حج: آیه ۲۶، ﴿أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا﴾.

۵. قلم: آیه ۲۴، ﴿أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ﴾.

۶. دخان: آیه ۱۹، ﴿وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ﴾.

۷. أعراف: آیه ۱۶۹، ﴿أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾.

۸. أعراف: آیه ۱۶۹، ﴿أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾.

۹. رعد: آیه ۴۰، ﴿إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ﴾.

۱۰. أعراف: آیه ۱۶۶، ﴿عَنْ مَا نُهِوا عَنْهُ﴾.

۱۱. روم: آیه ۲۸، ﴿مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

۱۲. آیه ۲۵، ﴿فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

۱۳. آیه ۱۰، ﴿مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾؛ بعضی اتصال و بعضی دیگر انفصال را نقل کرده اند، (المقنع، ص ۱۹۸).

۱۴. توبه: آیه ۱۰۹، ﴿أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا حُزْفٍ هَارٍ﴾.

۸۶- ﴿فَصَلَّتِ النَّسَاءُ وَذَبِحَ﴾ «حَيْثُ مَا» وَ﴿أَنْ لَمْ﴾ الْمَفْتُوحَ. كَسْرُ ﴿إِنَّ مَا﴾
(و آیه ۴۰ سوره) فَصَلَّتْ و (آیه ۱۰۹ سوره) نساء^۲، و (آیه ۱۱ سوره) ذبح^۳، و در بقیه
موارد، «مِمَّا» متصل می باشد؛ و (همچنین به صورت جدا می آید)، «حَيْثُ مَا»، و ﴿أَنْ لَمْ﴾
مفتوح (الهمزه، در همه جا به صورت منفصل و جدا هستند و همچنین به صورت
جدا می آید) مکسوره ﴿إِنَّ مَا﴾.

۸۷- ﴿لَا نِعَامَ وَالْمَفْتُوحَ﴾ «يَدْعُونَ» مَعَا وَخُلْفُ الْإِنْفَالِ وَنَحْلٍ وَقَعَا
(آیه ۱۳۴ سوره) انعام و مفتوح (الهمزه، «أَنْ مَا» يَدْعُونَ^۴ باهم (به صورت متصل و با
هم می باشند، اما) اختلاف در انفال^۵ و نحل^۶ واقع گردیده است.

۸۸- ﴿وَكُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾ وَاخْتِلِفَ ﴿رُدُّوْا﴾ كَذَا ﴿قُلْ بِسْمَا﴾ وَالْوَصْلُ صِفَ
و (جدا کنید) «كُلِّ» از «مَا سَأَلْتُمُوهُ»^۷ و اختلاف است؛ «رُدُّوْا»^۸؛ همچنین (اختلاف
است در) «قُلْ بِسْمَا»^۹؛ و به صورت وصلی و متصل، وصف کن.

۸۹- ﴿خَلَفْتُمُونِي﴾، «اشْتَرَوْا»، «فِي مَا» اِقْطَعَا ﴿أَوْحَى، أَفْضَتُمْ، اشْتَهَتْ، يَبْلُؤَا﴾ مَعَا
﴿خَلَفْتُمُونِي﴾^{۱۰} و «اشْتَرَوْا»^{۱۱} (و سوای این سه مورد، بقیه به صورت مقطوع و جدا

۱. «أَمْ مَنْ بَاتِي عَامِنًا».

۲. «أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا».

۳. «أَمْ مَنْ خَلَقْنَا» ذبح نام دیگر سوره صافات است، به اعتبار آیه ۱۰۷ این سوره «وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ».

۴. «إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِي».

۵. «أَنْ مَا يَدْعُونَ»، لقمان: آیه ۳۰؛ حج: آیه ۶۲.

۶. آیه ۴۱، «أَنَّمَا غَنِمْتُمْ».

۷. آیه ۹۵، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ».

۸. ابراهیم: آیه ۳۴، «كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ».

۹. نساء: آیه ۹۱، «كَلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ»، هم به وصل «كَلَّمَا» و هم به فصل «كُلِّ مَا» روایت شده است.

سه مورد دیگر نیز اختلافی است و ناظم در کتاب «النشر، ج ۲، ص ۱۴۹» آورده است که عبارتند از: «كُلِّ مَا جَاءَ»،

مؤمنون: آیه ۴۴؛ «كَلَّمَا دَخَلْتَ أُمَّةً»، أعراف: آیه ۳۸؛ «كَلَّمَا أَلْقَى»، ملک: آیه ۸.

۱۰. بقره: آیه ۹۳.

۱۱. أعراف: آیه ۱۵۰، «بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي».

۱۲. بقره: آیه ۹۰، «بِسْمَا اشْتَرَوْا».

می‌باشند)، «فِی مَا» جدا از هم کنید، (در یازده مورد)؛ «أَوْحَىٰ»^۱، «أَفْضُتُمْ»^۲، «اَسْتَهْتُمْ»^۳ «یَبْلُوا» با هم^۴ (در دو مورد، سوره مائده و انعام).

❧- ثانی «فَعَلْنَ، وَقَعَتْ» رُوم، کلا تنزیل شَعْرًا وَغَیْرَ ذِی صِلَا
دومی «فَعَلْنَ»^۵ و «آیة ۶۱ سوره» وقعت (واقعہ)^۶ (و آیة ۲۸ سوره) روم^۷، و هردوی^۸
تنزیل^۹ (و آیة ۱۴۶ سوره) شعرا^{۱۰} (شاطبی مورد اخیرا اختلافی دانسته است) و غیر از
موارد مذکور، به صورت متصل بیاور.

❧- فَاَیْنَمَا کَالنَّحْلِ صِلَ وَمُخْتَلِفٍ فِی الشُّعْرَا الْاَحْزَابِ وَالنِّسَا وَصِف
پس «اَیْنَمَا»^{۱۱} مانند سوره نحل^{۱۲} به صورت متصل بیاور، و اختلاف در شعرا^{۱۳}،
احزاب^{۱۴} و نساء^{۱۵}، بیان شده.

۱. أنعام: آیة ۱۴۵، «فِی مَا أَوْحَىٰ».

۲. نور: آیة ۱۴، «فِی مَا أَفْضُتُمْ».

۳. أنبیاء: آیة ۱۰۲، «فِی مَا اَسْتَهْتُمْ».

۴. مائده: آیة ۴۸ و أنعام: آیة ۱۶۵: «لِیَبْلُوکُمْ فِی مَاءٍ اَتَاکُمْ».

۵. بقره: آیة ۲۴۰، «فِی مَا فَعَلْنَ فِی اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ»؛ اولی آن در آیة ۲۳۴ می‌باشد که شبیه همین آیه است ولی «فِیمَا» به صورت متصل می‌باشد «فِیمَا فَعَلْنَ فِی اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ». واقعاً جای سؤال است، دو آیه مثل هم، در یکی «فِیمَا» متصل و در دیگری «فِی مَا» منفصل! آیا می‌توان ادعا کرد که رسم الخط، توقیفی است؟ آیات مشابه که به دو صورت نوشته شده در قرآن، فراوان است.

۶. «فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ».

۷. «فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ».

۸. زمر: آیة ۳، «فِی مَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ» و آیة ۴۶، «فِی مَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ».

۹. ناظم به اعتبار آغاز سوره زمر، واژه تنزیل آورده است.

۱۰. «فِی مَا هَاهُنَا ءَامِنِینَ». شاطبی این مورد را اختلافی دانسته است.

۱۱. بقره: آیة ۱۱۵، «فَاَیْنَمَا تَوَلَّوْا».

۱۲. آیة ۷۶، «اَیْنَمَا یُوجِهُ».

۱۳. آیة ۹۲، «اَیْنَمَا کُنْتُمْ».

۱۴. آیة ۶۱، «اَیْنَمَا تُفْقُوا».

۱۵. آیة ۷۸، «اَیْنَمَا تَکُونُوا».

۹۰- وَصِلْ ﴿فَالِمْ﴾ هُودَ. ﴿الَّنْ نَجْعَلَا﴾ ﴿نَجْمَعْ، كَيْلَا تَحْزَنُوا، تَأْسُوا عَلَى﴾.

و متصل کن ﴿فَالِمْ﴾^۱ (سوره) هود (را و بقیه موارد، منفصل و جدا از هم می باشند؛ و متصل کن) ﴿الَّنْ نَجْعَلْ﴾^۲ (و) ﴿نَجْمَعْ﴾^۳ را و بقیه موارد، منفصل می باشند؛ و متصل کن «کَيْلَا» را در چهار موضع) ﴿لِکَيْلَا تَحْزَنُوا﴾^۴، ﴿تَأْسُوا عَلَى﴾^۵.

۹۱- حَجَّ ﴿عَلَيْكَ حَرْجٌ﴾ وَقَطَعُهُمْ عَنَ مَنْ يَشَاءُ، مَنْ تَوَلَّى، يَوْمَ هُمْ

(آیه ۵ سوره) حَجَّ^۱، و ﴿عَلَيْكَ حَرْجٌ﴾^۲ (و مابقی آن، منفصل می باشد؛ و جدا از هم) ﴿عَنَ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳، ﴿مَنْ تَوَلَّى﴾^۴، (و بقیه موارد به صورت متصل می باشد، و جدا است از هم) ﴿يَوْمَ هُمْ﴾^۵.

۹۲- وَ مَالِ هَذَا، وَ الَّذِينَ هَؤُلَاءِ تَحِينَ، فِي الْإِمَامِ صِلَ وَوَهْلَا

و (به صورت جدا بنویس لام جازه از مجرورش در چهار جا که عبارتند از) ﴿مَالِ هَذَا﴾^۱ (و) ﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ﴾^۲ و ﴿الَّذِينَ﴾^۳ (و) ﴿هَؤُلَاءِ﴾^۴؛ ﴿تَحِينَ﴾^۵ در مصحف امام، متصل (است، پس تو هم آن را متصل) بیاور و اشتباه نکن.

۱. هود: آیه ۱۴، ﴿فَالِمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ﴾.

۲. کهف: آیه ۴۸ ﴿الَّنْ نَجْعَلْ لَكُمْ مَوْعِدًا﴾.

۳. قیامت: آیه ۳، ﴿الَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ﴾.

۴. آل عمران: آیه ۱۵۳، ﴿لِکَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ﴾.

۵. حدید: آیه ۲۳، ﴿لِکَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ﴾.

۶. ﴿لِکَيْلَا يَغْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾.

۷. احزاب: آیه ۵۰، ﴿لِکَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرْجٌ﴾.

۸. نور: آیه ۴۳، ﴿وَنُصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ﴾.

۹. نجم: آیه ۲۹، ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى﴾.

۱۰. غافر: آیه ۱۶ ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾؛ ذاریات: آیه ۱۳ ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾؛ در این آیات، ضمیر «هم» مرفوع و مبتدا بوده و حکم مبتدا، انفصال است و در بقیه موارد که ضمیر «هم» مکسور و مضاف الیه می باشد، حکم آن اتصال است.

۱۱. کهف: آیه ۴۹، ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ﴾.

۱۲. فرقان: آیه ۷.

۱۳. معارج: آیه ۳۶، ﴿فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾.

۱۴. نساء: آیه ۷۸، ﴿فَمَا لِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ﴾.

۱۵. در آیه ۳ سوره ص، ﴿وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ﴾، طبق قاعده، «لَات» از «مَنَاصٍ» جدای از هم می باشند و در قرآن ها نیز به صورت منفصل و جدای از هم آمده است، ولی بعضی از علمای رسم، ادعا کرده اند که در مصحف عثمان دیده اند که حرف تاء «لَات»، متصل به «حِينَ» نوشته شده «لَا تَحِينَ»؛ ابن الجزری نیز بر اساس این قول، این حرف را می زند.

۹۳- ﴿وَزُنُوهُمْ﴾ و ﴿كَالُوهُمْ﴾ صِلِ كَذَا مِنْ «أَل» و «هَاء» و «يَا» لَا تَفْصِلِ و ﴿وَزُنُوهُمْ﴾ و ﴿كَالُوهُمْ﴾^۱ را با هم (و به صورت متصل) بیاور؛ همچنین (مدخول لام تعریف) از «أَل» و «هَاء» (تنبيه) و «يَا» (ندا)، جدا نکن (بلکه باید متصل و با هم نوشته شوند).

ابن الجزری بعد از شمردن مواردی که برخلاف قاعده به صورت متصل یا منفصل آمده است، به بررسی کلماتی می پردازد که برخلاف قاعده، تاء تأنیث آنها (ة، ة) به صورت تاء کشیده (ت) نوشته شده است.^۲

ناظم در کتاب النشر نخست، آنها را به دو قسم تقسیم کرده است؛ کلماتی که مفردبودنشان اتفاقی، و کلماتی که در مفرد و جمع بودنشان اختلاف است.^۳ کلماتی که مفردبودنشان، اتفاقی است، در شیوه وقف بر آخر آنها، اختلاف است؛ ابن کثیر، ابوعمر، کسائی و یعقوب، طبق اساس و ریشه کلمه و به قرینه موارد مشابه که با تاء تأنیث (ة، ة) نوشته شده، وقف به «هَاء» کرده اند ولی بقیه، بر اساس رسم الخط، آنجایی که با تاء تأنیث (ة، ة) نوشته، وقف به «هَاء» و مواردی که برخلاف قاعده با تاء کشیده (ت) نوشته شده است، وقف به تاء نموده اند. مواردی که مفردبودنش قطعی است، شش مورد آن، چند بار تکرار شده و بقیه، یک بار بیشتر نیامده است. موارد آنها براساس منظومه، عبارتند از:

۱. مطففین: آیه ۳، «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ بعد از واو جمع، الفی نیامده و «هُم» ضمیر متصل است؛ طبق قاعده باید با هم خوانده شود، از همین رو طبق قاعده، الف جمع نیامده است.

۲. قاعده کلی در «تاء تأنیث» بر این است که در آخر افعال به صورت «تاء کشیده» (تاء المربوطه) نوشته می شود؛ مانند: قائمه؛ اگر نوشته شده؛ مانند: قامت؛ و در آخر اسامی مفرد، به صورت «تاء گرد» (تاء المربوطه) نوشته می شود؛ مانند: قائمه؛ اگر اسم، جمع بسته شود به دو صورت است: اگر جمع سالم باشد، به صورت تاء کشیده مانند: قائمات؛ و اگر جمع مکسر باشد، به صورت تاء گرد نوشته می شود مانند: قضاة. (رشیدشرتونی، مبادی العربیة فی الصرف و النحو، ج ۴، ص ۱۶۵).

به تاء گرد، هاء تأنیث نیز می گویند و علت آن را این گونه گفته اند: «اصل در نگارش عرب این است که حالت وصلی و وقفی را رعایت می کنند؛ از همین رو، کلماتی که حالت وقفی و وصلی آن به صورت «تاء» باشند، به صورت تاء کشیده و کلماتی که در حالت وقفی، «هَاء» و در حالت وصلی، «تاء» خوانده می شود به صورت «تاء گرد» می نویسند تا قابلیت وقفی «ه، ه» و وصلی «ة، ة» داشته باشند.

در قرآن کریم به کلماتی برمی خوریم که برخلاف قاعده، «تاء گرد» به صورت «تاء کشیده» نوشته شده که ابن الجزری به بررسی آنها پرداخته است.

۳. النشر، ج ۱، ص ۱۲۹.

﴿۹۱﴾ - وَرَحْمَتُ الزُّخْرَفِ بِالتَّائِبَةِ لَاَعْرَافِ رُومِ هُودَ كَافِ الْبَقَرَةِ
و ﴿رَحْمَتُ﴾ (در سوره) زخرف^۱ با تاء نوشته شده، و (نیز با تاء نوشته شده در
سوره‌های) اعراف^۲، روم^۳، هود^۴، کاف^۵ (کهیصص)، بقره^۶، (و غیر از این هفت مورد،
بقیه موارد با تاء تأنیث «رَحْمَةٌ» نوشته شده است).

﴿۹۲﴾ - نِعْمَتُهَا ثَلَاثُ نَحْلِ إِبْرَاهِيمَ مَعَا خَيْرَاتُ عُقُودِ الثَّانِ «هَمَّ»
﴿نِعْمَتُ﴾ بقره^۷ (و) سه تایی سوره نحل^۸ (و) ابراهیم^۹ با هم (نحل و ابراهیم) آخرین
آنها، (که موارد اولی آنها با تاء تأنیث نوشته شده است)، (و سوره) عقود^{۱۰} دومی (که
دنباله آن) «هَمَّ» است.^{۱۱}

﴿۹۳﴾ - لُقْمَانُ ثُمَّ فَاطِرُ كَالْطُّورِ عِمْرَانُ، ﴿لَعْنَتُ﴾ بِهَا وَالتَّوْرِ
(سوره) لقمان^{۱۲} سپس فاطر^{۱۳}، همان گونه که در (سوره) طور^{۱۴} و عمران^{۱۵} (در این موارد
با تاء کشیده آمده و غیر از این یازده مورد، در بقیه موارد، با تاء گرد ﴿نِعْمَةٌ﴾ نوشته
شده است و همچنین با تاء کشیده آمده، کلمه) ﴿لَعْنَتُ﴾ (در دو مورد) به (سوره) آل
عمران^{۱۶} و (سوره) نور^{۱۷}؛ در بقیه موارد کلمه ﴿لَعْنَتُ﴾ با تاء گرد ﴿لَعْنَةٌ﴾ نوشته شده
است.

۱. آیه ۳۲، «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ... وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ».

۲. آیه ۵۶، «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

۳. آیه ۵۰، «فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ».

۴. آیه ۷۳، «رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

۵. مریم علیها السلام: آیه ۲، «كَهَيْصَعٍ (۱) ذَكَرَ رَحْمَتَ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا».

۶. آیه ۲۱۸، «أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ».

۷. آیه ۲۳۱، «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» ضمیر «ها» در «نعمتها» به بقره در آخر بیت قبلی باز می گردد.

۸. آیه ۷۲، «وَيَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ»؛ آیه ۸۳، «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ»؛ آیه ۱۱۴، «وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ».

۹. آیه ۲۸، «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»؛ آیه ۳۴، «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا».

۱۰. عقود نام دیگر سوره مائده است.

۱۱. در سوره مائده: آیه ۱۱، «اَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ»؛ اولی آن در آیه ۷، شبیه همین آیه است ولی دنباله

آن «وَمِثْلَ قَوْلِهِ الَّذِي» می باشد.

۱۲. آیه ۳۱، «يَنْعَمَتِ اللَّهُ».

۱۳. آیه ۳، «اَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ».

۱۴. آیه ۲۹، «فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ».

۱۵. آیه ۱۰۳، «وَإِذْ كُنَّا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ».

۱۶. آیه ۶۱، «فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ».

۱۷. آیه ۷، «أَنْ لَعْنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ».

۹۷- ﴿وَأَمْرًا﴾ یوسف عمران القصص تحریم، ﴿مَعْصِيَةً﴾ بِقَدْ سَمِعَ يُخَصِّص و ﴿أَمْرًا﴾ (در هفت مورد با تاء کشیده آمده است، سورۀ یوسف^۱، آل عمران^۲، قصص^۳، تحریم؛ و در بقیه موارد با تاء گرد ﴿أَمْرًا﴾ آمده است؛ (و کلمه) ﴿مَعْصِيَةً﴾ اختصاص دارد به (سورۀ مجادله که با) ﴿قَدْ سَمِعَ﴾ (شروع می شود)^۴

۹۸- ﴿شَجَرَتُ الدَّخَانِ﴾، ﴿سُنَّتْ﴾ فاطر کلاً وَالْأَنْفَالِ وَأُخْرَى غافِر (و با تاء کشیده نوشته شده، کلمه) ﴿شَجَرَتُ﴾ (در سورۀ دخان^۵، (و همچنین کلمه) ﴿سُنَّتْ﴾، (در پنج مورد، که سه مورد آن در سورۀ فاطر^۶ همگی (این سه مورد) و (سورۀ انفال^۷ و دیگری، (سورۀ غافر^۸؛ (و بقیه موارد با تاء گرد ﴿سُنَّتْ﴾ نوشته شده است).

ابن الجزری برای نظم شعری، «شَجَرَتُ» را مقدّم بر «سُنَّتْ» آورده و حال آن که کلمه «شَجَرَتُ» و کلماتی که در ابیات بعد می آید از مواردی است که تنها یک بار با تاء کشیده نوشته شده و در بقیه موارد با تاء گرد «ة، ة» آمده است.

۹۹- ﴿قُرْتُ عَيْنٍ﴾، ﴿جَنَّتْ﴾ فی وَقَعَتْ ﴿فَطَرْتُ، بَقِيَّتْ﴾ و ﴿ابْنَتْ﴾ و ﴿كَلِمَتْ﴾ (و با تاء کشیده نوشته شده کلمه) ﴿قُرْتُ عَيْنٍ﴾^۹، ﴿جَنَّتْ﴾ در واقعه^{۱۰}، ﴿فَطَرْتُ﴾^{۱۱} ﴿بَقِيَّتْ﴾^{۱۲}، و ﴿ابْنَتْ﴾^{۱۳} و ﴿كَلِمَتْ﴾.

-
۱. آیه ۳۰ و ۵۱، ﴿أَمْرًا الْعَزِيزِ﴾.
 ۲. آیه ۳۵ آل عمران، ﴿أَمْرًا عِمْرَانَ﴾.
 ۳. آیه ۹، ﴿أَمْرًا فِرْعَوْنَ﴾.
 ۴. آیه ۱۰، ﴿أَمْرًا نُوحٍ وَأَمْرًا لُوطٍ﴾ و آیه ۱۱، ﴿أَمْرًا فِرْعَوْنَ﴾.
 ۵. سورۀ مجادله: آیه ۸ و ۹، ﴿مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾.
 ۶. آیه ۴۳، ﴿إِنَّ شَجَرَتِ الرَّقُومِ﴾.
 ۷. آیه ۴۳، ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾.
 ۸. آیه ۳۸، ﴿فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾.
 ۹. آیه ۸۵، ﴿سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ﴾.
 ۱۰. قصص: آیه ۹، ﴿قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ﴾.
 ۱۱. آیه ۸۹، ﴿وَجَنَّتْ نَعِيمًا﴾.
 ۱۲. روم: آیه ۳۰، ﴿فَطَرَتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾.
 ۱۳. هود: آیه ۸۶، ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.
 ۱۴. تحریم: آیه ۱۲، ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ﴾.

﴿۱۳﴾ - أَوْسَطَ الْأَعْرَافِ، وَكُلُّ مَا اخْتَلَفَ جَمْعًا وَفَرَدًا فِيهِ بِالتَّاءِ عُرِفَ

وسط (سوره) اعراف؛ (در پایان، یک قاعده کلی در رابطه با کلماتی بیان می کند که در مفرد و جمع آنها اختلاف است) و هر آنچه اختلاف است در مفرد و جمع آن، با تاء (کشیده) شناخته می شود (و از ذکر موارد آنها خودداری ورزیده است).

هشت کلمه در قرآن است که با تاء کشیده نوشته شده است و با توجه به اینکه، الف مدی در بسیاری از کلمات نیامده است، این امر باعث گردیده که برخی، این کلمات را به صورت جمع و برخی دیگر به صورت مفرد بخوانند؛ مانند «كَلِمَاتُ رَبِّكَ» ← «كَلِمَاتُ رَبِّكَ»؛ اگر این کلمات را به صورت جمع بخوانیم، وقف آن به صورت «تاء» می باشد ولی اگر به صورت مفرد خوانده شوند در شیوه وقف بر آخر آنها، اختلاف است؛ کسانی مانند ابن کثیر، أبو عمرو، کسائی و یعقوب، وقف به «هاء» کرده اند و بقیه بر اساس رسم الخط، وقف بر «تاء» نموده اند.

ابن الجزری در پایان، به بررسی نحوه ابتدا کردن از کلماتی می پردازد که ابتدای آنها ساکن است و نیاز به همزه وصل دارند (ابیات ۱۰۳-۱۰۱) که آنها در پایان مبحث نحوه وقف کردن بر آخر کلمات آورده شد؛ و پس از آن، قاریان قرآن را از «وقف به حرکت» بر حذر می دارد (ابیات ۱۰۵-۱۰۴) که آنها نیز به عنوان مقدمه ورود به مبحث «روش وقف کردن بر آخر کلمات» تذکر داده شد.

ایشان در پایان به حمد و ثنای الهی می پردازد و بر محمد و آل محمد ﷺ و اصحاب پاک طینت آن حضرت درود و سلام می فرستد.

﴿۱۴﴾ - وَقَدْ تَقَضَّى نَظْمِي الْمُقَدِّمَهُ مَتَى لِقَارِي الْقُرْآنِ تَقْدِمَهُ

و به تحقیق پایان یافت نظم من مُقَدِّمَه را، از طرف خودم برای قاری قرآن، هدیه می باشد.

﴿۱۵﴾ - وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَهَا خِتَامُ ثُمَّ الصَّلَاةُ بَعْدَ وَالسَّلَامُ

و حمد و سپاس ویژه خداوند، (به عنوان) ختم آن است، سپس درود و سلام، بعد از آن.

خاتمه

در پایان نکاتی را به عنوان خاتمه یادآوری گردد.

خاتمه بحث اختصاص به توضیح و بررسی مطالبی دارد که آشنایی با آنها، برای قاریان و معلّمین قرآن کریم لازم و ضروری است تا در هنگام رو بردن با آنها، با مشکلی مواجه نشوند.

۱- رکوع

خداوند متعال در قرآن کریم از همه مسلمانان خواسته که «هر قدر برای آنها میسر و امکان پذیر است به قرائت قرآن بپردازند»^۱؛ پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نیز همیشه مسلمانان را به قرائت و حفظ قرآن کریم سفارش می فرمودند و آن را «افضل عبادات قرار داده بودند»^۲ تا مسلمانان نسبت به معارف قرآن و اصول و فروع دین مبین اسلام، آشنایی لازم را پیدا کنند؛ از این رو می بینیم بیشتر مسلمانان، قرائت قرآن را به عنوان یک درس روزانه، جزء برنامه زندگی خود قرار می دادند و هر کس به اندازه توانش به قرائت قرآن می پرداخت.

علمای صدر اسلام برای تسهیل امر، به تقسیم بندی قرآن کریم پرداختند که از جمله آنها، تقسیم قرآن به ۳۰ جزء و هر جزء به ۴ حزب^۳ و هر حزب به ۴ ربع و ... و برای نشان دادن هریک از این تقسیمات، نشانه های خاصی قرار دادند.

از جمله این تقسیم بندی ها، «رکوعات» قرآن است که در مجموع، ۵۵۸ رکوع می باشد؛ نشانه آن را «ع» قرار دادند که حرف آخر کلمه «رکوع» است و آن را روی شماره آیه ای که پایان رکوع است، اضافه نمودند؛ ع

۱. «فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»، مؤمل: آیه ۲۰.

۲. «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ»؛ وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أبواب قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ لَوْ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ، باب ۱۱، حدیث ۱۰، ج ۶، ص ۱۶۸.

۳. بعضی هر جزء را به ۲ حزب تقسیم بندی نموده اند.

«رکوع»: «حلقه‌ای از زنجیره مقاصد سوره است که دارای معنای مستقلی می باشد».

در رابطه با تقسیم بندی سوره‌ها به «رکوع» و معیار آن، دو نظریه وجود دارد:

۱- در دو رکعت اول نمازهای روزانه، باید اضافه بر سوره حمد، مقدار دیگری از قرآن خوانده شود، و برای اینکه نمازخوان، از آیات تلاوت شده بهرمنند گردد باید بین آن آیات، پیوستگی معنوی برقرار باشد؛ رکوعات سوره‌ها به نمازخوان کمک می کند تا در هر رکعت، مقدار مشخصی از آن را قرائت نماید، به ویژه در ماه مبارک رمضان که بسیاری از مسلمانان، علاقه مندند تا یک ختم قرآن در نمازهای مستحبی داشته باشند؛^۱ از این رو با شبی ده نماز دو رکعتی می توانند کل قرآن را در ماه مبارک رمضان، ختم کنند.

لازم به ذکر است که بر اساس فتوای مراجع تقلید شیعه، این کار در نمازهای مستحبی جایز است ولی در نمازهای واجب، اضافه بر سوره حمد، باید یک سوره کامل خوانده شود^۲ هر چند آن سوره، طولانی باشد.

۲- در آخر قرآنی که در سال ۱۳۵۴ هجری قمری توسط «مراجع المصاحف المصریه» تأیید شده، آمده است:

«رمز الركوع» هكذا «ع»، «وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ الْحِصَّةِ الْيَوْمِيَّةِ لِمَنْ يُرِيدُ حِفْظَ الْقُرْآنِ فِي عَامَيْنِ»؛ رمز رکوع چنین است «ع» و آن عبارت است از: سهم روزانه برای کسی که می خواهد قرآن را در دو سال حفظ نماید.

افرادی که می خواهند قرآن را حفظ کنند، نمی توانند یک سوره طولانی مثل بقره را در یک روز حفظ کنند لذا باید آن را به قطعات کوتاه تر تقسیم نمایند و با توجه به این که اگر بین آیات حفظ شده، پیوستگی معنوی برقرار باشد، حفظ آن، آسان تر و ماندگاری آن نیز بیشتر خواهد بود؛ از این رو با توجه به مقاصد و معنای هر سوره، آن را به چند قسمت تقسیم نموده اند تا حافظین قرآن، طی برنامه مشخص به حفظ آنها بپردازند.

۱. حسین شیخ عثمان، حق التلاوة: حرف «ع» إشارةً لِأَمَّاكِنِ الَّتِي نَدَبُوا الرُّكُوعَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَخْتِمَ الْقُرْآنَ فِي صَلَاةِ التَّرَاوِيحِ مِنْ رَمَضَانَ.

۲. عروة الوثقی، فصل فی القراءة، ج ۱، ص ۶۴۳.

۲- فَتْح و اِمَاله

«فَتْح»، در لغت به معنای: «گشودن و باز نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «گشودن و باز نمودن دهان است، برای ادای حرف مفتوحی که بعدش الف آمده باشد».

و آن، هنگامی است که «الف مدّی» به صورت خالص و بدون تمایل به حرفی دیگر، تلفظ گردد.

«فَتْح بر دو قسم است»:

۱ - «فَتْح شدید»: «نهایت گشودن دهان در تلفظ حرف مفتوح است»، که لهجه غیر عرب‌ها و به ویژه ایرانیان است که در هنگام تلفظ صدای «آ»، همیشه آن را درشت و پرحجم ادا می‌کنند و در لهجه اصیل عرب و قرائت قرآن وجود ندارد.

۲ - «فَتْح متوسط»: «تلفظ فتحه است به صورت نازک و کم حجم»؛ از این رو به آن، «ترقیق» نیز گفته‌اند، و بعضی در تقابل با اِماله، به آن «تفخیم» هم می‌گویند.^۱

«اِماله»، در لغت به معنای: «تمایل نمودن» است.

و در اصطلاح قرائت: «تمایل شدن صدای فتحه به کسره و الف به یاء»؛

و آن، هنگامی است که الف، منقلب از یاء، و یا اینکه بعد از حرف الف، حرف مکسوری آمده باشد.^۲

«اِماله بر دو قسم است»:

۱ - «اِماله صغری»: «تمایل شدن مقدار کمی از صدای فتحه به کسره است»، و به آن، «تقلیل، تلطیف و بینابین» نیز می‌گویند.

۲ - «اِماله کبری»: «تمایل شدن مقدار زیادی از صدای فتحه به کسره است»، و به آن، «اِماله تامّه» نیز می‌گویند.

۱. النشر، ج ۲، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۰؛ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۷.

۳. احکام قراءه القرآن الکریم، ص ۴۷؛ «الآلف فی الامالة الکبری، قَرِيبَةٌ مِنَ الْيَاءِ وَ فِي الصُّغْرَى، قَرِيبَةٌ مِنَ الْاَلِفِ الْأَصْلِيَّة».

«امالهُ صغری» از اختصاصات قرائت حمزه و کسائی کوفی است و به روایت حفص از عاصم، تنها در کلمه «مَجْرِيهَا»^۱ نقل شده است که صدای فتحه راء به سمت کسره متمایل شده و الف بعد از آن به سمت یاء میل پیدا می‌کند و در این صورت، حرف راء ترقیق می‌گردد و باید دقت نمود که فتحه و الف، کاملاً تبدیل به کسره و یاء مدّی نشود.

هدف و فایدهٔ اِماله

«هدف و فایدهٔ اِماله»: مشخص ساختن ریشهٔ کلمه در مواردی است که «الف، منقلب از یاء باشد» و همچنین سهولت در تلفظ است؛ این سهولت با نزدیک ساختن صدای فتحه به کسره انجام می‌پذیرد؛ اما کسانی که به فتح (فتحهٔ خالص) خوانده‌اند به خاطر رعایت فتحهٔ موجود در متن می‌باشد.^۲

یادسپاری

۱- در بعضی از قرآن‌ها برای راهنمایی قاری قرآن، به جای علامت فتحهٔ راء در «مَجْرِيهَا» دایرهٔ سیاه توپُر و یا شکل لوزی زیر حرف راء قرار داده‌اند «مَجْرِيهَا، مَجْرِيهَا».

۲- فتح و اِماله، دو گویش مشهور عرب است؛ فتح را گویش اهل حجاز (قسمت غربی جزیرهٔ العرب) و اِماله را گویش اهل نجد (قسمت شرقی جزیرهٔ العرب) بیان کرده‌اند.

۳- فتح و اِماله، در رابطه با حرکت فتحهٔ قبل از هاء تأنیث نیز بیان کرده‌اند؛ ادای حرکت قبل از هاء تأنیث به صورت خالص را نیز فتح می‌گویند؛ مانند: فَاطِمَةُ، صَيْحَةً؛ و تمایل صدای فتحهٔ آن به کسره، (شبيهه صدای «ا» فارسی)، مانند: فَاطِمَه، صَيْحَه.

۳- تحقیق و تخفیف همزه

«حرف همزه» در زبان عرب به صورت «تحقیق» و «تخفیف» تلفظ می‌گردد.

۱. هود: آیه ۴۱.

۲. النشر، ج ۲، ص ۳۵.

«تحقیق همزه»، که به آن، «همزه محققه» نیز می‌گویند، تلفظ همزه است از مخرجش همراه با صفات نبره و شدة، و این برای دستگاه تکلم سنگین است، به‌ویژه اگر همزه ساکن باشد؛ از این رو بعضی از اقوام عرب (مثل قریش) برای کاستن از این سنگینی، آن را سبک‌تر تلفظ می‌کردند که به این حالت، «تخفیف همزه» می‌گویند.

«تخفیف همزه» با توجه به حرکت حرف همزه و یا حرف قبل و بعد از آن، تلفظ به یکی از چهار صورت «ابدال، تسهیل، حذف و نقل و حذف» امکان‌پذیر است که در ذیل می‌آیند:

«ابدال همزه» که به آن «همزه مُبدَلَه» نیز می‌گویند، تبدیل همزه است به حرف مدّی از جنس حرکت قبل از آن؛ مانند: «أَمِنْ، إِمَان، أُتْمِنَ» که خوانده می‌شوند: «ءَامِنْ، إِيْمَان، أُؤْتِمِنَ».

«تسهیل همزه» که به آن «همزه مُسهَّله» نیز می‌گویند، تلفظ همزه است بین دو همزه و حرف مدّی هم جنس با حرکت آن، به این صورت که در مثال «أَعْجَبْتُ»، همزه دوم را بین همزه و الف، و در مثال «أَنْزَلَ»، همزه دوم را بین همزه و واو، و در مثال «إِذَا»، همزه دوم را بین همزه و یاء خوانده می‌شود.

«حذف همزه» که به آن «همزه محذوفه» نیز می‌گویند، حذف یکی از همزه است در عبارت «شَاءَ أَنْشُرَهُ».

«نقل و حذف همزه» که به آن «همزه منقوله» نیز می‌گویند، نقل حرکت همزه است به حرف ساکن قبل از خود و حذف همزه در قرائت می‌باشد؛ مانند: «قَدْ أَفْلَحَ» که خوانده می‌شود: «قَدْ فَلَحَ».

۴- کلمات دووجهی در قرآن

در قرآن کریم به کلماتی برمی‌خوریم که به دو وجه قرائت می‌شود؛ برخی مربوط به حروف و برخی مربوط به حرکات است که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

۱. در قرائت حفص از عاصم، همزه دوم در کلمه «أَعْجَبْتُ»، تسهیل شده و نشانه آن در بعضی قرآن‌ها، دایره مشکی توپریمی‌باشد؛ به این شکل: «ءَاعْجَبْتُ»، فصلت: ۴۴.

۴-۱- چهار کلمه «يَبْصُطُ^۱، بَصْطَةً^۲، الْمُصْطِطُونَ^۳، بِمُصْطِطٍ^۴» را هم با «صاد» و هم با «سین» می‌توان قرائت کرد؛ از این رو در نگارش بعضی از قرآن‌ها، یک «سین» به صورت ریز، بالا یا پایین حرف «صاد» قرار داده‌اند.

لازم به ذکر است که خواندن دو کلمه اول «يَبْصُطُ، بَصْطَةً» با «سین» و دو کلمه آخر «الْمُصْطِطُونَ، بِمُصْطِطٍ» با «صاد» مشهورتر است؛ از این رو در بعضی از قرآن‌ها، از دو کلمه اول، حرف سین را بالای حرف صاد و در دو کلمه آخر، حرف سین را زیر حرف صاد قرار داده‌اند.

۴-۲- کلمات «ضَعْفٍ، ضَعْفًا»^۵ اضافه بر «فَتْحَةُ ضَاد» با «ضَمَّةُ ضَاد» نیز نقل شده است، اما با فتحه^۶ ارجحیت دارد.

لازم به ذکر است، این کلمات باید به یک حالت خوانده شود؛ یا با فتحه و یا با ضمه؛ پس نمی‌توان یکی را با فتحه «ضَعْفٍ» و دیگری را با ضمه «ضَعْفٍ» خواند؛ اما می‌توان یک بار همه را با فتحه ضاد و بار دیگر با ضمه ضاد قرائت نمود.

۵ - علم قرائت و تجوید برای صَحَّت قرائت قرآن کریم است، بنابراین اگر رعایت بعضی از قواعد منجر به عدم فهم صحیح از آیات گردد، براساس قاعده کلی «مَا مِنْ عَامٍ إِلَّا وَقَدْ خُصَّ» می‌توان، آن قاعده را تخصیص بزنیم و بر خلاف قاعده عمل کنیم.^۷ برای نمونه: دو مورد از قواعد کلی که قابل تخصیص هستند را با ذکر دلیل متذکر می‌شویم.

۵-۱- آیه ۶۶ سوره یوسف «... فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ».

«وهنگامی که آنها (برادران حضرت یوسف) پیمان استوار خود را در اختیار او گذاردند (حضرت یعقوب) گفت: خداوند نسبت به آنچه می‌گوییم، ناظر و نگهبان است».

۱. بقره: آیه ۲۴۵.

۲. أعراف: آیه ۶۹.

۳. طه: آیه ۳۷.

۴. غاشیه: آیه ۲۲.

۵. روم: آیه ۵۴.

۶. کلمات «ضَعْفٍ» و «ضَعْفًا»، (با فتحه ضاد) به قرائت عاصم و روایت حفص است؛ اما «ضَعْفٍ» و «ضَعْفًا»، (با ضمه ضاد) را حفص از نزد خود قرائت نموده و قرائت عاصم نیست.

۷. این برداشت مؤلف می‌باشد، عزیزان می‌توانند این مطلب را با اساتید قرائت و تجوید در میان بگذارند و نظر آنها را نیز بخواهند.

کلمه «اللَّهُ» مبتدا و مقول قول حضرت یعقوب می باشد و فاعل «قَالَ» ضمیر مستتر می باشد که به حضرت یعقوب برمی گردد، یعنی: «قَالَ هُوَ (یعقوب) اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ».

وقتی عبارت «قَالَ اللَّهُ» را پشت سر هم خوانده شود، طبق قاعده همزه وصل در وسط کلام، ساقط می شود و چنین به نظر می رسد که «اللَّهُ» فاعل «قال» باشد، در حالی که «اللَّهُ» مبتدا و مقول قول حضرت یعقوب می باشد. ولی اگر بر خلاف قاعده، همزه وصل را بخوانیم و بگوییم «قَالَ اللَّهُ عَلَى...» این توهّم پیش نخواهد آمد به ویژه اگر بین کلمه «قَالَ» و «اللَّهُ» مکث کوتاهی نیز صورت بپذیرد؛ و یا بر کلمه «قَالَ» عمل سکت را انجام دهیم، لام قال را ساکن و با مکثی کوتاه، ادامه می دهیم «قَالَ»، (مکثی کوتاه) «اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ».

۵ - ۲ - سورة نمل، آیه ۱۵ «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ».

«و البته به داوود و سلیمان دانشی (ویژه) دادیم و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش فضیلت بخشید».

عبارت «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي...» مقول قول حضرت داوود و سلیمان می باشد، از این رو کلمه «قَالَ» با لفظ تشنیه آمده، اگر عبارت «قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ...» را پشت سر هم خوانده شود، طبق قاعده، همزه وصل خوانده نمی شود و الف مدی «قَالَا» بر اثر التقاء ساکنین نیز خوانده نمی شود، در این صورت، عبارت آیه، این گونه «قَالَ الْحَمْدُ» خوانده خواهد شد، و فعل تشنیه، به صورت مفرد، خوانده می شود، برای اینکه این مشکل در خواندن حل شود، بر خلاف قاعده، همزه وصل «الْحَمْدُ» می خوانیم تا التقاء ساکنین پیش نیاید و لفظ «قَالَا» به صورت تشنیه خوانده شود، به این صورت: «قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ...» و به ویژه اگر این نحوه خواندن با مکث کوتاهی روی کلمه «قَالَا» انجام بپذیرد و یا با مدّ الف مدی «قَالَا» همراه باشد، بهتر خواهد بود، چون اضافه بر مدّ منفصل، مدّ معنوی نیز خواهد بود.



بخش دوم

مهارت‌های آموزش و کلاس‌داری

همراه با

روش تدریس تجوید قرآن کریم



از صفحه ۲۰۷ تا ۲۸۲

پیشگفتار

«معلّمی»، حرفه‌ای است که به دانش نظری و تجربه عملی نیاز دارد و معلّمین ارجمنند باید با آخرین فنون آموزش و کلاس‌داری آشنایی کامل داشته باشند تا ضمن کنترل کلاس، بتوانند مطالب خود را به آسانی به متعلّمین منتقل نمایند، از این رو نخست به بررسی مهارت‌هایی پرداخته‌ایم که برای آموزش و کلاس‌داری لازم است و در ادامه روش تدریس مباحث تجوید قرآن کریم را برای گروه‌های مختلف به صورت فشرده توضیح داده‌ایم.

مهارت‌های آموزش و کلاس‌داری

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

«او(خداوند) کسی است که درمیان درس نخوانده‌ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخوانند و (در پرتو تلاوت این آیات) آنها را (از هرگونه شرک و کفر و انحراف و فساد) پاک و پاکیزه کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند».

در قرآن کریم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان معلّم و مربّی بشر معرفی شده است. در دنیای امروز نیز، معلّم یکی از ارکان مهم آموزش است که در تعلیم و تربیت نسل جوان، نقش مؤثّری دارد؛ بارها صاحب نظران اظهار داشته اند که:

«اگر معلّم خوب داشته باشیم و سایر جهات نظام آموزش و پرورش هم ناقص باشد، باز امید فراوان برای اصلاح کیفیت تعلیم و تربیت خواهیم داشت».

تردید نیست که هرگونه تحوّل اساسی در فرهنگ جامعه باید نخست از معلّمین و مربیان آغاز گردد، چرا که بدون دسترسی به معلّمین شایسته و وارسته نمی توان به توفیق در امر تعلیم و تربیت امید بست، از این رو در تعلیم اسلامی، تأکید فراوان بر اصلاح خود مربّی و معلّم شده است.

با عنایت به ویژگی‌های یک معلّم شایسته که دارای خصوصیات اخلاقی و علم و معرفت در رشته خود می باشد، باید تکنیک ها و مهارت‌های لازم از جهت فنون آموزش و کلاس‌داری نیز آشنا باشد.

در اینجا معلّمین ارجمند با پاره‌ای از فنون و مهارت‌های لازم، جهت آموزش و کلاس‌داری آشنا خواهند شد.

معلم و مربی کیست؟

معلم و مربی کسی است که بداند:

۱. چه می آموزد؟ (مشخص بودن محتوای درس)؛
۲. به که می آموزد؟ (شناخت دانش آموزان)؛
۳. چگونه می آموزد؟ (داشتن روش مناسب برای آموزش)؛
۴. برای چه می آموزد؟ (داشتن هدف عالی برای آموزش).

۱. چه می آموزد؟ (مشخص بودن محتوای درس)

یک معلم موفق کسی است که قبل از برگزاری کلاس، بداند چه چیزی را می خواهد به دانش آموزانش بیاموزد؟ و این وقتی میسر است که هدف او از برگزاری کلاس و زمان آن، مشخص باشد.

«هدف»، عبارت است از: «نتیجه نهایی فعالیت های مستمر در طول زمان آموزش». تا فرد نداند مقصدش کجاست، هرگز نمی تواند به گزینش بهترین راه رسیدن به آن بپردازد.

فعالیت های آموزشی زمانی صحیح و درست انجام خواهد گرفت که هدف ها و منظور فعالیت ها به روشنی معین شده باشند و پرسش هایی که برای سنجش میزان دستیابی به نتایج مهم آموزشی طرح می شوند هنگامی صحیح و معتبر خواهند بود که براساس نتایج معین شده صریح، طراحی گردیده باشند.

اگر هدف های آموزشی، دقیق و روشن بیان نشده باشند هیچ مبنای معتبری برای طراحی و انتخاب مواد و وسایل، محتوا و روش های آموزشی، وجود نخواهند داشت. اضافه بر آنها اگر هدف های فعالیت های آموزشی به وضوح بیان شده باشند، دانش آموزان می توانند به کوشش های خود برای دست یافتن به آن هدف ها، سازمان و جهت دهند.

برای تحقق اهداف کلی، باید آنها را به هدف های جزئی (مرحله ای) تبدیل کرد. اهداف کلی در دراز مدت به دست می آیند، از این رو باید آنها را به اهداف جزئی و مرحله ای تبدیل کرد و برای تحقق اهداف جزئی و مرحله ای، باید آنها را به هدف های رفتاری تبدیل نمود تا قابل وصول و دسترسی باشند.

«اهداف رفتاری»: به آن دسته از هدف‌هایی اطلاق می‌شوند که نوع رفتار و قابلیت‌هایی را که انتظار داریم، دانش‌آموزان پس از فعالیت آموزشی کسب نمایند، مشخص کند.

اهداف رفتاری، به معلم کمک می‌کند تا نحوه ظهور رفتارهایی را که از دانش‌آموزان انتظار دارد، با دقت بیشتری مشخص نمایند، مواد آموزشی و روش تدریس مناسب را برای رسیدن به هدف‌های تعیین شده انتخاب و به آسانی نتیجه یک دوره آموزشی را به صورتی مؤثر ارزشیابی کند.

بعد از مشخص شدن هدف‌های اجرایی، این سؤال مطرح می‌شود که هدف‌ها به چه ترتیبی باید تحقق یابند تا نتیجه بهتری به دست آید؟

هدف‌های اجرایی را باید به گونه‌ای مرتب کنیم که یادگیری از ساده به مشکل ختم شود و اضافه بر آن، سلسله مراتب هدف‌های اجرایی و مرحله‌ای نیز باید بر اساس ارتباط آنها با یکدیگر تعیین گردد.

ارتباط اهداف، معمولاً به سه شکل است:

۱. ارتباط تسلسلی و یا ارتباط متوالی: هدف‌های پایین‌تر، پیش نیاز هدف‌های بالاتر هستند و تا زمانی که مطالب مربوط به هدف قبلی فرا گرفته نشده، نباید مطلب مربوط به هدف بعدی را آموزش داد.

۲. ارتباط همتراز و یا ارتباط موازی: آموزش مطالب مربوط به هدف، پیش یا پس از هدف‌های دیگر، امکان پذیر است.

۳. ارتباط ترکیبی: بعضی تسلسلی و بعضی همتراز هستند.

با توجه به این مقدمه، به سراغ آموزش قرآن کریم می‌رویم.

معلم قرآن باید از همان روز نخست، هدفش از برگزاری کلاس قرآن مشخص باشد که می‌خواهد چه چیزی را در رابطه با قرآن آموزش دهد؟ و در پایان دوره تدریس چه انتظاراتی از قرآن‌آموزان دارد؟ و آنها چه توانایی‌هایی باید از خود بروز دهند؟

در رابطه با قرآن مسائل فراوانی مطرح است: روخوانی و روانخوانی، تجوید، صوت و لحن، ترجمه و مفاهیم، حفظ و ...

هریک از روخوانی و روانخوانی، تجوید، صوت و لحن، ترجمه و مفاهیم، حفظ و ... اهدافی هستند که معلّم قرآن قبل از تدریس می‌تواند مدّ نظرش باشد؛ با این حال، هر کدام از اینها اهداف کلی هستند که برای تحقّقشان باید به هدف‌های مرحله‌ای تبدیل شوند.

اهداف کلی از کلاس «روخوانی و تجوید قرآن کریم» چیست؟

هدف از آموزش روخوانی این است که قرآن‌آموزان با اصول و قواعد صحیح خوانی قرآن از نظر کتابت و علامت‌گذاری (روخوانی) آشنا شوند و بتوانند تمامی قرآن را به صورت روان و بدون غلط بخوانند، و هدف از آموزش تجوید این است که قرآن‌آموزان با اصول و قواعد صحیح خوانی قرآن از نظر مخارج حروف و صفات ذاتی و مُمَیّزه که این حروف را از یکدیگر تمییز می‌دهند و صفات عارضی و محسّنه که قرائت قرآن را فصیح و روان می‌سازد آشنا شوند.

پس تمامی فعالیت‌های آموزشی معلّم قرآن باید در همین چارچوب (صحیح خوانی از نظر کتابت، علامت‌گذاری و تلفظ صحیح حروف) باشد، طرّاحی‌های آموزشی که صورت می‌گیرد، ارزشیابی‌هایی که انجام می‌دهد، انتظاراتی که در پایان تدریس از قرآن‌آموزان می‌رود و همه و همه باید در همین چهارچوب باشد.

این اهداف کلی را باید به اهداف جزئی (مرحله‌ای) تبدیل کرد.

برای آشناسدن با روخوانی، نخست باید با حروف قرآن آشنا شد، چرا که کلمات از حروف تشکیل می‌شوند و سپس می‌بایست با علامت‌هایی آشنا شویم که صحت قرائت قرآن را به تصویر کشیده است و بعد از آن باید با قواعد املا و انشاء کلمات آشنا گردید که حرفی کم و یا زیاد دارند، و برای آشنا شدن با تجوید، نخست باید با مخارج حروف آشنا شد و با توجّه به اینکه بعضی از حروف دارای مخرج مشترکی می‌باشند باید با صفات و ویژگی‌های ذاتی و مُمَیّزه که این حروف را از یکدیگر متمایز می‌سازد آشنا گردید و بعد از آن با صفات و ویژگی‌هایی که در هنگام ترکیب حروف در قالب کلمات و آیات عارض می‌گردد و باعث می‌شود تا آیات الهی به صورت فصیح و روان قرائت گردد.

قدم بعدی، مشخص شدن تقدّم و تأخّر این مطالب است؛ ارتباط بین آنها چگونه

است؟ تسلسلی و متوالی، یا همتراز و موازی؟ کدام مرحله پیش‌نیاز مرحله بعدی است؟ باید کاملاً مشخص شود.

۲. به که می‌آموزد؟ (شناخت دانش‌آموزان)

یک معلم، پیش از تدریس باید مخاطب خود را بشناسد. آگاهی یافتن معلم از ویژگی‌های جسمی، شناختی و عاطفی و توانایی‌های دانش‌آموزان از مهمترین وظایف وی به شمار می‌رود.

اگر یک معلم، شناخت کافی از دانش‌آموزان کسب نکند، به هیچ‌وجه نخواهد توانست شیوه‌های مناسبی را برای اجرای فرایند یاد دهی (یادگیری) در کلاس درس انتخاب نماید.

اگر معلمی مطالب آموزشی را بدون توجه به توانایی و قابلیت‌های دانش‌آموزان، انتخاب کند و مطالب آموزشی برای آنان مشکل باشد، نه تنها یادگیری مطلوب رُخ نخواهد داد، بلکه دانش‌آموزان نسبت به فعالیت‌های آموزشی دلسرد و دلزاده خواهند شد و اگر مطالب جدید، پیش‌دانسته‌های آنان را منعکس کند، نه تنها دانش‌آموزان به فعالیت‌های آموزشی توجّه نخواهند داشت، بلکه زمانی را که باید برای پرورش توانایی‌هایی جدید صرف شود به هدر خواهد رفت.

دانش‌آموزان قاعداً قبل از ورود به کلاس، درموقعیت‌های آموزشی دیگر، مهارت‌هایی را کسب نموده‌اند، معلم باید شناختی از اطلاعات و معلومات قبلی آنان داشته باشد تا بتواند از اولین گام آموزشی یعنی نقطه شروع تدریس خود را مشخص کند. این کار به مدد «ارزشیابی تشخیصی»^۱ امکان‌پذیر است.

ارزشیابی تشخیصی: به منظور اندازه‌گیری رفتارهای ورودی و ارزیابی میزان آمادگی دانش‌آموزان به منظور ورود و شروع به آموزش مطالب جدید به کار می‌رود.

رفتار ورودی: مهارت‌ها و توانایی‌هایی است که دانش‌آموزان باید قبل از شروع یک فعالیت آموزشی از خود نشان دهند تا بتوانند با موفقیت، درس جدید را فراگیرند.

۱. در رابطه با انواع ارزشیابی‌ها، نحوه و جایگاه هریک از آنها در صفحات آینده، مشروحاً توضیح خواهیم داد.

نحوه ارزیابی از میزان آمادگی دانش‌آموزان باید به گونه‌ای باشد که رفتار ورودی و هدف‌های اجرایی درس جدید را دربرگیرد، تا مشخص کند دانش‌آموزان، پیش نیاز درس جدید را به طور مطلوب آموخته‌اند یا نه؛ و یا از مفاهیم درس جدید چقدر آگاهی دارند؟

در رابطه با کلاس قرآن نیز، معلّم باید قبل از تدریس، شناخت لازم را نسبت به تک‌تک افراد کلاسش داشته باشد. آیا قرآن‌آموزان شرایط لازم برای شرکت در کلاس روخوانی و یا تجوید را دارند؟ آیا نسبت به مطالبی که می‌خواهیم به آنها آموزش دهیم آشنایی قبلی دارند؟ میزان آشنایی ایشان چقدر است؟ مطالب را در چند جلسه می‌توان به آنها آموزش داد؟ و ...

برای به دست آوردن پاسخ صحیح، نیاز به «ارزشیابی تشخیصی» است. برای این منظور باید از تک‌تک داوطلبین خواست هر یک (به هر مقداری که می‌دانند)، چند سطر از وسط قرآن را بخوانند تا میزان آشنایی آنها نسبت به روخوانی و یا تجوید قرآن کریم مشخص شود و در پایان، معلّمین محترم می‌توانند براساس آن، داوطلبین را سطح‌بندی و زمان لازم برای آموزش هر سطح را از قبل مشخص و به تدریس آنها بپردازند (توضیح بیشتر آنها در انواع ارزشیابی‌ها خواهد آمد).

۳. چگونه می‌آموزد؟ (داشتن روش مناسب برای آموزش)

روش در هر کار، به گام‌هایی گفته می‌شود که پیمودن آنها، کار را آسان‌تر و سریع‌تر می‌کند.

روش تدریس، همان مجموعه فعالیت‌های معلّم و دانش‌آموزان برای زودتر رسیدن به هدف مطلوب است.

تردیدی نیست فراگرفتن انواع روش‌های آموزشی و تربیتی و کسب مهارت‌های لازم در این زمینه، بسان ابزار کار یک معلّم در امر آموزش محسوب می‌شود. از این رو بر معلّمین لازم است با آخرین فنون آموزش و کلاس‌داری آشنایی کامل داشته باشند تا بتوانند ضمن کنترل کلاس، مطالب خود را به آسانی به متعلّمین منتقل نمایند.

۴. برای چه می آموزد؟ (داشتن هدف عالی برای آموزش)

معلّمی، کار سخت و طاقت فرسایی است، اگر معلّم از انگیزه قوی و معنوی برخوردار نباشد، تاب تحمّل کج فهمی ها، دیرفهمی ها، بی نظمی ها و... دانش آموزان را نخواهد داشت و هیچ گاه از کارش لذّت نخواهد برد.

«معلّمی، شغل انبیاست» و کار معلّم در راستای کار انبیا می باشد با مطالعه شرح حال انبیای الهی در می یابیم که آن بزرگواران برای بیان رسالت خود، چه سختی ها و زجرهایی که نکشیده اند، ما نیز باید روش آنها را در تبلیغ و آموزش معارف و احکام الهی الگویی خود قرار دهیم و برخداوند توکل کنیم تا سختی ها و مشکلات مادی و روحی، دلسردمان نسازد و ما را از هدف عالمیان باز ندارد.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱

«برای شما در (زندگی و رفتار) رسول خدا سرمشق نیکویی است برای آنهایی که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

در اسلام ارزش دانشمندی که جامعه از دانش او بهره مند می شود از هفتاد هزار عابد، برتر و بالاتر است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»^۲.

از این رو یک معلّم نباید هدفش از آموزش، تنها بهره دنیوی باشد و خود را از بهره اخروی محروم سازد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۳

و در پایان فراموش نکنیم که زکات علم، گسترش و آموزش دادن آن است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ»^۴.

۱. احزاب / ۲۱.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۳، (باب صفه العلم و فضله، حدیث ۸)

۳. همان، ص ۴۴، (باب المستأكل بعلمه، حدیث ۲)

۴. همان، صفحه ۴۱، باب بذل العلم، حدیث ۳.

اهمیت و ضرورت ارزشیابی

معلم در برنامه‌ریزی تدریس و تصمیم‌گیری در جریان فعالیت‌های آموزشی، به داشتن اطلاعات معتبر در زمینه آمادگی و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان نیازمند است؛ «اندازه‌گیری و ارزشیابی» می‌تواند جهت اطلاعاتی را در اختیار او قرار دهد. «اندازه‌گیری در آموزش»، عبارت است از: «به دست آوردن اندازه‌ها و اطلاعات مربوط به یک رفتار یا ویژگی خاص به صورت کمیّت».

اگر معلمی پس از اندازه‌گیری و به دست آوردن اطلاعات، کیفیت اطلاعات به دست آمده را مورد توجه قرار دهد و به تجزیه و تحلیل آن پردازد، گفته می‌شود او عمل ارزشیابی انجام داده است.

«ارزشیابی»: «فرایندی^۱ است منظم برای تعیین و تشخیص میزان آمادگی و پیشرفت دانش‌آموزان در رسید به هدف‌های آموزشی».

اگر معلمی پس از اندازه‌گیری و به دست آوردن اطلاعات، کیفیت نتایج یا اطلاعات به دست آمده را مورد توجه قرار دهد و به تجزیه و تحلیل آن پردازد، گفته می‌شود که او عمل ارزشیابی انجام داده است.

مثلاً هرگاه به توانایی شخصی، نمره دهیم و این نمره را یادداشت کنیم، توانایی وی را اندازه‌گیری کرده‌ایم؛ ولی هرگاه این نمرات را تفسیر و با معیار و ضوابط معینی مقایسه کنیم، دیگر علاوه بر عمل اندازه‌گیری، توانایی پیشرفت او را ارزشیابی کرده‌ایم.

پس «ارزشیابی» نوعی داوری در مورد فرد است براساس اطلاعات معتبر.

فواید ارزشیابی

ارزشیابی آموزشی دو فایده اساسی دارد:

یکم: «آگاه شدن معلم از میزان موفقیت اجرای یک برنامه آموزشی»؛ معلم با بررسی و تفسیر اطلاعات به دست آمده می‌تواند از نقاط ضعف و قوت برنامه‌های آموزشی خود، آگاه شود و برای اصلاح و تجدیدنظر آنها، اشتیاق بیشتری از خود نشان

۱. منظور از فرایند منظم، این است که ارزشیابی باید برطبق یک برنامه منظم انجام گیرد.

خواهد داد؛ این نوع فعالیت‌ها، توانایی حرفه‌ای معلّم را در زمینه‌های مختلف آموزشی و طراحی آموزشی به تدریج افزایش می‌دهد.

دوم: «آگاه شدن دانش‌آموزان از میزان موفقیت و پیشرفت تحصیلی خود» وقتی دانش‌آموزان با هدف‌های ارزشیابی به درستی آشنا شوند و قبول کنند که منظور از ارزشیابی، کمک به فرد فرد دانش‌آموزان و جبران کمبود آموزشی و تقویت نقاط ضعف آنها می‌باشد، نتایج زیر، قابل پیش‌بینی است:

۱. دانش‌آموز با آگاهی و به طور شخصی درباره پیشرفت خود قضاوت می‌کند و برای یادگیری و کسب موفقیت بیشتر، احساس و انگیزه واقعی می‌یابد.
۲. دانش‌آموز به سبب اعتقاد به نتایج ارزشیابی، نقاط ضعف خود را می‌پذیرد و برای جبران آنها، تلاش بیشتری انجام می‌دهد.
۳. اگر ارزشیابی با حسن نیت و به درستی انجام گیرد، اعتماد به نفس دانش‌آموزان بیشتر تثبیت و تقویت می‌شود.
۴. ارزشیابی چنانکه مستمر و دائمی باشد سبب تکرار مطالب درسی می‌شود.

انواع ارزشیابی

سه نوع ارزشیابی داریم که با توجه به کلاس‌های قرآن به ترتیب با تشریح و فایده آن می‌پردازیم.

۱. تشخیصی (ورودی)

۲. تکوینی (مرحله‌ای)

۳. تراکمی (پایانی)

۱. تشخیصی (ورودی)

«ارزشیابی تشخیصی»: ابزاری است که معلّم با استفاده از آن مطمئن می‌شود که دانش‌آموزان مهارت‌های لازم را جهت ورود به فعالیت جدید را دارند، این ارزشیابی پیش از تدریس انجام می‌گیرد و هدف از آن، جمع‌آوری اطلاعات درباره میزان توانایی و پیش دانسته‌های دانش‌آموزان به منظور آگاهی از کمبودهای آموزشی و جبران آنها می‌باشد.

توضیح بیشتر:

یادگیری، جریانی است متوالی و بهم پیوسته، از این رو کسب مهارت و دانش در هر زمینه، مستلزم یادگیری اموری است که پایه و اساس یادگیری بعدی را تشکیل می‌دهند؛ اضافه بر آن، ممکن است بعضی از افراد کلاس، نسبت به بعضی از مطالب موضوعی که می‌خواهیم آموزش دهیم، از قبل آشنایی داشته باشند، به همین دلیل لازم است که معلم قبل از تدریس هر مطلب آموزشی، معلوم کند که آیا دانش‌آموزان، توانایی‌ها و مهارت‌هایی را که لازمه فراگیری مطالب جدید است، آموخته‌اند یا نه؟ به دست آوردن چنین اطلاعاتی مستلزم ارزشیابی است.

این‌گونه ارزشیابی را اصطلاحاً «ارزشیابی تشخیصی» یا «ورودی» می‌نامند. بنابراین «ارزشیابی تشخیصی»، آموخته‌های پایه و یا رفتار ورودی^۱ دانش‌آموزان را که لازمه یادگیری مطالب جدید است می‌سنجد.

اگر معلمی مطالب آموزشی را بدون توجه به توانمندی‌ها و قابلیت‌های دانش‌آموزان انتخاب کند و مطالب آموزشی، برای آنان مشکل باشد، نه تنها یادگیری مطلوب رُخ نخواهد داد، بلکه دانش‌آموزان نسبت به فعالیت‌های آموزشی، دلسرد و دلزده خواهند شد و اگر مطالب جدید، پیش دانسته‌های آنان را منعکس کند، نه تنها دانش‌آموزان به فعالیت آموزشی، توجه نخواهند داشت، بلکه زمانی را که باید برای پرورش توانایی‌های جدید صرف شود، به هدر خواهد رفت؛ در صورت وجود حالت اول، معلم باید قبل از شروع تدریس جدید، به ترمیم مفاهیم پیش‌نیاز بپردازد؛ و در صورت وجود حالت دوم، باید عمل تدریس را به صورت جهشی انجام دهد، یعنی آن دسته از هدف‌های اجرایی را که دانش‌آموزان می‌دانند، در تدریس نادیده بگیرد و تدریس را از نقطه‌ای آغاز کند که آنان نمی‌دانند.

«ارزشیابی تشخیصی بر دو قسم است»:

۱. ارزشیابی نسبت به اهداف کلی (قبل از شروع کلاس، نسبت به هدف کلی)؛
۲. ارزشیابی نسبت به اهداف جزئی (قبل از تدریس هر درس، نسبت به همان درس).

۱. رفتار ورودی: مهارت‌ها و توانایی‌هایی است که دانش‌آموزان باید قبل از شروع یک فعالیت آموزشی از خود نشان دهند تا بتوانند با موفقیت به هدف‌های اجرایی دست یابند.

اهداف و فواید ارزشیابی تشخیصی

اهداف و فواید ارزشیابی تشخیصی عبارت است از:

۱. شناخت استعداد دانش‌آموزان؛
۲. تعیین رفتار ورودی دانش‌آموزان؛
۳. قراردادن دانش‌آموزان در موقعیتی مناسب، جهت درک مطالب جدید درس.

ارزشیابی تشخیصی کلاس‌های آموزش قرآن

در رابطه با کلاس‌های قرآن باید هدف مشخص باشد که هدف، آموزش روخوانی و روانخوانی است و یا تجوید قرآن کریم می‌باشد؟
در رابطه با تجوید نیز باید مشخص گردد که هدف، تجوید مقدماتی است یا تکمیلی؟ و...

برای آموزش هر کدام از آنها، توانایی و پیش‌دانسته‌هایی لازم است که قرآن‌آموزان باید از قبل به دست آورده باشند، اضافه بر آنها ممکن است بعضی از داوطلبین، قبلاً دوره را به صورت ناقص گذرانده باشند و نسبت به بعضی از مطالبی که می‌خواهیم آموزش دهیم، آشنایی قبلی داشته باشند، از این‌رو لازم است قبل از تدریس، ارزشیابی تشخیصی از تک‌تک افراد به عمل بیاوریم تا توانایی‌ها و میزان آگاهی قرآن‌آموزان به آنچه که باید بیاموزند، مشخص گردد.

نخست به بررسی شرایط لازم برای شرکت در کلاس آموزش روخوانی و روانخوانی قرآن کریم می‌پردازیم، برای آموزش روخوانی، دو طرح کلی موجود است: یکی برای افرادی که سواد خواندن و نوشتن را ندارند و دیگری برای افرادی که سواد خواندن و نوشتن را دارند، و این گروه هر قدر آشنایی و تسلط آنها بیشتر باشد، زودتر با روخوانی و روانخوانی قرآن کریم آشنا خواهند شد، از این‌رو آشنایی معلمین قرآن با سطح معلومات قرآن‌آموزان، نقش مؤثری در سطح‌بندی مطالب و آموزش قرآن خواهند داشت، اضافه بر آن، امکان دارد بعضی از قرآن‌آموزان، قبلاً در کلاس آموزش روخوانی شرکت کرده باشند و نسبت به بعضی از مطالب آن آشنایی داشته

باشند، در اینجا لازم است تا معلّمین محترم از تک تک داوطلبین نسبت به مطالبی که می‌خواهند آموزش دهند نیز ارزشیابی به عمل آورند و سپس براساس آن شناخت، به درس‌بندی مطالب و تدریس آنها بپردازند.

برای این منظور، از کلیّه داوطلبین باید خواست تا هریک چند سطر از وسط قرآن بخوانند و درصد آشنایی آنها با هریک از مطالب روخوانی را در لیست مخصوص ثبت نمود و در پایان به جمع‌بندی آنها پرداخت که آیا این افراد، شرایط لازم را برای شرکت در یک کلاس مشترک دارند؟ یا اینکه باید در دو کلاس جداگانه تفکیک شوند؟ برای آموزش آنها چند جلسه لازم است؟ در هر جلسه چه مطالبی باید گفته شود؟ نحوه تمرین باید چگونه باشد؟ و تمامی این مطالب براساس ارزشیابی ورودی قابل تشخیص است.

در رابطه با آموزش تجوید نیز نخست باید سطح آموزش مشخص باشد که آیا هدف، آموزش تجوید مقدماتی (سطح یک) است و یا تجوید تکمیلی (سطح دو) می‌باشد؟ هر کدام از آنها نیز پیش نیازهایی دارند که باید داوطلبین از قبل دارا باشند؛ حداقل معلومات پیش نیاز برای یادگیری تجوید مقدماتی، تسلط کامل بر روانخوانی قرآن کریم می‌باشد و برای یادگیری تجوید تکمیلی، اضافه بر روانخوانی، تسلط بر تجوید مقدماتی نیز شرط است مگر این که داوطلبین ما از نظر علمی در سطح دبیرستان و بالاتر باشند که در این صورت همان تسلط بر روانخوانی، کفایت می‌کند از این‌رواز کلیّه داوطلبین خواسته می‌شود تا هریک چند سطر از وسط قرآن را بخوانند تا مشخص شود که آیا شرایط لازم، جهت شرکت در کلاس را دارند؟ و یا این که چند جلسه به عنوان پیش نیاز جهت تسلط بر روانخوانی لازم دارند. این ارزشیابی نسبت به هدف کلی است، اما ارزشیابی نسبت به اهداف جزئی، معلّم قبل از آموزش هر درسی نخست در رابطه با مطالبی که می‌خواهد در آن جلسه آموزش دهد، سؤالاتی را از قرآن‌آموزان می‌پرسد تا میزان آگاهی افراد کلاس نسبت به آن مطالب جدید آگاه شود و براساس آن اقدام به تدریس نماید.

۲. ارزشیابی تکوینی (مرحله‌ای)

«ارزشیابی تکوینی و یا ارزشیابی مرحله‌ای» (ارزشیابی در طول تدریس): زمانی به اجرا در می‌آید که فعالیت‌های آموزشی، هنوز جریان دارد و یادگیری دانش‌آموزان در حال تکوین یا شکل‌گیری است و هدف از آن اطلاع یافتن از میزان پیشرفت تدریجی دانش‌آموزان در قسمت‌های خاصی از درس، در طول تدریس و کمک به آنها برای تقویت و تکمیل آموخته‌های جدید، بر اساس هر یک از هدف‌های آموزشی از پیش تعیین شده است.

توضیح بیشتر:

تحقق هدف‌های آموزشی و پرورشی یا تغییر رفتار دانش‌آموزان به تدریج و به مرور زمان امکان‌پذیر می‌گردد. به این دلیل، معلم ناگزیری است تحقق هدف‌های آموزشی هر بخش را در فاصله زمانی معینی متناسب با توانایی و امکانات دانش‌آموزان، انتظار داشته باشد، او برای آنکه از چگونگی تحقق هدف‌های آموزشی هر بخش از مطالب تدریس شده آگاه گردد، لازم است در پایان هر بخش، آموخته‌های دانش‌آموزان را مورد ارزشیابی قرار دهد؛ این نوع ارزشیابی که به طور مستمر در پایان هر بخش از مطالب تدریس شده در طول سال تحصیلی انجام می‌گیرد «ارزشیابی تکوینی یا ارزشیابی مرحله‌ای» نامیده می‌شود.

در ارزشیابی تکوینی، هدف امتیاز دادن یا تویخ دانش‌آموزان نیست، بلکه این ارزشیابی به منظور شناسایی نقص‌ها و کاستی‌هایی انجام می‌گیرد که هنوز فرصت اصلاح آنها وجود دارد و هدف از آن، جبران این نقص‌ها توسط معلم با دانش‌آموزان است.

اهداف و فواید این ارزشیابی:

۱. اندازه‌گیری پیشرفت دانش‌آموزان در طول مراحل مختلف تدریس؛

یکی از مهم‌ترین موارد استفاده از آزمون‌های تکوینی یا مرحله‌ای کمک به پیشرفت گام به گام یادگیری است به این معنی که آموختن مطالب یک موضوع درسی، به صورت مرحله‌ای انجام می‌گیرد و یادگیری واحدهای قبلی، برای یادگیری واحدهای

بعدی ضروری می‌باشد؛ ارزشیابی تکوینی به دانش‌آموزان نشان می‌دهد که به پرسش‌ها چگونه پاسخ گفته‌اند. اشکالشان چیست؟ جنبه‌های ضعف یادگیری آنها کدام است؟ و چه چیزی را فرا گرفته‌اند؟ و برای اینکه بتوانند مراحل بعدی را شروع کنند، چه چیزی را مجدد باید یاد بگیرند.

۲. اصلاح روش تدریس

در ارزشیابی تکوینی، مواد درسی، کیفیت و تنظیم محتوا و زمان مناسب برای یادگیری، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، معلّم می‌تواند باتوجه به یافته‌های این نوع ارزشیابی، روش تدریس خود را اصلاح کند و یا روش تدریس مناسب‌تری انتخاب نماید.

ارزشیابی مرحله‌ای کلاس‌های قرآن

در کلاس‌های قرآن، چون درس‌ها زنجیروار به هم متصل‌اند، قبل از شروع درس جدید، برای ارزشیابی از میزان یادگیری و تسلّط دانش‌آموزان با علامت یا قاعده تدریس شده، نخست باید از درس قبل، سؤال و تمرین کنیم؛ با این کار اضافه بر اینکه میزان یادگیری قرآن‌آموزان خود را از درس قبل، آزموده‌ایم برای افرادی که در جلسه قبل، درس را خوب یاد نگرفته و یا غایب بوده‌اند، خیلی مفید و موجب آمادگی بیشتر برای یادگیری درس بعدی خواهد بود.

در این مرحله، قرآن‌آموزان باید بتوانند کلیۀ کلمات قرآنی را که دارای علامت‌ها و قواعد تدریس شده است به طور صحیح بخوانند؛ از این رو دیگرو روی کلمات ساده و یا به صورت تفکیک، تمرین نمی‌کنیم بلکه با انتخاب کلمات مشکل و یا آیاتی که دارای آن نکاتند، از تک‌تک افراد می‌خواهیم تا آنها را بخوانند و پس از آنکه مطمئن شدیم همه قرآن‌آموزان، درس را یاد گرفته‌اند، درس بعدی را شروع کنیم.

در ارزشیابی مرحله‌ای باید به این نکته توجه داشت که تا قرآن‌آموزان مطالب درس گذشته را به صورت عملی و کاربردی، یاد نگرفته‌اند، نباید به آموزش درس جدید پرداخت، چرا که هدف، تنها آموزش اصطلاحات و قواعد نیست، بلکه هدف آشنایی با کاربرد عملی قواعد می‌باشد.

چند نکته:

۱: برخی معلمین روش درستی برای این نوع ارزشیابی استفاده نمی‌کنند؛ مثلاً از قرآن‌آموزن می‌خواهند تا از حفظ، کلماتی را بگویند که دارای علامت درس گذشته باشد و یا پای تابلو ببایند و کلمات مورد نظر معلم را روی تابلو بنویسند؛ و یا معلم، کلمات تکراری و ساده را انتخاب می‌کند و از قرآن‌آموزان می‌خواهد تا با هم بخوانند؛ و یا نخست، کلمات مورد نظر را خود می‌خواند و سپس از افراد کلاس می‌خواهد تا با هم تکرار کنند.

هیچ کدام از موارد فوق صحیح نیست چرا که هدف ما کتابت و یا حفظ و تکرار کلمات نبوده بلکه هدف ما از تدریس علامت‌ها و قواعد، تسلط قرآن‌آموزان بر صحیح‌خوانی کلمات و آیات قرآن کریم بود؛ از این رو برای این نوع ارزشیابی، معلم باید کلمات و آیات جدید را انتخاب نماید که دارای آن علامت‌ها و قواعد باشد و از چند نفر از قرآن‌آموزان (با انتخاب خودش) بخواهد تا آن کلمات و آیات را بخوانند. در این صورت است که می‌توان قضاوت نمود که قرآن‌آموزان، درس گذشته را یاد گرفته‌اند یا خیر.

۲: اگر قرآن‌آموزی در خواندن کلمه‌ای مشکل داشت، معلم نباید بلافاصله تلفظ صحیح آن را خود بیان کند و یا از افراد کلاس بخواهد تا صحیح آن را تلفظ کنند، بلکه با راهنمایی و تذکران علامت، قرآن‌آموز را در صحیح خواندن آن کلمه، کمک کند.

۳: بعد از خواندن قرآن‌آموز، بلافاصله تأیید یا رد نکنیم بلکه بعضی وقت‌ها از بقیه افراد کلاس به ویژه افرادی که حواسشان به کلاس نیست، بخواهیم که بگویند آیا خواندن این شخص صحیح بود؟ با این کار حواس کلیه افراد کلاس در هنگام پرسش، به تمرین و ارزشیابی از درس قبل، جلب خواهد شد چرا که هر لحظه احتمال می‌دهند که نفر بعدی آنها خواهند بود.

۳. ارزشیابی پایانی (تراکمی)

«ارزشیابی پایانی و ارزشیابی تکمیلی» (ارزشیابی در پایان مراحل تدریس) در پایان هر دوره آموزشی، لازم است ارزشیابی جامعی از میزان آموخته‌های دانش‌آموزان به عمل آید.

ارزشیابی پایانی، ناظر به ارزشیابی هدف‌های نهایی آموزشی است؛ بنابراین از نتایج آن برای اصلاح روش تدریس معلم یا رفع اشکالات یادگیری دانش‌آموزان، چندان استفاده‌ای نمی‌توان کرد.

«اهداف و فواید ارزشیابی پایانی» عبارت است از: «تعیین مقدار آموخته‌های دانش‌آموزان در طول یک دوره آموزشی به منظور نمره‌دادن و یا صدور گواهینامه» و «قضاوت درباره اثربخشی کار معلم و برنامه درسی با مقایسه برنامه‌های مختلف با یکدیگر و استفاده از نتایج آن در طراحی و اجرای فعالیت‌های آموزشی بعدی»^۱.

ارزشیابی پایانی کلاس‌های قرآن

نحوه ارزشیابی پایانی کلاس قرآن باید با توجه به هدف کلی (تسلط قرآن‌آموزان بر صحیح‌خوانی قرآن کریم) باشد؛ و آموزش علامت‌ها و قواعد، مقدمه رسیدن به این هدف کلی بود. از این‌رو ارزشیابی باید به صورت شفاهی و قرائت صحیح قرآن توسط تک‌تک قرآن‌آموزان باشد.

نکاتی در رابطه با پرسش و طرح سؤال

پرسش، کلید در دانش و شکوفا ساختن استعدادهاست نهفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةً: السَّائِلُ وَالْمُتَكَلِّمَ وَالْمُسْتَمَعَ وَالْمُحِبَّ لَهُمْ»^۲.

«علم و دانش، گنجینه‌هاست، کلیدهای آن سؤال و پرسیدن است پس پرسید خداوند شما را مشمول رحمت خود قرار دهد، همانا در سؤال و پرسش چهار کس مورد اجر و پاداش قرار می‌گیرند سؤال کننده، جواب دهنده، شنونده و دوست داران آنها».

معلم می‌تواند با «طرح سؤال» اشتیاق به فراگیری را در جان‌ها زنده کند. یک معلم باید بداند که پرسش از دانش‌آموزان وسیله‌ای است برای تکرار مطالب درسی و یادگیری و توضیح مباحث گذشته می‌باشد نه برای آن که دانش‌آموز تنبلی به تله بیفتد و یا نمره خوب و بدی به کسی داده شود؛ معلم خوب به جای تفتیش

۱. مهارت‌های آموزشی و پرورشی، حسن شعبانی، صفحات ۳۹۹ تا ۴۰۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۴ (کتاب الروضه، حدیث ۳۹).

کارِ دانش‌آموزان و ایراد و تغییر با آنهایی که کار خود را تمام و کمال انجام نداده‌اند، وقت کلاس را صرفِ بیانِ موضوع‌های جدید یا توضیح نکات مبهم و قسمت‌های مشکل درس‌های گذشته می‌نماید و سؤال کردن را وسیلهٔ کمک به دانش‌آموزان و تشویق آنها به فهم موادِ درسی قرار می‌دهد.

پرسش‌های درس باید دربارهٔ ارزشیابی از مفهوم و محتوای درس باشد و معلّم با طرح آنها می‌تواند به میزان درکِ مفاهیم خوانده شده پی ببرد و دریابد که آیا به هدف‌های درس رسیده است یا خیر؟ و در واقع از کارِ خود و دانش‌آموزان ارزشیابی به عمل می‌آورد، نارسایی‌ها را کشف و درصدد رفع و اصلاح آنها برمی‌آید. سؤال‌ها باید جمعی مطرح گردد و فردی به آنها پاسخ داده شود تا همه راجع به آن فکر نمایند.

نحوهٔ مطرح کردن سؤال (چه کتبی و چه شفاهی)، بازگشت به هدف معلّم از درسِ موردِ نظر او دارد، معلّم می‌خواهد دانش‌آموزان خود را به چه مرحله از مراحل آن برساند؟ و براساس همان هدف، سؤال‌های لازم را مطرح و برای هر سؤال نمرهٔ لازم را تعیین و سپس جمع‌بندی کند.

نحوهٔ امتیاز دهی و همچنین امتیاز لازم برای قبولی یا ردّی، بازگشت به نظر معلّم دارد و نمی‌توان از پیش برای آن، مقدار معینی را مقرر نمود.

معلّم پس از پرسش، باید فرصت فکر کردن را به دانش‌آموزان بدهد چرا که بعضی از آنها سرعت انتقالشان کم است و نیاز به لحظه‌ای فکر کردن دارند.

اگر دانش‌آموزی به سؤالی ناقص پاسخ داد، راهنمایی گردد تا خود او جواب سؤال را تکمیل نماید و بلافاصله از دانش‌آموز بعدی سؤال نشود و اگر هیچ‌کس نتوانست به آن پرسش پاسخ دهد، آن‌گاه معلّم اقدام به گفتن پاسخ صحیح نماید و در ضمن، علّت را جویا شود که اشکال کار از کجاست؟

مقایسهٔ نمره‌های دانش‌آموزان کلاس در طول یک دورهٔ آموزشی، به معلّم این امکان را می‌دهد که از میزان کارایی روش تدریس خود، آگاه شده و در جهت تقویت جنبه‌های مثبت و رفع نارسایی‌های روش تدریس خود اقدام کند.

پیشرفت‌های تحصیلی دانش‌آموزان را باید متناسب با توانایی و محیط زندگانی آنها مورد سنجش و قضاوت قرار داد.

دانش‌آموزی که از لحاظ زندگی خانوادگی خود، در فقر به سر می‌برد و توانایی تهیه وسایل تحصیل را ندارد، در خانه‌ای پر جمعیت و نامساعد از لحاظ نیازمندی‌های تحصیلی زندگی می‌کند و افراد خانواده‌اش با کتاب و مطالعه سرو کار ندارند، مسلماً از لحاظ شرایط تحصیل و میزان اطلاعات و رشد و قوای ذهنی و بدنی، با کودکی که در محیط زندگانی خود، کمبودی ندارد متفاوت است.

بدون شک مقایسه پیشرفت‌های تحصیلی این دو کودک با استفاده از یک معیار واحد، خلاف اصول تعلیم و تربیت است.

یادسپاری: تا زمانی که اطمینان پیدا نشده که دانش‌آموزان، درس گذشته را به خوبی فرا گرفته‌اند، نباید به تدریس درس جدید پرداخت.

در تهیه پرسش، توجه به چند نکته لازم است:

۱. پرسش در ارتباط با متن درس باشد؛
۲. در حد فهم و درک دانش‌آموزان باشد؛
۳. جواب آن یک کلمه «بلی» یا «خیر» نباشد؛
۴. دانش‌آموزان را به کنجکاوی وا دارد؛
۵. معلم، خود، جواب آن را بداند؛
۶. مکمل پرسش کتاب باشد؛
۷. وسیله کمک به دانش‌آموزان و تشویق آنها به فهم مواد درسی باشد.

فواید پرسش و پاسخ

۱. آگاهی یافتن از میزان پیشرفت دانش‌آموزان و کمک به آنها برای تقویت و تکمیل آموخته‌های جدید.
۲. تکرار مطالب تدریس شده برای افرادی که درس را خوب یاد نگرفته و یا غائب بوده‌اند.
۳. کاهش حالت‌های انفعالی، تقویت قدرت کلامی دانش‌آموزان و بالابردن جرأت آنها.
۴. تقویت انگیزه و تفکر و شکوفایی استعدادهای دانش‌آموزان.
۵. شناخت موارد ضعف تدریس و سعی بر جبران و اصلاح آن در آینده.

نکاتی در مورد تعیین و اجرای تکلیف

تکلیف چیست؟

«تکلیف»: «فعالیّت‌هایی است که از طرف معلّم برای دانش‌آموزان تعیین می‌شود و دانش‌آموزان موظّف به پذیرش و انجام آن می‌باشند».

البته این پذیرش باید از روی فهم و تشخیص و آمادگی صورت بگیرد و نتیجه آن کار به صورت حفظی، شفاهی، کتبی و یا حتی عملی بروز کند.

مؤثرترین راه یادگیری برای دانش‌آموزان، بعد از تدریس، همانا تکرار و تمرین است؛ معلّم به وسیله تمرین در کلاس و تعیین تکلیف، دانش‌آموزان را در راه تلاش و کوشش مثبت و مستمر برای یادگیری سوق می‌دهد. تکرار و تمرین در کلاس برای فهمیدن و یادگیری و در منزل برای تثبیت و دوام می‌باشد.

تمرینی که برای فهمیدن و یادگیری انجام می‌گیرد، از ساده شروع و به مشکل ختم می‌شود باید با توجّه به نکات ذیل باشد:

۱. هدف از تکلیف باید معین باشد؛

۲. حدود انجام تکلیف باید از طرف معلّم روشن گردد و دانش‌آموزان تکلیف را به درستی بفهمند؛

۳. پیچیدگی و ابهام در انجام تکلیف برای دانش‌آموزان پیش نیاید، (تکلیف واضح و صریح باشد)؛

۴. معلّم، دانش‌آموزان را به ارزش و فایده تکلیف و تأثیری که در پیشرفت یادگیری او دارد، آگاه گرداند تا بدین طریق، که دانش‌آموزان نسبت به انجام تکلیف در خود احساس نیاز نمایند و وقتی که به اهمّیت کار معتقد شدند، هیچ‌گاه احساس خستگی نخواهند کرد؛

۵. در تعیین تکلیف باید به اختلافات فردی دانش‌آموزان توجّه شود؛

۶. تکلیف نباید در تمام مدت سال یکنواخت باشد، تنوع در ایجاد تکلیف لازم است؛

۷. انجام تکلیف، وسیله دانش‌آموزان نباید به خاطر نمره و یا ترس از معلّم باشد، بلکه دانش‌آموزان، آن را با ذوق و علاقه‌مندی خاص انجام دهند.

۸. تکلیف باید به گونه‌ای باشد تا دانش‌آموزان را به تفکّر و بررسی وادارد، (جالب و محرّک قوای ذهنی دانش‌آموزان باشد)؛

۹. تکلیف باید به تجارب قبلی دانش‌آموزان ارتباط داشته باشد و با فرصت و وقت آنها تناسب داشته باشد. (آنچه را در مدرسه فرا گرفته، در خانه مورد عمل و تجربه قرار دهد و از دروسی که خوانده است، تجارب عملی کسب کند)؛
۱۰. نوع تکلیف در درس‌های مختلف باید متفاوت باشد، مثلاً تکلیفی که برای یک درس جالب و مفید است، ممکن است برای درس دیگر مفید نباشد؛
۱۱. تکالیف کتبی دانش‌آموزان باید از طرف معلّم مورد بررسی قرار گیرد تا هم شاگردان به انجام دادن وظایف عادت کنند و هم با تصحیح آن، اشکال‌های آنها برطرف گردد و بهتر است بدون آن که خط زده شود، زیر آن امضا شود؛
۱۲. مقدار تکلیف نباید باعث کسالت و خستگی دانش‌آموزان گردد؛
۱۳. تکالیف مدرسه باید وسیله‌ای برای تمرین و تکرار، برای دوام آنچه را که آموخته است، باشد نه جبران نقایص کار معلّم و یادگیری آنچه را که به او آموخته نشده است؛
۱۴. تکالیف مدرسه با همه اهمیت‌ی که دارند، نباید موجب باز داشتن دانش‌آموزان از بازی و تفریح و فعالیت شود و فرصت لازم برای جنب و جوش را از یک کودک در حال رشد بگیرد و آن را تحت الشعاع قرار دهد؛
۱۵. نوع وظایف و تکالیفی که برای دانش‌آموزان تعیین می‌شود، باید با امکانات زندگی آنها متناسب باشد؛ مسلماً برای دانش‌آموزانی که ناگزیرند پس از پایان درس، در امر تهیّه معاش و فعالیت‌های خانواده خود، مشارکت داشته باشند، تکالیف‌های درسی زیاد نباید داد؛ معلّم باید وقت بیشتری را در کلاس، صرف تمرین و تکرار مطالب کند.

یادسپاری:

در آموزش روخوانی و تجوید با سه نوع تمرین کار داریم:

۱. تمرین برای تفهیم و یادگیری

هدف از آموزش روخوانی، آشنایی قرآن‌آموزان با صحیح‌خوانی قرآن از نظر نگارش و علامت‌گذاری است؛ و هدف از آموزش تجوید، آشنایی با صحیح‌خوانی قرآن از نظر مخارج حروف و صفات مُمَیَّزَه و مُحَسِّنَه است؛ از این رو بعد از آموزش هریک از

آنها لازم است کلمات و آیاتی انتخاب شود که دارای علامت یا قاعده آموزش داده شده باشند و از قرآن آموزان خواسته شود آن کلمات و آیات را بخوانند تا با کاربرد عملی آن علامت یا قاعده آشنا شوند.

این تمرین‌ها از کلمات ساده و مأنوس شروع می‌شود و به کلمات سخت و مشکل خاتمه می‌یابد. معلّم برای حصول اطمینان از یادگیری قرآن آموزان (بعد از معرفی و بیان نحوه تلفظ صحیح آن علامت یا قاعده) نباید کلمات تمرین را بخواند؛ بلکه باید به آنها فرصت دهد تا براساس توضیحات ارائه شده، کلمات را بخوانند؛ در این صورت است که می‌توان تشخیص داد قرآن آموزان، درس را فهمیده‌اند.

۲. تمرین برای رسوخ در ذهن

مطالبی را که تازه با آن آشنا می‌شویم، اگر مرور و تکرار نشوند، بعد از مدّتی فراموش خواهند شد؛ لذا لازم است بعد از پایان کلاس، برای تثبیت و دوام مطالب آموزش داده شده، تمرینی به عنوان تکلیف منزل تعیین شود تا با انجام آن توسط قرآن آموزان، آن مطالب کاملاً در ذهن آنها به صورت ملکه درآید.

۳. تمرین جهت ارزشیابی از درس قبل

هدف از این تمرین، آگاهی‌یابی از میزان پیشرفت قرآن آموزان و کمک به آنها برای تقویت و تکمیل آموخته‌های جدید است. در این مرحله، قرآن آموزان باید بتوانند کلیّه کلمات و آیات دارای مطالب و قاعده‌های آموزش داده شده را به صورت صحیح بخوانند؛ از این‌رو دیگر روی کلمات ساده تمرین نمی‌کنیم؛ بلکه با انتخاب کلمات مشکل یا آیات دارای آن نکات، از تک‌تک افراد می‌خواهیم آنها را بخوانند. پس از حصول اطمینان از یادگیری همه قرآن آموزان، درس جدید را آغاز می‌کنیم.

چند نکته:

۱. در تمرین روان‌خوانی، صفحاتی انتخاب شود که قرآن آموزان، درباره آن سابقه ذهنی نداشته باشند تا مطالب آموزش داده شده را با دقت فراوان به کار ببندند و کاملاً این قواعد برایشان ملکه شود.

۲. در روزهای اول، تمرین باید به صورت کلمه‌خوانی باشد و پس از تسلّط لازم، جمله‌خوانی را تمرین می‌کنیم.

۳. هنگام تمرین کلمه خوانی، روی آخرایات توقف می‌کنیم و نحوه وقف کردن بر آخرایات را به آنها آموزش می‌دهیم و هنگام تمرین جمله خوانی، رموز وقف را توضیح می‌دهیم تا تمام شدن جمله را تشخیص دهند.

۴. معلمان ارجمند می‌توانند همزمان با تمرین کلمه خوانی و جمله خوانی به آموزش مخارج حروف نیز بپردازند که در عربی با فارسی تفاوت دارند، تا کلاس تکراری و خسته کننده نباشد.

۵. یکی از راه‌های یادگیری بهتر، مباحثه، تکرار و رفع اشکال، توسط یکدیگر است، از این رو معلمان ارجمند باید افراد قوی کلاس را از قبل شناسی و افراد ضعیف را در اختیار آنها قرار دهند تا در ساعت مشخص که توسط خود آنها توافق می‌شود، به تمرین و مباحثه و رفع اشکال یکدیگر بپردازند؛

۶. در هنگام قرائت قرآن آموزان، باید از آنها خواست، قواعد درس را در آیات تلاوت شده، پیاده نمایند تا کلیه قواعد روخوانی و تجوید برای آنها ملکه شود.

۷. استفاده از نوار تحقیق آموزشی، برای تمرین و یادگیری بهتر قواعد تجوید، حتماً لازم است، از این رو معلمان ارجمند، ضمن تهیه نوار تحقیق آموزشی به تعداد افراد کلاس، نحوه تمرین و استفاده از نوار را برای قرآن آموزان توضیح دهند؛ برای بهره‌مندی بهتر از نوارهای قرآن، جهت حفظ و یا قرائت صحیح، پنج مرحله به شرح ذیل، بیان کرده‌اند:

۱. پخش آیات منتخب و گوش دادن همزمان با نگاه کردن به خط قرآن؛ در این مرحله باید به نحوه تلفظ حروف و حرکات، وقف و ابتدا، نظم و آهنگ قرائت، کاملاً توجه شود؛

۲. پخش دوباره همان آیات و خواندن همزمان با نوار، با صدای آهسته‌تر از نوار؛ در این مرحله، اضافه بر مراعات نکات مرحله قبل، قرآن آموزان با صدای آهسته‌تر از نوار، همخوانی می‌کند.

۳. پخش دوباره همان آیات و خواندن همزمان با همان آهنگ به صورت همخوانی؛

۴. همانند مرحله اول، به آیات منتخب گوش فرا می‌دهیم و در هنگام وقف، ایست نوار می‌زنیم و مانند نوار می‌خوانیم و سپس به همین نحو ادامه می‌دهیم تا پایان آیات منتخب؛

۵. بدون پخش آیات، نخست خود، آیات را همانند نوار می‌خوانیم و در هنگام وقف، به قرائت همان قسمت از نوار، گوش فرا می‌دهیم و دو قرائت را با هم مقایسه می‌نماییم، تا نکات ضعف خود را تشخیص و به اصلاح آنها پردازیم.

نکاتی در رابطه با محیط و مکان آموزش

۱. مساحت فضای کلاس باید متناسب با تعداد دانش‌آموزان باشد، نه آنقدر کوچک باشد تا احساس ناراحتی کنند و نه آنقدر بزرگ که هر کدام به صورت پراکنده یک گوشه بنشینند، و اگر ناچار هستید در یک جای بزرگ، کلاس برگزار نمایید. حتماً می‌بایست آنها را در یک گوشه، روبروی تابلو جمع کرد تا از حواس‌پرتی آنها جلوگیری شود.

۲. محیط کلاس باید از بهداشت لازم برخوردار باشد، چرا که عدم سلامت محیط، باعث به خطر افتادن سلامت جسم دانش‌آموزان خواهد شد و این خود می‌تواند مانع بزرگی برای تعلیم و تعلم باشد؛

۳. کلاس باید از نور کافی برخوردار باشد، به طوری که معلم به راحتی تمام افراد کلاس را ببیند و دانش‌آموزان نیز بتوانند معلم، نوشته‌های روی تابلو، و همچنین کتاب و قرآن را به راحتی مشاهده و بخوانند؛

۴. تابش خورشید یا نور لامپ قوی به چهره دانش‌آموزان، معلم و تابلو، مستقیم نباشد.

۵. محیط کلاس باید از دمای مناسبی برخوردار باشد تا دانش‌آموزان با آرامش و آسودگی به کار خود پردازند؛ نه زیاد گرم باشد که باعث کسالت و خواب‌آلودگی شود و نه زیاد سرد که باعث اذیت و آزار آنها گردد؛

۶. از تشکیل کلاس در مکان‌های پرسر و صدا و شلوغ، خودداری شود، چرا که باعث عدم تمرکز و توجه دانش‌آموزان به درس و معلم می‌گردد؛

۷. فاصله جایگاه معلّم با دانش آموزان، نباید خیلی زیاد یا کم باشد؛
۸. روی میز معلّم، نباید شلوغ و نامنظم باشد؛
۹. فضای کلاس باید از هوای مطبوع و سالم برخوردار باشد، چرا که هوای آلوده و کثیف از قبیل گرد و غبار، بوی غذا و امثال اینها، مانع تمرکز حواس دانش آموزان می شود؛
۱۰. دانش آموزانی که گوش یا چشمشان ضعیف است، در جلوی کلاس و دانش آموزانی که قدشان بلند است، در انتهای کلاس بنشینند؛
۱۱. در قسمت جلوی دانش آموزان، تصاویر و یا وسایلی که باعث حواس پرتی آنها می شود، نباید باشد؛
۱۲. نحوه نشستن دانش آموزان بر تسلط معلّم مؤثر است، از این رو همه باید روبروی معلّم و تابلو بنشینند و از تکیه دادن به دیوار، در صورتی که کلاس، میز و صندلی نداشته باشد، خودداری گردد؛
۱۳. در صورت امکان، محل کلاس را در جایی انتخاب کنید که مورد استفاده کسانی دیگر قرار نگیرد و از محل سکونت دانش آموزان نیز بسیار دور نباشد تا مشکلی برای رفت و آمد دانش آموزان به ویژه خواهران به وجود نیاید؛
۱۴. در صورت امکان، فضای آموزشی، با آیات و روایات کوتاه اخلاقی و متناسب با موضوع درس، در قالب های هنری مزین شود؛
۱۵. حداکثر امکان، مکان کلاس را تغییر ندهید، چرا که باعث کم شدن دانش آموزان خواهد شد.

زمان آموزش

۱. برنامه ریزی آموزشی درس خود را با توجه به زمان پیش بینی شده و تعداد جلسات تدریس و روزهای تعطیل، زمان بندی کنید تا از نظر زمان در پایان دوره با مشکلی روبرو نشوید؛
۲. معلّم باید رأس ساعت، درس را شروع و در پایان وقت نیز، به اتمام برساند؛ چرا که بی نظمی معلّم، دانش آموز را نیز بی نظم بار می آورد؛

۳. حداقل امکان، زمان تدریس را تغییر ندهید و درس را بدون علت ضروری تعطیل نکنید، چرا که به تجربه ثابت شده که تغییر زمان کلاس و یا تعطیل کردن کوتاه مدت آن، باعث کم شدن تعداد دانش‌آموزان می‌شود؛
۴. سعی شود که زمان کلاس در اوج گرما و سرما نباشد، (برگزاری کلاس در زمان مناسب)؛
۵. در زمانی که دانش‌آموزان به برنامه مورد علاقه خودشان مشغولند، کلاس گذاشته نشود، مثل زمانی که تلویزیون برنامه مورد علاقه آنها را پخش می‌کند و ...
۶. اگر چند جلسه پشت سر هم تدریس دارید، حتماً می‌بایست میان جلسات حداقل ده دقیقه استراحت نمایید، چرا که این استراحت تأثیر فراوانی در تدریس بعدی شما خواهد داشت.

نکاتی در رابطه با استفاده تابلو در کلاس

معلم باید تا جایی که امکان دارد از وسیله کمک آموزشی برای فهم بهتر درس، استفاده نماید، مانند: تابلو، نوارهای آموزشی، تصاویر، فیلم، پوستر، نقاشی و ... یکی از ساده‌ترین و رایج‌ترین وسیله کمک آموزشی، تابلو (تخته سیاه و وایت برد) می‌باشد. یک معلم باید با شیوه استفاده از وسیله کمک آموزشی آشنا باشد.

فواید استفاده از تابلو

۱. کمک به معلم برای تنظیم بهتر مطالب؛
۲. کمک به دانش‌آموزان برای یادداشت برداری و فهم بهتر درس؛
۳. کمک به تأخیرکنندگان تا در جریان موضوع درس و مقدار تدریس معلم قرار گیرند؛
۴. باعث تمرکز حواس دانش‌آموزان به درس گردیده و از حواس پرتی آنها جلوگیری می‌کند.

ویژگی‌های تابلو، گچ و تخته پاک کنی که مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱. تابلوی گچی باید صاف و همیشه تمییز باشد و هفته‌ای یک بار شسته شود؛
۲. محل نصب آن باید متناسب با قد دانش‌آموزان باشد؛
۳. محل نصب آن باید ثابت باشد و از قرار دادن آن بر روی پنجره اجتناب گردد؛

۴. برای نوشتن بر روی تابلو، از گچ‌های نه زیاد نرم و نه زیاد سخت استفاده شود؛
۵. استفاده از گچ‌های رنگی برای جلب توجه به مطالب مهم و اساسی درس و مفاهیم جدید؛
۶. برای پاک کردن تابلوهای گچی از تخته پاک‌کن‌های نمدی استفاده شود؛
۷. برای پاک کردن تابلو، تخته پاک‌کن را از بالا به پایین و به صورت آرام استفاده گردد تا ذرات گچ در کلاس پخش نشود.

نکاتی که رعایت آنها در استفاده از تابلو، لازم است:

۱. نوشتن «نام خدا» در جای مناسب تابلو؛
۲. نوشتن «موضوع درس» سمت راست و قسمت بالای تابلو؛
۳. زیبا و خوانا بودن نوشته و یکسان بودن خط تا پایان تدریس (نه ریز و نه درشت)؛
۴. نظم در نوشتن؛ مطالب باید مرتب و منظم نوشته شود و از پراکنده نویسی پرهیز شود؛
۵. نوشتن مطالب اصلی؛ لازم نیست همه مطالب نوشته شود و باعث شلوغی تابلو گردد؛
۶. همزمان با نوشتن، سخن گفتن و توضیح دادن نوشته؛
۷. هنگام نوشتن، جلوی نوشته و همچنین پشت به دانش‌آموزان قرار نگیریم، بلکه همراه با نوشتن به سمت چپ تابلو حرکت می‌کنیم تا نوشته‌ها کاملاً قابل مشاهده برای همه باشد؛
۸. تصاویر و شکل‌ها باید به دقت کشیده شود و در صورت مشکل بودن تصویر، باید قبلاً آن را آماده نمود؛
۹. قبل از تدریس، باید تابلو را از نوشته‌های قبلی پاک نمود تا حواس دانش‌آموزان، تنها به نوشته‌های جدیدی باشد که معلّم می‌نویسد.

نکاتی که باید از آنها پرهیز شود:

۱. بازی کردن با گچ؛
۲. تکیه دادن به تابلو؛
۳. پاک کردن تابلو با دست؛

۴. پشت نمودن به دانش‌آموزان، هنگام نوشتن و همچنین جلوی نوشته ایستادن؛
۵. پرتاب کردن گچ و یا برنداشتن گچ از روی زمین.

تشویق و تنبیه

«تشویق» به منظور تقویت عادات و رفتارهای پسندیده و «تنبیه» برای تضعیف رفتارهای ناپسند به کار می‌رود.

با استفاده از تشویق و تنبیه درست و به جا می‌توان رفتار دانش‌آموزان را هدایت نمود، یعنی: رفتارهای پسندیده را تقویت و رفتارهای ناپسند را تضعیف نمود. تشویق و تنبیه در موقعیت‌ها و افراد مختلف و حتی در یک فرد در مواقع مختلف تأثیر متفاوت دارد.

مطالعات تربیتی نشان می‌دهد که اثر تشویق، بیش از تنبیه است، خصوصاً که گاهی تنبیه نتیجه معکوس دارد و یادگیری را دچار اختلال می‌کند.

بنابراین باید در مورد «تنبیه»، جنبه احتیاط را در نظر گرفت و به شخصیت فرد فرد دانش‌آموزان و تفاوت‌های خود آنها توجه نمود.

«تنبیه»، در لغت به معنای: «بیدار کردن، هوشیار ساختن و آگاه نمودن کسی برامری می‌باشد».

«هدف از تنبیه»، «آگاه نمودن و هشیار کردن فرد است». بهترین راه تنبیه، صحبت کردن و قانع نمودن کسی است که خیال آگاه کردن او را دارید، اما باید به خاطر داشت که تنبیه زیاد از حدوبی دلیل، عامل زیان بخشی در جریان آموزش می‌باشد. ساده‌ترین نوع تنبیه، آن است که دانش‌آموز را در مقابل خطا و قصوری که نموده، مسئول دانند، و عیب عمل او را به وی تذکر دهند، این رفتار، عموماً برای جلوگیری از کارهای زشت و تشویق و راهنمایی و همکاری به دانش‌آموز، کمک رساند.

معلم نباید با ضربات دست و چوب، دانش‌آموزان را به علت یاد نگرفتن درس‌ها، تنبیه نماید، چرا که فراگیری درس‌ها، کاری دشوار است و ترس از مجازات معلم، بردشواری و کراهت آن می‌افزاید.

ترس، ممکن است دانش‌آموز را مانند ماشین به کار وادارد ولی سبب علاقه وی به تحصیل نمی‌تواند باشد، ترس، جنبش و فعالیت را فلج می‌سازد.

برای اینکه تنبیه، مؤثر واقع شود، باید به جا باشد، یعنی انجام آن ضرورت داشته باشد و مناسب با خطا و بلافاصله، اعمال گردد و دلیل آن، روشن باشد.

پس نتیجه و تأثیر تنبیه، بستگی به عوامل زیر دارد:

۱. ضرورت تنبیه، تشخیص داده شود؛

۲. مناسب با خطا باشد؛

۳. بلافاصله اجرا گردد؛

۴. دلیل آن برای تنبیه شونده روشن گردد؛

۵. شخص تنبیه کننده؛ ثبات رأی داشته باشد.

یادسپاری: از تنبیه های گروهی به ویژه تنبیه های بدنی و کنایه آمیز و توهین وار، باید جداً خود داری شود چرا که نتیجه آن، کینه توزی و انتقام جویی خواهد بود.

«تشویق»، در لغت به معنای: «به شوق آوردن، راغب کردن، آرزو ساختن، کار کسی را ستودن و او را دلگرم ساختن است».

تشویق، در مواردی به کار می رود که رفتار دلخواه از دانش آموز سرزند و برای تکرار آن رفتار، صورت می گیرد.

تشویق در موقعیت ها و افراد مختلف و حتی در یک فرد در مواقع مختلف تأثیر متفاوت دارد.

اثر تشویق، همیشه بیش از تنبیه است.

تشویق به جا و مناسب، وسیله خوب و مؤثری برای یادگیری است، اما باید به خاطر داشت که تشویق زیاد از حد و بی دلیل، عامل زیان بخشی در جریان آموزشی می باشد. در سایه تشویق و تحسین، استعداد های درونی دانش آموزان به فعالیت می رسد و کمالات نهایی آنها آشکار می گردد.

تشویق باید مستقیم و فوری باشد، یعنی بعد از این که رفتار مورد نظر از دانش آموزی سرزد، باید مستقیماً تقویت گردد و مورد تشویق قرار گیرد.

تشویق به دو صورت انجام می گیرد:

۱. «تشویق مستقیم»: از قبیل سرصف معرفی نمودن، به گردش علمی بردن، دادن جایزه که جنبه مادی دارد؛

۲. «تشویق غیر مستقیم»: از قبیل دادن نشانه، کارت صد آفرین که به صورت غیر مستقیم، دانش‌آموزان از امتیاز آنها برخوردار می‌شوند.

شرایط تشویق

۱. تشویق باید واقعی باشد؛ مثلاً به دانش‌آموز کم استعداد، نباید گفت تو استعداد سرشار داری؛

۲. باید به اندازه باشد، یعنی هرکس با توجه به ارزش و اهمیت کارش باید تشویق گردد؛

۳. نباید مطلق باشد؛ یعنی در هر کاری، قسمتی که استحقاق تشویق دارد، تشویق شود نه همه آنها؛

۴. تشویق باید به صورت قدردانی باشد و نه ارزیابی؛ تشویق قدردانی، یعنی عمل شخص مورد تشویق قرار گیرد و نه خود شخص، به طور مثال: به دانش‌آموزی که راست گفته است، نباید گفت: «تو راست گویی» بلکه بگوییم «تو راست گفتی».

رقابت

بهترین راه برای جلب توجه دانش‌آموزان، ایجاد رقابت بین آنها می‌باشد ولیکن وظیفه معلم است که از حس رقابت دانش‌آموزان، فقط به منظور به کار انداختن نیروها و استعدادها، بطنی ایشان استفاده نماید و بداند که در این امر باید کمال احتیاط و مراقبت را به کار بندد تا در تشویق یا تنبیه دانش‌آموزان، زیاده‌روی نشود و هیچیک از ایشان نسبت به دیگری، حسود و بدخواه نگردند و آنها که عقب مانده و بی‌استعدادترند، احساس سرخوردگی و محرومیت شدید نکنند و این نکته را باید به خاطر داشت که اگر دانش‌آموزی در مقابل کار خوب، چنان که باید مورد تمجید و تشویق قرار نگیرد، آن قدرها عیب ندارد که دانش‌آموز مقصّر، شدیدتر از آنچه که باید مورد مؤاخذه و تنبیه واقع شود.

ارزیابی معلم از روش تدریس خود

ارزشیابی منظم و مستمر معلم از عملکرد خود، به او این امکان را می‌دهد تا به مرور زمان، نارسایی‌های خود را اصلاح کند و در جهت ارتقای سطح دانش و مهارت خود گام بردارد.

برای این کار باید رفتارهای مؤثر و لازم در آموزشِ خوب را تهیه و سپس با تهیه وسیله‌ای برای مشاهده و اندازه‌گیری، رفتارهای مطرح شده را ارزشیابی کند؛ مانند:

ضعیف	متوسط	خوب	نمونه‌ای از رفتارهایی که در تدریس باید به کار بسته شود
			۱. رسیدگی به تکلیف قرآن آموزان و رفع اشکال‌های آنها؛ ۲. استفاده مؤثر از طرح درسی که پیش از تدریس، تهیه شده؛ ۳. ربط دادن مطالب جدید با آموخته‌های پیشین قرآن آموزان؛ ۴. شرکت دادن قرآن آموزان در فعالیت‌های آموزشی و یادگیری؛ ۵. متناسب بودن مواد و مطالب درسی و روش تدریس با سطح توانایی قرآن آموزان؛ ۶. توجه به تفاوت‌های فردی قرآن آموزان در مراحل تدریس؛ ۷. ارزیابی از آموخته‌های قرآن آموزان در پایان درس؛ ۸. تعیین تکلیف برای جلسه بعد.

معلم برای ارزشیابی از عملکرد خود بر اساس مقیاس درجه‌بندی مذکور می‌تواند از روش‌های مختلفی استفاده کند.

۱. روش خودسنجی

در این روش، معلم روش تدریس خود را با توجه به ملاک مطرح شده ارزشیابی می‌کند. برای این کار می‌تواند جریان فعالیت‌های انجام شده در جلسه تدریس را با ضبط صوت، ضبط و با گوش دادن به آن، رفتارهای خود را ارزشیابی کند.^۱

۲. ارزشیابی معلمان دیگر

با قرار دادن مقیاس درجه‌بندی شده در اختیار یکی از همکاران، از او می‌خواهیم رفتار ما را در جریان تدریس ارزشیابی کند.

۱. در این روش اگر معلمین ارجمند، با دقت به ارزشیابی تدریس خود پردازند، اضافه بر آشنایی با نقاط ضعف و قوت تدریس خویش، قدرت داوری آنها نیز تقویت خواهد کرد.

۳. ارزشیابی قرآن‌آموزان

معلم از قرآن‌آموزان خود می‌خواهد درباره روش تدریس و نحوه اداره کلاس او نظر بدهند.

عوامل مؤثر در برقراری انضباط در کلاس

۱. انتخاب روش مناسب برای تدریس

معلمی و تدریس، هنر است. آشنایی با رموز معلمی در شرایط مختلف، عامل مهم در تدریس موفق و برقراری انضباط در کلاس است.

حرفه معلمی ایجاب می‌کند معلم از فنون و مهارت‌های مختلف قدیم و جدید آموزشی، الگوها و روش‌ها بهره‌مند شود تا هم بهتر تدریس کند و هم به صورت مؤثر بتواند در مهارت‌های آموزشی فعال ظاهر شود. آشنایی با فنون و روش‌های معلمی و کلاس‌داری، از شرایط ضروری معلم است. معلم باید از مسائل آموزشی، امکانات و تجهیزات موجود در محیط کار، هنرهای دانش‌آموزان و الگوی آموزشی که مربیان و معلمان با تحقیق به آنها دست یافته‌اند، آگاهی داشته باشد و کاربرد، مزایا و معایب هریک از آنها را بداند.

بدون شک، معلمان ارجمند، محرک اصلی هرگونه فعالیت آموزشی‌اند؛ از این رو آشنایی با روش‌های تدریس بیشتر به آنها کمک می‌کند، برای رسیدن به مقاصد آموزشی در موقعیت‌های مختلف آموزشی، آزادی عمل زیادتری داشته باشند.

۲. توجه معلم به همه افراد کلاس

امام صادق علیه السلام یکی از ویژگی‌های پیامبرگرمی اسلام صلی الله علیه و آله را توجه آن حضرت به همه اصحاب و تقسیم نگاه‌هایش به طور مساوی بین آنها بیان فرموده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْسِمُ لِحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَيَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ ...»^۱.

از این رو معلمان محترم باید هنگام تدریس و اداره کلاس، به همه افراد توجه کنند؛

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، كِتَابُ الْعِشْرَةِ، بَابُ التَّوَادُّرِ، حَدِيثُ ۱، ج ۲، ص ۶۷۱.

زیرا بیشتر افراد کلاس به ویژه در دوره دبیرستان (با توجه به اقتضای سنی خود) به توجه بیشتر معلم نیاز دارند و دوست دارند به اظهار نظر آنان نیز توجه شود. هرگاه افراد کلاس احساس کنند فراموش شده‌اند یا مورد توجه معلم نیستند، برای جلب توجه معلم و اثبات وجود خود، نظم کلاس را به هم می‌زنند؛ لذا معلم باید ضمن توجه به همه افراد، در سؤال و مشورت کردن هم افراد خاصی را مد نظر نداشته باشد.

۳. وقت شناسی

یکی از مسائل مهم در برقراری نظم کلاس درس، توجه معلم به وقت کلاس است؛ لذا معلمان ارجمند باید خود را مقتید سازند به موقع و بدون تأخیر در کلاس خود حاضر شوند تا قرآن آموزان نیز خود را به پیروی از آنها به نظم و ترتیب عادت کنند. معلمانی که دیر سر کلاس حاضر می‌شوند، خود اسباب بی‌انضباطی بعدی قرآن آموزان را فراهم می‌سازند.

نقش مهم نظم و انضباط در موفقیت کلاس، قابل انکار نیست و رعایت آن برای همگان لازم و ضروری است و باید گفت هیچ جامعه‌ای بدون نظم و انضباط به رشد و ترقی نخواهد رسید.

یکی از سفارش‌های مهم حضرت علی علیه السلام در آخرین وصیت خود به فرزندان، بعد از تقوای الهی، «سفارش همه به نظم در امور» است:

«أَوْصِيكُمْ وَجَمِيعَ وَلَدِي وَاهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ...»^۱

پایان کلاس نیز باید سر وقت باشد. اهمیت وقت شناسی در پایان کلاس، از اهمیت وقت شناسی در شروع کلاس کمتر نیست؛ زیرا بیشتر افراد کلاس، بر اساس ساعت پایانی کلاس، برای خود برنامه‌ریزی کرده‌اند و چنانچه معلم درس را به موقع به پایان نرساند، خسته و ناراحت می‌شوند و حواسشان از ادامه بحث پرت می‌شود و برای اینکه کلاس هرچه زودتر کلاس به پایان برسد، نظم کلاس را به هم خواهند زد.

۱. «شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی که این وصیت به آنها می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در امور سفارش می‌کنم» (نهج البلاغه، وصیت ۴۷).

۴. رعایت عدالت و عدم تبعیض

اهمّیت «عدالت و عدم تبعیض» بسیار روشن است. خداوند در آیات متعدد قرآن به عدل و قسط سفارش کرده است؛ مثلاً می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ...﴾^۱

خداوند در این آیه، همه مؤمنان را به اقامه قسط و عدل و رعایت آن در روابط اجتماعی موظف کرده است.

اگر افراد کلاس احساس کنند معلّم، میان آنها تبعیض قائل می‌شود، یعنی خطای یکی را نادیده می‌گیرد و دیگری به خاطر همان خطا مجازات و توبیخ می‌کند، زمینه بی‌انضباطی در کلاس را فراهم خواهد کرد.

تبعیض بین فرزند فقیر و ثروتمند، فرزند مدیر و غیرمدیر، همکار و غیرهمکار، شهری و روستایی و ... همه از مصادیق بی‌عدالتی است.

معلّم باید در نگاه، سؤال، احوالپرسی، تکلیف‌دادن و ... با همه یکسان برخورد کند؛ مگر اینکه اهدافی تربیتی همچون تشویق و توبیخ داشته باشد.

دخالت‌دادن حبّ و بغض‌ها در ارزیابی افراد کلاس، مصداقی از بی‌انصافی و بی‌عدالتی است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۲

کینه‌ها و دشمنی‌های گروهی و غرض‌های شخصی نباید مانع اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد؛ زیرا اجرای عدالت از همه اینها بالاتر و نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به تقوای الهی است.

عدالت، یعنی رعایت تناسب بین خطای افراد و محروم کردن آنها از مزایا.

۵. بردباری و حوصله

بردباری، نوعی تقوا و فضیلت است. معلّمان ارجمند باید در انجام وظیفه معلّمی و تدریس، صبر و حوصله کافی به خرج دهند؛ زیرا کسی که تحمل دیگران را

۱. نساء: ۱۳۵؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قیام‌کنندگان واقعی به عدالت و دادگری باشید...».

۲. مائده: ۸؛ «مبادا دشمنی با گروهی و ادارتان کند که عدالت نوزید، عدالت بوزید که به تقوا نزدیک‌تر است».

نداشته باشد، خود نیز غیر قابل تحمّل خواهد بود.

معلم باید با دیرفهمی‌ها، کج‌فهمی‌ها، آزار و اذیت و پرسش‌های پیاپی افراد کلاس مدارا کند؛ زیرا این حالات، ناشی از اقتضای سن آنان است. معلم باید برای تقویت روحیه مدارا و بردباری خویش در مقابل این مشکلات، دوران کودکی و نوجوانی خویش را به یاد آورد تا آزار دیگران برایش قابل تحمّل باشد.

معلمانی که زود واکنش نشان می‌دهند و عصبانی می‌شوند، ممکن است در لحظه خشم، چیزهایی بگویند یا کارهایی انجام دهند که بعد از آن پشیمان شوند. بهترین توصیه برای فرو خوردن خشم، فرمایش پیامبر گرامی اسلام ﷺ است که فرموده‌اند:

«وَمَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَعَفَى عَنْ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ»

کسی که خشم خود را فرو نشاند و از (خطای) برادر مسلمانش درگذرد، خداوند پاداش شهید را به او عطا خواهد کرد.^۱

بی‌تردید، معلم ارجمند گاهی احساس می‌کند باید با کودکی با لحنی تند سخن بگویند؛ این کاملاً با فوران خشم متفاوت است که نه کمکی به حفظ موقعیت معلم می‌کند و نه به حفظ سلامت جسمی او؛ بلکه این از دست دادن تسلط بر نفس، توجه افراد کلاس را به خود جلب می‌کند و باعث نفرت آنها از معلم خواهد شد.

۶. سخن گفتن معلم

یکی از عوامل مهم در برقراری انضباط در کلاس، توانایی معلم در اداء مطالب است. اداء مطالب، به صدا، لحن بیان و حرکات معلم بستگی دارد و از همه اینها صدا اهمیت خاصی دارد. صدای معلم باید روشن و رسا باشد و کلماتش شمرده و مفهوم ادا شود.

معلمانی که نامفهوم و آهسته یا لکنت‌دار صحبت می‌کنند یا لهجه غلیظ و ناراحتی دارند، ناگزیر علاقه و توجه افراد را از کار کلاس پرت و منحرف می‌سازند؛

۱. محمد بن حسن حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۷، ح ۱۴.

تا آنجا که افراد کلاس به کلی خسته و آزرده شده، برای مشغول ساختن خود یا به قصد انتقام از مزاحمت معلّم، وی را تمسخر و اذیت می‌کنند. همچنین داشتن تگّه کلام‌های بی‌مورد نیز گاهی موجب بی‌نظمی در کلاس می‌شود و افراد کلاس در این گونه موارد، معلّم خود را با تگّه کلام او می‌شناسند یا هنگام تدریس، تگّه کلام او را می‌شمارند و گاهی با هم درباره درست بودن تعداد آنها اختلاف و بحث می‌کنند و این مسأله نیز خود عامل بی‌نظمی در کلاس می‌شود؛ از این رو باید از به کار بردن هرگونه تگّه کلام یا ادای نادرست کلمات در هنگام تدریس خودداری کرد.

۷. وضع ظاهری معلّم

یکی از عوامل بی‌نظمی در کلاس، عدم توجّه معلّم به وضع ظاهری خویش است. معلّمی که با موهای ژولیده و لباسی کثیف و نامرتّب و به طور کلی با سرو وضع نامناسب وارد کلاس می‌شود، مسلماً نمی‌تواند الگوی مناسبی برای افراد کلاس باشد و بیشتر مورد استهزای دانش‌آموزان خود قرار می‌گیرد و نمی‌تواند تا پایان ساعت درس، از خنده آنان جلوگیری کند؛ از این رو معلّم، قبل از رفتن به کلاس باید یک بار سراپای خود را درآینه ببیند.

۸. وجود عادات نامطلوب در معلّم

معلّم گاهی حرکاتی نظیر تکان دادن شانه، حرکات ناموزون پلک‌ها و یا آبرو دارد یا عاداتی نظیر بازی کردن با دکمه لباس یا موی سر و صورت و امثال اینها که این کارهای او نیز در ایجاد بی‌انضباطی در کلاس مؤثر است.

۹. مقبولیت و محبوبیت معلّم

مقبولیت معلّم در نظر دانش‌آموز یا به طور کلی هر مافوقی در نظر مادون که نقش تکامل بخشی دارد، ارتباط کامل با دو گروه امتیازهای محسوس و مسلّم دارد که عبارتند از: امتیازهای روحی و امتیازهای عقلی.

امتیازات عقلی معلّم، او را در نظر دانش‌آموزان، «مقبول» می‌نماید. امتیازات روحی معلّم توأم با امتیازهای عقلی، سبب «محبوبیت» او می‌شود. امتیازهای روحی را می‌توان در اتّصاف به صفات مثبت تا مرز «فضیلت» و تبرّی از صفات منفی تا سرحد «ترکیه» خلاصه کرد.

در پایان سفارش مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام را به خود و همه معلّمان متذکر می‌شوم که می‌فرماید:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ».

کسی که خود را در جایگاه پیشوایی و امام مردم قرار می‌دهد، باید پیش از تعلیم دیگران، نخست به تعلیم نفس خویش بپردازد و باید پیش از ادب کردن و آراستن دیگری به وسیله زبان، او را با روش و عمل خود مؤدّب و آراسته سازد، و کسی که معلّم و تربیت‌کننده نفس خویش است، نسبت به کسی که معلّم و مربّی مردم است، به احترام و تعظیم سزاوارتر است.^۱

نکاتی چند در رابطه با روش تدریس روخوانی و تجوید:

۱. تقسیم‌بندی مباحث روخوانی و تجوید، که در چند جلسه باید آموزش داده شوند و در هر جلسه چه مطالبی می‌توان آموزش داد، به ارزیابی و تشخیص معلّمان محترم بستگی دارد که قبل از شروع کلاس از علاقه‌مندان به یادگیری قرآن انجام می‌دهند. با توجه به سن، معلومات، استعداد و مقدار آشنایی قبلی آنها با مباحث روخوانی و تجوید، می‌توان زمان لازم برای آموزش هر کلاس و همچنین مطالب هر جلسه آموزشی را مشخص و تدریس کنند.

تقسیم‌بندی انجام گرفته شده در روش تدریس‌هایی که ارائه خواهد شد، براساس کتاب‌های آموزش روخوانی و تجوید قرآن کریم، سطح ۱ و ۲، نوشته مؤلف است که با توجه به حدّ متوسط افراد جامعه تعیین شده است؛ از این رو معلّمان ارجمند می‌توانند براساس تشخیص خود، چند درس را در یک جلسه ادغام کنند یا یک درس را در دو جلسه آموزش دهند.

۲. یکی از اصول اولیه آموزش در هر رشته‌ای، این است که معلّمان ارجمند در روز اول، درباره موضوع درس، ضرورت یادگیری آن، نقش موضوع مورد بحث در زندگی

افراد و ثمرات آن را برای افراد کلاس توضیح دهند تا افراد کلاس با آگاهی کامل و با احساس تکلیف، در کلاس حاضر شوند. معلمان ارجمند قرآن کریم باید در روز اول تدریس درباره معرفتی قرآن، ضرورت آشنایی با این کتاب مقدس و نقش قرآن در زندگی آحاد مسلمانان و سعادت و خوشبختی آنها، برای قرآن‌آموزان (با توجه به سن و استعداد آنها) توضیح دهند تا قرآن‌آموزان با آگاهی لازم در کلاس حاضر شوند و حضور در کلاس و یادگیری قرائت صحیح قرآن را برای خود، یک وظیفه و واجب شرعی بدانند.

۳. روش‌های ارائه‌شده، (برای عزیزانی که قرآن خواندن را می‌دانند و به آموزش قرآن کریم علاقه دارند)، تنها جنبه راهنمایی دارد. نکته مهم و اساسی، پیمودن منطقی مراحل تدریس است؛ از این رو هرکسی می‌تواند از روش دلخواه خود استفاده کند یا از مجموعه روش‌های ارائه‌شده، روش جامعی را برای خود برگزیند یا در قالب داستان، مَثَل، تشبیه و شعر به آموزش قرآن بپردازد.

۴. اگر قرآن‌آموزان خردسال، استعداد بالایی داشته باشند، می‌توان از همان ابتدا قرآن را با لحن عربی به آنها آموزش داد؛ هرچند در کتاب آموزشی آنها (سطح ۱) لحن عربی حرکات و حروف مدّی، نیامده باشد.

۵. پیش از آموزش قرآن، باید رسم الخط قرآن‌های موجود در آن منطقه را بررسی کرد و سپس بر اساس رسم الخطی که رواج بیشتری دارد، قرآن را آموزش داد و اگر رسم الخط‌های متعدّدی رایج بود، اشاره به آنها برای قرآن‌آموزان قوی‌تر و بزرگسال، لازم است.

۶. در بیان روش تدریس، نخست هدف از درس و انتظارات از قرآن‌آموزان در پایان درس را متذکر شدیم و سپس مراحل و روش تدریس را بیان کردیم. معلمان ارجمند باید هدف و مراحل تدریس را در هنگام آموزش در نظر داشته باشند و روش لازم را برای آموزش قرآن‌آموزان را در هنگام تدریس اجرا کنند.

۷. معلّم باید بر مطالب درس تسلّط کامل داشته باشد؛ معلّم آموزش روخوانی، باید خودش از نظر قرائت قرآن (حدّاقل در سطحی که می‌خواهد آموزش دهد) کامل باشد و بتواند قرآن را با هر رسم الخطی (ایرانی، عربی، ترکی و شبه‌قاره‌هند)

صحیح، روان، با لحن عربی و بدون غلط بخواند و علاوه بر آن، باید با همه علامت‌های موجود در قرآن (از نظر شکل، اسم و تلفظ صحیح) و جایگاه آنها در کلمات و اصول نگارش و علامت‌گذاری قرآن آشنایی کامل داشته باشد و آنها را با روشی درست و در خور فهم و استعداد قرآن‌آموزان آموزش دهد.

۸. کلاس تجوید برای افرادی مفید است که تسلط کامل بر روانخوانی قرآن کریم با لحن عربی داشته باشند از این رو لازم است که قبل از تدریس تجوید، از همه داوطلبین، ارزشیابی تشخیصی (در رابطه با روان خوانی قرآن کریم و لحن عربی حرکات و حروف مدّی) به عمل آید و برای افرادی که مشکل روان خوانی دارند، جلسه جداگانه‌ای به عنوان روان خوانی قرآن کریم، تشکیل و با یادآوری علامت‌ها و قواعدی که در اجرای آن با مشکل مواجه‌اند، به تمرین عملی و پیاده نمودن آن مطالب بر روی آیات بپردازند تا زمینه لازم برای شرکت آن عزیزان در کلاس تجوید فراهم آید؛

۹. با توجه به اینکه بیشتر داوطلبین کلاس تجوید قرآن کریم، قرآن را با لحن فارسی می‌خوانند و در هنگام تلفظ، تفاوت زمانی مناسب بین صداها کوتاه و کشیده قائل نمی‌باشند، بسیار مناسب و لازم است که قبل از تدریس تجوید، نخست آنها را با لحن عربی حرکات و حروف مدّی آشنا نمود. تا ضمن آشنایی با لحن عربی، تفاوت زمانی لازم بین صداها کوتاه و کشیده (حرکات و حروف مدّی) را بشناسند و در قرائت اجرا نمایند و با اشکال حروف مدّی با رسم الخط‌های مختلف نیز آشنا شوند؛

۱۰. بعضی از علمای قرائت، بعد از تعریف تجوید، گفته‌اند: قواعد تجوید، تنها نحوه تلفظ صحیح قرائت قرآن را به صورت تئوری، بیان می‌کند؛ بهترین راه برای آشنایی با قرائت صحیح، شنیدن از دهان کسی است که قرآن را به صورت صحیح، تلفظ می‌کند و تمرین و تکرار می‌باشد، از این رو معلّمین ارجمند، بعد از بیان تئوری قواعد، باید از قرآن‌آموزان بخواهند تا با دقت به نحوه تلفظ آنها نگاه کرده و گوش فرا دهند و با تکرار کلمات و آیاتی که خوانده می‌شود، کاملاً با تلفظ صحیح و اجرای قواعد تجوید، آشنا شوند.

۱۱. فعالیت‌های مشترکی در آموزش همهٔ درس‌ها باید رعایت شود که در این قسمت متذکر می‌شویم:

الف) حضور معلّم در ساعت مقرر و با ظاهری آراسته؛

ب) آغاز کلاس با «بِسْمِ اللَّهِ» و حمدِ الهی و صلوات بر محمّد و آلِ محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛

ج) سلام و احوال‌پرسی و برقراری ارتباط روحی و عاطفی با افراد کلاس؛

د) حضور و غیاب و بررسی تکالیف؛

ه) شروع کلاس با یک آیه یا حدیث کوتاه (بهترین است که دربارهٔ اهداف کلاس باشد) و ترجمهٔ واژه به واژه و بیان پیام آیه یا روایت با همکاری افراد کلاس؛^۱

و) جهت مرور درس گذشته و ارزشیابی آن، درس گذشته را می‌پرسیم (ارزشیابی مرحله‌ای) و چند مثال به عنوان ارزشیابی از درس قبل روی تابلو می‌نویسیم، یا آیات دارای قواعد درس گذشته را مشخص می‌کنیم از افراد مُنتخب می‌خواهیم بخوانند و بعد از شنیدن جواب صحیح، از همهٔ افراد کلاس می‌خواهیم با هم بخوانند؛ ز) تشویق افراد کلاس در یادگیری درس گذشته و ایجاد انگیزه جهت یادگیری مباحث درس جدید؛

ح) ارائهٔ درس جدید با رعایت مراحل تدریس که در کتاب بیان شده است؛

ط) جمع‌بندی مباحث درس و تعیین تکلیف منزل برای ملکه‌شدن و ماندگاری مطالب درس در ذهن؛

ی) پایان دادن کلاس با دعا و صلوات قرآنی.

۱. معلمان ارجمند می‌توانند حفظ آن آیات و روایات را به عنوان «مسابقهٔ حفظ»، اعلام کنند و در پایان دوره، مسابقه‌ای برگزار و به نفراتی که آیات و روایات را حفظ کنند، جوایزی اهدا کنند و برای تشویق و کمک به حفظ، بعد از ترجمه و بیان پیام آیه و روایت، از قرآن‌آموزان می‌خواهیم چند بار آن را تکرار کنند. سپس آیه و روایت را از تابلو پاک می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم چند بار از حفظ تکرار کنند. همچنین می‌توان هر روز آیه یا روایت درس قبل را از قرآن‌آموزان پرسید تا از حفظ بخوانند و ترجمه کنند.

روش تدریس تجوید قرائت قرآن کریم

قال رسول الله ﷺ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ».

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران آموزش دهد».

هدف ما از برگزاری کلاس تجوید، آشنا ساختن قرآن آموزان با «صحیح خوانی قرآن از حیث مخارج حروف و تلفظ صحیح کلمات و آیات» می باشد. به طوری که در پایان دوره، همه افراد کلاس بتوانند قرآن را از حیث مخارج حروف و صفات ذاتی (ممیزه) و عارضی (مُحَسَّنَه)، روان و بدون غلط بخوانند؛ پس لازم نیست قرآن آموزان را با همه قواعد و مطالب تجوید، آشنا سازیم، بلکه آشنایی با مطالبی که دخالت مستقیم در تلفظ صحیح حروف و کلمات را دارند، کفایت می کند.

هدف اساسی از آموزش قواعد و مطالب تجوید، تجوید عملی می باشد؛ یعنی افراد کلاس بتوانند، حروف و کلمات قرآن را به صورت عربی و صحیح بخوانند، از این رو لازم نیست حتماً اصطلاحات و قواعد تجوید را حفظ نمایند، بلکه آشنایی با تجوید عملی، کفایت می کند به ویژه اگر افراد کلاس ما مردمانی باشند که تنها برای آشنایی با «تجوید الصلاة»، (تجوید مقدماتی) شرکت کرده باشند.

و در پایان دوره، لزومی ندارند از آنها امتحان کتبی به عمل آید، چرا که هدف ما از آموزش قواعد تجوید، تلفظ صحیح حروف و کلمات قرآن کریم می باشد، پس باید امتحان شفاهی به عمل آید تا روشن گردد که تا چه اندازه با تجوید عملی (تلفظ صحیح حروف و کلمات) آشنا شده اند؟

دسته بندی مطالب تجوید و روش تدریس آنها را در دو سطح مقدماتی و تکمیلی توضیح داده ایم، معلمین ارجمند با توجه به سطح افراد کلاس و آشنایی قبلی آنها با قواعد تجوید و قرائت قرآن کریم، روش مناسبی را انتخاب و به تدریس آن بپردازند.

با توجه به مطالب فوق، از معلمین ارجمند انتظار می‌رود که در پایان این قسمت بتوانند:

۱. مطالب لازم برای آموزش قواعد تجوید برای گروه‌های مختلف (از نظر سن، معلومات و استعداد) مشخص کنند؛
۲. برای تمامی گروه‌های آموزشی، روش تدریس مناسبی را ارائه نمایند؛
۳. با انواع تمرین‌های مربوط به تجوید عملی، برای سطوح مختلف، آشنایی داشته باشند؛
۴. اشتباه تلفظ و قرائت افراد را به درستی تشخیص داده و با راهنمایی صحیح، به اصلاح تلفظ آنها بپردازند.

روش تدریس لزوم آشنایی با علم تجوید

هدف اصلی از اولین جلسه در هر رشته‌ای، آشنا ساختن افراد کلاس با موضوع آن درس، اهمّیت یادگیری و مراحل رسیدن به آن هدف می‌باشد، از این رو اهداف این جلسه برای افراد مبتدی (سطح یک «تجوید مقدماتی») که برای اولین بار می‌خواهند با تجوید آشنا شوند و افرادی که می‌خواهند اطلاعات تجویدی خود را کامل کنند (سطح دو «تجوید تکمیلی») تفاوت چندانی ندارد، تنها تفاوت در نحوه بیان مطالب است که معلمین ارجمند، آن را در نظر خواهند گرفت.

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. لزوم یادگیری و قرائت صحیح قرآن کریم و عمل به دستورات این کتاب آسمانی به عنوان یک تکلیف الهی؛
۲. اهداف دوره و انتظاراتی که در پایان دوره آموزشی از تک تک افراد می‌رود و راه‌های رسیدن به آن؛
۳. شرایط و معلوماتی که تک تک افراد شرکت‌کننده برای استفاده از کلاس، باید از قبل کسب نموده باشند؛

۴. لزوم ارزشیابی ورودی (تشخیص) از کلیه داوطلبین، تا معلم با شناخت کامل بتواند مطالب درس را براساس نیاز و فهم افراد شرکت کننده، آموزش دهد.

و در پایان درس، از افراد کلاس انتظار می‌رود:

۱. یادگیری و قرائت صحیح روزانه، قرآن را به عنوان یک تکلیف الهی بر خود واجب بدانند و خود را موظف سازند تا به طور مرتب در کلاس درس حاضر شوند و به راهکارهای معلم برای فهم بهتر درس عمل نمایند؛

۲. لزوم قرائت قرآن به صورت ترتیل و مراحلی که برای تحقیق قرائت ترتیل باید طی شود.

۳. با اهداف دوره آموزشی، راه‌های رسیدن به آن و وظایفی که بر عهده آنهاست، آشنا شوند؛

۴. ارزشیابی تشخیصی را، ابزاری لازم برای شناخت معلم از افراد کلاس و کمک به آنها برای یادگیری بهتر قرائت صحیح قرآن، بدانند؛

۵. همه افراد کلاس - با عشق و علاقه - خود را برای ارزشیابی تشخیصی در اختیار معلم قرار دهند، و برای تشخیص معلم ارزش قائل شوند.

مراحل تدریس

۱. با کمک گرفتن از آیات و روایات، لزوم یادگیری قرائت صحیح قرآن کریم بر هر مسلمان و عمل به دستورات آن را به عنوان یک تکلیف واجب شرعی توضیح می‌دهیم.

۲. بیان نحوه قرائت، با استفاده از آیات قرآن که باید به صورت «ترتیل» باشد؛

۳. ترتیل را از نظر لغت، اصطلاح و روایات، معنا کرده و توضیح می‌دهیم؛

۴. بیان عدم اختصاص قرائت ترتیل به قرآن و لزوم رعایت اصول ترتیل در تمامی زبان‌ها؛

۵. اهداف دوره، راه‌های رسیدن به آن، وظایفی که قرآن‌آموزان در کلاس درس و خارج از آن بر عهده آنهاست و باید انجام دهند را توضیح می‌دهیم؛

۶. شرایط لازم، معلومات و توانایی‌هایی که (قرآن‌آموزان برای استفاده از کلاس) از قبل باید کسب کرده باشند را متذکر می‌شویم؛

۷. لزوم ارزشیابی ورودی (تشخیصی) و اهداف آن، و نحوه برگزاری آن را توضیح می‌دهیم؛

۸. براساس فرم از قبل تعیین شده - از تک تک افراد - ارزشیابی تشخیصی عمل می‌آوریم و نکات ضعف و قوت آنها را یادداشت کرده و در صورت لزوم برای آنها توضیح می‌دهیم.

روش تدریس

قبل از تدریس مطالب اصلی هر درسی، کارهای مقدماتی مشترکی است که باید در تمامی دروس، انجام پذیرد، معلمین محترم، آنها را مدّ نظر داشته باشند (در بند ۱۱، نکاتی چند در رابطه با تدریس روخوانی و تجوید متذکر شدیم)؛

هدف اصلی از جلسه اول در هر رشته‌ای، آشنا ساختن افراد کلاس با موضوع درس، اهمّیت و ضرورت یادگیری و مراحل رسیدن به آن است، از این رو اهداف جلسه اول، تفاوت چندانی برای قرآن‌آموزان سطح یک و دو نخواهد داشت، تنها تفاوت در نحوه بیان مطالب است که معلمین ارجمند، آنها را در نظر خواهند گرفت.

در این جلسه، نخست باید قرآن‌آموزان را با لزوم یادگیری و قرائت صحیح قرآن و عمل به دستورات آن، آشنا سازیم برای این منظور می‌توانید از مطالب مطرح شده در پیش گفتار کتاب تجوید سطح یک و دو، و راهنمای تدریس، استفاده نمایید تا افراد شرکت کننده، یادگیری و قرائت قرآن را به عنوان یک تکلیف الهی، بر خود یک واجب بدانند و خود را موظف سازند تا در ساعت مقرر در کلاس درس حاضر شده و با قرائت صحیح قرآن آشنا گردند، سپس مراحل یادگیری قرائت صحیح قرآن را برای آنها توضیح می‌دهیم.

«صحیح‌خوانی قرآن کریم» از سه جهت قابل بررسی می‌باشد:

۱. از نظر کتابت و علامت‌گذاری

کلمات، از ترکیب حروف تشکیل می‌گردند و هر حرفی دارای مصوّت خاصی است که در صورت جابه‌جایی و یا عدم تلفظ صحیح آن، معنای کلمه به کلی تغییر پیدا می‌کند، در فارسی، مانند، کَرَم، کِرِم، کُرْم، کِرم و در عربی، مانند:

أَنْعَمْتُ = تونعمت دادی. أَنْعَمْتُ = من نعمت دادم.

إِمَام = جلو و پیش رو إِمَام = پیشوا و رهبر

قَتَلَ = کُشت قَاتِلٌ = جنگید

کتاب‌های «روخوانی و روان‌خوانی»، برای آشنایی با اصول نگارش و علامت‌گذاری قرآن کریم تهیه شده است.

۲. از نظر تلفظ صحیح حروف

هر حرفی دارای جایگاه خاصی در دستگاه تکلم است، با توجه به اینکه بعضی از حروف، دارای جایگاه مشترک می‌باشند، از این رو ویژگی دیگری لازم است تا این حروف را از یکدیگر متمایز می‌سازد، در فارسی، مانند: «توت، دود»، «رزم، رسم». جایگاه تلفظ دو حرف تاء و دال، و زاء و سین، در دستگاه تکلم، یکی است، تنها ویژگی که این دو حرف را از یک دیگر متمایز می‌سازد، ارتعاش و عدم ارتعاش تارهای صوتی در هنگام تلفظ می‌باشد. در زبان عربی نیز چنین است، مانند:

طَابَ = خوب و پاکیزه شد. تَابَ = به راه حق بازگشت

صَمَد = بی نیاز و بلند مرتبه. سَمَد = پوچ‌گرایی و متحیر شدن.

جایگاه تلفظ دو حرف طاء و تاء، صاد و سین در دستگاه تکلم، یکی است، تنها ویژگی که این حروف را از یکدیگر متمایز می‌سازد، بالا آمدن و یا نیامدن ریشه و انتهای زبان است که باعث می‌گردد تا صدای حرف به طرف کام بالا و یا کام پایین کشیده شود.

کتاب‌های «تجوید»، برای آشنایی با مخارج و تلفظ صحیح حروف، تهیه شده است.

۳. از نظر وقف و ابتدا

جمله، از ترکیب کلمات تشکیل می‌گردد، اگر در هنگام خواندن متنی، ارتباط کلمات در نظر گرفته نشود، معنای جمله به کلی تغییر پیدا می‌کند، در فارسی، مانند: «فلانی را عفو لازم نیست اعدامش کنید».

اگر بگوییم «فلانی را عفو» و توقف کنیم و سپس بگوییم «اعدامش کنید». و یا

بگوییم «فلانی را عفو لازم نیست» و توقّف کنیم و سپس بگوییم «اعدامش کنید»؛ کاملاً دو معنای متضاد از آن فهمیده می‌شود؛ در قرائت قرآن نیز باید ارتباط کلمات در نظر گرفته شود، در غیر این صورت، معنای آیات به کلی تغییر پیدا می‌کند. کتاب‌های «وقف و ابتدا»، برای آشنایی با محلّ مناسب برای وقف و نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات تهیه شده است.

اولین قدم برای آشنایی با قرائت صحیح قرآن کریم، آشنایی با اصول کتابت و علامت‌گذاری (روخوانی و روان‌خوانی) قرآن کریم است که الحمد لله، قبلاً با آن آشنا شده‌اید و اکنون نوبت آشنایی با تلفظ صحیح حروف است که در خدمت شما می‌باشیم.

قرائت قرآن کریم براساس آیه شریف «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» باید به صورت «ترتیل» باشد و سپس به تعریف ترتیل از نظر لغت و اصطلاح و روایات می‌پردازیم. مرحله بعد، معرفی اهداف دوره و راه‌های رسیدن به آن است.

«هدف از برگزاری کلاس تجوید»، آشنایی با مخارج و تلفظ صحیح حروف قرآن کریم است، به طوری که در پایان دوره، همه بتوانید قرآن را با رعایت قواعد تجویدی به صورت صحیح و روان بخوانید.

برای رسیدن به این هدف، نخست باید با جایگاه و تلفظ صحیح حروف آشنا شوید و با تمرین بیشتر در خارج از کلاس، بتوانید همه آیات قرآن را به صورت صحیح و روان بخوانید؛ از این رو لازم است که به صورت مرتّب سر کلاس حاضر شوید زیرا هر درسی پیش‌نیاز درس بعدی است در غیر این صورت، نتیجه مطلوب از کلاس درس نخواهید برد.

شرایط شرکت و استفاده از کلاس تجوید

برای شرکت در هر کلاسی، شرایطی لازم است که افراد باید از قبل مهیا کرده باشند در غیر این صورت، شرکت در کلاس برای آنها، فایده‌ای دربر نخواهد داشت؛ و شرط شرکت و استفاده از کلاس تجوید سطح یک (دوره مقدماتی)، تسلّط بر روانخوانی قرآن کریم از نظر نگارش و علامت‌گذاری است تا تمامی تمرکز افراد، به یادگیری مخارج حروف و نحوه تلفظ صحیح آنها باشد و برای شرکت در کلاس

تجوید سطح دو (دوره تکمیلی)، اضافه بر تسلط بر روانخوانی قرآن کریم باید دوره مقدماتی تجوید را نیز گذرانده باشند^۱ در غیر این صورت، شرکت در کلاس برای آنها، فایده چندانی نخواهد داشت، اضافه بر آن، هر معلّمی باید شناخت کافی از معلومات و توانایی های افراد کلاسش داشته باشد تا مطالب را براساس استعداد و فهم آنها آموزش دهد؛ برای این منظور باید از تک تک حاضرین، ارزشیابی تشخیصی داشته باشیم.

نکته: برای ارزشیابی تشخیصی نخست فرم مخصوص جهت ارزشیابی، تهیه و مشخصات داوطلبین را در آن ثبت نام می‌نماییم، در این فرم اضافه بر نام، نام خانوادگی، نام پدر، سال تولد، میزان تحصیلات، مقدار آیاتی که تلاوت می‌نمایند، باید جایی برای ثبت نکات ضعف و قوت قرائت افراد نیز داشته باشد تا در هنگام ارزشیابی، ثبت گردد.

بعد از ثبت نام افراد در فرم مخصوص، می‌خواهیم تا با در دست داشتن قرآن در کنار هم بنشینند و سپس برای هریک از آنها به طور متوسط، پنج سطر از قرآن را مشخص می‌کنیم تا برای ارزشیابی خود را آماده سازند.

در ارزشیابی تشخیصی توجه به نکات ذیل الزامی است:

۱. به افرادی که تسلط کمتری دارند، اهانت نشود بلکه تشویق گردند تا در جلسات پیش نیاز (که روانخوانی قرآن کریم است)، شرکت نمایند؛ و برای شرکت در آن کلاس‌ها؛ راهنمایی و معرفی شوند؛

۲. در صورت امکان، نتایج را در همان جلسه، مشخص می‌نماییم، در غیر این صورت، اعلام نتایج را برای جلسه بعد، واگذار می‌کنیم؛

۳. ارزشیابی تشخیصی، بهترین ملاک برای معلم است که مطالب درس را در چند جلسه و چگونه آموزش دهد؟

۱. اگر افراد کلاس از نظر علمی، در سطح بالایی باشند، نیازی به گذراندن دوره تجوید مقدماتی نخواهد بود، تسلط اجمالی بر صحیح خوانی قرآن از نظر کتابت و علامت‌گذاری کافی است، و در کلاس تجوید، اضافه بر آشنایی با تجوید عملی، بر روان خوانی قرآن نیز مسلط خواهند شد.

روش تدریس مباحث علم تجوید

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. علم تجوید (برای تحقق فرمان خداوند در رابطه با نحوه قرائت قرآن کریم که باید به صورت « ترتیل » باشد) به عنوان یک تکلیف الهی؛
 ۲. معنا و موضوع علم تجوید و ثمره و فایده آشنایی با آن و راه کارهایی که برای یادگیری تجوید باید طی شود؛
 ۳. حکم شرعی یادگیری تجوید؛
 ۴. انواع قرائت ها (تحقیق، تدویر، حدر) و جایگاه هریک از آنها.
- و در پایان درس از افراد کلاس، انتظار می رود:

۱. ضرورت یادگیری تجوید رعایت اصول و قواعد آن را در هنگام قرائت قرآن، توضیح دهند؛
۲. تعریف تجوید، موضوع و فایده یادگیری آن را بیان کنند؛
۳. حکم شرعی یادگیری تجوید و این که رعایت کدام یک از مباحث آن، شرعاً واجب و کدام یک، مستحب می باشد را توضیح دهند؛
۴. یادگیری تجوید را فریضه و واجب الهی. همانند نماز و روزه. بر خود لازم بدانند و خود را شرعاً موظف نمایند که در کلاس ها شرکت و به یادگیری تجوید، بپردازند.
۵. انواع قرائت ها را توضیح داده و جایگاه هریک را بیان کنند.

مراحل تدریس

۱. آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» را روی تابلو نوشته و ترجمه می کنیم؛
۲. حدیث منقول از حضرت علی علیه السلام در رابطه با تفسیر کلمه « ترتیل » را، زیر آن می نویسیم و درباره آن توضیح می دهیم؛
۳. توضیح می دهیم که برای تحقق فرمایش آن حضرت در رابطه با ترتیل، «علم تجوید» برای «بیان الحروف» و «علم وقف وابتدا» برای «حفظ الوقوف»، تأسیس و پایه گذاری شد؛

۴. تجوید را از نظر لغت و اصطلاح، معنا می‌کنیم؛
۵. با آوردن مثال‌هایی از زبان فارسی و سپس از قرآن، مراحل سه گانه‌ای که در تعریف تجوید آمده است (مخارج، صفات ذاتی و مُمَیَّزَه و صفات عارضی و مُحَسَّنَه) را توضیح می‌دهیم؛
۶. حکم شرعی یادگیری مسائل تجویدی که کدام یک از آنها شرعاً واجب و کدام یک، مستحب می‌باشد را متذکر می‌شویم؛
۷. انواع قرائت‌ها (تحقیق، تدویر و حَدر) را توضیح داده و جایگاه هر کدام را مشخص می‌نماییم؛
۸. لزوم یادگیری قرآن با لحن عربی (با استفاده از آیات و روایات)، متذکر می‌شویم؛
۹. لزوم قرائت قرآن با صوت نیکو و اثرات آن را (با استفاده از روایات)، توضیح می‌دهیم.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی مشترکی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می‌پردازیم.

مطالب این جلسه نیز مانند جلسه اول، برای سطح یک و دو مشترک است، تنها تفاوت در نحوه بیان آن است (برای افراد سطح یک، مطالب ارائه شده باید ساده و قابل فهم برای همه باشد).

به آنها می‌گوییم: در جلسه قبل دانستیم که همه مسلمان‌ها وظیفه دارند که قرآن را بخوانند و به دستورات آن، عمل نمایند، و این خواندن باید به صورت «ترتیل» باشد. در این هنگام آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» را روی تابلو می‌نویسیم. و با معنای ترتیل در جلسه قبل آشنا شدیم که طبق فرمایش حضرت علی علیه السلام قرائت ترتیل، قرائتی است که دارای دو ویژگی باشد. در این هنگام روایت حضرت علی علیه السلام را در زیر آیه می‌نویسیم: «الَّتَرْتِیلُ حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ». و به تشریح روایت می‌پردازیم، و مثال‌هایی از زبان فارسی و سپس از قرآن می‌آوریم تا اهمیت و لزوم قرائت با ترتیل برای همه روشن شود.

بعد از روشن شدن فرمایش آن حضرت، توضیح می‌دهیم که برای تحقّق فرمایش حضرت علی علیه السلام در رابطه با «ترتیل»، دو علم پایه‌گذاری شد یکی «علم تجوید» که متکفل نحوه تلفظ صحیح حروف «بیان الحروف» است و نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات و انتخاب محلّ مناسب برای وقف کردن «حفظ الوقوف» می‌باشد.

و سپس به تعریف تجوید از نظر لغت و اصطلاح می‌پردازیم.

تعریف تجوید: «تلفظ هر حرفی از مخرج آن، همراه با رعایت صفات ذاتی و مُمَیَّزَه حرف و صفات عارضی و مُحَسَّنَه در ترکیب با حروف دیگر، ناشی می‌شود».

«تجوید»، اختصاص به قرآن ندارد، این تعریف در تمامی زبان‌ها جاری است؛ هر زبانی دارای تعداد معینی حرف می‌باشد که کلمات و جملات از ترکیب آن حروف تشکیل می‌گردند و هر حرفی از جایگاه مشخصی در دستگاه تکلم تولید می‌شود که به آن «مخرج حرف» می‌گویند یعنی محل تولید و تلفظ آن حرف، اما دانستن محلّ خروج حرف به تنهایی کفایت نمی‌کند، چرا که بعضی از حروف، دارای مخارج مشترک می‌باشند، از این‌رو ویژگی و مشخصه دیگری لازم است تا حروف هم مخرج را از همدیگر متمایز سازد که از آن به «صفات حروف»، تعبیر می‌شود. برای نمونه: به تلفظ دو حرف «زاء و سین» در مثال «رزم و رسم» دقت بفرمایید، محل تولید این دو حرف، یکی است، چه چیزی تلفظ این دو حرف را از یکدیگر متمایز می‌سازد؟ ارتعاش و عدم ارتعاش تارهای صوتی.

در هنگام تلفظ حرف «زاء»، تارهای صوتی به هم نزدیک می‌شوند، در نتیجه هوای بازدم نخست با فشار از میان آنها خارج شده و تارهای صوتی را مرتعش می‌سازد و سپس از محل تولید حرف (مخرج) عبور کرده و حرف تولید می‌شود، از این‌رو صدای حرف «زاء» آشکار و بلند می‌باشد؛ اما در هنگام حرف «سین»، تارهای صوتی از همدیگر دورند، در نتیجه هوای بازدم نخست به راحتی از میان آنها خارج شده و بدون ارتعاش تارهای از محلّ تولید حرف (مخرج) عبور کرده و حرف تولید می‌شود، از این‌رو صدای حرف «سین» آشکارا نبوده و آهسته می‌باشد.

پس تفاوت دو حرف «زاء و سین»، در ارتعاش و عدم ارتعاش تارهای صوتی است که در علم تجوید از آن به «صفت جَهْر و هَمْس» تعبیر می‌شود.

«صفات حروف» بر دو قسم است:

«صفات ذاتی و مُمَیَّزَه»: که جزء جدایی ناپذیر حرف است به طوری که اگر از حرفی گرفته شود، آن حرف تبدیل به حرف دیگر خواهد شد، مانند ارتعاش و عدم ارتعاش تارهای صوتی که در دو حرف «زاء و سین» توضیح داده شد و بعضی به آن، «حَقِّ حرف» می‌گویند.

«صفات عارضی و مُحَسَّنَه» که به خاطر همنشینی با بعضی از حرکات و حروف، بر آن حرف عارض می‌شود، مانند درشت و نازک خوانده شدن و... که این ویژگی‌ها در ذات حرف وجود ندارند ولی به خاطر همنشینی با حرف دیگر، استحقاق چنین صفاتی را پیدا نموده است از این رو به آن، «مُسْتَحَقَّ حرف» می‌گویند. اگر این صفات آورده نشوند، خللی به اصل حرف وارد نمی‌سازد بلکه از روانی و زیبایی آن کاسته می‌شود؛ برای نمونه: اگر بعد از حرف «نون ساکن» حرف «حاء» بیاید، حرف نون به صورت نون خالص و آشکار خوانده می‌شود، مانند: «آن حال» ولی اگر بعدش حرف «یاء» بیاید، تبدیل به حرف یاء شده و بصورت یای مشدّد خوانده می‌شود، مانند: «آن یار = آیار»؛ حال اگر عمل ادغام را انجام ندهیم و حرف نون را به صورت خالص و آشکار تلفظ کنیم، خللی در معنای جمله ایجاد نمی‌کند بلکه از روانی آن کاسته می‌شود.

با روشن شدن تعریف تجوید، نتیجه می‌گیریم که مباحث تجوید، شامل سه بخش می‌باشد:

۱. آشنایی با مخارج حروف؛

۲. آشنایی با صفات ذاتی و مُمَیَّزَه حروف؛

۳. آشنایی با صفات عارضی و مُحَسَّنَه حروف (احکام حروف).

لازم به یادسپاری است که یادگیری مباحث تجویدی به صورت تئوری تنها کفایت نمی‌کند، بلکه باید روش صحیح تلفظ و آدای کلمات قرآن را از استاد ماهر فرا گرفت و با تکرار و تمرین، سعی نمود تا مباحث تجویدی به صورت ملکه در ذهن ما جای گیرد.

فایده یادگیری علم تجوید

همان‌گونه که از تعریف فهمیده می‌شود، «فایده یادگیری علم تجوید»: «حفظ و نگهداری زبان از اشتباه و خطا در قرائت قرآن کریم از نظر مخارج و صفات حروف می‌باشد». در نتیجه کلام الهی همان‌گونه که در صدر اسلام خوانده و شنیده می‌شد، قرائت می‌گردد و تغییری در معانی آیات پدید نخواهد آمد.

حکم شرعی یادگیری تجوید

فقهای بزرگوار اسلام، مباحث تجوید را به دو دسته تقسیم نموده اند: ترتیل واجب و مستحب.^۱

مباحثی که در تلفظ صحیح حروف، نقش اساسی دارند به طوری که اگر رعایت نشوند، حرف تبدیل به حرف دیگر می‌گردد، رعایت آنها را شرعاً واجب شمرده‌اند که شامل مخارج و صفات ذاتی و مُمَیَّزَه حروف می‌شود؛ اما مباحثی که در تلفظ صحیح حروف نقش اساسی ندارند بلکه باعث روان‌تر و زیباتر تلفظ شدن کلمات می‌گردد، رعایت آنها را شرعاً مستحب شمرده‌اند که شامل صفات عارضی و مُحَسَّنَه (احکام حروف) می‌شود، البته بعضی مراجع بزرگوار تقلید، برخی از احکام حروف را، واجب می‌دانند که هرکس باید به فتوای مرجع تقلید خود مراجعه نماید.

انواع قرائت‌ها

قرائت قرآن کریم با رعایت قواعد تجوید به سه شیوه امکان پذیر است.
 روش تحقیق: که در مقام آموزش و یادگیری از آن استفاده می‌شود؛
 روش تدویر: که در هنگام قرائت روزانه قرآن از این روش استفاده می‌گردد؛
 روش حذر یا تحدیر: که در مقام حفظ و دوره نمودن محفوظات از آن استفاده می‌شود.
 و سپس به تعریف و توضیح هریک، به فراخور استعداد افراد کلاس می‌پردازیم.

۱. در اینجا لازم است برای قرآن‌آموزان توضیح داده شود که تقسیم بندی مباحث ترتیل و تجوید به واجب و مستحب، از نظر حکم شرعی می‌باشد ولی از نظر علمای تجوید، رعایت همه آنها لازم می‌باشد؛ و برای توضیح بیشتر می‌توانید از تقسیم بندی واجب، به واجب شرعی و صناعی استفاده و به تشریح آن بپردازید.

لزوم یادگیری قرآن با لحن عربی و صدای زیبا

هرزبانی، آهنگ و لهجه مخصوص به خود را دارد، اضافه بر آن، جملات را هم می‌توان به صورت ساده و معمولی تلفظ نمود و هم با صدای زیبا و دلنشین؛ این امر در قرائت قرآن نیز جاری است.

یکی از معجزات قرآن کریم، آهنگ دلنشین آیات آن است که اگر با آهنگ و لهجه عربی و با رعایت قواعد تجویدی خوانده شود، جذابیّت آن دو چندان می‌گردد، از این رو سفارش شده که قرآن را با آهنگ و لهجه عربی آن فرا بگیرید:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بِعَرَبِيَّتِهِ»^۱؛ «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا...»^۲ و همچنین سفارش شده که قرائت قرآن را با صدای نیکو، زینت بخشید: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا»^۳.

برای اینکه قرآن آموزان، بهتر با اهمیّت یادگیری قرآن با لحن عربی آشنا شوند، چند آیه از قرآن را، یک بار به صورت ساده و با لحن فارسی و بار دیگر با صدای زیبا و با لحن عربی می‌خوانیم تا خودشان قضاوت کنند که کدام قرائت بهتر و دلنشین‌تر می‌باشد.

و در پایان اگر وقت کلاس باقی بود، به آموزش لحن عربی حرکات کسره و ضمه و الف مدی می‌پردازیم، و اگر وقتی باقی نمانده بود، تکلیف منزل را مشخص و آموزش لحن عربی حرکات را به جلسه دیگر موکول می‌نماییم.

روش تدریس حرکات و حروف مدی، در کتاب رسم و ضبط و راهنمای تدریس روخوانی قرآن کریم مشروحاً توضیح داده شده است، علاقه‌مندان به آن مراجعه فرمایند.

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳. وسائل الشیعه، ح ۴، ص ۸۵۹.

روش تدریس مخارج حروف

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. معنای حرف و اقسام آن (اصلی و فرعی)؛
۲. معنای مخرج و اقسام آن (تحقیقی و فرضی)؛
۳. تعداد مخارج حروف و مواضع دستگاه تکلم؛
۴. موضع جوف و حروفی که از آن موضع تلفظ می‌شوند؛
۵. اسامی دیگر حروف مدّی و علّت نامگذاری آنها.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. معنای حرف، نحوه تولید و اقسام آن را بشناسند و بتواند بین حروف اصلی و فرعی تمیز دهند؛
 ۲. معنای مخرج و اقسام آن را بشناسند و بتوانند بین مخرج تحقیقی و فرضی تمیز قائل شوند؛
 ۳. اهمّیت آشنایی با مخارج حروف و فایده آن را در هنگام قرائت قرآن کریم توضیح دهند؛
 ۴. تعداد مخارج حروف را یاد بگیرند و مواضع پنج‌گانه دستگاه تکلم را بشناسند؛
 ۵. جوف را معنا نموده و حروفی که از این موضع تلفظ می‌شود را نام ببرند؛
 ۶. اسامی دیگر حروف مدّی را نام برده و علّت نامگذاری آنها را توضیح دهند.
- یادسپاری: مباحث این جلسه تا مبحث تمایز حروف، اختصاص به افرادی دارد که سطح یک (تجوید مقدماتی) را گذرانده باشند؛ و برای قرآن‌آموزانی که می‌خواهند با تجوید مقدماتی آشنا شوند، تنها به بررسی و توضیح حروفی می‌پردازیم که تلفظ آنها در فارسی با عربی تفاوت دارند که ان شاء الله در مبحث تمایز حروف، روش تدریس آنها را توضیح می‌دهیم.

مراحل تدریس

۱. لزوم آشنایی با مخارج حروف و فایده آن را با ذکر چند مثال توضیح می‌دهیم؛

۲. نحوه تولید حرف را توضیح داده و سپس به تعریف حرف از نظر لغت و اصطلاح می پردازیم و اقسام آن را متذکر می شویم؛
۳. حروف اصلی را تعریف نموده و علت اختلاف در شمارش آنها را توضیح می دهیم؛
۴. مخرج را از نظر لغت و اصطلاح، تعریف نموده و با بیان نحوه تلفظ حداقل دو حرف که امکان توضیح آن به صورت نمایشی باشد؛ تعریف مخرج را برای آنها عینیت می بخشیم؛
۵. مخرج تحقیقی و فرضی را برای آنها تشریح می نماییم؛
۶. تعداد مخارج حروف و مواضع پنج گانه ای که حروف از آنها تولید می شوند را معرفی می کنیم؛
۷. موضع جوف را معرفی نموده و حروفی که از آنها تولید می شوند را معرفی می کنیم؛
۸. علت نام گذاری حروف مدّی و اسامی دیگری که برای آنها بیان شده را توضیح می دهیم.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی مشترک که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می پردازیم، مطالب این جلسه اختصاص به افرادی دارد که دوره تجوید مقدماتی (سطح یک) را گذرانده باشند.

نخست به عنوان ارزشیابی از درس قبل، تعریف تجوید و لزوم آشنایی با آن را از افراد کلاس می پرسیم، و سپس با ذکر چند مثال که تلفظ آنها در عربی با فارسی تفاوت دارند، لزوم اهمّیت یادگیری مخارج حروف عربی را در هنگام تلاوت قرآن کریم متذکر می شویم.

بعد از آشنایی با اهمّیت یادگیری مباحث تجوید، به آنها می گوییم: از تعریف تجوید، نتیجه می گیریم که مباحث تجوید شامل سه بخش می باشد:

۱. آشنایی با مخارج حروف؛
۲. آشنایی با صفات ذاتی و مُمَیَّزَه حروف؛
۳. آشنایی با صفات عارضی و مُحَسَّنَه (احکام حروف).

در این جلسه می‌خواهیم با نحوه تولید حرف و مخارج آنها آشنا شویم؛ و سپس با استفاده از تصویر اعضای دستگاه تکلم به توضیح مباحثی که در مراحل تدریس ذکر شده، براساس فهم و درک افراد کلاس می‌پردازیم.

روش تدریس مخارج، «موضع حلق»

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. موضع حلق و معرفی حروفی که از این جایگاه تولید و تلفظ می‌شوند؛
۲. تقسیم‌بندی موضع حلق به سه قسمت «ابتدا، وسط و انتهای حلق»؛
۳. با محدوده «انتهای حلق» و نحوه تولید و تلفظ «همزه و هاء»؛
۴. با محدوده «وسط حلق» و نحوه تولید و تلفظ «عین و حاء»؛
۵. با محدوده «ابتدای حلق» و نحوه تولید و تلفظ «غین و خاء».

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. «حلق» را تعریف نموده و محدوده آن را مشخص سازند؛
 ۲. حروفی که از این موضع تلفظ می‌شوند را نام برده و علت نام‌گذاری آنها را به «حروف حلقی» توضیح دهند؛
 ۳. اقسام سه‌گانه موضع حلق و حروفی که از آن قسمت‌ها تولید و تلفظ می‌شوند را نام ببرند؛
 ۴. محدوده «انتهای حلق» را تعریف و روی تصویر مشخص نموده و نحوه تولید و تلفظ «عین و حاء» را با ذکر مثال توضیح دهند؛
 ۵. محدوده «وسط حلق» را تعریف و روی تصویر مشخص نموده و نحوه تولید و تلفظ «عین و حاء» را با ذکر مثال توضیح دهند؛
 ۶. محدوده «ابتدای حلق» را تعریف و روی تصویر مشخص نموده و نحوه تولید و تلفظ «غین و خاء» را با ذکر مثال توضیح دهند.
- یادسپاری: هدف از مبحث مخارج حروف، آشنایی با محل تولید (مخرج) حروف

به صورت تئوری می باشد، چرا که برای تلفظ صحیح حروف، نخست باید با محل تولید و تلفظ حرف آشنا شد و سپس با شناخت صفات ذاتی و مُمَیَّزَه، حروفی که از یک محل و یا نزدیک به هم تولید می شوند را از یکدیگر تمیز داد.

مراحل تدریس

۱. حلق را معنا نموده و موضع آن را با استفاده از تصویر، مشخص می سازیم؛
۲. موضع حلق را به سه قسمت (ابتدا، وسط، و انتها) تقسیم نموده و محدوده هر کدام را مشخص می نماییم؛
۳. نحوه تلفظ حروفی که از انتهای حلق تلفظ می شوند را با ذکر مثال توضیح می دهیم؛
۴. نحوه تلفظ حروفی که از وسط حلق تلفظ می شوند را با ذکر مثال روشن می سازیم؛
۵. نحوه تلفظ حروفی که از ابتدای حلق تلفظ می شوند را با ذکر مثال توضیح می دهیم؛
۶. جمع بندی حروفی که از موضع حلق ادا می شوند و علت نامگذاری آنها به «حروف حلقی» را متذکر می شویم.

یادسپاری: نحوه تدریس مخارج حروف، متفاوت است؛ بعضی معتقدند که هدف از آموزش مخارج حروف، آشنایی با تلفظ صحیح حروف به صورت عملی می باشد، و با توجه به این که بیشتر حروف عربی با فارسی یکسان می باشند، از این رو تنها باید به معرفی حروفی پرداخت که تلفظ آنها در عربی با فارسی تفاوت دارند.

بعضی دیگر بر این عقیده اند که این نظریه برای تجوید مقدماتی (سطح یک) که قرآن آموزان برای اولین بار می خواهند با تجوید آشنا شوند، مفید است ولی برای تجوید تکمیلی (سطح دو)، باید مخارج همه حروف به تفصیل توضیح داده شود، چرا که تشابه بعضی حروف یا به خاطر هم مخرج بودن آنهاست و یا به خاطر نزدیک بودن مخرجشان می باشد، از این رو شناخت مخارج کلیه حروف، کمک می نماید تا تلفظ صحیح حروفی که در عربی با فارسی تفاوت دارند را بهتر بشناسیم.

در این نوشته، نخست مخارج حروف را به صورت تئوری بیان نموده ایم تا قرآن آموزان با محل تولید حروف آشنا شوند و سپس با بیان صفات ذاتی و مُمَیَّزَه، نحوه تلفظ صحیح حروف را به صورت عملی نشان داده ایم؛ و در پایان برای

آشنایی بهتر، حروفی که در عربی با فارسی تفاوت دارند را به صورت مقایسه‌ای توضیح داده و با تمرین روی کلمات، سعی نموده‌ایم تا قرآن‌آموزان عملاً با تلفظ صحیح حروف آشنا شوند.

از این رو معلمان محترم با توجه به سطح کلاس، روش مناسب را برای تدریس خود انتخاب نمایند.

روش تدریس:

بعد از طی کارهای مقدماتی مشترکی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می‌پردازیم.

مطالبی که در مراحل تدریس به ترتیب باید توضیح داده شود، به صورت مشروح در قسمت تجوید آمده است که معلمان ارجمند بر اساس سطح افراد کلاس به توضیح آنها می‌پردازند، اما چند نکته برای تکمیل آنها متذکر می‌شویم:

۱. اگر معلمان گرامی، توان به تصویر کشیدن موضع حلق را روی تابلو ندارند، از قبل تصویری که قابل مشاهده برای همه افراد کلاس باشد را تهیه و روی تابلو نصب نمایند و سپس به معرفی جایگاه حلق و تقسیم‌بندی آن به سه قسمت ابتدا، وسط و انتها بپردازند و نحوه تولید حروف هر قسمت را توضیح دهند.

۲. همان‌گونه که قبلاً متذکر شدیم، هدف ما در پایان بحث، تنها آشنایی با محل و نحوه تولید حروف حلقی به صورت تئوری می‌باشد؛ آشنایی با نحوه تلفظ این حروف به صورت عملی و تمرین روی کلمات و آیات، بعد از آشنایی با صفات ذاتی حروف خواهد بود.

روش تدریس مخارج، «موضع لسان»

اهداف

آشنایی قرآن‌آموزان با:

۱. موضع لسان و تعداد مخارجی که در این جایگاه قرار دارند؛
۲. بخش‌های مختلف موضع لسان، شامل؛
- الف. زبان و بخش‌های مختلف آن؛

- ب. اجزای مختلف کام بالا؛
- ج. دندان‌ها و اسامی هریک از آنها؛
۳. مخارج ده‌گانه‌ای که در موضع لسان قرار دارند؛
۴. توضیح نحوه تلفظ تک تک حروفی که از موضع لسان، تولید می‌شوند.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. موضع لسان و تعداد مخارجی که از آن جایگاه تلفظ می‌شوند را بشناسند؛
۲. بخش‌های مختلف موضع لسان را نام برده و به معرفی آنها بپردازند؛
۳. با استفاده از تصویر، بخش‌های مختلف زبان را توضیح دهند؛
۴. با استفاده از تصویر، به معرفی اجزای کام بالا بپردازند؛
۵. با استفاده از تصاویر، اسامی تک تک دندان‌ها را توضیح دهند؛
۶. مخارج حروفی که از موضع لسان تلفظ می‌شوند را با ذکر حروف آن، نام ببرند؛
۷. نحوه تولید و تلفظ حروف مخارج ده‌گانه را توضیح دهند.

مراحل تدریس

۱. تعریف و معرفی موضع لسان (با استفاده از تصویر)؛
۲. معرفی اجزای مختلف لسان که در تلفظ حروف نقش اساسی دارند؛
۳. معرفی اجزای مختلف کام بالا (دندان‌ها، لثه، سقف دهان و زبان کوچک)؛
۴. معرفی اسامی دندان‌ها؛
۵. معرفی مخارج حروفی که از موضع لسان تلفظ می‌شوند، (به ترتیب)؛
۶. توضیح نحوه تولید حروفی که از مخارج موضع لسان تلفظ می‌شوند به ترتیب کتاب.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می‌پردازیم.

مطالبی که در مراحل تدریس به ترتیب باید توضیح داده شود، به صورت مشروح در قسمت تجوید آمده است، معلمین ارجمند براساس سطح افراد کلاس به توضیح آنها می‌پردازند، و نکاتی را که در روش تدریس درس قبل متذکر شدیم، در نظر داشته باشند.

روش تدریس مخارج، «موضع شفتان و خیشوم»

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. موضع شفتان و تعداد مخارجی که در این جایگاه قرار دارند؛
۲. توضیح نحوه تولید حروفی که از موضع شفتان تلفظ می شوند؛
۳. موضع خیشوم و بیان نحوه تولید صدای غُته میم و نون؛
۴. موضع خیشوم را بشناسند؛
۵. نحوه تولید صدای غُته میم و نون را توضیح دهند.

مراحل تدریس

۱. تعریف و معرفی موضع شفتان، (با استفاده از تصاویر)؛
۲. معرفی مخارج حروفی که از موضع شفتان تلفظ می شوند؛
۳. معرفی محل تولید حرف «ف»؛
۴. معرفی محل تولید سه حرف «ب، م، و»؛
۵. تعریف و معرفی موضع خیشوم (با استفاده از تصویر)؛
۶. معرفی محل تولید غُته؛

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می پردازیم.

مطالبی که در مراحل تدریس به ترتیب باید توضیح داده شود، به صورت مشروح در قسمت تجوید آمده است، معلّمین ارجمند براساس سطح افراد کلاس به توضیح آنها می پردازند، و نکاتی را که در روش تدریس جلسه چهارم متذکر شدیم، در نظر داشته باشند.

روش تدریس مبحث صفات

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. تعریف صفات حروف؛
۲. ثمره و کاربرد صفات حروف؛
۳. تقسیم صفات به ذاتی و مُمَيَّزَه و عارضی و مُحَسَّنَه؛
۴. تقسیم صفات ذاتی به متضاد و غیر متضاد.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می رود:

۱. صفات حروف را تعریف نمایند؛
۲. اهمّیت آشنایی با صفات را در تمیز دادن حروف هم مخرج با ذکر مثال توضیح دهند؛
۳. تفاوت بین صفات ذاتی و مُمَيَّزَه و عارضی و مُحَسَّنَه را با ذکر مثال توضیح دهند؛
۴. صفات ذاتی متضاد را نام ببرید؛
۵. صفات ذاتی غیر متضاد را نام ببرید؛

مراحل تدریس

۱. یادآوری معنای تجوید؛
۲. تعریف صفت در لغت و اصطلاح تجوید با ذکر مثال؛
۳. لزوم آشنایی با صفات حروف برای تمیز دادن حروف هم مخرج با ذکر مثال؛
۴. بیان ثمره شناخت و رعایت صفات؛
۵. تعداد و اسامی صفات و علّت اختلاف در تعداد آنها؛
۶. تقسیم صفات، به ذاتی و مُمَيَّزَه، و عارضی و مُحَسَّنَه و بیان تفاوت آنها با ذکر مثال؛
۷. تقسیم صفات ذاتی به متضاد و غیر متضاد و تفاوت آنها با ذکر مثال؛
۸. معرفی صفات متضاد و غیر متضاد به صورت فهرست وار.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می‌پردازیم.

نخست معنای تجوید را یادآوری می‌کنیم که در تعریف آن گفته شد:

«تلفظ هر حرفی از مخرج آن، همراه با رعایت صفات ذاتی و مُمَیزه و عارضی و مُحَسَّنَه حرف».

و توضیح می‌دهیم: تا به حال با مخارج حروف به تفصیل آشنا شدیم و دانستیم که بعضی از حروف دارای مخرج واحدی هستند، از این رو برای تمیز دادن بین آنها، ویژگی‌هایی لازم است تا این حروف از یکدیگر تمیز داده شوند، در علم تجوید به این ویژگی‌ها، «صفات» گفته می‌شود.

برای تقریب به ذهن می‌توانید از افراد و اشیایی که شبیه هم هستند استفاده نمایید، مانند: دو برادر یا دو خواهری که دوقلو هستند و کاملاً شبیه هم می‌باشند، در اینجا برای تمیز دادن آنها، از تفاوت مختصری که در رنگ و یا قدشان وجود دارند، استفاده می‌کنند که به این ویژگی‌ها، «صفات» گفته می‌شود.

برای تمیز دادن حروف هم مخرج نیز یک سری ویژگی‌هایی هست که به آنها «صفات حروف» گفته می‌شود. و سپس به تعریف صفات و بقیه مطالبی که در قسمت تجوید آمده می‌پردازیم.

روش تدریس صفات متضاد

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. صفات ذاتی متضاد:

۱.۱. جَهر و هَمس، حروف مَجْهوره و مَهموسه، راه‌های تشخیص و ثمره شناخت و رعایت آن صفات؛

۱.۲. شدت، رِخَوْت و تَوَسُّط، حروف شَدِیده و رِخاوه و بَینِیه، راه‌های تشخیص و

ثمره شناخت و رعایت آن صفات؛

۱.۳. استعلاء و استفال، حروف مُستعلیه و مُستفله، راه‌های تشخیص و ثمره شناخت و رعایت آن صفات؛

۱.۴. اِطْباق و انفتاح، حروف مُطْبِقَه و مُنْفَتِحَه، راه‌های تشخیص و ثمره شناخت و رعایت آن صفات؛

۲. تلفظ صحیح حروف با رعایت صفات ذاتی متضاد در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. صفات ذاتی متضاد را نام برده و به تعریف آنها بپردازند، راه‌های تشخیص و ثمره شناخت و رعایت آنها را توضیح دهند.

۲. در هنگام تلاوت قرآن کریم، کلیه حروف عربی را به صورت صحیح و با رعایت صفات ذاتی متضاد، تلفظ نمایند.

مراحل تدریس

۱. صفات متضاد را به ترتیب، در لغت و اصطلاح تعریف نموده و به معرفی حروف آن می‌پردازیم؛

۲. ثمره شناخت و رعایت آن صفات را توضیح می‌دهیم؛

۳. راه‌های تشخیص رعایت آن صفات را متذکر می‌شویم؛

۴. تمرین روی کلمات و آیاتی که دارای صفات مذکوره باشند.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می‌پردازیم.

اطلاعات لازم برای آموزش صفات متضاد در قسمت تجوید آمده است، معلمین ارجمند با توجه به سطح افراد کلاس (به ترتیب کتاب) به توضیح تک تک آنها می‌پردازند.

روش تدریس صفات غیر متضاد

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. صفات ذاتی غیر متضاد (صَفِیر، قَلَقَلَه، لَین، اِنْحِرَاف، تَکْرِیر، تَفْشِی، اِسْتِطَالَه، غُثَّه و...) و حروفی که دارای این صفات باشند؛
۲. تلفظ صحیح حروف بارعایت صفات ذاتی غیر متضاد در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می رود:

۱. صفات غیر متضاد را تعریف نموده و حروف دارای آن صفات را برشمارند؛
۲. در هنگام تلاوت قرآن کریم، صفات غیر متضاد حروف را به صورت صحیح رعایت و تلفظ نمایند.

مراحل تدریس:

۱. صفات غیر متضاد را به ترتیب، در لغت و اصطلاح تعریف نموده و به معرفی حروف آن می پردازیم؛
۲. تمرین روی کلمات و آیات که دارای صفات مذکوره باشند.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می پردازیم. اطلاعات لازم برای آموزش صفات غیر متضاد در قسمت تجوید آمده است، معلّمین ارجمند با توجّه به سطح افراد کلاس (به ترتیب کتاب) به توضیح آنها می پردازند.

روش تدریس تمایز حروف

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. حروفی که تلفظ آنها در عربی با فارسی تفاوت دارند را بشناسند؛

۲. وجوه اشتراک و افتراق تک تک آن حروف را از نظر مخرج و صفات ذاتی (متضاد و غیرمتضاد)، توضیح دهند؛

۳. در هنگام قرائت قرآن کریم، کلیه حروف را از نظر مخرج و صفات ذاتی به صورت صحیح بخوانند.

مراحل تدریس

در مبحث مخارج حروف، توضیح دادیم که آشنایی با مخارج کلیه حروف، برای دوره تکمیلی، لازم است ولی برای دوره مقدماتی، تنها آشنایی با تلفظ حرفی که در عربی با فارسی تفاوت دارند، کفایت می‌کند، از این رو مبحث تمایز حروف برای دوره مقدماتی از اهداف اصلی آموزش تجوید برای این گروه می‌باشد ولی برای دوره تکمیلی در حکم مروری بر درس مخارج و صفات ذاتی (متضاد و غیرمتضاد) حروف و تمرین عملی بیشتر روی کلمات و آیات قرآن کریم است. اطلاعات لازم برای آموزش تمایز حروف در قسمت تجوید آمده است، معلمین ارجمند با توجه به سطح افراد کلاس به توضیح تک تک آنها و تمرین عملی به صورتی گروهی و فردی می‌پردازند.

اما برای دوره مقدماتی با توجه به اینکه بحثی در رابطه با مخارج و صفات ذاتی حروف نشده، از ظرافت بیشتری برخوردار است که مراحل تدریس آن را متذکر می‌شویم:

۱. ضرورت یادگیری قرائت صحیح قرآن کریم و اذکار نماز؛
۲. مشترک بودن تلفظ بیشتر حروف در عربی با فارسی به استثنای ده حرف؛^۱
۳. معرفی ده حرفی که تلفظ آنها در عربی با فارسی تفاوت دارند؛
۴. با استفاده از تصاویر موجود در کتاب، وجوه اشتراک و افتراق تک تک حروف را توضیح می‌دهیم؛
۵. تمرین عملی روی کلمات قرآن و اذکار نماز به صورت گروهی و فردی.

۱. در بعضی از مناطق، این تعداد کمتر و یا بیشتر می‌باشد، معلمین ارجمند با توجه به تفاوتی که در تلفظ حروف آن مناطق با عربی وجود دارند، به توضیح آنها بپردازند.

روش تدریس

مطالبی که در مبحث لزوم آشنایی با علم تجوید گفته شد، یادآوری می‌کنیم که همه مسلمان‌ها وظیفه دارند به عنوان تکلیفِ الهی با قرائت صحیح قرآن کریم، آشنا شوند و این قرائت باید به صورت «ترتیل» باشد، «قرائت ترتیل»، (همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد) دارای دو ویژگی بود، یکی تلفظ صحیح حروف و دیگری توقف در جای مناسب برای تجدید نفس و ادامه قرائت.

تلفظ بیشتر حروف عربی با فارسی یکسان است و تنها ده حرف است که مختصر تفاوتی با هم دارند، از این رو آشنایی با تلفظ صحیح این ده حرف برای قرائت قرآن و اذکار نماز کفایت می‌کند.

یکی از این حروف، حرف «حاء» می‌باشد که در فارسی آن را شبیه «هـ» تلفظ می‌کنیم، برای تلفظ صحیح آن باید ببینیم که این دو حرف چه تفاوت‌هایی باهم دارند؟ و سپس با استفاده از تصاویر کتاب، محلّ تولید هر حرف در دستگاه تکلم و تفاوت‌هایی که با هم دارند را متعّرض می‌شویم و با تلفظ آن حرف با حالت‌های مختلف (متحرک، ساکن، مشدد)، از آنها می‌خواهیم تا همانند ما تلفظ نمایند، تمرین روی کلمات و آیات را به همین نحو ادامه می‌دهیم تا کاملاً با تلفظ صحیح آن حرف آشنا شوند.

نکته: برای تمیز دادن حروف، آشنایی با مخارج و صفات ذاتی (متضاد و غیر متضاد) لازم است، در این جا تنها به یاد دادن مخرج و صفاتی می‌پردازیم که برای تلفظ صحیح حرف مورد نظر، لازم است و کاری به مخارج و صفات دیگر نداریم؛ بعد از آموزش چند حرف، با بیشتر مخارج و صفات ذاتی حروف آشنا خواهند شد؛ (توضیحات لازم برای آموزش مخارج و صفاتی که برای تمایز حروف، لازم است در قسمت تجوید آمده است).

بقیه حروف را با توجه به سطح افراد کلاس و زمانی که در اختیار داریم به همین نحو ادامه می‌دهیم.

تعداد جلساتی که برای آموزش تمایز حروف لازم است، توجه به سطح افراد کلاس و زمانی که معلم در اختیار دارد، متفاوت می باشد. آنچه که باید معلّمین محترم در نظر داشته باشند، تمرین عملی روی کلمات و آیات، به ویژه اذکار نماز می باشد که بعد از آموزش هر حرفی باید انجام پذیرد، و تا حرفی را به طور کامل یاد نگرفته اند، به آموزش حرف بعدی نباید پرداخت.

روش تدریس تفخیم و ترقیق

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. تعریف صفات عارضی و مُحَسَّنَه و مباحث مربوط به آن، به صورت فهرست وار؛
۲. ثمره و فایده شناخت و رعایت صفات عارضی و مُحَسَّنَه (احکام حروف)؛
۳. مباحث احکام حروف؛
۴. معنای لغوی و اصطلاحی تفخیم و ترقیق؛
۵. موارد تفخیم و ترقیق حروف؛
۶. موارد تفخیم (تغلیظ) و ترقیق لام جلاله «الله»؛
۷. موارد تفخیم و ترقیق حروف «راء»؛
۸. رعایت موارد تفخیم و ترقیق حروف در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می رود:

۱. صفات عارضی و مُحَسَّنَه را تعریف نموده و مباحث مربوط به آن را برشمارند؛
۲. ثمره و فایده شناخت و رعایت صفات عارضی و محسنه (احکام حروف) را توضیح دهند؛
۳. تفخیم و ترقیق را از نظر لغت و اصطلاح تعریف نمایند؛
۴. موارد تفخیم و ترقیق حروف را بشناسند؛
۵. موارد تفخیم (تغلیظ) و ترقیق لام جلاله «الله» را با ذکر مثال توضیح دهند؛
۶. موارد تفخیم و ترقیق حرف «راء» را با ذکر مثال، مشخص نمایند؛

۷. در هنگام تلاوت قرآن، کلیه موارد تفخیم و ترقیق را تشخیص داده و رعایت نمایند.

مراحل تدریس

۱. یادآوری معنای تجوید که شامل سه مبحث بود:
- یکم - مخارج حروف، دوم - صفات ذاتی و مُمَیَّزَه، سوم - صفات عارضی و مُحَسَّنَه (احکام حروف)؛
۲. تعریف احکام حروف و معرفی مباحث مربوط به آن؛
۳. بیان ثمره و فایده آشنایی با احکام حروف و رعایت آنها؛
۴. تعریف تفخیم و ترقیق از نظر لغت و اصطلاح؛
۵. معرفی موارد تفخیم و ترقیق حروف و تفاوت آنها با استعلاء و استفال؛
۶. تمرین روی کلماتی که دارای حروف استعلاء می باشند با توجه به مراتب تفخیم آنها؛
۷. معرفی موارد تفخیم (تغلیظ) و ترقیق لفظ جلاله «الله»؛
۸. تمرین روی کلماتی که دارای تفخیم و ترقیق لفظ جلاله «الله» می باشند؛
۹. معرفی موارد تفخیم و ترقیق مباحث درس می باشند؛
۱۰. جمع بندی موارد تفخیم و ترقیق حروف.

روش تدریس

بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، به آموزش درس جدید می پردازیم.

اهداف و مراحل تدریس را که متذکر شدیم، اختصاص به دوره تکمیلی دارد، برای دوره مقدماتی، با توجه به اهداف مورد نظر، مراحل تدریس را تنظیم می نماییم و با توجه به سطح افراد کلاس، به تدریس آنها می پردازیم.

اطلاعات لازم برای آموزش مباحث تفخیم و ترقیق، در قسمت تجوید، آمده است.

روش تدریس مبحث ادغام

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. تعریف ادغام، شرایط پدید آمدن ادغام و فایده آن؛
۲. انواع ادغام: صغیر و کبیر، تام و ناقص؛
۳. نحوه علامت گذاری موارد ادغام در قرآن های با رسم الخط های مختلف؛
۴. رعایت موارد ادغام در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان، انتظار می رود:

۱. معنای ادغام و شرایط پدید آمدن ادغام را بیان کنند؛
۲. فایده ادغام را با ذکر مثال، توضیح دهند؛
۳. با انواع ادغام ها (صغیر و کبیر، تام و ناقص) آشنا شوند؛
۴. نحوه علامت گذاری انواع ادغام ها را در قرآن های با رسم الخط مختلف بشناسند؛
۵. در هنگام تلاوت قرآن کریم، کلیه ادغام ها را تشخیص داده و به صورت صحیح بخوانند.

مراحل تدریس:

۱. تعریف ادغام از نظر لغت و اصطلاح علم تجوید؛
۲. بیان شرایط پدید آمدن ادغام و فایده آن؛
۳. معرفی انواع ادغام ها با ذکر مثال برای هر مورد؛
۴. تعریف ادغام متمثلین، متجانسین و متقاربین با ذکر مثال؛
۵. تمرین عملی روی قرآن و رعایت انواع ادغام ها در هنگام تلاوت و معرفی نوع آن؛
۶. معرفی نحوه علامت گذاری انواع ادغام ها در قرآن های با رسم الخط های مختلف.

روش تدریس

این بحث اختصاص به دوره تکمیلی دارد، معلمان ارجمند بعد از طی کارهای مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی، مراعات شود، با توجه به سطح افراد کلاس، به توضیح مطالب به ترتیب مراحل تدریس، بپردازند.

روش تدریس احکام میم ساکن

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. احکام میم ساکن (ادغام، اخفاء و اظهار)؛
۲. نحوه علامت گذاری میم ساکن با توجه به احکام آن، در قرآن های با رسم الخط مختلف؛
۳. رعایت احکام میم ساکن در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می رود:

۱. احکام میم ساکن، نزد بیست و هشت حرف را بیان کنند؛
۲. نحوه ادغام، اخفاء و اظهار میم ساکن را با ذکر مثال توضیح دهند؛
۳. نحوه علامت گذاری میم ساکن را با توجه به احکام آن بیان کنند؛
۴. در هنگام تلاوت قرآن کریم، کلیه احکام میم ساکن را تشخیص داده و رعایت کنند.

مراحل تدریس

۱. بیان احکام میم ساکن در مجاورت بیست و هشت حرف زبان عرب؛
۲. نحوه ادغام میم ساکن در میم را با ذکر مثال توضیح می دهیم؛
۳. اخفاء را تعریف نموده و نحوه اخفای میم ساکن نزد حرف باء، با ذکر مثال بیان می کنیم؛
۴. اظهار را تعریف نموده و نحوه اظهار میم ساکن نزد بقیه حروف را با ذکر مثال توضیح می دهیم؛
۵. نحوه علامت گذاری میم ساکن با توجه به احکام آن را متذکر می شویم؛
۶. تمرین عملی روی کلمات و آیاتی که دارای میم ساکن باشند و رعایت احکام آن.

روش تدریس

این بحث نیز اختصاص به دوره تکمیلی دارد؛ معلّمین ارجمند بعد از طی کارهای

مقدماتی که باید قبل از تدریس هر درسی رعایت شود، با توجه به سطح افراد کلاس، به توضیح مطالب به ترتیب مراحل تدریس، بپردازند.

روش تدریس احکام تنوین و نون ساکن

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. احکام تنوین و نون ساکن (ادغام، اقلاب به میم و اخفاء)؛
۲. نحوه علامت گذاری تنوین و نون ساکن با توجه به احکام آن، در قرآن های با رسم الخط مختلف؛
۳. رعایت احکام تنوین و نون ساکن در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان از قرآن آموزان انتظار می رود:

۱. احکام تنوین و نون ساکن، نزد بیست و هشت حرف را بیان کنند؛
۲. نحوه ادغام، اظهار، اقلاب و اخفای تنوین و نون ساکن را با ذکر مثال توضیح دهند؛
۳. نحوه علامت گذاری تنوین و نون ساکن با توجه به احکام آن را بیان کنند؛
۴. در هنگام تلاوت قرآن، کلیه احکام نون ساکن و تنوین را تشخیص داده و رعایت نمایند.

مراحل تدریس

۱. بیان احکام تنوین و نون ساکن در مجاورت بیست و هشت حرف زبان عرب؛
۲. نحوه اظهار نون ساکن و تنوین نزد «حروف حلقی» را با ذکر مثال، توضیح می دهیم؛
۳. نحوه ادغام نون ساکن و تنوین در «یرملون» را با ذکر مثال، توضیح می دهیم؛
۴. یادآوری ادغام تام و ناقص و توضیح ادغام با غنة و بدون غنة؛
۵. توضیح نحوه علامت گذاری تنوین و نون ساکن نزد حروف «یرملون»، با توجه به ادغام تام و ناقص؛
۶. اقلاب را توضیح داده و نحوه اقلاب نون ساکن و تنوین به نزد حرف میم را متذکر می شویم؛

۷. نحوه اخفای نون ساکن و تنوین نزد «حروف مابقی» را با ذکر مثال، توضیح می دهیم؛
۸. توضیح نحوه علامت گذاری تنوین و نون ساکن با توجه به موارد اقلاب و اخفاء؛
۹. تمرین عملی روی کلمات و آیاتی که دارای تنوین و نون ساکن باشند و رعایت احکام آنها.

روش تدریس

احکام تنوین و نون ساکن از مباحثی است که در قرائت قرآن کریم، کاربرد فراوانی دارد و بیشتر قاریان با اصطلاحات آن، آشنایی دارند، و تمامی کتاب های تجویدی به آن پرداخته اند، با این تفاوت که در تجوید مقدماتی به صورت خلاصه و در تجوید تکمیلی به صورت مشروح، اضافه بر آن، از مباحثی است که بیشتر فقهای بزرگوار، فتوا به استحباب رعایت احکام تنوین و نون ساکن در قرائت قرآن و نماز داده اند و بعضی دیگر همانند آیت الله بهجت رحمته الله علیه فتوا به وجوب نیز داده اند. در قسمت تجوید به صورت مشروح، تمامی مباحث مربوط به آن آمده است؛ معلّمین ارجمند با توجه به سطح افراد کلاس، اهداف خود و مراحل تدریس را از قبل مشخص و سپس به تدریس آن پردازند.

روش تدریس مبحث مدّ و قصر

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. اهمّیت مبحث مدّ از نظر روایات، علمای ادبیات و تجوید و فقهای بزرگوار؛
۲. تعریف مدّ و قصر و حدّ اقل و حدّ اکثر میزان کشش مدّ؛
۳. عوامل تشکیل دهنده ساختمان مدّ از نظر روایات، علمای تجوید و فقهای بزرگوار، بازگو نمایند؛
۴. مدّ متّصل و منفصل و میزان کشش آنها؛
۵. مدّ لازم و عارض و میزان کشش آن؛
۶. مدّ لین و میزان کشش آن؛
۷. رعایت انواع مدّها در هنگام تلاوت قرآن کریم.

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. اهمیت آشنایی با مبحث مدّ از نظر روایات، علمای تجوید و فقهای بزرگوار، بازگو نمایند؛
۲. مدّ را از نظر لغت و اصطلاح تعریف نموده و حدّ اقل و حدّ اکثر میزان کشش مدّها را بیان کنند؛
۳. عوامل تشکیل دهنده ساختمان مدّ عارضی را بر شمرده و علت مدّ اضافی را توضیح دهند؛
۴. مدّ متصل و منفصل را تعریف نموده و میزان کشش آنها را با ذکر مثال بیان کنند؛
۵. مدّ لازم و عارضی را تعریف نموده و میزان کشش آنها را با ذکر مثال بیان کنند؛
۶. مدّ لین را تعریف نموده و میزان کشش آن را با ذکر مثال بیان کنند؛
۷. در هنگام قرائت قرآن کریم، انواع مدّها را تشخیص داده و مقدار مدّ آنها را رعایت نمایند.

مراحل تدریس

۱. معرفی علامت مدّ و اشاره به زمان به کارگیری آن در علامت‌گذاری قرآن کریم؛
۲. نقل روایاتی که در رابطه با مدّ (طبیعی و غیرطبیعی) بیان شده است؛
۳. تذکر علت مدّ غیرطبیعی که توسط علمای ادبیات و تجوید گفته شده است؛
۴. بیان نظرفقهای بزرگوار در رابطه با رعایت مدّ غیرطبیعی در قرائت حمد و سوره؛
۵. تعریف مدّ و قصر از نظر لغت و اصطلاح علم تجوید؛
۶. تذکر مقدار حدّ اقل و حدّ اکثر مقدار کشش مدّ و بیان ملاک در مقدار کشش آن؛
۷. معرفی عوامل تشکیل دهنده ساختمان مدّ (حروف و سبب مدّ)؛
۸. تعریف مدّ متصل و منفصل و بیان میزان کشش آنها در قالب مثال؛
۹. تعریف مدّ لازم و عارض و بیان میزان کشش آنها در قالب مثال؛
۱۰. معرفی انواع مدّ لازم در قالب مثال؛
۱۱. تعریف مدّ لین و بیان کشش آن در قالب مثال؛

۱۲. جمع بندی انواع مدّها؛

۱۳. تمرین روی آیاتی که انواع مدّ در آن به کار رفته و رعایت میزان کشش مدّ آنها؛

روش تدریس

بحث مدّ از مباحثی است که هم در روخوانی و هم در تجوید، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ از این رو قرآن آموزان کلاس تجوید، با آن آشنایی اجمالی دارند.

مشروح مباحث در قسمت تجوید، آمده است.

معلّمین ارجمند با توجه به سطح کلاس (مقدماتی یا تکمیلی) و اهدافی که از آموزش مبحث مدّ دارند، مراحل تدریس را قبل مشخص و به آموزش آن بپردازند.

در پایان تذکر این نکته را لازم می‌دانم که هدف اصلی کلاس تجوید، قرائت صحیح با رعایت اصول ترتیل می‌باشد و این امر نباید تحت الشعاع، آشنایی با این اصطلاحات من درآوردی قرار گیرد.

روش تدریس مبحث وَقْف وابتدا

اهداف

آشنایی قرآن آموزان با:

۱. اهمّیت مبحث وَقْف وابتدا، از نظر روایت، علمای قرائت و فقهای بزرگوار؛

۲. معنای وَقْف، قَطْع و سَكْت، و وجوه اشتراك و افتراق آنها؛

۳. مباحث وَقْف وابتدا؛

۴. رموز وَقْف؛

و در پایان درس از قرآن آموزان انتظار می‌رود:

۱. اهمّیت وَقْف وابتدا در قرائت قرآن کریم از نظر روایت، علمای قرائت و فقهای بزرگوار بیان کنند؛

۲. وَقْف، قَطْع و سَكْت را تعریف نموده و وجوه اشتراك و افتراق آنها را مشخص کنند؛

۳. نحوه وَقْف نمودن بر آخر کلمات را با ذکر مثال برای هریک از آنها توضیح دهند؛

۴. وقف به حرکت و وصل به سکون را با ذکر مثال توضیح دهند؛
۵. تقسیم‌بندی ابن‌الجزری در رابطه با انتخاب محل مناسب برای وقف را مشخص کنند؛
۶. تقسیم‌بندی سجاوندی در رابطه با انتخاب محل مناسب برای وقف را توضیح دهند؛
۷. رُموز سجاوندی و سایر رموز وقف را توضیح دهند.

مراحل تدریس

۱. یادآوری نحوه قرائت قرآن کریم که باید به صورت «ترتیل» باشد؛
۲. یادآوری معنای ترتیل که شامل دو قسمت بود: «حِفْظُ الْوُقُوفِ وَ بَيَانُ الْحُرُوفِ»؛
۳. بیان اهمّیت «حِفْظُ الْوُقُوفِ» در قرائت قرآن کریم با استفاده از مثال‌هایی در زبان فارسی؛
۴. بیان حکم شرعی مسائل وقف و ابتدا در قرائت قرآن و نماز؛
۵. معنای وقف، ابتدا قطع و سکت و ارتباط آنها با یکدیگر؛
۶. بیان مباحث مطرح شده در رابطه با وقف و ابتدا؛
۷. معرفی اقسامی که برای نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات، بیان شده؛
۸. توضیح وقف به حرکت و وصل به سکون؛
۹. معرفی انتخاب محل مناسب برای وقف؛
۱۰. معرفی رموز وقف بر اساس قرآن‌های با رسم الخط‌های مختلف؛

روش تدریس

مبحث وقف و ابتدا از مباحث بسیار مهم علم قرائت می‌باشد و برای آن، علم مستقلی وضع گردیده است، و اهمّیت آن، کمتر از علم تجوید نمی‌باشد. به طور کلی مباحث وقف و ابتدا، شامل دو قسمت است، یکم: انتخاب محل مناسب برای وقف نمودن، دوم: نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات. در پایان کلاس روخوانی، هنگام تمرین روخوانی، نخست قرآن‌آموزان را با نحوه وقف نمودن بر آخر کلمات و آیات، آموزش می‌دهند و بعد از تسلط بر روخوانی با رموز وقف، آشنا می‌سازند.

در پایان کلاس تجوید، قرآن‌آموزان را با محلّ مناسب برای وقف نمودن و تقسیم‌بندی‌هایی که در این مورد اشاره شده، آشنا می‌سازند.

معلمین ارجمند با توجه به سطح کلاس (مقدماتی یا تکمیلی) و تعداد ساعاتی که برای تدریس در اختیار دارند، اهداف و مراحل تدریس را از قبل مشخص و به آموزش آنها پردازند.

مشروح مباحث در قسمت تجوید آمده است.

قرآن در آئینه احادیث

۱. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ».^۱
پیامبر ﷺ: برترین عبادت‌ها، قرائت قرآن است.
۲. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خِيَارُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ».^۲
پیامبر ﷺ: بهترین شما کسی است که قرآن را فرا بگیرد و به دیگران آموزش دهد.
۳. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَ مَحَارِمَهُ».^۳
پیامبر ﷺ: به قرآن ایمان نیاورده است کسی که حرام‌های قرآن را حلال بشمارد.
۴. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ شَيْءٌ عَلَى الشَّيْطَانِ أَشَدَّ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْمُصْحَفِ نَظَرًا وَ الْمُصْحَفُ فِي بَيْتٍ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ».^۴
پیامبر ﷺ: هیچ چیز سخت‌تر بر شیطان نیست از قرائت قرآنی که از روی مصحف (قرآن) دیده (و خوانده) شود، و وجود مصحف (قرآن) در خانه، شیطان را (از خانه) بیرون می‌راند.
۵. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهَرُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ قَلْبًا وَعَاءَ وَعَى».

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۳ (باب ۱۱ از ابواب قراءۃ القرآن، حدیث ۱۵).

۲. همان، ص ۸۲۵ (باب ۱ از ابواب قراءۃ القرآن، حدیث ۶).

۳. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵ (باب ۱۹ از کتاب القرآن، حدیث ۲۳).

۴. همان، ص ۲۰۱ (باب ۲۳ از کتاب القرآن، حدیث ۱۸).

الْقُرْآن.^۱

پیامبر ﷺ: قرآن را بخوانید و آن را به قلب خود بسپارید (حفظ کنید) همانا خداوند عذاب نمی‌کند قلبی را که جایگاه قرآن شده باشد.

۶. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَدَدُ دَرَجِ الْجَنَّةِ، عَدَدُ آيِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا دَخَلَ صَاحِبُ الْقُرْآنِ الْجَنَّةَ قِيلَ لَهُ: ارْقَأْ وَاقْرَأْ، لِكُلِّ آيَةٍ دَرَجَةٌ فَلَا تَكُونُ فَوْقَ حَافِظِ الْقُرْآنِ دَرَجَةٌ».^۲

پیامبر ﷺ: تعداد درجات بهشت، تعداد آیات قرآن می‌باشد، هنگامی که حافظ قرآن داخل بهشت شود به او گفته می‌شود، برو بالا و بخوان، برای هر آیه (که خوانده شود) درجه‌ای است، پس بالاتر از حافظ قرآن، درجه‌ای نیست.

۷. عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ، قِيلَ فَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ».^۳

پیامبر ﷺ: همانا این قلب‌ها، زنگار می‌گیرد همان‌گونه که آهن زنگار می‌گیرد، گفته شد جلا و صیقل آن با چیست؟ حضرت فرمودند: یاد مرگ و تلاوت قرآن.

۸. عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ».^۴

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام: و حق فرزند بر پدر آن است که: نام نیک برایش انتخاب نماید، نیکو ادبش کند و به او قرآن را بیاموزاند.

۹. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ يَشْكُونُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مَسْجِدُ حَرَابٍ لَا يُصَلِّي فِيهِ

۱. همان، ص ۱۹ (باب ۱ از کتاب القرآن، حدیث ۱۸).

۲. همان، ص ۲۲ (باب ۱ از کتاب القرآن، حدیث ۲۲).

۳. نهج الفصاحة، ص ۱۸۹، ح ۹۳۴.

۴. نهج البلاغه (برگزیده سخنان حکمت‌آمیز، حدیث ۳۹۹).

أَهْلُهُ، وَ عَالَمٌ بَيْنَ جُهَالٍ، وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ الْغُبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ».^۱

امام صادق علیه السلام: سه گروه نزد خداوند عزوجل شکایت می کنند: مسجد ویرانی که اهلش (اطرافیان) در آن نماز نخوانند، دانایی که بین نادانان، تنها بماند (و از علمش بهره نبرند) و قرآن رها شده ای که گرد و غبار، روی آن را گرفته و خوانده نشود.

۱۰. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».^۲

حضرت صادق علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: در هر موضوع حقی، حقیقتی نهفته است، و در هر امر صوابی، نوری می باشد، پس هر چیز که موافق قرآن است، آن را بگیرید و هر چه مخالف قرآن است، آن را رها کنید.

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۵ (باب ۲۰ از ابواب قراءة القرآن، حدیث ۲).

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹ (کتاب فضل العالم، باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب، حدیث ۱).

منابع تحقیق

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- اصول وفروع کافی، ثقة الاسلام کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۵- مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری، الطبرسی، المكتبة الاسلامية بطهران.و
- ۶- وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۷- التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن الحسن الطوسی، دار احیاء التراث العربی.
- ۸- تفسیر پرتوی از قرآن، طالقانی.
- ۹- تفسیر صافی، فیض کاشانی، مكتبة الاسلامیة.
- ۱۰- تفسیر مجمع البیان، فضل بن الحسن الطبرسی، مكتبة آية الله مرعشي نجفی، قم.
- ۱۱- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- آموزش علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، مؤسسه فرهنگی تهמיד، قم، ۱۳۸۱.
- ۱۳- آئین تلاوت قرآن، محمدرضا حاجی اسماعیلی، بصائر، تهران، ۱۳۹۳ هـ.ش.
- ۱۴- احکام قراءه القرآن الکریم، محمود خلیل الحصری، دارالبشائر الاسلامیة.
- ۱۵- الألفية فی فقه الصلاة الیومیة، محمد بن مکی عاملی (شهید اول).
- ۱۶- البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین محمد بن عبد الله الزرکشی، دارالفکر، بیروت.
- ۱۷- البرهان فی تجوید القرآن، محمد صادق قمحاوی.
- ۱۸- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین السيوطی، دارالفکر، بیروت.
- ۱۹- التحدید فی الاتقان والتجوید، ابو عمرو دانی، دارعمار، عمان، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- ۲۰- الدراسات الصوتیه عند علماء التجوید، غانم قدوری الحمد، عمان، دارالعمارة.
- ۲۱- الدقائق المحکمة فی شرح المقدمة، ذکریا انصاری، مكتبة مصطفى البابي الحلبي واولاده بمصر، ۱۳۶۷ هـ.ق.
- ۲۲- الرعاية فی تجوید القراءه، مکی بن ابی طالب، مكتبة اولاد الشيخ للتراث.
- ۲۳- العین، خلیل بن احمد فراهیدی، اسوه، ایران، ۱۴۳۲ هـ.ق.
- ۲۴- المکتفی فی الوقف والابتداء، ابی عمرو الدانی، وزارة الاوقاف لشؤون الدينيّة، عراق.

- ۲۵- المنح الفكرية في شرح متن الجزرية، على القارى، قاهره، مكتبة مصطفى البابی.
- ۲۶- النشر فى القراءات العشر، ابن الجزرى، كتابفروشى جعفرى تبریز.
- ۲۷- الموضح فى التجويد، عبد الوهاب القرطبی.
- ۲۸- النور المبين فى تجويد القرآن الكريم، ایمن رشدی سوید، دمشق، دارافنان.
- ۲۹- پژوهشى در تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ۱۳۶۸.
- ۳۰- پژوهشى در قرآن و فنون قرائت، حاج اسماعیل، قرض الحسنه ابوتراب، اصفهان.
- ۳۱- تأسيس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، علمى، تهران، ۱۳۲۸.
- ۳۲- تجويد استدلالی، علامه عبدالحسین فاضل گروسی، نشر شفا.
- ۳۳- جواهر الکلام فى شرح شرایع الاسلام، محمد حسن نجفى، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۴- حدائق الناظره فى احکام العترة الطاهره، یوسف بحرانی، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۳۵- حلیه التلاوة فى تجويد القرآن، رحاب محمد مفید شقیقى.
- ۳۶- حلیه القرآن ۲، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۶.
- ۳۷- دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایرة المعارف اسلامى، تهران، ۱۳۸۵ هـ.ش.
- ۳۸- رساله علمیه مراجع تقلید شیعه.
- ۳۹- سیر البیان فى علم القرآن، حسن بیگلری، انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۶.
- ۴۰- سنن نسائی، جلال الدین سیوطی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴۱- شرح المقدمة الجزریة، غانم قدوری الحمد، دارالغوثانى للدراسات القرآنیة.
- ۴۲- صحیح بخاری، ابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری، دارالمعرفة، بیروت.
- ۴۳- عروة الوثقى، سید محمد کاظم الطباطبائى الیزدى، المكتبة العلمیة الاسلامیه.
- ۴۴- قواعد التجويد، سید محمد الجواد العاملى، مكتبة المفید، نجف، ۱۳۷۵ هـ.ق.
- ۴۵- قواعد تجويد، عبد العزيز عبد الفتاح قارى.
- ۴۶- قواعد وقف وابتداء در قرائت قرآن کریم، کاظم شاکر، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات.
- ۴۷- لسان العرب، علامه ابن منظور، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲.
- ۴۸- معالم الاهتداء الى معرفة الوقف والابتداء، محمود الحصرى، انتشارات اسوه.
- ۴۹- مهارت های آموزشی و پرورشی، حسن شعبانى، سمت، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۵۰- نهاية القول المفید فى علم التجويد، محمد مکى نصر الجریسى، قاهره، مكتبة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۴۹.

مجموعه تألیفات قرآنی از همین مؤلف:

۱. بررسی رسم الخط عثمان طه، زیر نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی
 ۲. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، روخوانی قرآن کریم، سطح یک (برای دوره ابتدایی)
 ۳. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، روخوانی قرآن کریم، سطح دو (برای دوره دبیرستان)
 ۴. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، روخوانی و روان خوانی قرآن کریم (بر اساس رسم الخط عربی)
 ۵. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، تعلیم قِراءة القرآن الکریم (به زبان عربی)
 ۶. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، تعلیم تلاوت قرآن کریم (به زبان اردو)
 ۷. صِحَّةُ الْقِرَاءَةِ، رسم و ضبط مصاحف، کتابت و علامت گذاری قرآن کریم (همراه با راهنمای تدریس روخوانی و روان خوانی قرآن کریم)
 ۸. حِلِیَةُ الْقِرَاءَةِ، تجوید قرائت قرآن کریم، سطح یک (تجوید عمومی)
 ۹. حِلِیَةُ الْقِرَاءَةِ، تجوید قرائت قرآن کریم، سطح دو (تجوید تکمیلی)
 ۱۰. حِلِیَةُ الْقِرَاءَةِ، تجوید الصلاة مُصَوَّر (قابل استفاده به صورت پرده نگار)
 ۱۱. حِلِیَةُ الْقِرَاءَةِ، شرح منظومه جزریه، تجوید قرائت قرآن کریم (تجوید تخصصی)
 - (همراه با راهنمای تدریس تجوید قرائت قرآن کریم)
 ۱۲. حِلِیَةُ صِحَّةِ الْقِرَاءَةِ، روان خوانی و تجوید قرائت قرآن کریم
 ۱۳. حِلِیَةُ صِحَّةِ الْقِرَاءَةِ، روان خوانی و تجوید قرائت مُصَوَّر (به صورت پرده نگار)
 ۱۴. آدابُ الْقِرَاءَةِ، آداب و احکام قرائت قرآن کریم به ضمیمه اذکار قرائت
 ۱۵. مَفَاهِیمُ الْقِرَاءَةِ، آشنایی با ترجمه و مفاهیم قرآن کریم (با رویکرد «اصول عقائد»)
 ۱۶. حِفْظُ الْقِرَاءَةِ، روش های حفظ قرآن کریم
 ۱۷. آیاتُ الاحکام (برای مسابقات حفظ آیات الاحکام) حفظ موضوعی
 ۱۸. کتابت و جمع آوری قرآن کریم (رساله علمی سطح ۳ حوزه علمیه قم)
- از همه عزیزانی که از این نوشته، استفاده می کنند، التماس دعا دارم و اگر نقیصه ای دیدند، تذکر دهند تا در چاپ های بعدی اصلاح گردد.
- برای استفاده از این نوشته، به سایت اندیشوران حوزه علمیه قم، قسمت علوم قرآنی، علی حبیبی احمدآبادی مراجعه فرمایید.